هو الله العزیز الغالب عزّ اسمه

هذا کتاب شمس المضیئه در ردّ شبهات
بابیه از تالیفات جناب العالم الربانی والحکیم
الصمدانی الذی نفی عن دین سید المرسلین تحریف
الغالین وانتحال المبطلین وتاویل الجاهلین وشبهات
الشیاطین المولی الامجد المؤید المسدد الحاج محمد خان
ادام الله ایام افاداته واعوام افاضاته بمحمد صلی الله
علیه وآله المعصومین المظلومین واللعنة
والسخط علی اعدائهم اجمعین

هو الله العزیز الغالب عزّ اسمه

کتاب هذا شمس المضیئه در ردّ شبهات بابیه

از تألیفات جناب العالم الربانی و الحکیم الصمدانی النافی عن دین سید المرسلین تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین و شبهات الشیاطین المولی الامجد المؤید المسدد الحاج محمد خان ادام الله ایام افاداته و اعوام افاضاته بمحمد صلی الله علیه و آله المعصومین المظلومین و اللعنة و السخط علی اعدائهم اجمعین

١٣٢٢

نگارنده و مسوّد اوراق احمد بصیرت

هذا کتاب شمس المضیئه در رد شبهات بابیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله وابنائه
وشیعتهم الانجبین ولعنة الله علی من نصب لهم العداوة وغصب حقوق الصفوة
ورضی بالبدعة فی الدین من الاولین والآخرین الی یوم الدین

اما بعد در این زمان محنت اقتران کتبی چند منتشر شده در بلدان که نسبت میدهند
بحضرات بابیه که در هر یکی از آنها نوع بدعتی اختراع کرده‌اند یا انکار حقی نموده‌اند یا آنکه مدعی امری که خارج
از عهدهٔ ایشان است شده‌اند واز جملهٔ آنها کتابی است مسمی بفرائد که مسائلی چند برشتهٔ تحریر آورده
وباعتقاد خود متمسک بآیات قرآنی واحادیث ائمه هدی علیهم السلام وکتب سماویه شده وخواسته حرفهای
مزخرف بی سروپای خودشان را باین براهین اثبات نماید واین کتاب بنظر بعضی مردمان عاری از علم عظمی کرده
بود وباعث شبههٔ ایشان میشد وخود حضرات بسیار مسرور بآن بودند وآنرا افضل مجالس ونقل محافل
مینمودند بلکه شنیدم تعظیم وتکریم میکرده‌اند بقسمی که احدی از ایشان قرآن را باین قسم توقیر

وتعظیم ننموده بعضی از مؤمنین از این واقعه ملول گشته از این خادم شریعت غراء وناشر ملت بیضاء خواستند
ردی بر آن بنویسم واگرچه کتب عدیده در جواب شبهات آنها بترتیبهای مختلفه نوشته بودم و
از برای کسیکه بر آنها واقف بود حاجت نبود بجهة اینکه حضرات علم ندارند که بتوانند بدعتی جدید بگذارند
یا حیلتی تازه بورزند که باعث شبهه شود نوع شبهه‌های ایشان یکی است وادلهٔ هم که بزعم خود
بر بدعت خود اقامه نموده‌اند یک نوع قصص واخباری هم که سلّم خود قرار داده‌اند یکنوع است
وجواب بعضی از آنها را که عرض کردم باعث رفع همه شبهه‌ها میشود ولیکن بجهت اینکه مصنف این کتاب
فی الجمله تتبعش از سایر بیشتر بوده وبا اهل علم زیادتر نشسته است مکر وخدعه‌اش بیشتر شده
دامی که برای شکار کردن قلوب ضعیفه انداخته است وسیع‌تر بوده است ومردمان ضعیف بجهة
حسن ظن نوعی که دارند بمحض اینکه کسی حرفی زد وروایت از امام کرد باور میکنند وبهمان حسن ظن
خود اعتقاد میکنند دیگر قوهٔ تتبع نمودن واستنباط کردن وتمیز راست ودروغ دادن وحق از باطل
شناختن ندارند لابد لله وفی سبیل الله وطلباً لمرضاته دامان همت بر کمر زده بقدر میسور رفع
شبهات این مرد را هم مینمایم ولا حول ولا قوة الا بالله ولیکن بجهت اینکه کلام مکرر باعث کسالت
است بخصوص برای من هم از جهت موانع بسیار وعلیلی مزاج وضعف چشم زیاد نوشتن وگفتن
میسر نیست لهذا آنچه در سایر کتب نوشته‌ام در این رساله شرح وتفصیل نمیدهم ومختصر بیان می
کنم مطالبی که مفید فایده نیست یا همه کس بطلان آنرا میفهمد جواب نمیگویم عبارات او را هم بقدر
حاجت نقل میکنیم ولی تمنا از ناظرین آنست که در این اوراق انصاف را پیشهٔ خود قرار داده بدون
اعتساف نظر کنند ولا قوة الا بالله العلی العظیم وبهمان ترتیب که او کتاب خود را مرتب
ساخته جواب را مرتب ساختم بجهة اینکه التقاط جواب آنچه ذکر کرده سهل باشد وچون بعون الله وحسن
توفیقه وبرکت صاحب کار عجل الله فرجه این رساله مشحون گشت ببراهین نیّره واضحه که بر هر طالب

نجات امر را ظاهر مینمود بدون شبهه آنرا بالقرآن استخاره مسمی ساختم به شمس المضیئه و از خداوند
مسئلت میکنم اقدام همه را بر صراط ثابت دارد و مادام الحیوة ما و ذریه ما و دوستان ما را
از شر مبدعین و انتحال مبطلین و تأویل جاهلین حفظ فرماید و قلب همه را بنور ولایت اهلبیت صلوات الله
علیهم منور فرماید بمحمد و آله الامجاد

هو الله العزیز الغالب عز اسمه

کتاب
شمس المضیئه در رد شبهات بابیه

از تألیفات جناب مستطاب العالم الربانی والحکیم الصمدانی النافی عن دین سید المرسلین تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتأویل الجاهلین وشبهات الشیاطین المولی الامجد المؤید المسدد الحاج محمد خان ادام الله ایام افاداته وعموم افاضاته بمحمد وآله صلی الله علیهم

نگارنده مسوده اوراق احمد بصیرت

مقدمه در هر موردی که انسان با مخالف خود سخن گوید اولا باید تحریر محل نزاع نماید و مسئله متنازع فیها را ذکر کرده وجه اختلاف را در صورت ظهور بیان کند و اگر معین نباشد وجوه محتمله را ذکر کرده آنگاه جواب از وجه معین در صورت تعین و از همه وجوه محتمله در صورت عدم تعین بیان کند و غیر این از حکمت نیست و برخی از مصنفین معترضین بر خلاف این کرده تحریر محل نزاع نمی‌کنند و اگر اجمالا تحریر نمودند تشخیص وجه اختلاف را نمیدهند پس در صدد نقض و ابرام بر میآیند این است که همیشه مسئله مشکل و مطلب لاینحل میماند لهذا ما در این رساله مختصره بنا بر این گذارده‌ایم که ابتداء مطلب حضرات را معین کنیم و آن مطالب را که محل اتفاق است و سخنی در آنها نیست ذکر کنیم پس از آن آنچه محل اختلاف است ذکر کرده حق از باطل تمیز دهیم و بجهت ظاهر شدن مطلب فصولی عنوان میکنیم

فصل بدانکه در توحید خداوند جل شانه و نبوت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اختلافی نیست همه مقرند و سخنی ندارند نهایت حضرات بعضی شبهات در معنی خاتمیت و معجزات بجهت اثبات مطالب خود کرده‌اند که در مقام خاص بیان سخن آنها و مطلب حق میشود و کذلک در امامت امام ثانی عشر صلوات الله علیه و بوجود آمدن ایشان و تشریف داشتنشان میان خلق تا مدتی امروز اختلافی نیست خاصه میان فرقه ناجیه و این فرقه بابیه الا اینکه در ظهور آن بزرگوار حضرات اختلاف نموده و برای خود ادعاها کردند و اینجا به اختلاف شد و باید جواب این مطلب را ذکر کرد در محل خود و کذلک از مسائل مسئله که امروز متفق علیها است اگرچه سابقا محل خلاف بوده امر رجعت است با وجود اینکه ذکر آن در همه ازمنه و قرون بوده بلکه در ازمنه سالفه بعضی رجعت بدنیا کرده‌اند و ذکرشان در قرآن مجید شده است و در بعضی کتب سماویه هم تصریح بوقوع رجعت در آخر الزمان شده است مع ذلک عامه از این امت منکران شدند و بعضی از شیعه اوائل زمان غیبت منکر شدند از احتیاط اینکه در قول بتناسخ واقع شوند و جماعتی از ایشان مطلع بر اخبار رجعت شدند و گریزی از اقرار بآنها نیافتند تاویل بایام

ظهور امام علیه السلام نمودند ولی یوما فیوما اخبار شایع شد و گوشها را پر کرد و مأنوس بآنها شدند و جماعتی تعبدا قبول کردند و بعضی هم لامحاله فهمیده و دانسته تمکین کردند تا اینکه مشایخ ما اعلی الله مقامهم بر حقیقت آن واقف شده و بیان اصل مطلب را بوجوه مختلفه فرمودند و اهل آن بر مراد ایشان واقف شدند تا این زمان که حضرات بعد از اقرار اجمالی تاویلاتی نمودند که انکارشان در واقع از انکار سالفین بدتر شد چرا که بر آنها بجهت عدم اطلاعشان بر اخبار حجت تمام نشده بود ولی اینمطلب را فهمیده بودند که قول بتناسخ بجمیع اقسامش خلاف ضرورت اسلام است و چنین دانستند که رجعت بدنیا بغیر وجه تناسخ ممکن نیست پس بجهت حفظ دینشان بعضی منکر شدند و برخی تاویل بایام ظهور کردند اما حضرات اقرار بان کردند بوجه تناسخ و اگر بزبان بگویند تناسخ نیست باز آنچه بیان میکنند همان میشود نهایت اسمش را تناسخ نمیگذارند باری یک محل خلاف هم امر رجعت شده که حضرات گفتند این زمان رجعت است و هر کسی را که رئیسشان باشد رجعت کسی میدانند اوائل زمان غیبت هم بعضی غالین از این قبیل سخنان گفتند بعد از این انشاء الله ذکر قولشان میشود و فرقه ناجیه بر خلاف آن قائلند و حق آن مطلب هم باید ظاهر گردد ولی از هر هوشمندی تمنا میکنم که غرض را ترک کند مثل اینکه خود این ناچیز بالمره ترک غرض را کرده‌ام بعد از آنکه انسان مقامی را برای خود طمع نکند و مسلم داند که او خود اهل این مرتبه نیست و لابد دیگری حامل آن کمال و صاحب آن منزلت است و باید سر در قدم او گذارد دیگر جای حسد بردن و غرض پیش گرفتن نیست بر من چه فرق میکند زید صاحب مقام باشد یا عمرو پس از آنکه من نباشم و باید تسلیم دیگری بنمایم هر کس باشد چه فرق بحال من میکند و اگر کسی بگوید بسا انسان را غرضها باشد مثل اینکه کسی قریب باشد دیگری بعید البته قریب انسان صاحب منزلت شود برای شخص شأنی دیگر حاصل میشود عرض میکنم اینملاحظه در مشاغل و مناصب دنیویه است نسبت بصاحبان آنها

مسلّم هر کس منصبی دارد عزّتی دارد و هر کس قریب صاحب منصب است بواسطهٔ او عزّتی دارد پس مردم
اهتمام میکنند که قربی بسلطان و حاکم و وزیر پیدا کنند و چون مناصب دنیویه عرضیه است
قرب عرضی هم فایده می‌کند و امّا در مناصب اخرویه و مقامات نفسانیه قرب و بعد معنوی
منظور نظر است هر کس اطاعتش زیادتر و ولایتش بیشتر است او اقرب است از حضرت امام حسن
عسکری علیه السّلام مرویست القریب من قرّبته المودّة وان بعد نسبه والبعید من باعدته المودّة وان
قرب نسبه لا شیئ اقرب من ید الی جسد وانّ الید تغلّ فتقطع وتحسم پس کسانی که نزدیک
کاملین و اولیاء خدا باشند بحسب رحم یا مواصلت یا سبب دیگر در ظاهر ولی بواسطهٔ اینکه عامل
بعمل ایشان نیستند بعیدند از این باب بود که ائمّهٔ هدات علیهم آلاف الصّلوات بعضی از اولاد و اقارب
عصات را تبعید میفرمودند و بعضی اباعد را که نزدیکی نداشتند از ذرّیهٔ خود میشمردند این است که
خداوند عالم در باب تبعید اقارب عصات فرموده است در شأن پسر نوح نبی علی نبیّنا و آله و علیه
السّلام حکایت از نوح فرموده انّ ابنی من اهلی قال انّه لیس من اهلک انّه عمل غیر صالح و در شأن
اباعد تابعین حکایت از حضرت ابراهیم علیه السّلام میفرماید که من تبعنی فانّه منّی و همچنین امام
علیه السّلام در حق حضرت سلمان علیه السّلام میفرماید که سلمان منّا اهل البیت و درباره
محمّد میفرماید ولدی من ابی بکر خلاصهٔ سخن اینکه نسبت بزرگان دین و روسای شرع مبین اگر
اهل الله باشند قریب کسی است که مطیع ایشان بشود پس حمیّت جاهلیت کردن و غیرت نمودن
که فلان قریب منست میخواهم امام باشد یا نقیب شود یا نجیب کلامی مزخرف و رائی
سخیف است اگر خداوند بزرگ گرداند باید بدون بخل و حسد متابعت او را کرد و چون متابعت
نمودی قریب او میشوی حتی اینکه از کثرت متابعت بسا بمقامات عالیه برسی که غافل هستند
در امر دین خود نباید غرضی بکار برد پس در آنچه در مقامات عرض میشود ترک غرض نموده کلاه

خود را قاضی کن و نظر بقائل منما بلکه قول را ببین و دلیل را ملاحظه کن و از دو طرف مقابل کن و حق را
از باطل تمیز ده خداوند از برای حق نوری قرار داده که در هر جا ظاهر و مبیّن میگردد
انّ علی کلّ حقّ حقیقة وعلی کلّ صواب نوراً ولی بعضی فطرتهای معوجه هست که هر قدر حق
برایشان آشکار کنی و آیات بیّنات و ادلّهٔ واضحه اقامه نمائی محال است قبول کنند ومن
لم یجعل الله له نوراً فما له من نور

فصل

از جمله چیزها که در این امّت متّفق علیه است که شکّی در حقیّت آن نیست
قرآن است که هیچ شبهه در حقیّت آن نیست و خاص امّت و عام ایشان معترفند که من عند الله است و جمیع ایشان
از شیعه و سنّی بجمیع فرقها اقرار دارند که حجّت است و اطاعت آن واجب و هر فرقه بر اثبات
مدّعای خود استدلال بآن می‌کنند نهایت اهل حق بآیات محکمهٔ آن متمسّکند و مقرّند باینکه
شرح آنرا از آل محمّد علیهم السّلام باید آموخت و سایر فرق بمتشابهات متمسّکند و آراء خود و اقوال
و مفسّرین خود را حجّت دانسته اند و الّا در نوع تمسّک بقرآن همه شریکند و همچنین در میان تمام
ایشان مسلّم است که آنچه از رسول خدا صلّی الله علیه و آله مسلّم شده که اختلافی در آن نیست
مطاع است و تخلّف کردن از آنها در حدّ شرک بخداوند است و همچنین در میان شیعه هیچ اختلاف
نیست در اینکه آنچه ثابت شد از اخبار آل محمّد علیهم السّلام حق است من عند الله و واجب است اطاعت
آنها و کتاب خداوند صریح در این مطلب است و مسلّمست و شبهه در آن نیست که حقیّت کتاب و سنّت
و اخبار و لزوم متابعت آنها منحصر بزمانی دون زمانی نیست بلکه در همه زمانها حجّتند حتی
وقت ظهور امام علیه السّلام ابداً چنین روایتی بما نرسیده است که قرآن در آن زمان منسوخ میشود یا
شرع رسول خدا صلّی الله علیه و آله متروک میگردد بلی چند روایتی روایت شده که یأتی بشرع
جدید و کتاب جدید و هو علی العرب شدید آنها هم از اخبار صحیحهٔ ضروریه نیست و بر فرض هم

صحیح باشد از متشابهات نیست چرا که روایات عدیده متواتره وارد شده است که فرموده اند شرع
پیغمبر صلی الله علیه و آله تا قیامت برپاست و کتاب او تا قیامت هست و آخر کتب و شرایعست
و ظاهر قرآن هم حاکم باین حکم است نهایت فرموده اند که در زمان ظهور امام علیه السلام شرح این
کتاب از برای مردم ظاهر میشود و در اخبار عدیده است که همان قرآن که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بخط مبارک خود بعد از حضرت رسول نوشتند و به ابی بکر نمایانیدند و قبول نکرد و همان کتاب را امام
علیه السلام میاورد پس اینکه فرموده کتاب جدید میاورد آن کتابست و آن کتاب همین قرآن
ماست نهایت بعضی از آیات که سقط شده یا تغیر داده اند آن بزرگوار میاورد نه آنچه بکلی این کتاب را برطرف
نماید و در حدیثی است که میفرماید کتاب جدید همان کتابی است که بخط و مهر پیغمبر از بغل مبارک
بیرون میاورد و آن همان عهدیست که در اخبار فرموده اند خلاصه این مسئله را در بعضی رسایل
دیگر مفصلا نوشته ام و در این رساله هم بسیار مختصری بعد از این ذکر شود علی العجاله آنچه مراد است
اینست که قرآن در زمان امام علیه السلام از حجیت نمیافتد و بر فرض که حضرات منکر این مطلب
شوند عرض میکنم قرآن در آنزمان کمتر از توریة و انجیل و زبور و صحف انبیا در اینزمان نیست و اخبار
هم کمتر از فرمایشات انبیا نیست مسلم است که بکتب سماویه و اخبار نبویه بر نبوت خاتم
انبیا و امامت ائمه هدی سلام الله علیهم استدلال کردند و ما هم می‌کنیم بلکه اصول شرایع
ایشان تغییر نکرده و رسول خدا صلوات الله علیه و آله گاهی بر اهل توریة باحکام توریة استدلال
میفرمودند پس هرگاه کسی از قرآن دلیلی آورد بر رد اکاذیب ایشان یا از اخبار استدلالی
نمود ملوم و ممنوع نخواهد بود بلکه خود حضرات هم بگمان خود بعضی دلیلها از قرآن و احادیث
میاورند و آنها را حجت خود میشمردند پس اگر کسی بر ایشان ردی کند از کتاب و سنت و حجت
صحیحی اقامه کند نمیتوانند ایرادی کنند که استدلال بکتاب و سنت نموده پس آنچه از این فصل

سخن بگویند خطا و مزخرف است مسلم کتاب خداوند از حجیت نمی افتد و لو اینکه شرع تغییر کند
و اینمطلب را در فصل آتی شرح میدهیم

فصل

بسا حضرات شبهه القا می کنند که بعد از نزول کتاب جدید و شرع
جدید دیگر استدلال بکتاب گذشته و تمسک باخبار ماضیه نباید کرد و بهمین جمعی را اغوا می کنند
هرچند بگوییم خداوند چنین فرموده و ائمه چنین فرمودند میگویند اینها منسوخ است و تمسک باینها
نمیتوان شد و مردم بیچاره هم باور میکنند عرض میکنم بر فرض که چنین باشد دین خداوند امریست
جدی و اولش مرتبط است باخرش و آخرش مرتبط است باولش پس شرعیکه قرار داده است
و کتابیکه نازل فرموده است اگر دائمی باشد لامحاله از همان شرع و کتاب ظاهر است و در همان
کتاب و شرع بیان این شده که همیشه باقی و دائم است و اگر منقطع است مسلم در همان کتاب
و شرع بیان این شده و اگر نشده باشد اغراء بباطل میشود و باعث گمراهی امت است مثل اینکه
در انجیل حضرت عیسی بیان تشریف آوردن حضرت خاتم صلوات الله علیه و آله و نسخ کتاب و
حکم سابقین شده است نهایت چون اصل انجیل در میان نیست بطور تفصیل در این اناجیل
مذکور نیست که همه کس بفهمند ولی می بینی که در قرآن مجید خداوند از فرمایش حضرت عیسی
حکایت فرموده که و مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد و همچنین در کتب عهد عتیق خبر
تشریف آوردن حضرت عیسی هست و علاماتی از آنزمان بیان فرموده است بلکه مژده تشریف
آوردن حضرت ختمی مرتبت را فرموده است پس امت سلف حقیت خاتم صلوات الله علیه و آله را
از کتب خود فهمیدند و بهمان علاماتی که در کتب سلف فرموده اند آن بزرگوار را شناختند
چنانچه فرمود الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة
والانجیل یأمرهم بالمعروف وینهیهم عن المنکر ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث

ویضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم فالذین آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا
النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون ملاحظه نما چگونه تصریح باین مسئله فرموده که
خداوند ذکر آن بزرگوار را در کتب سلف فرموده است وطوری در کتب آنها علامات ظاهر و متن
بود که براحدی مشتبه نشد و اگر در تواریخ ملاحظه کنی که از احبار و رهبان مکرر نقل نموده اند
که اقرار میکردند باینکه بسیاری از اوصاف وحالات پیغمبر وائمه هدی علیهم آلاف التحیة والثنا را
در کتب خود دیده اند نهایت امروز بسا بر یهود و نصاری مخفی مانده بجهت اینکه در صدد هستند
علاوه براینکه اهل غرض ایشان تصحیف کردند و تحریف نمودند و سیمای پیغمبر را برعکس آنچه در
توریه بود نوشتند و ورق اصل را پنهان کردند این است که خداوند در شان ایشان نازل
کرد ویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا
قلیلا ومیفرماید یحرفون الکلم من بعد مواضعه ولی اهل حق ایشان باصل کتاب ایمان
آوردند بلکه شبهه نیست که قبل از بعثت از علامات که میدانستند شخص پیغمبر را می شناختند و خبر
میدادند که محمد صلوات الله علیه وآله پیغمبر آخر الزمانست ولی جزئیات احکام و فرمایشات
خاتم را لابد از کتاب و شرع خود او تعلیم میگرفتند ولی قبل از اظهار فرمایشات و نزول
کتاب بهمان ادله که در دست داشتند متمسک بودند و هدایت مییافتند هم چنین در باب
امام علیه السلام بر فرض که وقتی تشریف آورند کتاب جدید بیاورند و شرع تازه بگذارند
اول تشریف آوردن ایشان و اصل امامت و علامات ایشان را لابد باید از کتاب خاتم انبیاء
و فرمایشات آن بزرگوار صلی الله علیه وآله فهمید و چاره غیر از این نداریم بجهة اینکه خود ما که مسلم
بعقل خود نمیتوانیم امام را بشناسیم آن جماعتی هم که گفتند اصول دین را بعقل باید دانست چنین
چیزی مدعی نشدند که شخص امام را بعقل میشناسیم بلکه درباره پیغمبر هم چنین ادعائی نکردند بلکه

تصریح کردند که بعقل نوع امامی فهمیم که پیغمبری باید باشد و امامی بعد از او لازم است اما معرفت
شخص با ادله خارجیه خواهد بود مسلما پس امام زمان لابد باید بتعریف خدا و رسول شناخته
شود اگر پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم صفات و علامات امام زمان را بیان نفرمایند ما را اگمراه فرموده
اند ولی شخص او را سابقین باید بما بشناسانند چون این مطلب معلوم شد عرض میکنم اگر امام
لاحق متصل با امام سابق باشد و امت هر دو امام را ملاقات کنند در تعریف نص خاص کافی است
همینقدر که حضرت امیر علیه السلام فرمود بعد از من امام حسن امام است کفایت میکند اگر صفات
و اخلاقی هم در شان امام فرمود عنایتی خاص است ولی همان یک نص کافیست پس
بعد از حضرت امیر هر گاه حضرت امام حسن آن سیرت را تغییر داد و با معویه لعنت الله علیه واتباعه
مصالحه فرمود و گوشه نشست و صبر کرد و تقیه را زیاد فرمود احدی را نمیرسد که بر آن حضرت
رد کند پس آن جماعتی که ایراد کردند و اسم او را مذل المؤمنین گذاشتند و جبارتها نمودند
از دین خارج شدند بر ایشان حتم بود اطاعت کنند خواه قائم شود خواه قاعد و چون حضرت
امام حسن از میان تشریف برد نص بر حضرت امام حسین علیهما السلام فرمود و همین کفایت
شیعه را میکند و آنچه در فضل آن بزرگوار فرموده است فضلی است که محض مرحمت فرموده
و الا بهمان نص تعریف شد پس بعد از آن حضرت سید الشهداء علیه السلام که قائم شد و با آن
وضع سلوک کرد بر احدی جایز نبود تخلف کردن و کسانیکه تخلف از آن بزرگوار نمودند از
ایمان خارج شدند و همچنین است حکم در همه ائمه علیه السلام حتی در باب امام زمان در ظهور اول
چون متصل بودند بحضرت امام حسن علیه السلام پس همان نص که فرمود کافیست ولی در ظهور ثانی آن نص
اول کفایت نمیکند چرا که آنروز مثلا بیکی از شیعه فرموده اند که این طفل صاحب تست یا اجداد
طاهرینش باسم و رسم فرموده اند که امام دوازدهم حجة بن الحسن علیه وعلی اجداده الصلوات

[Margin note: و در اینکه بعد از ... [illegible] ... تعیین نص ... [illegible]]

ولکن بعد از چندین سال که ظاهر شود برای جماعتی که ابداً ائمه سابقین را ندیده اند و ایمان آورده اند بسوادی بر بیاضی کفایت نمیکند پس اگر یک دفعه شخصی از پس پرده درآید که منم امام موعود لابدّ باید نصوصی از سابقین داشته باشد بوجهیکه ما بفهمیم که او راست میگوید اگر بگوید تصدیق مرا بکنید بجهت اینکه قبل از این گفته اند که من میآیم یا محض اینکه مثلاً فرموده اند آنروز که من امامم باین دلیل نمیتوان تصدیق کرد پس لابدّ باید اوصافی فرموده باشند و اخلاق و سیری بیان کرده باشند که بآنها متمسک شویم مثل اینکه مثلاً درباره کاملین شیعه خود آنروز اگر میفرمود فلان شیعه ثقه و امین است کفایت میکرد و اطاعت او لازم میشد اگر هم فضلی از ایشان میفرمود مرحمتی بود ولی از برای شیعه این زمان نمیتوان در آنزمان نص شخصی کرد ولو اینکه از برای ائمه ممکن بود ولی صلاح در این نبود لهذا الصفات شیعه خود را الخلق شناسانیدند و فرمودند هر کس دارای این صفات است اطاعت کنید هم چنین درباره امامی که بعد از چندین سال برمیخیزد کفایت نمیکند این نص که پسر کیست و اسمش فلانست لهذا صفات و حالات او را باید در کتاب سابق و اخبار بیان صریح کنند تا ما هدایت یابیم بعد از آنکه معروف ما شد اگر چیزی را خواست تغییر دهد بر همه واجب است اطاعت کنند و جایز نیست تعریف او را بخود او واگذارند ولو ممکن باشد ولی از حکمت نیست پس ما باید در معرفت امام رجوع بکتاب و سنّت کنیم اگر موافق آنچه تعریف فرموده اند هست اطاعت میکنیم ولو حکمی را تغییر دهد یا کتابی آورد ولی اگر موافق نیست نباید اطاعت کرد ولو بر همان سیرت راه رود بعینه ائمه متقدمه سدیده را تا نجات یابی

فصل

بدانکه امور عالم بر دو قسمت یا ضروری است یا نظری ضروری آن امر بدیهی است که همه عقلا میفهمند بدون امعان نظر یعنی هر کس اندک شعوری داشته باشد بفهمد

نظر بی فکر میفهمد و تسلیم میکند و امّا نظری آنچیزیست که باید در آن تفکر کرد و تدبّر نمود این مسئله نزد همه کس ظاهر و معیّن است و همچنین امور ادیان همینطور است یا ضروریست یا نظری ضروری آنست که در آن ملّت و دین در اوّل تکلّم میشود محتاج بنظر نباشد مثل اینکه در ملّت اسلام مثلاً فرض صلوات خمس ضروری شده است و نظری آنست که محتاج بتدبّر و نظر است امّا در ضروریات در هر مسلکی شبهه نیست و محل تأمّل نمیشود و امّا در نظریات محتاجیم بدلیل و برهان و اگر کسی در آنها دعوی کند بی برهان و توقّع نماید که اطاعت او را بکنند معلوم خواهد بود خواه در امور دنیاوی باشد یا در امور دینیه و عقل و نقل حاکم باین مسئله است امّا برهان عقلی قاطع که شکّی در آن نیست این است که شیئی یا ظاهر و مشهود است از برای مدرک مناسب آن یا مشهود نیست اگر مشهود است که محتاج بدلیل خارجی نیست مثل چراغ که از برای چشم ظاهر است و آفتاب که مکشوف است پس خود دالّ و داعی بسوی خود است و محتاج برهان و دلیل دیگر نیست آفتاب آمد دلیل آفتاب بلی اگر کسی چشم نداشته باشد بعضی آثار دیگر که مدرک آنها سایر حواس است باید پی بآن برد و حکم آن بعد ظاهر میشود که از چه قسم آثار دلیل قطعی میشود و اگر مشهود نیست بجهت فقدان مدرک مناسب یا پنهان بودن او از مدرک بواسطه حجب و استار یا سایر موانع لابدّ باید دلیل بسوی او جست تا اطلاع از آن پیدا کنیم هر گاه بدون دلیلی بخواهیم پی بآن ببریم بسا بمطلب برنخوریم و دلیل چند قسم است یا از آثار خود شیئی است که صادر از اوست و ما را دلالت باو مینماید مثل دلالت کردن نور بر منیر و آثار بر مؤثّرات یا از علل و اسباب شیئی استدلال بر آن میکنیم مثل استدلال کردن از نار بر احراق و از حرکت بر حرارت که او را دلیل انّ میگویند و دوّمی را دلیل لمّ و یا از لوازم شیئی استدلال بر آن مینمایند یا اینست که بهیچ نحو از ادلّه ظفر نمییابیم ولی وجه استدلال بآن شیئی باخبار و نقل است که کسانیکه خود او را درک کرده اند یا اثر او را

دیده‌اند ما را بر آن آگاه سازند مثل اینکه مُخبری خبر دهد که فلانست ولی این برهان یا خبر
باید خودش بدیهی باشد یا اینکه منتهی به بدیهی باشد چرا که اگر بدیهی یا مثل بدیهی نباشد محل شبهه
است و نفس انسان مطمئن بشبهات نمیشود مثل اینکه صوتی مشتبه از جائی بشنوی که صاحبت را نمی‌دانی
یقین نمیتوانی بکنی که فلان حیوانست ولی اگر صوت یقینی باشد که هیچ محل اشتباه نباشد یقین
حاصل میشود یا اینکه مخبر یکه خبرش چندان محل وثوق نشود خبر دهد که فلانست مسلّمست که یقین
بواقع نمیتوان کرد ولی اگر جماعتی که احتمال کذب و اشتباه در ایشان نرود یا شخصی که محل وثوق باشد
خبر دهند دیگر جای شبهه نیست بهر حال عقل انسان حکم باین مطلب میکند و هیچ محل شبهه
نیست در هیچ مورد و اما برهان نقلی خداوند جلّ شانه در کتاب مجید خود میفرماید ان فی ذلک
لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید تصریح میفرماید باین مطلب که هرکس اهل
شهود و عیان شد علانیه می بیند و متنبّه میشود و بسماع فقط اقتصار نمیکند و همچنین در شان پیغمبر
خود صلوات الله علیه و آله میفرماید فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید یعنی پرده از
چشم تو برداشتیم و بصر قلبی تو تند و تیز شد که آشکارا می بینی و همچنین میفرماید ماکذب
الفؤاد ما رأی افتمارونه علی ما یری و در روایتی در معنی آیه میفرماید تکذیب نکرد فؤاد محمد صلی الله علیه و آله و سلم
آنچه را که دید چشم او مطلب این است که ظاهر و باطن آن بزرگوار منور بنور خداوند بود و بظاهر آنچه میدید موافق
بود با واقع خارج که خداوند قرار داده بود باری در این آیات حقیقت و دلالات بیان کشف را میفرماید
که حقایق اشیاء از برای جماعتی مکشوف است بدون حاجت باستدلال نمودن بدلیل و مرشدی خارج
و در غیر این مقام میفرماید قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین برهان که هادی و مرشد
بسوی حقایق است خداوند دلیل صدق قرار داده است و در اصطلاح اهل علم چنانچه ابو البقاء گفته است
دلیل بمعنی ارشاد کننده و نماینده است هرگاه از امری کلی بسوی امری کلی دلالت کند برهانش

مینامند و هرگاه از امری کلّی بسوی جزئی دلالت کند استقراء گویند و اگر از جزئی بجزئی
دلالت کند تمثیلش مینامند و باصطلاح اهل منطق اگر احتجاج بکلّی بر جزئی یا کلّی شود قیاسش
میخوانند و اگر از جزئی بر جزئی استدلال شود تمثیل و اگر استدلال از جزئی بر کلّی شود استقراء میگویند
و برهان قولیست مؤلّف از قضایای یقینیّه حال خداوند عزّ اسمه برهان را دلیل صدق قرار
داده است چرا که آن دلیل صحیح و معتبر است که مورث یقین میشود و اما استقراء مورث ظن است
و قیاسیست که ممنوعست و همچنین تمثیل اگر در مقام ظاهر باشد بدون ملاحظه حقایق ولکن اگر بنظر
حکمت باشد آنهم دلیل حقّست ولی انخارج از اصطلاح ظاهر است باین اصطلاح همه کس واقف نمیشود
اینست که خداوند فرموده وتلک الامثال نضربها للناس لعلّهم یعقلون و امام علیه السلام
میفرماید الحق یعرف بالمثل والباطل یعرف بالجدل مراد از جدل در این مقام مجادله بالتی
هی اسوء است و مراد از مثل آیات و علامات حقایق است که در عرصه ظاهر معلوم میشود این است که در حدیث فرموده
ان علی کل حقیقة علی کل صواب نورا باری مطلب این است که خداوند دلیل صدق
داعی ربوبیت برهان را قرار داده است پس هرکس بی برهان ادعائی بکند از او مسموع نخواهد بود حتی در دعوی
خداوند برهان را شاهد صدق قرار داده است این است که میفرماید ومن یدع مع الله الها
آخر لا برهان له به فانما حسابه عند ربه انه لا یفلح الکافرون و همچنین حضرت ابراهیم علیه
السلام با سلطانی که دعوی ربوبیت داشت مخاصمه فرمود و برهان طلبید فرمود خداوند زنده می کند
و میمیراند گفت من هم میکنم مقصری را بخیال خود بخشید گفت زنده کردم و دیگری را کشت که میمیرانم
حضرت ملاحظه فرمود که اینقدر کی ندارد که درست بفهمد این فعل او نیست و فعل خداوند است
برهان اظهری براو آورده فرمودند که ان الله یأتی بالشمس من المغرب فأت بها من المغرب
دید چنین تصرفی ندارد پس مبهوت شد و ایراد وارد نمی آید که خداوند مسلم شریک ندارد و واحد است

و بر فرض که کسی هم بقوه سحر قوی یا اعجاز خارق عادتی جاری سازد شریک خداوند نمیشود پس ابراهیم
علیه السلام چرا این قسم استدلال نمود زیرا که جواب میگوئیم اولا مراد آن بزرگوار این بود که این
فعل را ابراز ده بالاستقلال و مسلم فاعل بالاستقلال احدی جز خداوند نیست وثانیا در مورد
حضرت این نحو دلیل آورد که یقین بود از دست مدعی این افعال جاری نمیگردد و اگر احیانا صاحب
این خوارق هم بوده بعلمی از علوم غریبه آنوقت که ادعای ربوبیت کرد بر خدای واحد بود سلب
توفیق از او فرماید که در آنوقت عاجز شود تا حجت ابراهیم علیه السلام قاطع شود باری و خداوند
جل شانه پیغمبر خود را امر فرمود بقول خود ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة
و جادلهم بالتی هی احسن یعنی بخوان ای پیغمبر بسوی راه رب خود بحکمت و موعظه حسنه و مجادله کن
بوجه احسن و اما از طرق اخبار ادله این مسئله بسیار است بلکه اگر کسی انصاف دهد میفهمد که بنای دین
بر این است و بنای رسل بر این بوده است و همه احتجاجات پیغمبر و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین
دلیل این مسئله است که بنای دین بر برهانست و برهان دلیل صدق است چنانچه بعضی از حضار در محضر
مبارک حضرت صادق علیه السلام عرض کردند در باب مجادله و اینکه حضرت رسول صلوات الله علیه و آله
و ائمه هدی نهی فرموده اند از جدل فرمودند نهی نفرمود از جدل مطلقا و لیکن نهی فرمود از مجادله
بغیر التی هی احسن خداوند فرموده ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن و فرموده ادع الی
سبیل ربک تا آخر پس جدال بالذی هو احسن را علما مقرون بدین کرده اند با اینکه میفرماید چگونه
خداوند مطلق جدال را حرام میفرماید و حال اینکه فرموده و قالوا لن یدخل الجنة الا من کان
هودا او نصاری قال الله تعالی تلک امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین پس قرار داد
علامت صدق را برهان اقامه کردن و آیا برهان بغیر مجادله بالتی هی احسن اقامه میشود و حضرت امام
حسن عسکری از حضرت صادق از آباء کرامشان علیهم السلام روایت فرموده اند که روزی جمعی

جمعی از ادیان خمسه خدمت حضرت پیغمبر صلعم و هر یکی عرض خود را نمودند تا انکه فرمود حضرت
رو کردند بیهود و فرمودند شما آمده اید که من قول شما را بی حجت قبول کنم عرض کردند نه
فرمود پس بچه برهان شما گفتید عزیر پسر خداست گفتند بجهت اینکه توریة را احیا نمود تا آخر
حدیث شریف و تمام آن حدیث محاجه است که مدعین ادله خود را ذکر کرده اند و حضرت رد فرموده اند
و ادله بر بطلان قول آنها اقامه فرموده اند و همچنین احتجاجات دیگر آن بزرگوار و ائمه
بسیار است و همه دلیل این مطلب است که حق را با برهان باید تصدیق کرد و آنچه برهان ندارد باطل است
و در فصل الخطاب از حضرت صادق روایت کرده اند که فرمود در حدیثی دع الرای والقیاس
وما قال قوم فی دین الله لیس له برهان فان دین الله لم یوضع بالآراء والمقاییس حاصل مطلب اینکه
واگذار رای و قیاس را و آنچه قومی در دین خدا بی برهان گفته اند پس بدرستیکه دین خداوند
وضع نشده بر آراء و قیاسها و این مطلب بسیار واضح است و منحصر بزمانی دون زمانی و وقتی دون وقتی هم
نیست در جمیع اوقات حق را باید با برهان تصدیق نمود بدون دلیل نباید ادعا را قبول کرد حتی آنکه
اخبار عدیده وارد شده در شان امام زمان عجل الله فرجه و سهل مخرجه که آن بزرگوار را نیز با برهان
باید شناخت و در مورد مناسب ذکر آنها میشود و هر گاه در احتجاجات ائمه و رسول خدا صلی الله علیه و آله
و همین حدیث که بعض آن را نقل نمودم نظر بکنی شاهد صدق قول مرا که عرض کردم که همه کس این سخن را متذکر که تا
از برای مطلب نظری برهان اقامه نمود خواهی یافت که حضرت با یهودی و نصرانی و دهری و ثنوی
و بت پرست فرمودند برهان خود را بر دعوی خود اقامه کنید و هر یک برای و سلیقه خود حجتی آوردند و آن
بزرگوار رد فرمود پس هر گاه با حضرات مدعین سخن بمیان آوریم که برهان خود را اقامه کنند تا ما
بفهمیم نمیتوانند بر ما ایرادی کنند که شما چیز تازه از ما خواسته اید یا آنکه ادعای ما از وجدانی
است که برهان در آن راهی ندارد چرا که هر چه باشد از الوهیت و نبوت و امامت خطیر تر نمیباشد

در آن امور عظیمه احتجاج فرموده اند و هیچکس را ملامت نکرده اند که چرا برهان طلبیدی باری این مسئله
بسی متین و ظاهر است که غیر ضروریات محتاج برهان است و شکی در این مسئله هم نیست که برهان
باید چیزی باشد که خودش بدیهی باشد یا آنکه مبتنی بر امر بدیهی باشد و بیان این مطلب را کتاب
حضرت ابی الحسن علیه السلام که برای رشید نوشتند بطور وضوح میکند و چون مطول است حاصل
مطلب را مینویسیم فرمود امور ادیان دو امر است امری است که اختلافی در آن نیست و آن اجماع
امت است بر امر ضروری که مضطرند با آن یا اخبار مجمع علیها است که هر شبهه بر آنها عرضه میشود و هر
حادثه از آنها استنباط میشود و امری است که جای شک و انکار است و راه استیضاح آن امر
برهانست و حجت پس آنچه از برای طالبان ثابت شد از کتابیکه تأویلش اجماعی باشد یا سنتی
از رسولخدا صلوات الله علیه و آله که اختلافی در آن نیست یا برهان عقلی که همه عقول عدل آنرا
بفهمند تنگ میشود بر هر کس که بر این حجت برخورد رد آن و واجب میشود قبول و اقرار و دیانت آن
و آنچه چنین ثابت نشد واسع میشود بر خاص امت و عام ایشان شک کردن در آن و انکار نمودن آن
همچنین است این دو در امر از امر توحید فما دون تا ارش خدش فما دون پس این است معروضیکه
بر آن عرضه میشود امر دین پس هر چه این قسم بر تو ثابت شد اختیار کن و آنچه پنهان ماند نفی کن
این فرمایش امام قاعده ایست که ضروریات اسلام و کتاب خداوند و سنت و ادله عقلیه حاکم
است بآن و عاقل نمیتواند منکر آن شود پس هر گاه در امور نظریه کسی دلیلی آورد که مبتنی بر امری
ضروری بدیهی نباشد نمیتوان آنرا قبول کرد و دین قرار داد بفهم آنچه عرض میکنم که همه اینها
از ضروریاتیست که هیچ شکی در آن نیست

فصل

بدانکه امور دنیا بر سه قسمت یا عقلیست یا عادی .... یا شرعی
اما عقلی امور کلیه معنویه است که بعقل درک کرده میشود و اما عادی امور جزئیه صوریه است که بنفس

و مشاعر نفسانیه درک کرده میشود و آنها را عادی شمردند بجهت اینکه عادت خلق جاری
شده در معاملات و محاورات باستعمال و تداول آنها و اما شرعی امور جزئیه است از هر سنخ
که ما باستقلال از درک آنها عاجزیم و باید بحکم شرعی درک شود مثال عقلیات مانند کلیات
معنویه که محدود بحدود صوریه نیستند مثل معرفت احتیاج عالم بصانع قادر عالم واحدی
و احتیاج خلق بحجت و حدوث عالم و غیرها از کلیات ملکیه مثل کل رطب سیال و کل یابس منجمد
و کل حار صاعد و غیرها از قواعد کلیه و اما عادیات مثل امور عادیه ملک چون آفتاب برآید
روشن شود و گرم گردد و چون ماه طالع شود رطوبت پیدا شود و غیر ذلک و اغلب امور ملکیه
از این قبیل است و اما شرعیات احکامی است که شارع قرار داده است و مقام این امور تفاوت
دارد و عالمشان مختلف است و کذلک مدارک آنها هم مختلف است و احکامشان هم متفاوت است و ادله
آنها هم مختلف پس از برای عقلیات عالمی است مخصوص مدرک آنها عقل است و حاکم نیز همان و ادله
آنها ادله کلیه عقلیه و براهین متقنه محکمه است و عادیات عالمی دارند مخصوص مدرک آنها نفس است
بحواس خود از فکر و خیال و حس و حکم در آنها هم خود نفس میکند و دلیل آنها جدلی است
که حجیتش بقیاسات جزئیه ظاهر شود و اما شرعیات پس عالمی خاص است و حاکم در آنها شارع مقدس است
و ادله آنها هم فرمایشات رسول خدا و ائمه هدی علیهم آلاف التحیة و الثناء است پس اگر انسان
خواسته باشد در امور عقلیه با ادله عادیه یا شرعیه یقین حاصل کند محال و ممتنع است مگر تعبداً
اطاعت نماید و بواسطه دلیل عقلی محکمی دیگر با آنها یقین کند مثل اینکه رسولخدا حجت خدا است
و حجت خدا صادق است پس فرمایش او یقیناً صدق است و الا بغیر این سبیل محالست که یقین حاصل شود
چنانچه در عوالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود من عرف من امرنا انا
لا نقول الا حقا فلیکتف بما یعلم منا فان سمع منا خلاف ما یعلم فلیعلم ان ذلک منا

دفاع و اختبار له یعنی کسیکه دانست در شان ما که نمیگوئیم مگر حق پس اگر شنید از ما خلاف
آنچه میدانند پس بداند که محض تقیّه است که صدمه از او دفع شود یا محض امتحان اوست که بفهمیم اهل
تسلیم است یا معرض و همچنین در عادیات و شرعیات اگر بدلیل عقل بخواهد راه برود و نقض کنند
محال و ممتنع است چرا که مدرک آنها عقل نیست مثل آنها نسبت بعقل مثل الوان است نسبت
بسمع همانطور که سمع از درک آنها عاجز است همچنین عقل از درک کردن امور عادیه و شرعیه
عاجز است از اینجهت است که اصولیّین گفتند که علم حاصل نمیشود و بنای احکام بر ظنّ است زیرا که
خواستند بعقل جزئیات را بفهمند و چنین چیزی محالست و اگر بمدرک خود عادیات و شرعیات نظر
بآنها میکردند و دلیل مناسب آنها را مرشد خود قرار میدادند میدانستند که علم حاصل
میشود و در این مقام در صدد بیان این مطلب نیستیم ولی مراد من بیان این مسئله است که در هریک
از عقلیّات و عادیّات و شرعیّات بعضی چیزها ضروریست و بعضی نظری امّا در عالم عقلیات بعضی کلیّات
ضروریّه بدیهیّه است که هر عاقلی بآنها نظر کند میفهمد که چنین است و ضروریّات عقلیه در نزد عقل
محتاج بهیچ دلیل نیست ولی همان ضروریات در نزد نفس و شرع نظری میشود مثلا قاعدهٔ کلیّه
الکلّ اعظم من الجزء مسئله ضروریّه است که برهانی لازم ندارد ولیکن بخیال درک همین مسئله نمیشود زیرا که
خیال درک کلّ را نمیکند که عظم آنها را بفهمد و بقواعد شرعیه هم این مسئله معلوم نمیشود یعنی حکم بتّی
بمقتضای آن نمیتوان کرد دفعه بحسب اعراض حکم تفاوت میکند و در همان عالم بعضی چیزها هست
که محتاج ببرهانست مثل اغلب مسائل عقلیّه که ملاحظه میکنی که بی برهان معیّن نمیشود مثل اینکه
خداوند عادلست و صادق لابد همه کس این مسئله را نمی فهمد و همچنین سایر مسائل عقلیّه نظریّه و
کذلک عادیات بعضی از آنها ضروریست که بحدّ بداهت رسیده و آنها چیزهائیست که از کثرت
تجارب یا تداول بحدّ بداهت رسیده است و بعضی هم نظریست و محتاج بدلیل است و کذلک شرعیات

برهم

بعضی از آنها بحدّ ضرورت رسیده از شرع مقدّس مثل نماز و روزه و غیرهما یا از ادلّهٔ احکام مثل
قرآن و نوع اخبار ایشان بلکه بعضی اخبار خاصه هم بحدّ ضرورت رسیده است اینها چیزیست که
در حصول علم شرعی بآنها محتاج بدلیل دیگر نیستیم و بعضی از احکام نظریست که باید بدلیلی ثابت شود
مثل احکام نظریّه که بحدّ ضرورت نرسیده است یا اخبار آحادی که صدور آنها از پیغمبر و ائمّه هدی
علیهم الصّلوات بحدّ ضرورت نرسیده است و امّا اجماع اگر مراد اجماع تمام عقلاست یا اجماع
علماء و فقهاء ایشان آنهم دلیل شرعیست که مثل ضروریست از اینجهت که کاشف از قول معصوم
و اگر غیر آن دو قسم باشد محلّ تأمّل است که در مقام خود معیّن شده پس مطلق اجماع عنوان نمیکرد
و اینکه حضرات بابیه ردّ بر اجماع میکنند مطلقا و نقض مینمایند از محض غرض است حیله کرده اند
که در عصر خاتم صلعم بعضی از علماء یهود و نصاری منکر رسالت شدند و بعضی عوام قبول کردند و همچنین
در زمان ائمّهٔ هدی بعضی از علماء اهل تسنّن مثلا منکر امامت حضرت امیر علیه السلام شدند و عوام هم قبول
کردند حال هم اگر علما منکر حضرات شده اند از آن قبیل است و تصدیق عوام را سبب قوّت خود گرفته اند
و همچنین اجماعیکه سنّی ها ادّعا کردند بر خلافت ابی بکر و باطل بود این را دلیل بر عدم حجیّت اجماع
مطلقا گرفته اند و عوام هم سخنان ایشان را پذیرفته اند امّا اوّلا عرض میکنیم در جواب بر فرض صحّت قول
ایشان در جمیع امور مناط برهان صدق است اگر برهان قائم شد بر حقیّت شخصی بر فرض همه اهل
عالم از عالم و جاهل منکر شوند ضرری بر حقیّت حق نمیرسانند و اگر همه اهل عالم اجماع بر آن کنند سبب
حقیّت نمیشود بجهت اینکه اجماع من حیث هو مثبت حق نیست بلکه اگر اجماع بحق باشد کاشف از او خواهد
بود و اگر کسی ادّعائی برهان کند یا آنکه دلیل محکم بر بطلان او قائم شود گیرم اغلب مردم تصدیق او را کنند
فایده نمیکند ولی تمام محالست تصدیق باطل کنند لامحاله بعضی بر حق خواهند بود چرا که حق از عالم
مرتفع نمیشود و حضرت پیغمبر صلعم فرموده اند امّتی من بر ضلالت اتّفاق نمی کنند و مراد تمام امّت است

زبعض

نه بعض ولی ممکن است اغلب از حق برگردند و این مسئله در مقام خود محقق شده است از روی انصاف ملاحظه
کن سیر و تواریخ را ببین در عصر هیچ پیغمبری چنین اتفاق افتاده که جمیع علما و عقلاء امت سابقه
منکر پیغمبر لاحق شوند و همه تابعین او و عوام امت سلف شوند ابداً چنین چیزی نشنیدیم و ندیدیم بلکه در
میان علما خوب بوده و بد هم بوده میان عوام هم خوب بوده و بد هم بوده جمیع علماء یهود کی منکر پیغمبر تازه شدند
آیا نبود عبدالله بن سلام که از علماء یهود بود و مسلم شد آیا نبودند جمعی از علماء توریة که می‌آمدند خدمت
پیغمبر صلوات الله علیه و آله و مجادلات میکردند و بعد از آنکه حضرت رسول ادله که نزد آنها حق بود اقامه حجت
خود میفرمود تصدیق میکردند و همچنین علماء هر ملت از نصاری و مجوس و سایر فرق خدمت آن
بزرگوار می‌آمدند و مجادله میکردند و محاجه مینمودند تا بعد از مدتی اقرار میکردند بلکه میتوانم عرض کنم
عوام اغلب بتقلید علماء تمکین کردند پس بطور عموم این سخن را نمیتوان گفت و اما اجماع این مسئله محقق
شده که حق منحصر است بمسلمین و در غیر مسلمین حقی نیست و در میان مسلمین شک نیست که حق منحصر است
بشیعه اثناعشریه و اینها همه مسائل مفروغ عنهاست بلکه در فرق اثناعشریه هم باز ثابت و
محقق شده که حق در یک فرقه است و آن فرقه ناجیه در اصول دین و بعضی کلیات و فروع اتفاق
دارند و در بعضی جزئیات اختلاف دارند و لامحاله حق از میان ایشان مرتفع نمیشود محال است که همه اتفاق
بر باطل کنند و لازم هم نکرده در غیر اصول و کلیات که اس اساس دین است اتفاق داشته باشند
بلکه در زمان هدنه حکمت هم مقتضی اختلاف است ولی محال و ممتنع است که همه ایشان اتفاق بر یک
قول باطل کنند و لو در احکام جزئیه باشد بجهت اینکه عالم بحق برپاست و اگر همه فرقه ناجیه راه باطل را
گرفتند و لو در یک مسئله باشد حق بالواسطه از عالم مرتفع میشود زیرا که در سایرین که مسلم حق
نیست در این یک فرقه هم اگر نباشد پس کجا خواهد بود پس اگر در مسئله از مسائل همه فرقه ناجیه بقولی
قائل شدند مسلم این حق است خداوند فرموده است یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین و میفرماید

ومن یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی و نصله جهنم و حضرت پیغمبر ص فرمود لا تجتمع امتی علی
ضلالة و فرمود جماعة امتی اهل الحق و ان قلوا و فرموده است من فارق جماعة المسلمین قدر شبر
خرج ربقة الاسلام من عنقه پس چنین اجماع را نمیتوان مخالفت کرد مسلم و آن حقی است که شکی در آن
نیست و این اجماع قائم مقام ضرورت اسلام است بلکه چنین اجماع در ضروریات میشود و اما علماء امت
هم اگر کافه اجماع بر چیزی کردند حق است از آنجهت که ایشانند کسانیکه عالم بشریعت هستند و عوام
علم شرع ندارند و لابد مقلدند پس نمیدانند دین خداوند را مگر در ضروریات و بسیار چیزی
ندانند پس اگر بر علماء مسئله محقق شد که این از حکم رسولخداست مسلم حجت است و این
اجماع کاشف است از اجماع کل فرقه محقه پس خلاف آنهم نمیتوان کرد و اگر مدعی بگوید چه میگوئی
در اجماع بر ابی بکر عرض میکنم این قولیست محض ادعا ابداً چنین اجماعی نشد اما آنقدر که امروز
همه شیعه مقرند و اخبار شیعه و سنی دلیل آنست این است که اهل بیت پیغمبر صلوات الله
علیه و آله طوعاً داخل اجماع نشدند و اهل علم و اطلاع عالمند باینکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
ابداً بیعت نکردند تا اینکه بعد از مدتی روزی بر آنحضرت سخت گرفتند تا جائی که حضرت رو بقبر
مطهر پیغمبر فرمودند و عرض کردند یا بن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی پس از
آن ابوبکر عرض کرد بیعت فرما فرمود اگر نکنم چه میکنی عرض کرد ترا میکشیم آنگاه سر باسمان بلند
کرد و فرمود اللهم اشهد بعد دست مبارک دراز فرمود و با ابوبکر بیعت کرد باینوجه که حضرت دست نگشاد
مطلقا و ابوبکر دست گشاد و بر دست آن بزرگوار مالید و بعض دیگر نقل کنند که در حالی که سخن
در میان داشتند خبر بعباس رسید هراسان بمسجد آمد و دست حضرت را گرفت و بزور کشید و حضرت
دست نگشاد و ابوبکر دست گشاد و بر دست آنجناب مالید و از عامه هم کسانیکه میگویند که حضرت
بیعت فرموده اند مقرند که کرهاً بوده است و همچنین جمعی از بزرگان صحابه و بنی هاشم مطلقاً طوعاً

بیعت نکردند پس اجماع تمام امت کی شد و حال اینکه اصل و عماد ایشان خارج از اجماع بود و در بحار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است شخصی عرض کرد خدمت ایشان که آیا احدی در اصحاب رسول خدا صلعم انکار ابی بکر را نمود در فعل و جلوس او در مجلس رسول خدا فرمودند بلی دوازده نفر منکر شدند خالد بن سعید بن العاص و او از بنی امیه بود و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و بریده اسلمی و این جماعت از مهاجرین بودند و از انصار ابوالهیثم بن التیهان و سهل و عثمان دو پسر حنیف و خزیمة بن ثابت ذوالشهادتین و ابی بن کعب و ابوایوب انصاری بعد از آنکه ابوبکر بر منبر بالا رفت مشورت کردند و بعضی به بعضی گفتند میرویم او را از منبر فرود میآوریم تا آخر حدیث شریف و مسلم است که سعد انصاری بیعت نکرد تا مرد خلاصه شکی و شبهه نیست و همه سنی و شیعه مقرند که در سقیفه نبودند مگر چند نفری از مهاجرین و بعضی از انصار در آن روز هم میان ایشان نزاع شد و گفتگوها کردند تا آخر بعضی از آنها با ابوبکر بیعت کردند و من بعد هم هر روز جماعتی محاجه داشتند تا خورده خورده امر براو قرار گرفت حتی بعضی از خود عامه مذکور میدارند که اجماع منعقد نشد تا زمان مردن سعد بن عباده و او را در زمان عمر کشتند و بعضی گفتند او را جن کشته ولی ظاهرا عمر فرستاد او را پنهانی کشتند پس در اول امر مسلم اجماع نشده بر خلافت ابی بکر لهذا بعضی از علمای اهل سنت مینویسند که انعقاد اجماع بر خلافت شرط نیست همینقدر که عاقلی تصدیق کند کافی است و وهن این سخن اظهر من الشمس است بعضی هم اخبار جعل کردند و بعضی از اخبار تاویل برای خود نمودند خلاصه آنچه امروز میان ایشان مشهور است اجماع است که اول مسلم منعقد نشده و دلیل محکمی دیگر بر خلافت او غیر از همین اجماع ندارند پس اول امر خلافت او بر خلاف حق قایم شد مسلما و اگر اول خلافت او بر باطل بوده است چگونه میشود که بمرتبه

حق شود باعث این امر چیست و اجماعی هم اولا که نبوده من بعد هم اگر یوما فیوما مردم بیعت کرده اند این بیعت دلیل حقیت نمیشود زیرا که بعضی قهری بوده و بعضی لاعن شعور و از این گذشته همانطور که یوما فیوما داخل بیعت شدند یوما فیوما بعضی خارج شدند و خلافت حقه امیر المؤمنین علیه السلام بر ایشان ظاهر شد بلی آن امری که اجماعی است و شکی در آن نیست خلافت حضرت شاه ولایت علیه السلام است پس بهتر این بود که اجماع را دلیل مذهب شیعه بگیرند نه مذهب سنی باری مطلب اینها نبود محض اینکه سخن ناقص نباشد فی الجمله حکایت حال را نمودم مراد اینست که بر خلافت ابی بکر تمام امت مجتمع نشدند و اگر همه را منکر شوند این را مسلم منکر نمیتوانند شد که اهلبیت علیهم الصلوات والسلام طوعا بیعت نفرمودند و حضرت فاطمه علیها السلام مطلقا بیعت نفرمودند بلکه از بعضی اخبار ظاهر میشود که حسنین علیهما السلام هم بیعت نفرمودند پس اجماع منعقد نشد و اگر احیانا در امری همه امت اجماع کردند مسلم حق خواهد بود نهایت سخنی که گفته میشود این است که چنین اجماعی بسیار بعید است در امری حاصل شود اگر چه امکان داشته باشد پس مراد از این اجماع اجماع اهل حل و عقد امت است که ایشان محل نظر هستند در هر امری و از این باب است که در حدیث شریف امام علی النقی علیه السلام میفرماید همه امت اجماع کرده اند که قرآن حق است و ریبی در آن نیست نزد همه فرق اسلام و شکی در آن نیست که جهال و سفها و اطفال تازه بالغ این مسئله را نفهمیده اند ولی اهل شعور که محل نظر هستند این را میدانند پس بنابراین اگر چیزی را گفتیم اجماعی است رد آن سزاوار نیست و نمیتوان گفت اجماع حجت نمیشود یا در امور مجمع علیها اجماع حاصل نشده است

فصل

در بیان مسئله مهمه ایست که لابدیم از بیان آن بدانکه امر دین بازیچه نیست بلکه امری جدی است زیرا که علت غائی ایجاد است و قوام ملک به آن است چنانچه خداوند عز

وجلّ فرموده افحسبتم انّما خلقناکم عبثاً وانّکم الینا لا ترجعون و فرموده وما خلقت الجنّ
والانس الّا لیعبدون و در معنی آن امام فرموده ای لیعرفون و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده
اوّل الدّین معرفته باری تدیّن غایت احتیاج داشت وخداوند عالم در چنین امر مهمّی مسامحه نمیفرماید
بلکه بنای آنرا محکم میفرماید و همچنین پیغمبران خدا در چنین امر بزرگی مسامحه نخواهند فرمود
پس جمیع ایشان از آدم تا خاتم این امر را محکم خواهند فرمود بلا کلام و پیغمبر دین را محکم فرموده
وخداوند براو نازل فرمود که الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم
الاسلام دیناً و از ارکان دین معرفت اوصیاء است واگر وصیّ هر پیغمبری معیّن و معلوم
نباشد مسلّم دین فاسد میگردد زیرا که اوصیا حامل دین پیغمبران هستند پس هر پیغمبری امر وصیّ
خود را محکم فرموده وعهد او را از امّت خود گرفته است واگر کسی سیر و تواریخ را مراجعه کرده باشد
و دین و آیین را فهمیده باشد که میثاق حضرت خاتم صلوات الله علیه و اوصیاء او علیهم السلام را همهٔ پیغمبران
از امّتهای سلف گرفته اند و همه اخبار او را بیان کرده اند خاصّه در توریة و انجیل و زبور
وصحف بطوریکه در میان یهود و نصاری این امر خطیر مسلّم گشت که قبل از تشریف آوردن آنجناب
همه منتظر بودند حتّی آنکه جمعی از یهود مخصوصاً مدینهٔ طیّبه را منزل و مقام خود قرار دادند بجهت
اینکه خبردار شده بودند که آنجاست دار هجرت آن بزرگوار و همچنین مسلّم است اینمسئله که
جمیع انبیاء ذکر ائمّه هدی علیهم السلام را برای امّت خود کرده اند چنانچه از اخبار ظاهر است و
وبعضی از ائمّه هدی گاهی با یهود و نصاری ذکر میفرمودند که اسم من در توریة چیست و اسم پدرم
چه و اسم جدّم چه چنانچه در قصّه حضرت سیّد الشّهداء علیه السلام است با شخص نصرانی در قتلگاه
و آن مشهور است اینها همه مطالبی است که مسلّم است و حرفی در آن نیست چون اینمقدّمه را دانستی
عرض میکنم شکّی و ریبی در اینمسئله نیست که انبیاء و اولیاء که امناء خداوند هستند در امر اوصیاء

مسلّم مسامحه نمیکنند واین امر باین بزرگی را مجمل و مهمل نمیگذارند لامحاله هر یک از ایشان را که تعیین
باشد باسم و رسم تعیین مینمایند که اسباب ضلالت امّت نشود و هر کدام را که نتوان باسم
و رسم معیّن کرد لامحاله بوصف معیّن میکنند تا مشتبه نشود و در تعیین بوصف شیعه و سنّی اتّفاق
دارند ولی در تعیین شخص اهل سنّت بجهة اینکه عذری در غصب خلافت باشد موافقت با شیعه
ننمودند زیرا که اگر اقرار میکردند بر ایشان حتم میشد که اقرار بحضرت امیر علیه السلام نمایند زیرا که مسلّم
بود که نصّ برای ابی بکر نفرموده اند پس گفتند تعیین وصف فرموده که الائمّة من قریش با اینکه
امام بچه صفت باید باشد باری اصل اینمسئله مسلّمست که همه انبیاء صفات اوصیاء خود را فرموده اند بلکه
وصف علماء و فقهاء که پیشوایان دین اند لامحاله میفرمایند والّا اغراء بباطل میشود و محالست که
از انبیاء چنین چیز سر زند پس بنابراین اگر در بارهٔ یکی از ائمّه خلف کسی استدلال نماید بآنچه
روایت از سلف شده است در شأن ایشان نباید او را ردّ کرد یا او را ملامت نمود زیرا که کلام
ایشان در بارهٔ اوصیاء حجّت است و این امر نیست که منسوخ شود مثلاً در باب معاشرت با خوبان حضرت
عیسی حواریّین را وصیّت فرموده بقول خود جالسوا من یذکّرکم الله رؤیته ویزید فی علمکم منطقه و
یرغّبکم فی الآخرة عمله نمیتوان گفت این از شرع حضرت عیسی است و در این امّت جاری نیست در
معاشرین این صفات را ملاحظه نمود زیرا که این شرعی نیست که منسوخ شود این احکام نفسانیّه است که
بجهت اصلاح نفس فرموده اند دخلی بشرع ظاهر ندارد که گفته شود منسوخ شده است شرایع عرضیه
ظاهریه بحسب اعراض ازمنه و دهور منسوخ میشود ولی حکم نفسانی مادام بقاء النّفس منسوخ نمیشود
مثل اینکه میفرماید حسن خلق داشته باش نمیتوان گفت وقتی منسوخ میشود همچنین آنچه در صفات
انسانیّت میفرمایند نمیتوان گفت وقتی منسوخ میشود ولی کیفیّت بیان از مثلاً بسا وقتی فرق کند
بجهت اینکه امریست بسته بمصالح روزگار و اشخاص حال چون اینمطلب را دانستی عرض میکنم امر امام

در امّت باشند که بعقل خود همه اصول را بفهمند دخلی بتکلیف عامّه ندارد جماعتی هم در امّت هستند که
حکمتهای احکام فرعیه را هم میفهمند دخلی بسایر خلق ندارد خلاصه ما نه بعقل خود میتوانیم
اثبات شخص امام زمان را بکنیم و نه میتوانیم صفات او را تعیین نمائیم و خداوند هم اجلّ از
این است که این امر بزرگ را بما واگذارد و پیغمبر او هم اجلّ از این است در واقع اگر کسی چنان
خیالی بکند که رسول خدا صلوات الله علیه و آله در حکم جزئی از جزئیات مسامحه نفرموده است و در امر
امام زمان که جمیع امر آخر الزمان مربوط بمعرفت اوست مسامحه کرده جبر نموده و ظلم در حق او کرده
پس لا محاله طوری این امر را بیان فرموده که بر احدی مشتبه نشود و همچنین ائمه بعد از آن
بزرگوار هم باید امر امام زمان را طوری ظاهر و آشکارا فرموده باشند که بر احدی مشتبه نماند
بلکه عرض میکنیم از عدل خداوند و حکمت او و لطف اوست که امر حجت خود را در قرآن مجید
ظاهر فرماید بجهت اینکه قرآن را علم هدایت قرار داده است و خلق را بسوی قرآن دعوت فرموده
و آنرا میان امّت مسلّم فرموده است و همه را امر بطاعت آن کرده پس باید حکم باشد در همه
موارد و از این گذشته اخبار و آثار چیزی نیست که بدست عامّه مردم می افتد و حامل آنها عامّه
میشوند زیرا که میسّر نمیشود در دنیا که همه حمله اخبار علماء و معصومین باشند این است که رسول خدا
صلّی الله علیه و آله این حدیث را فرموده و دعا فرموده کسی را که حفظ کند و بسایرین برساند و در جزو
آن حدیث فرموده رُبّ حامل فقه و هو غیر فقیه و ربّ حامل فقه الی من هو افقه منه انگاه فرموده
المسلمون ید واحدة تتکافأ دماؤهم و یسعی بذمّتهم ادناهم در اینمقام مراد ما همان فقره
اولی بود که میفرماید بسا کسی که حامل فقه شود و خود او فقیه نباشد و بسا کسیکه فقهی روایت کند
برای افقه از خود حال اغلب اخبار مرویه از برای ما از این قسم است رواة اغلب عوام بوده اند
که بدون واسطه از امام شنیده اند یا بیک واسطه و دو واسطه روایت نموده اند و بفقهاء ما رسیده است

زمان عجّل الله فرجه از امور مهمّه عالم است علاوه بر اینکه وصیّ حضرت خاتم است و وصایت او
امری دائم است تا آخر دوره او ولی شخص آنسرور امرش خطیر است و شأنش عظیم و در واقع غایت جمیع
نبوّات و ولایات است سوای خاتم صلوات الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که آنحضرت
سرّ و غایة الغایات میباشند پس انبیاء علیهم السلام در همچنین امر بزرگی مسامحه نمیفرمودند لهذا امتثال
و عهد آن بزرگوار را همه ایشان باسم و وصف از امم خود گرفته اند و حضرت خاتم صلعم این امر را
طوری مسلّم فرمود و ظاهر کرد که جمیع امّت دانستند و فهمیدند حتّی آنانکه غاصب حق حضرت
امیر علیه السلام بودند اقرار بآن بزرگوار داشتند و ائمّه هدی صلوات الله علیهم نیز این امر را
متقن فرمودند و امام را باسم و رسم و وصف تعریف فرمودند و طوری نکردند که بر احدی مشتبه بماند
و شکی نیست که در این امر خطیر باید رجوع بفرمایشات پیغمبر و ائمّه هدی نمود و امام را بآثار و علامات
که از ایشان رسیده شناخت نه بعقل و سلیقه خودمان اگر سلیقه و عقل ما حجّت باشد میتوانیم بر سایر
فرق ایراد کنیم که چرا از مذهب اثنا عشری خارج شدید زیرا که میگویند عقل ما چنین رسید و ما
بعقل خود فهمیدیم که این مذهب حقّ است چنانچه بعضی از سنّیان گفتند که امر امامت اجتهادیست
بعد از آنکه اجتهاد کردیم دانستیم که حق با فلان است اگر بگوئی که از مذهب شیعه است که امر امامت از اصول
دین است و اصول دین عقلی است عرض میکنم امّا اینکه از اصول دین است صحیح است و امّا قضیه
ثانیه صحیح نیست که اصول دین همه عقلی باشد چنانچه در محلّ خود این مسئله را اثبات کرده ایم اگر چنین
بود ائمّه هدی علیهم السلام چرا با مخالفین ردّ و بحث میفرمودند بلکه چرا حضرت امیر علیه السلام
شمشیر کشیدند و با مخالفین جهاد کردند و حال اینکه آنها هم اهل اجتهاد و عقل بودند بلکه میتوانیم
عرض کنیم معرفت نبوّت خاصّه هم امری نیست که همه کس بعقل بفهمند بلکه زیاده از همینقدر که صانعی
هست مجملاً و لا بدّ باید واسطه در میان خلق و خالق باشد همه کس بعقل نمی فهمند اگر احیاناً بعضی

از این باب است که اخبار تنها از برای همه کس حجت نمیشود مگر اینکه فقیهی اذن دهد که عمل کنند
زیرا که نمیدانند که آیا راوی معتبر بوده یا نه صحیح روایت کرده یا خطا پس از اغیاب اخبار تنها
حجت کافی در رافع خلاف از امت نمیشوند و از این گذشته چه بسیار اخبار که در سینه حاملان است
و بغیر ایشان نرسیده پس حجت خداوند بر امت با آنها تمام نمیشود پس اگرچه در اخبار صفات
خلفا پیغمبر و امام زمان بیان شده باشد اما بهمه کس نمیرسد و بهمه کس فایده از آنها نمیبرند و
بر فرض رسیدن و فهمیدن یقین بصحت آنها حاصل نمیشود پس نمیشود بنا اصل دین را که عماد دین است
بر همان اخبار گذارد فقط و از آن گذشته دور لازم می آید چرا که عمل کردن باخبار محض
تجویز امام است چون ایشان فرموده اند احادیثی که عدول و ثقات روایت میکنند قبول
کنید ما اطاعت کرده ایم نه محض شخص خود عدول چنانچه میگوئی تقلید فقیه را می کنیم محض
فرمایش پیغمبر و امام نه اینکه من اطاعت او در محض شخص او میکنم شخص او من حیث هو مطاع من
نیست خلاصه مرجع این سخن باین مطلب است که اخباریکه برای من روایت میکنند چون امام
فرموده اطاعت کن اطاعت میکنم نهایت آنچه فقها استنباط میکنند و حکم مینمایند فتاوی میگویند
و میگویند بفتوای فلان راه میروم در زمان امام علیه السلام بنا نبود فتوی دهند شخصی از زراره
میپرسید در فلان مسئله چه کنم می گفت امام چنین فرموده است و همین حدیثی میشد که بواسطه زراره
روایت میکردند و اطاعت زراره مینمودند بجهت فرمایش حضرت صادق که از زراره بگیرید حال المطلب
اگر خوب فهمیدی عرض میکنم در اطاعت شخص امام امروز دلیل توصیت یا همان روز که تشریف
داشتند بچه برهان اطاعت کردی آیا بعقل خود مطمئن شدی و اطاعت کردی یا برهان دیگر داری
اگر بعقل خود راه رفتی پس تو تابع هوای خودی و معنی این سخن میشود دلم خواسته چنین کنم اگر
برهان داری برهان صحیح توصیت آنچه معلوم است در نزد عامه نصوص است میگویند اطاعت میکنم

که از

حضرت امیر را بجهة نص همچنین اطاعت میکنیم سایر را بجهة نص اگر احیاناً ادله امامت دلیل
گرفته ام باز از نصوص است چون بما رسیده امام باید چنان و چنین باشد اطاعت کرده ایم
اگر معجزات را هم دلیل گرفته ایم و آنها را حجت قرار داده ایم باز از طریق اخبار است هم دلیل
بودن معجز از حدیث بما رسیده است هم خبر معجز فرمودن بواسطه مخبرین رسیده است پس باز رجوع
باخبار شد و دور مصرح لازم می آید و از آن گذشته اخبار هم محتمل همه قسم احتمالی هست پس
بنای دین را بر چنین برهانی چه طور میتوان گذارد عرض میکنم رسول خدا صلی الله علیه و آله
اجل از این است که دلیل خلفا خود را چنین چیزی قرار دهد بلکه برهان محکمی گذارده که
هیچ شبهه و شکی در آن نرود و آن قرآن مجید است که خود قرآن را یقینی قرار داده که بر همه کس ظاهر
و آشکار فرموده است که من عندالله است و شبهه در آن نیست این است که فرمودند
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض پس باید
دلیل امامت امام و صفات او و شخص او را از قرآن بیرون آورند تا اینکه یقین حاصل کنند بلکه
هر فقیهی را که انسان بخواهد یقین باو کند و از روی بصیرت دین را از او بگیرد باید حقیت او را
بقرآن بفهمد تا اینکه یقین حاصل کند بعد از آنکه مسلم شد که مرجع ما نص خدا و رسول است
آن نص که یقین من عندالله است جز قرآن نیست و اخبار ایشان هم آنچه موافق قرآن است مطاع
است و متبع و آنچه مخالف قرآنست فرموده اند که عمل بآنها نکنیم و بگذاریم تا زمانیکه خدمت خود
ایشان برسیم چرا که اعتماد بآنها نمیتوانیم حاصل کنیم بسا دروغ بر ایشان بسته اند یا آنکه تصحیف
نموده اند یا علت دیگر دارد و اما قرآن مصون از همه این خللهاست پس آنست زبان ناطق و شاهد صدق
از برای ما امروز بفهم آنچه عرض کردم و حفظ فرما تا آنکه فائز شوی و در کتاب ینابیع الحکمة
ادله محکمه قرآنیه را در اثبات امامت ائمه اثنی عشر ذکر نموده ایم و مرحوم مبرور آقای والد

اعلی الله مقامه در کتاب فطرة السلیمه اثبات امامت و صفات ائمه و نسب ایشان را از قرآن استخراج
فرموده‌اند و بعون الله و حسن توفیقه بسؤال یکی از اخوان دینی با ادله کتابیه استخراج کردیم اسم
پیغمبر و اسم پدر و مادر آن بزرگوار طوری که گمان ندارم اغلب علمای متکلمین و مفسرین از عهده این امر بزرگ
برآیند و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

فصل

بعد از آنکه اینقدرها معلوم شد عرض میکنیم امروز ما مردمانی هستیم که
محروم از خدمت پیغمبر شده‌ایم و همچنین محروم از خدمت ائمه هدی علیهم السلام در جهالت غیبت
مانده‌ایم و همینقدر دانسته‌ایم که پیغمبری تشریف آورده است و امامان بوده‌اند و شریعت و اخبار
و کتابی از ایشان بدست ما مانده است نوعاً این امر را هر جهت از راه بوده یقین کرده‌ایم که
امروز در این مسئله میان ما شبهه نمانده است و لو بر بعضی هنوز این مسئله مشتبه شود ولی اگر آنها
هم از همان راه که ما داخل شدیم بشوند و همان چشم که ما نظر کردیم نظر کنند یقین باین مسئله
میکنند و همچنین اینقدر بر ما یقین شده به هر سبب و از هر جهت بوده است که یکی از امامان که خلیفگان
پیغمبر ما بوده‌اند هنوز تشریف دارند و اخبار بوجود و ظهور او داده‌اند و از این جهت که مسئله مشکله
بوده است و جمعی منکر آن بوده‌اند خداوند حجت را تمام فرموده است و در همین قرآن
یقینی الصدور که در میان ما هست برهان وجود او را گذارده است و آیات ظهور و علامات
شخص او را هم بین و آشکار فرموده است و از باب مرحمت که بعامه خلق دارند و دانسته‌اند
که امر او در آخر الزمان مشتبه میشود اخبار بسیار متواتر فرموده‌اند که باسناد متعدده بما
برسد تا یقین بآنها حاصل کنیم و آیاتی را که در شأن او نازل فرموده است بفهمیم و بشناسیم
تا امر او بر ما مشتبه نشود پس امروز اگر شخصی برخاست و مدعی شد که آن امام که شما منتظر هستید
من هستم خداوند از همین قرآن و اخبار متظافره بل متواتره او را برای ما تعریف فرموده باید

بطوریکه امر او ابداً بر ما مشتبه نشود و نمیتواند کسی بگوید چون شرع جدید و کتاب جدید میآورد
برهان او از این کتاب و سنت نباید ظاهر شود عرض میکنیم اما اولاً که آنچه بر ما ثابت شده و قرآن
ما حکم بآن میکند این است که این قرآن عوض نمیشود و این شرع منسوخ نمیشود اگر حدیثی هم وارد شده
که دلالت بر این مسئله میکند اولاً که معارض اقوی دارد و معمول به معارض آنست که موافق کتاب
و سنت و ضرورت اسلام است و ثانیاً محمول بر این است که همین قرآن را بآن طور که نازل شده می
آورد و نسبت باین وضع و ترتیب جدید است نه این است که مطلقاً کتاب دیگر باشد و قبل از
این مفصل عرض شد و همچنین شرع را مطلقاً نسخ نمیفرماید بلکه آنچه تقیه در آن بوده یا آنکه مکذبین
دروغ بسته‌اند یا تصحیفی شده آنها را تغییر میدهند پس این سخن خیلی فرق میکند با آنچه حضرات
گفته‌اند و بر فرض تسلیم سخن ایشان که کتاب و شرع تغییر کند در هر امتی از امم که ملاحظه کنی کتاب
و شرع امت سلف و نبی سابق که منسوخ و مرتفع شد نسبت باحکام و شرایع بوده نه نسبت بصفات
و حالات و علامات شخص نبی مثلاً صحف ابراهیم که در زمان حضرت موسی منسوخ شده نسبت ببعضی اعمال
و عبادات بوده نه نسبت بحالات و صفات حضرت موسی بلکه امت موسی علیه السلام حضرت موسی را
بهمان آثار و علامات که حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب و یوسف خبر داده بودند شناختند و هم چنین نصاری
بهمان علامات که حضرت موسی فرموده بودند حضرت عیسی را شناختند و کذلک زمان حضرت
خاتم همه یهود و نصاری بهمان آثار که در توریة و انجیل و کتب انبیا بود پیغمبر را شناختند
اگر کسی در اخبار و سیر متقدمین ملاحظه کند این مسئله را درست میفهمد اگر غیر از این باشد حجت خدا
ناقص میشود و در واقع چنین هم باید باشد بجهة اینکه اصل مقصود از بعث رسل و انزال کتب
یکی است همه مقصودشان یک نتیجه است مقدمات را برای یک مطلب می‌چینند پس آنچه
لاحق بفرماید نتیجه مطلب سابق است یا متمم آن آنچه سابق بفرماید مقدمه مطلب لاحق است البته پس اگر

انبیا مثل معلمین است که پدر مهربان ترتیب از برای طفل نصب میکند همه مقصود تعلیم و تربیت طفلیت
در هر سنی معلمی مناسب آن سن برای او میآورند حال فرض کن پدر اگر غایب باشد و بواسطه خود
معلمین بطفل برساند که شما باید اطاعت معلمین را بکنید مسلم معلم اول بجهة استحکام کار اطفال باشان
خبر خواهد داد که بعد از من معلم شما چنین کسی میشود معلم دویم خبر میدهد که بعد از من چنین
میشود و هکذا هر یکی خبر ان کسی که بعد از او میآید میدهد زیرا که غرض شخصی در میان نیست و
در نبوات همه ایشان خبر یکدیگر را گفته اند پس کتب سابقین مسلم شرح حال لاحقین را میکند
حال بر فرض که میگوئی امام زمان علیه السلام خودش مبدء است و صاحب کتابی و شرعی است
حضرت خاتم باید عهدا ورا گرفته باشد چنانچه مسلم است که گرفته است اگر نگرفته تو از کجا خبر شدی
که امامی میآید و همچنین صفات و آثار و علاماتش را فرموده است بلکه همه رسل سلف فرموده اند پس بر ماست که
از روی فرمایش سابقین لاحق را بشناسیم اگر احیانا در فرمایشات ایشان قصوری باشد که ما با نها نشناسیم
و نفهمیم پس حجت بر ما تمام میشود و خداوند هم از ما مواخذه نخواهد فرمود که چرا شما اطاعت نکردید بجهة اینکه
ما نمیتوانیم عرض کنیم ما خودمان که نفهمیدیم حجت سلف تو هم بر ما بیان نکرد بفهم آنچه گفتم گمان
دارم اگر این مقدمات که عرض شد بفهمی دیگر محتاج بهیچگونه رد و بحثی نشوی

فصل

لابد مقدمه دیگر هم عرض میکنیم بجهة اینکه کلیه دست آید که بصیرترا
زیاد میکند بدانکه هر ماهیت غیبیه ظهور و بروزش در عرصه افراد اوست که در دنیا ظاهر میشود
و اگر از برای آن افرادی نباشد محال است ما او را بشناسیم مثلا ماهیت آب را من نمیشناسم
و نمی بینم مگر در میان میاه جزئیه دنیا و الا کنه آن در عرصه غیبت در دنیا نیست و من چون
در افراد آب نظر کردم و دیدم همه نوعا بر یک صفت است همان معنی واحد را که در همه دیدم
دانستم همان ماهیت آب است هم چنین در هر افرادی ملاحظه میکنم همان معنی واحد که ساری

جاری در آنهاست میفهمم که آن صورت ماهیت آنست و من ماهیات غیبیه را بهمین میشناسم لا غیر
پس حقیقت آتش را از همان معنی واحد که در آتشهای دنیویه دیده ام میشناسم حقیقت هوا و خاک را
از هواهای مختلفه دنیا و خاکها شناخته ام هم چنین در معادن ماهیت طلا را از آنچه در طلاها
دیده ام شناخته ام ماهیت آهن را از آنچه در آهنها دیده ام و هکذا کنه انسان را من ندیده ام اما افراد
اناسی را می بینم و اگرچه آنها باختلاف ظاهرند ولی آن معنی واحد و صفت واحده که در کل موجود است می بینم و
از آن انسان را میشناسیم مثلا می بینیم نوعا همه ذاکرند و فاکرند و واهم و عالم و نبیه از این میفهمیم
نفس انسانیه صاحب این قوی است حال چون اینمسئله را دانستی عرض میکنیم نوع حجج خداوند را
کلیه و نفس غیبیه است که آن نفس کلیه الهیه است و همچنانکه نفس قدسیه انسانیه در افراد انسان
ظاهر است همچنین آن نفس در افراد حجج ظاهر است و همچنانکه آن نفس را صورتی است که در کل
موجود است همچنین نفس کلیه را صفتی است که در کل ظاهر است پس همه حجتها نوعا یک قسمند مثل
اینکه اناسی نوعا یک قسمند پس اگر تو اینجا بشنوی در هند شخصی زید نام هست میدانی چه
وصف دارد نوعا ولو در بعضی مشخصات با آنها که تو دیده فرق کند همچنین حجتهای خداوند
نوعا یک قسمند اگرچه در بعضی ممیزات فرق کنند چنانچه خداوند فرموده در شان حضرت خاتم
صلوات الله علیه و آله ما کنت بدعا من الرسل یعنی من هم از نوع آنها هستم طرح تازه نیستم
و نسبت بعرب فرمود ملة ابیکم ابراهیم یعنی آنچه من میگویم همانست که حضرت ابرهیم فرموده است
و مراد نوعیت نه جزئیات شرع و نوعا با سایر انبیا هم یکی بوده اند و فرقی نداشته اند و میفرماید
ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض
والله سمیع علیم پس همه ایشان یک نوعند بجهت اینکه نفس کلیه در همه ظاهر است نهایت تفاوت
درجات دارند مانند افراد انسان همه صاحب علم و ذکر و فکر و حلمند نهایت تفاوت درجات دارند

مثل حیوانات که همه صاحب سمع و بصر و ذوق و شم و لمسند نهایت تفاوت در اندازه آنها دارند هم چنین است صفت
رسل چنانچه خداوند فرموده تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم
درجات و آتینا عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح القدس تا آخر آیه پس معلوم شد که همه
در رسالت شریکند قبل از این آیه در شأن خاتم پیغمبر ص میفرماید انک لمن المرسلین ولی رسل درجات
دارند پس اگر یک کسی برخیزد که ابدا شبیه متقدمین نباشد و بگوید من طرح جدیدی هستم قول او
پذیرفته نیست مثل اینکه اگر کسی برخیزد که ابدا صفت انسان نداشته باشد بگوید من انسان تازه
هستم قول و پذیرفته نخواهد بود باز بالای نفس کلیه هم روح دیگر است که عقل مرتفع است و ظاهر
در خاتمین میشود و مخصوص است بحضرت خاتم و اوصیاء آن بزرگوار ایشان هم نوعا ممتاز باین فضل میشوند
از سایر و شرکتشان با رسل در روح رسالت مثل شرکت ایشان با اناسی است در انسانیت پس اینجا
که فرمود ما کنت بدعا من الرسل بجهت مراعات ضعف امت بود که مدرک معرفت خاتمیت نداشتند مثل
اینکه نسبت بجاهلی که از آنها هم پائین تر بودند فرمود انا بشر مثلکم یوحی الی بفهم هیکلوم و
چون روح خاتمیت در این نفوس مقدسه ظاهر شد پس آنچهار ده نفس افراد خاتم مطلق شدند نهایت
محمد ص خاتم الانبیا شد ائمه هدی خاتم الاوصیا و در ایشان روحی ظاهر است که یک صورت خاصه
دارد که همانست فضل خاتم از سایر انبیا و نه این است که فصل که عرض شد چنین پنداری که
جنس ایشان یکی است جنسشان هم یکی نیست ولی این سخن محض تعبیر است و الا هر عالی در جنس و فصل
از سافل ممتاز است خلاصه نوع ایشان هم یکی است اینست که فرمود ما کان لاولنا کان
لآخرنا و فرمودند اولنا محمد آخرنا محمد اوسطنا محمد کلنا محمد و فرمودند اشهد ان
ارواحکم و نورکم و طینتکم واحدة طابت و طهرت بعضها من بعض پس هر یک از ایشان را
که تو ببینی بصفت دیگر نیست و کانه دیگری را دیده اگر چه فی الجمله امتیاز در صورت ظاهر باشد و از باب

غلبه سر وحدت در ایشان امتیازات شخصیه ایشان هم کمتر از سایر افراد انواع است پس چون این
مسئله را دانستی و فهمیدی بدانکه امروز اگر کسی را در محلی دیدی که مدعی شد من امامی از خاتمین
هستم لامحاله او را باید بسایر خاتمین سنجید نه بغیر ایشان مثل اینکه رسل را بیکدیگر می سنجیم
اناسی را بیکدیگر و سایر افراد را بیکدیگر این است که شخصی عرض کرد خدمت امام علیه السلام
که قائم علیه السلام که ظهور فرماید او را بچه بشناسیم فرمود بهمان وصف که سایر را شناختی بفهم این الحکمت
نغز را که از کمتر کس خواهی شنید الحمد لله رب العالمین

فصل

متذکر شدم بیانی محکم را که در واقع میتوانم عرض کنم الهامیست
از صاحب کار که این عبد ذلیل را بآن مفتخر فرموده تا سبب ازدیاد بصیرت و یقین گردد هر کس
این بیان شریف را فهمید و تصدیق نمود و بهدایت آن سلوک در سبیل الله نمود امیدوارم بفضل الهی
گمراه نشود بدانکه در این مطلب شکی و ریبی نیست که پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله پیغمبر خداست
و بر همه خلق فرض بوده و هست امتثال اوامر و نواهی او و کتاب او کتاب آسمانی است و بر همه
خلق واجبست اطاعت آن و شکی نیست که آنچه در این کتاب است حق است لا یأتیه الباطل من
بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و همچنین ائمه طاهرین سلام الله علیهم حجتهای خداوند
هستند بیشک و فرمایش ایشان قول خدا و رسول است و بر همه واجبست اطاعت ایشان اینها
چیزیست که هیچ حرفی در اینها نیست و مسلم جمیع شیعه است بلکه از جهتی مسلم شیعه و سنی است پس
اگر از نفس قرآن و فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله و اخبار ائمه هدی علیهم السلام برهانی قاطع
باشد براینکه حکم قرآن همیشه باقی است و در هیچ زمان مرتفع نمیشود مسلم حق است و باید اطاعت
کرد و اگر کسی بگوید که وقتی میشود حکم قرآن مرتفع شود باید تکذیب کرد پس بنا بر این بحکم قرآن
و اخبار ائمه سلام الله علیهم در همه اعصار باید بقرآن متمسک شد و اگر کسی برهانی از قرآن مطلبی

آورد باید اطاعت کرد حتی در ظهور امام زمان علیه السلام خداوند عالم میفرماید قل ای شیء اکبر شهادة
قل الله شهید بینی و بینکم و اوحی الی هذا القرآن لانذرکم به و من بلغ ائنکم لتشهدون
ان مع الله آلهة اخری قل لا اشهد قل انما هو اله واحد واننی بریء مما تشرکون یعنی
بگو ای پیغمبر کدام چیز از حیث شهادت اکبر است بگو خداوند شهید است میان من و میان شما و وحی کرده
شده است بسوی من این قرآن تا اینکه بترسانم شما را بآن قرآن و هر کسیرا که بآن برسد آیا شما شهادت
میدهید که با خدا خداوندان دیگر است بگو شهادت نمیدهم بگو اینست و جز این نیست که او
خدای واحد است و من بری هستم از آنچه شما شرک میورزید ملاحظه نما عموم من بلغ را که شامل است
جمیع خلق را که در زمان آن بزرگوار بوده اند تا روز قیامت و اگر مخصوص زمانی بود مخصوص باین عموم نمیفرمود ۲ از آن اشخاص
بلکه میفرمود تا آن زمان مخصوص ولی چون انذار جمیع را باین قرآن فرمود پس معلوم میشود که هرگاه
امام هم ظاهر شوند حکم قرآن مطاع است و در بحار الانوار روایت نموده که روزی خدمت حضرت
رضا علیه السلام عظم امر قرآن ذکر شد فرمود هو حبل الله المتین و عروته الوثقی و طریقته
المثلی المؤدی الی الجنة والمنجی من النار لا یخلق من الازمنه ولا یغث علی الالسنه لانه لم یجعل
لزمان دون زمان بل جعل دلیل البرهان وحجة علی کل انسان لا یاتیه الباطل من بین
یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید یعنی قرآن ریسمان محکم خداست و این مثل کنایه
از این است که خداوند آنرا وسیله میان خود و خلق قرار داده که وصله است و هر کس متوسل بآن
شد بخداوند واصل میشود و مثل وسایط سست نیست که منفصم شود بلکه محکم و متقن است مثل اینکه
عترت را هم حبل المتین مینامند و اوست عروه محکمه اسم او عروه گذارده اند من باب اینکه
دین را تشبیه بظرف نموده اند و همچنانکه برای ظروف مثل کوزه و اشباه آن دسته قرار می
دهند برای ایمان هم مقبضی قرار داده شده است و آن قرآن است که هر کس آنرا گرفت دین را

بدست میآورد و این تشبیه بسیار متداول است در فرمایشات ائمه باری فرموده اوست طریقه
که مؤدی است بسوی جنت و منجی است از نار کهنه نمیشود از زمانها و لاغر نمیشود بر زبانها
بجهت اینکه قرار داده نشده از برای زمانی دون زمانی بلکه قرار داده شده است دلیل برهان و حجت بر هر
انسان باطل نمیشود حکم او نه از پیش و نه از پس تنزیل است از حکیم حمید ملاحظه نما چگونه بتصریح
میفرماید که قرآن مخصوص بزمانی نیست و همیشه دلیل است که باید بآن عمل کرد بلکه عرض میکنیم بهمین
آیه لا یاتیه الباطل نیز میتوان استدلال کرد که بعد هم حکم او باطل نمیشود و اگر کسی بگوید
منسوخ میشود لامحاله باید گفت که حکم او باطل میشود زیرا که یک معنی باطل فناست چیزیکه تمام
و فانی میشود گفته میشود باطل شد و از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده است از حضرت موسی
بن جعفر علیهما السلام که شخصی از آن حضرت سؤال کرد ما بال القرآن لا یزداد علی النشر والدرس الا
غضاضة فقال لان الله تبارک و تعالی لم یجعله لزمان دون زمان ولا لناس دون ناس فهو فی کل
زمان جدید و عند کل قوم غض الی یوم القیمة یعنی چرا قرآن هرچه بیشتر منتشر میشود و درس داده
میشود تازه تر میشود فرمود بجهت اینکه خداوند آنرا برای زمانی دون زمانی و مردمی خاص قرار نداده است
پس آن در هر زمانی جدید است و نزد هر قومی غض و طری و در کتاب علل الشرایع شیخ صدوق
علیه الرحمه روایت کرده است از حضرت رضا علیه السلام قال انما سمی اولوالعزم اولوالعزم
لانهم کانوا اصحاب العزائم والشرایع و ذلک ان کل نبی کان بعد نوح علیه السلام کان علی
شریعته ومنهاجه وتابعا لکتابه الی زمان ابرهیم الخلیل علیه السلام و کل نبی کان فی ایام
ابراهیم و بعده کان علی شریعة ابراهیم و منهاجه و تابعا لکتابه الی زمان موسی علیه السلام
و کل نبی فی زمن موسی علیه السلام و بعده کان علی شریعة موسی و منهاجه و تابعا لکتابه
الی ایام عیسی علیه السلام و کل نبی کان فی ایام عیسی علیه السلام و بعده کان علی منهاج

علی

عیسی علیه السلام وشریعته وتابعاً لکتابه الی زمن نبینا محمد صلی الله علیه وآله فهولاء الخمسة اولوا العزم
وهم افضل الانبیاء والرسل علیهم السلام وشریعة محمد صلی الله علیه وآله لا تنسخ الی یوم
القیامة ولا نبی بعده الی یوم القیمة فمن ادعی بعده نبیاً او اتی بعد القرآن بکتاب
فدمه مباح لکل من سمع ذلک ودر فصول المهمه روایت کرده همین حدیث را از عیون بتفاوت
جزئی ودر آنجاست اتی بعده بکتاب حاصل معنی آنکه اولوالعزم را باین اسم خواندند جهة آنکه
اصحاب فرائض وشرایع بودند هر نبیی که بعد از نوح آمد بر شریعت ومنهاج او بود ومتابعت میکرد
کتاب او را تا زمان ابراهیم خلیل علیه السلام وهر نبیی که در ایام ابراهیم علیه السلام بود وبعد از
او بر شریعت ومنهاج او بود وتابع کتاب او بود تا زمان موسی وهر نبیی که در زمان موسی وبعد از او
بود بر شریعت ومنهاج او بود وتابع کتاب او تا ایام عیسی وهر نبیی که در ایام عیسی وبعد از او
بود بر منهاج وشریعت او وتابع کتاب او بود تا زمان نبی ما محمد صلی الله علیه وآله پس این
پنج نفر اولوالعزم هستند وایشان افضل رسل وانبیاء میباشند وشریعت محمد صلوات الله علیه وآله
نسخ نمیشود تا روز قیامت ونبی بعد از او نیست تا روز قیامت پس هر کس ادعا کند بعد از او
پیغمبری را یا بیاورد بعد از قرآن او کتابی خون او مباح است از برای هر کس بشنود این را
از او وقریب باین حدیث نیز در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام
در معنی آیه کریمه فاصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل راوی عرض میکند رسولان کیانند
میفرماید نوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد صلوات الله علیه وآله وعلیهم السلام عرض میکند
چگونه است که اولوالعزم شدند بیان فرمود که صاحبان کتاب وشرع بودند وهر یکی
عزیمت نمود نسخ شرع سابق را واتیان بشرع جدید وکتاب جدید را تا آنکه میفرماید حتی
جاء محمد صلی الله علیه وآله بالقرآن وبشریعته ومنهاجه فحلاله حلال الی یوم القیمة

وحرامه حرام الی یوم القیمة فهولاء اولوالعزم من الرسل هر یکی را بیان میفرماید وتصریح
میفرماید که چون نبی بعد مبعوث شد شرع سابق را برداشت وکتاب سابق را برداشت و
عزیمت بر این گماشت حتی درباره مسیح علیه السلام چنین میفرماید با آنکه اساس شریعت موسی را
برهم نزد وبعضی احکام را برداشت وبعضی احکام باطنیه اضافه فرمود معذلک میفرماید
سابق را منسوخ کرد ولی در شأن حضرت پیغمبر ما میفرماید شرع ومنهاج وکتاب او تا قیامت بر پا است
ودر حدیث اول تصریح میفرماید که اگر کسی کتاب دیگر آورد خونش مباح است یعنی کافر است و
در فصول المهمه نیز روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام از حضرت پیغمبر صلوات الله
علیه وآله که در حدیثی فرمود ایها الناس انه لا نبی بعدی ولا سنة بعد سنتی فمن ادعی
ذلک فدعواه وبدعته فی النار فاقتلوه ومن اتبعه فانه فی النار فرمود ای مردم بعد از من پیغمبر
نیست وسنتی بعد از سنت من نمیآید پس هر کس ادعا کند چنین چیزی پس ادعای او وهم بدعت
او در جهنم است پس او را بکشید وهر کس متابعت کند آن شخص را بدرستی وتحقیق که او در جهنم است
واز این قبیل اخبار هم متعدد است حال ترا بخداوندی خداوند میخوانم خودت انصاف ده اگر
بیک تأویلی وبیک وجهی جایز بود کتابی غیر از قرآن در آخر الزمان آورده شود آیا باید
که اینطور تصریح فرماید که بعد از من دیگر نبوت نیست پیغمبر نمیآید کتاب بعد از قرآن من نمی
آید اگر یک کسی مدعی شد نبوت برای خودش یا دیگری یا کتاب جدیدی او را بکشید وابدا
استثنا نکند غیر از فلان آیا عاقل میگوید که پیغمبر امر میفرماید متابعت حقی او را که در آخر
الزمان میآید بکنند ومیدانند او صاحب کتابی غیر از قرآنست آن وقت صریح میفرماید بعد از من
اگر کسی کتابی آورد او را بکشید آیا چنین احتمالی داده میشود درباره پیغمبر معصوم مطهر حاشا
وکلا اینهمه که فرموده اند هر امر تازه که بعد از من حادث شود وهر حکم جدیدی که گذارده شود

بدعتست و هر بدعتی ضلالتست و در جهنم است اگر بنا بود امام یک شرع تازه بیاورد ایا اشتباه
میفرمود نه والله شخص باشعور چنین چیزی نمیگوید اگر بگوئی چه میگوئی در آنچه وارد شده یاتی
بشرع جدید و کتاب جدید عرض میکنیم سابقاً عرض شد بعد هم شاید ذکر شود و در تفسیر برهان
روایت کرده است از حضرت پیغمبر صلوات الله علیه وآله که بر منبر میفرمود معاشر الناس انی
فرط لکم وانتم واردون علی الحوض حوضا اعرض ما بین بصری وصنعا فیه عدد النجوم قدحان
من فضة وانی سائلکم حین تردون علی الحوض عن الثقلین فانظروا کیف تخلفونی
فیهما الاکبر کتاب الله ربی سبب طرفه بید الله وطرفه بایدیکم فاستمسکوا به لن تضلوا
ولا تبدلوا وعترتی اهل بیتی فانه نبأنی اللطیف الخبیر انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
معاشر الناس کانی علی الحوض انتظر من یرد علی منکم وسوف یؤخر اناس من دونی
فاقول یا رب منی ومن امتی فیقال یا محمد هل شعرت بما عملوا انهم ما برحوا بعدک یرجعون
علی اعقابهم ثم قال اوصیکم فی عترتی خیرا ثلثا الحدیث حاصل معنی معاشر مردم من پیش
از شما بر حوض کوثر میآیم و شما بر من وارد میشوید حوضی است عریض تر از ما بین بصری و صنعاء یمن
در او بعدد ستارگان قدحها از نقره است و من از شما سؤال میکنم وقتی بر من وارد میشوید از ثقلین
پس نگاه کنید که بعد از من چه نحو سلوک می کنید با این دو اما ثقل اکبر کتاب الله است که سببی است
میان شما و خداوند عالم پس با و متمسک شوید که گمراه نشوید و او را تبدیل نکنید و ثقل دیگر عترت
منند خداوند بمن خبر داده که این دو از هم جدا نمیشوند تا بر من وارد شوند و زود باشد که اناسی دور
کرده شوند از نزد من و من بگویم خدایا اینها از منند و از امت منند پس گفته میشود یا محمد آیا
ملتفت شدی با آنچه عمل کردند اندک زمانی بعد از تو از دین تو برگشتند بعد سه مرتبه فرمود وصیت می
کنم شما را در بارهٔ عترت خودم ملاحظه نمائید در این حدیث چگونه آنرا میتوان تخصیص داد بزمانی دون

زمانی اگر حکم قرآن مخصوص بهزار سال است چیزی بالاتر چنانچه مصنف مدعی است چه طور این قسم
میفرماید که قرآن با عترت من با همند تا قیامت و شما ابدا تخلف از آنها ننورزید و وجه دلالت
دیگر این است که میفرماید قرآن با عترت من است و حضرت صاحب الامر مسلم عترت پیغمبر است پس
با قرآن توأم هستند و تخلف از آن نمیورزند پس چگونه ترک قرآن میفرمایند و تخلف از آن
مینمایند و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند از آباء کرامش از حضرت امام حسن
فرمود از حضرت امیر علیه السلام سؤال کردند که پیغمبر فرموده است انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله
وعترتی عترت کیست فرمود من و حسن و حسین و نه امام از اولاد حسین تاسع ایشان مهدی ایشان است و قائم ایشان
که اینجماعت از قرآن جدا نمیشوند و قرآن از ایشان جدا نمیشود تا وارد شوند بر رسول خدا صلوات الله علیه
وآله سر حوض کوثر و از حضرت باقر علیه السلام سؤال کردند از معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرمود لا یزال کتاب الله والدلیل منا علیه حتی یردا علی الحوض یعنی کتاب خدا همیشه
با دلیلی از ما براو که مبین و شارح آن باشد تا وارد حوض شوند دیگر از این صریحتر فرمایش میشود و آنکه
پیغمبر فرمود این دو با همند مسلم مراد این نیست که امام قرآنی در بغل مبارک میگذارد بلکه مراد این است
که تا قیامت امامی ناطق منصوب است از عترت پیغمبر و قرآن هم که کتاب عمل او ست پس چطور میشود با این
فرمایشات صریحه محکمه قرآن منسوخ شود و در عوالم از حضرت صادق روایت کرده در کتابی که برای مأمون نوشتند
وان محمدا عبده ورسوله وامینه وصفیه وصفوته من خلقه وسید المرسلین وخاتم النبیین وافضل
العالمین لا نبی بعده ولا تبدیل لملته ولا تغییر لشریعته تا آخر و نظیر این حدیث هم بسیار متعدد
است که میفرماید شهادت میدهیم که محمد صلعم عبد او ست و رسول او و امین او و برگزیده و خالص کرده
از خلق او و سید مرسلین و خاتم نبیین و افضل عالمین نبیی بعد از او نیست و ملت او متبدل نمیشود
و شریعت او تغییر پذیر نیست با اینکه باین صراحت فرموده پس حکم ایشان همیشه مطاع است و متغیر و متبدل

نمیشود و در فصل الخطاب روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود حلال محمد حلال الی یوم
القیمة و حرامه حرام الی یوم القیامة لایکون غیره و لایجیء غیره یعنی حلال پیغمبر حلال است
تا روز قیامت و حرام او حرام است تا روز قیامت نمیباشد غیر آن و نمیآید غیر آن و در غایة المرام است
از حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله در خطبهٔ غدیر خم معاشر الناس کل حلال دللتکم علیه و کل
حرام نهیتکم عنه فانی لم ارجع عن ذلک و لم ابدل الا فاذکروا ذلک و احفظوه و تواصوا به
و لا تبدلوه و لا تغیروه ملاحظه کن چه نحو تاکید میفرماید که من هرچه را که حلال کردم و حرام کردم
دیگر از آن بر نمیگردم و تبدیل نمیکنم خاطرتان باشد این را حفظ کنید و وصیت کنید باعقاب
خود و تبدیل نکنید و تغییر ندهید حال انصاف ده با این تاکید اکید میتوان گفت که شرع پیغمبر آخر
الزمان بر میگردد و حکم او مرتفع میشود کسی نمیگوید این سخن را مگر اینکه منکر شود فرمایش او را
یا بگوید نعوذ بالله امت را اضلال کرده اگر وقتی شرع او را اجلی بود دون قیامت چگونه این نحو
میفرمود که حکم من تغییر نمیکند فراموش نکنید و تغییر ندهید باولاد خود این سخن را وصیت کنید و
نمیتوان این فرمایش را تخصیص داد باهل آن زمان بجهت اینکه در حدیث قبل تصریح فرمود که حلال و حرام
او تا روز قیامت برقرار است و حضرت صادق صلوات الله علیه و آله حکم الله عز و جل فی الاولین و الآخرین
و فرائضه علیهم سواء پس حکم حضرت رسول صلعم دائمی است و کتاب خداوند ختم کتب است و حکم آن
منقطع نمیشود ابداً ازلاً پس بمقتضای این ادله و غیر آنها از ادلهٔ نقلیه و عقلیه آن زمان که امام علیه السلام
ظاهر شود بحکم قرآن باید او را بشناسیم و باخبار و آثار ائمهٔ اطهار و رسول اکرم اشرف باید مستدلال
برانمایم و او را بشناسیم خداوند عالم در قرآن مجید خود دستور العمل فرموده و ما اختلفتم فیه
من شیء فحکمه الی الله و فرموده و ان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و امام فرموده ردوا الی الله
رجوع بکتاب اوست و رد بر رسول صلوات الله علیه و آله رجوع باخبار است پس از این دو آیهٔ محکمه که جمع

امت را مخاطب فرموده اند معلوم شد که مادام که اختلاف و تنازع نشده و مسئله متفق علیها است که محل
حرف نیست و از اجماع مسلمین نباید تخلف ورزید چنانچه در جای دیگر میفرماید یؤمن بالله و یؤمن
للمؤمنین و اگر اختلاف شد لابد باید حق را از باطل تمیز داد بجهت اینکه دو حکم مختلف هر دو حق نمیشود
یکی میگوید مثلاً فلان حرام است دیگری میگوید حلال است و مسلم حکم خدا دوتا نیست پس باید رد بخود
خداوند کرد زیرا که غیر او بر علمش واقف نیست و مسلم لا یکلمهم الله الا وحیاً او من وراء حجاب او
یرسل رسولاً بغیر این راه نمیتوانیم از خداوند چیزی بگیریم زیرا که مشافهه با او نمیتوانیم سخن بگوئیم پس
منحصر است امر باین قسم اما وحی که بجمیع خلق نمیشود لابد بیک نفر که رسول است یا نبی وحی میفرماید و دوی
او بخلق همین قرآنست که برسولش وحی فرموده و اما رسول نسبت بما بشر است که با او وحی میشود زیرا که
ملائکه بسوی بشر نمیفرستند مگر نبی باشد و اما حجاب نسبت بما حجاب رسول و ائمه علیهم السلام قرآن
هستند و اما سایر حجب را ما درک نمیکنیم چنانچه فرمود لقد تجلی الله لعباده فی کلامه و همچنین
در بارهٔ رسول و ائمه میفرماید هو المحتجب و نحن حجبه پس باید حق را از خدا آموخت بواسطهٔ کلام
خدا که سبب میان ما و اوست و حجتهای او چون رجوع بکتاب کردیم می بینیم میفرماید ان الدین
عند الله الاسلام و میفرماید و من یبتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه پس دین
اسلام است و رسول خدا فرمود امرت ان اکون اول المسلمین و میفرماید من یطع الرسول
فقد اطاع الله و میفرماید ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و میفرماید و لکم فی رسول الله
اسوة حسنة و میفرماید ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا همهٔ اینها عام است و مخصوص
بزمانی دون زمانی نیست پس امروز که زیدی برخاسته مدعی است امامت را و عمرو برخاسته مدعی است رجعت را
و میگوید من رجعت فلان امامم و این اختلاف بزرگ در مسلمین افتاده حال میگوئی چه کنیم رجوع بعقل خود
کنیم یا رجوع بکتاب و سنت یا بجود او فاختر لنفسک ما تحلو و انصاف را از دست مده اگر

میکوئی بعقل رجوع کنم خلاف عقل و نقل کرده اما نقل ملاحظه کن کتاب خدا و اخبار را اگر بخواهم
تمام ادله را بیان کنم این کتاب گنجایش ندارد چه جای این فصل ولی مختصرا عرض میکنم خداوند
میفرماید وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم
بعد از آنکه پیغمبر خدا من عند الله وصی خود را معین کرد من نمیتوانم باختیار خود دیگری را معین کنم و
میفرماید ومن اضل ممن اتبع هویه بغیر هدی من الله وفرموده فلا تتبع الهوی فیضلک
عن سبیل الله ومیفرماید بل اتبع الذین ظلموا اهواءهم بغیر علم وامثال این آیات متعدد
است وشک نیست که متابعت رأی و هوی شرک بخداوند است چنانچه فرمود ولا یشرک
فی حکمه احدا پس بنص قرآن که هیچ شکی در حقیقت آن نیست من بعقل خود نمیتوانم عمل
کنم بلکه پیغمبر خود را از عمل بعقل خود نهی فرموده چنانچه فرموده ولا تتبع الهوی فیضلک
عن سبیل الله ونهی فرموده که او متابعت اهواء سایر را کند چنانچه فرموده ثم جعلناک
علی شریعة من الامر فاتبعها ولا تتبع اهواء الذین لا یعلمون انهم لن یغنوا عنک من الله
شیئا پس جائیکه رسول خود را نهی از متابعت هوای خود و اهواء سایر میکند ما چگونه میتوانیم
برای خود راه رویم اینها و آیه را محض این عرض کردم که در بعضی اخبار مشکله هست که در حقیقت
مؤمنین مثل انبیاء بر احکام واقف میشوند پس ما بنا بر فرض که باین درجه هم برسند باز برای هوی
نمیتوانند عمل کنند و اخبار صحیحه موافق قرآن هم در منع از عمل برأی بسیار است دو سه حدیث
مختصر عرض میکنم در حدیثی حضرت رسول صلی الله علیه وآله خبر از فتنه آخر الزمان میفرماید که
یجاهدون علی الاحداث فی الدین اذا عملوا بالرأی فی الدین ولا رأی فی الدین انما
الدین من الرب امره ونهیه یعنی جهاد میکنند بر حدثها یعنی بدعتها در دین وقتی عمل کنند
برأی در دین خداوند و رأی در دین نیست دین از جانب خداوند است امر و نهی آن و در حدیث

افتراق امت بر هفتاد و سه فرقه فرموده است که امت حقه ناجی هستند کسانی اند که متمسک میشوند
بولایت شما و اقتباس میکنند از علم شما و عمل نمیکنند برأی خود و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
میفرماید دین خدا نمی رسد بعقلهای ناقصه و آراء باطله و مقاییس فاسده و نمیرسد مگر بتسلیم
پس هر کس تسلیم کند از برای ما سالم میماند و هر کس هدایت بیابد بما هدایت یافته و هر کس متدین
شود بقیاس و رأی هلاک میشود و هر کس بیابد در نفس خود حرجی از آنچه ما میگوئیم یا حکم
میکنیم کافر میشود بخداوندیکه نازل فرموده سبع مثانی و قرآن عظیم را و حال اینکه نمی داند
پس با وجود این آیات و اخبار و غیر اینها که بسا بهزار آیه و حدیث میرسد در حرمت عمل برأی
چگونه در این امر بزرگ برأی خود میتوانیم عمل کنیم و بدلیل عقل مستنیر بکتاب و سنت عرض
میکنم عقل ناقص مسلم است بجمیع امور غیبیه و شهادیه احاطه نمیکند بر فرض امر مسلمی اند
چیزها از او پنهان میماند پس چه طور میتواند بعقل خود حجت را بشناسد اگر بگوئی در حدیث وارد است
که عقل صادق را از کاذب تمیز میدهد عرض میکنم عقل با توجه میتواند تمیز دهد که موازنه کند
حجتی را با حجتی یا امتحان کند بآنچه در کتاب و سنت وارد است نه اینکه خودش چیز را خوب
فرض کند و چیز را بد و با عقل خود بسنجد اگر بعقل خود بسنجد و آنچه را خودش خیر میداند براو
بپسندد و آنچه را خود او شر میداند براو اختیار نکند باید او حجت باشد بر کسیکه حجت نداشته
نه حجت چنانچه امروز اغلب خلق بآراء خود صفاتی اختیار کرده اند که حجت خدا باید چنین باشد
پس هر حجتی که بر خلاف میل آنها راه رود او را باطل میدانند مثلا اغلب خیال کرده اند که
کسیکه بر حقیقت باید لباس کهنه کثیف مندرس بپوشد و هرگز زینت نکند و غذای خوش مزه
نخورد و خنده و مزاح نکند و اغلب کثافات بینی و اشک چشم او جاری باشد و دهانش از عفونت
وکثافت سبب اشمئزاز باشد و امور دنیا را نفهمد حتی آنکه بعضی چیزها را نشناسد مثلا بلبل را

کلاغ بخواند و خروس را مرغ بگوید هر گاه چنین کرد میگویند از دنیا گذشته و مؤمن و عالم است و لو احمق و از
عقاید خود جاهل باشد بلکه چنین کسی را بر حق میشمرند و لو دشمن اولیاء خدا باشد و منکر فضائل
ائمه هدی گردد چنانچه مکرر دیده‌ایم و اگر کسی را دیدند که لطیف و نظیف باشد و پاک و پاکیزه
راه برود و لباس خود را بشوید و غذای پاکیزه بخورد و شعور داشته باشد و کنایه فهم و اشاره
دان باشد این را منکر میشوند اگرچه حجت خدا باشد حضرت صادق علیه السلام میفرماید ان الله
یحب الجمال و التجمل و یبغض البؤس و التباؤس فان الله اذا انعم علی عبده بنعمة احب
ان یری علیه اثرها قیل کیف ذلک قال ینظف ثوبه و یطیب ریحه و یجصص داره
و یکنس افنیته حتی ان السراج قبل مغیب الشمس ینفی الفقر و یزید فی الرزق یعنی خدا دوست
میدارد جمال و تجمل را و دشمن میدارد اظهار فقر و پریشانی کردن را یعنی مثل فقرا لباس پوشیدن را
بدرستیکه هرگاه خداوند نعمتی به بنده خود بدهد دوست میدارد اثر آنرا در بنده به بیند عرض کردند
چگونه است این فرمود پاکیزه کند جامه خود را و خوب کند رایحه خود را یعنی طیب استعمال کند
و گچ کند خانه خود را و جاروب کند منزل خود را حتی آنکه چراغ روشن کردن قبل از غروب
باعث برکت و تمام شدن فقر است و حضرت رسول صلعم فرمود بئس العبد القاذوره یعنی بد بنده
ایست بنده کثیف و در احتجاج حضرت امیر علیه السلام است بر مردی که عبای کلفت در بر میکرد و ترک
کرده بود لباس خوب را فرمود در حالی که روی مبارک را درهم کشیده بود اما استحییت من اهلک
اما رحمت ولدک اتری الله احل لک الطیبات و هو یکره اخذک منها انت اهون علی
الله من ذلک اولیس الله یقول و الارض وضعها للانام فیها فاکهة و النخل ذات الاکمام
اولیس یقول مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان الی قوله یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان
فبالله لابتذال نعم الله بالفعال احب الیه من ابتذاله لها بالمقال و قد قال الله

عز

عز و جل و اما بنعمة ربک فحدث فقال الرجل یا امیرالمؤمنین فعلی ما اقتصرت فی مطعمک
علی الجشوبة و فی ملبسک علی الخشونة فقال و یحک ان الله عز و جل فرض علی ائمة العدل
ان یقدروا انفسهم بضعفة الناس کیلا یتبیغ بالفقیر فقره فالقی الرجل العباء و لبس
الملاء اگر بخواهم تمام ترجمه را عرض کنم سخن بطول میانجامد لهذا حاصل مطلب را عرض میکنم
شخصی لباس رقیق را ترک کرد و عباهای غلیظ می پوشید حضرت فرمودند حیا از عیالت نمی کنی
بر اولادت رحم نمینمائی آیا خداوند که بر تو طیبات را حلال فرموده گمان میداری کراهت
دارد از اینکه آنها را استعمال کنی تو خوارتری نزد خداوند از این آیا نمی بینی که خداوند میفرماید
زمین را برای مخلوق گذارده‌ایم و در آن از انواع میوه‌ها قرار داده‌ایم و میفرماید که شور و شیرین داخل
هم شدند تا آخر آیات صرف کردن و اظهار کردن نعمت بکردار اولی است تا بزبان خداوند
فرموده نعمت پروردگار خود را حدیث کن عرض کرد یا امیرالمؤمنین شما چرا ترک غذا و لباس
خوب فرمودید فرمود خدا بر ائمه عدل فرض فرموده که طوری راه روند که بر فقرا فقرشان سخت
نیاید پس آنمرد لباس را بدل کرد و از حسن زیات بصری مرویست که من و رفیقم وارد شدیم بر
حضرت باقر علیه السلام دیدیم در حجره پاکیزه مفروشی نشسته و ملحفه گلی بر خود پیچیده و ریش
مبارک را اصلاح فرموده و سرمه کشیده بودند مسائلی پرسیدیم و برخاستیم فرمودند فردا
هم بیائید فردا که رفتیم دیدیم در حجره نشسته‌اند که در آن نبود مگر حصیری و پیراهنی غلیظ در بر
داشت بعد رو فرمود برفیق من و فرمود دیروز وارد شدید بر من و من در حجره زنم بودم
روز وعده او بود و حجره مال او بود و متاع متاع او بود پس زینت کرده بود بشرط اینکه من برای او
زینت کنم بر دل تو چیزی وارد نشود پس رفیق من گفت والله بر دل من وارد شد ولی حال از
دلم بیرون رفت و دانستم حق در فرمایش شما است و از این قبیل اخبار متعدد است اگر همه را نقل

کنم

کنم سخن بطول میانجامد خلاصهٔ سخن اینست که مردم از صدر سلف چنین بودند که حجتهای خداوند را
بسلیقهٔ خود امتحان و اختبار میکردند چنانکه گفتند ما لهذا الرسول یاکل الطعام و
یمشی فی الاسواق اگر امر چنین باشد لازم می آید که هیچ رسولی و امامی حجت بر همه کس نباشد
هر کس کبرا می پسندد بلکه بر هیچکس حجت نمیشود در همه چیز بجهت اینکه نمیشود که در جمیع امور
بمیل خاطر کسی راه رفت پس از این لازم میآید که هر کسی هر وقتی تابع کسی باشد و خلق خود رو
و خود رای باشند و از این گذشته لازم می آید که حجت حجت نباشد و خلق خودشان حجت
باشند چرا که عقل خودشان را مطاع میدانند و حجت تمیز شمرند باری پس اینقول که فرض حجت
که من برای خود باید حجت را بشناسم بلی عقل را بکار باید برد در موازنه کردن با حجت مسلّم دیگر
یا با فرمایشات ایشان و اگر بگوئی باید بکتاب و سنت رجوع کنم و او را بشناسم فرح حبا
بالوفاق پس هر کس امروز مدعی شود مقامی را خواه امامت باشد یا نقابت یا نجابت یا بابیت
یا علم یا اجتهاد باید سنجید بمیزان قویم و قسطاس مستقیم حتی اگر کسی مدعی شود تقلید را و اسلام را
باید سنجید اگر موافق است با میزان باید تسلیم کرد و الا فلا خداوند فرمود وزنوا بالقسطاس
المستقیم و فرموده و السماء رفعها و وضع المیزان الا تطغوا فی المیزان پس اینمرد که مدعی شده
اینمقامات را اما اولا او را می سنجیم بکتاب مسلم من عند الله و اخباریکه شک در صحت اینها
نیست نه اخبار احاد نادره که مورث ظن است یا شک یا ادلهٔ ناقصهٔ عقلیه که کل ما اقام
حجة کسره اخری بلکه برهان قاطع و ضیاء لامع که انسان مطمئن بآن میشود که روز قیامت اگر
خداوند فرمود ءالله اذن لکم ام علی الله تفترون از روی جرئت عرض کنم انت ادبت
لی پس اگر موافق با آن آمد اطاعت میکنم و الا فلا و مسلم است که اگر روز قیامت خداوند از من
سوال فرماید میرزا علیمحمد ترا دعوت کرد چرا اطاعت نکردی و میرزا حسینعلی و میرزا یحیی مدعی

شدند همینها ما ترا چرا تسلیم نکردی عرض کنم یا الله پیغمبری مبعوث کردی و حقیت او را بر من ظاهر
فرمودی با آیات بینات او فرمود بعد از من پیغمبر نیست و بعد از شرع من شرعی نیست و بعد از
کتاب من کتابی نیست او صیاء او نیز بعد از او بر خاستند و همین را فرمودند و فرمودند و صفتی
ما که در آخر الزمان میاید این صفت اوست این سیمای او این عمل او و ما دیدیم این شخص ابدا با صفت
نیست مسلم از ما مؤاخذه نمیفرماید بجهت اینکه خودش بر ما چنان ظاهر فرموده و او عادل از آن
است که از ما مؤاخذه فرماید که شما چرا قرآن مرا تأویل نکردید موافق دعاوی او و اخبار حجتهای
مرا رد نکردید بمیل او مسلم پس باید بالقلب و ثلج الفؤاد دین محمد بن عبدالله را از دست نده و
همانرا داشته باش تا حقی موافق آن میزان بر تو ظاهر شود و عرض میکنم بر فرض که حجت خداوند
چیزی بخواهد برای تو ظاهر فرماید که با ظواهر درست نیاید و از بواطن باشد آن از الحجتی بر تو ظاهر می
کند که یقین بکنی مثل اینکه آنروز که از علم باطن باطن قرآن ظاهر میفرماید که مردم نمی فهمند و
با ظواهر درست نمی آید حجتی میاورد که مردم بفهمند از جیب مبارک خطی بمهر پیغمبر صلوات الله علیه
و آله بیرون میاورد که تازه است و معلوم میشود که همان آن مختوم بخاتم آن سرور شده می بینند که
این معجز نیست که در آن شبهه نتوان کرد با وجود اینکه سایر آثار و علامات را هم موافق ظواهر
ابراز داده پس تسلیم می کنند اما امام اجل از این است که مردم را بی برهان دعوت فرماید مرکه شعور
نمی کنند و حقیت آنرا نمی فهمند بفهم آنچه گفتم و کفی بالله شهیدا که خیانت نکردم و از نصح حق
عرض کردم هر کس خلاف این را بگوید ضال مضل است این است دین خداوند و پیغمبر او صلی الله
علیه و آله و اما قسم سوم چون قول یکی از حضرات است که خود را عالم شمرده و کتابی نوشته در این باب و
مزخرفاتی بهم بافته در فصلی خاص عنوان میکنم و عین عبارت آنرا نقل میکنم اگر چه حیف مرکب و
کاغذ است که صرف در آن شود ولی محض اینکه عبارت او خودش دلیل بطلان او است حکایت میکنم

واز این گذشته سبب خندهٔ مؤمنین هم میباشد پس بعین مینویسیم وان شاء الله جواب ما را اگر کسی خواهد
این فصل خاص را هم انتخاب نموده جدا نسخه کند میسّر باشد

فصل

شخصی که خود را جمال نامید کتابی بخیال خود بر ردّ من نوشته که بحث
قابل اعتنا نیست بلکه از ابتدا تا انتها دلالتی ندارد مگر اینکه کاتبی تحریر کرده ولی معنی مطلقا در آن
نیست یکی از دوستان محترم من از فرط غیرت ملتی دلش بدرد آمده آن اوراق را نزد من فرستاد که
شاید ردّی بر آن نویسم ولی چون دیدم ان الباطل یموت بترک ذکره و کتابش هم مثل خودش
خواهد مرد و ردّ بر آن نوشتن نوع حیاتی است علاوه کتابش هم واقعاً مزخرف است و سزد ندارد
فطویت عنها کشحاً و ترکتها صفحاً ولی محض ملاحظه حق دوستی آن رفیق شفیق بعضی عبارات او را
در موقع مناسب آن کتاب نقل نموده جوابی میگویم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم گفته
ای منادی ثانی در هر حال لازم شد که مجدد نداء تو را بتو برسانم و مراد او را بفهمانم شاید آگاه شوی
و بیخردانه سخن نگوئی و از حدّ خود تجاوز ننمائی او در کتاب خود کل را جاهل فرض کرده بودی و شخص عالم
تمنا نموده بودی ایعبد حاضر هر چه داری بیاور و هر چه خواهی بگو مجملا اهیکل ظهور میفرماید که منم
موعود در هر ظهور و منم نقطه دایرهٔ وجود امروز بمن منسوب است و منم میزان اهل امکان و کتاب من
میزان شرایع و ادیان است هر چه در دست دارید بگذارید و بسوی من بشتابید میزان قبل تجدید
شد و کتاب قبل تبدیل یافت حال بگو که در مقابل این دعوی چه داری بیاوری و در جواب چه
میگوئی غیر آنکه اگر انصاف داشته باشی بیائی و بکمال عجز عرض نمائی و بگوئی انی لا ادری
و از فنای باب فضل برهان طلبی هر گاه اتیان شد لک الفضل گوئی و الا انکار وصف عدل او اسم
عادل بنمائی قدری چشم بگشا انصاف است که در مقابل ثعبان مبین یقین بحبل روایات غیر محققه
سابقین تمسک نمائی و بضروری مذهب و دین تشبث جوئی ای بیچاره ما میگوئیم که از سماء

بدیع علم الهی کتاب جدید نازل شده و مصداق یأتی بکتاب جدید و سنة جدیدة ظاهر گشته تو
میگوئی خلاف ضروری دین گفته و اینقدر ندانسته که ضروری دین تا هنگامی معمول است و مخالف
مردود و انکار کفر که اصل دین باقی باشد انک غفلت عن الاصل واخذت بالفرع تا آخر کلامش
که از همین ردیف سخن گفته عرض میکنم اگر درست در مطاوی کلامش نظر کنی می بینی مثل بچه ها کلامی ترکیب
کرده از کلماتی که از علما و عقلا اخذ کرده ولی مواقع و موارد استعمال آنها را نفهمیده و معانی
آنها را ندانسته و از اصطلاح بیخبر بوده آنها را ترکیب کرده لفظ مهملی استخراج شده اما آنچه گفته در
کتاب خود کل را جاهل فرض کرده بودی و شخص عالم تمنا نموده بودی عرض میکنم در صدد اوراق او را فتش
نوشته در کتاب او مراجعه تمام نکردم بلکه میگوید دو دفعه بیشتر ملاحظه نرفت و در هر دفعه دو سطر
بیشتر قرائت نشد با اینحال چگونه جرأت بر خدا و رسول نموده ردّ آن کتاب را میکند و نقدر از
مطالب را که ردّ میکند در اوراق عدیده ثبت شده چه طور میگوید دفعه دو سطر خوانده ام ولی از این
دروغها نباید بر مثل او ایراد کرد خلاصه من همه را جاهل نخوانده ام آنها که از حق معرض شده
اتباع کلّ ناعق شدند جاهل خوانده ام محض فرمایش ائمهٔ هدی علیهم السلام و الحال هم بر همان عقیده
باقی هستم با اینکه سابقا مزخرفات این کاتب را دیده بودم و بر پایه و مایهٔ او اطلاع داشتم باز هم
اغلب این اوراق را دیدم چه خود خواندم و چه برای من قرائت کردند تا آنکه تمثل او عجله نکنم و حرف
بیهوده نزده ام و پس از اطلاع از فهم اغلب مردم مأیوس شدم که مثل چنین کسی را عالمشان میشمرند
که این قسم سخن میگوید کاش عبارت میتوانست بنویسد و لو بیمعنی باشد عبارت هم نمیداند نه عربی
نه فارسی مثل اینکه در عربی گفته ارفع القناع عن اعین اولیائه و مرحوم مبرور آقای والد اعلی الله
مقامه بر او ردّ فرمودند بیچاره زحمت کشیده که کلام خود را اصلاح کند متشبث شده باینکه فلان
شخص را مقنع گفته اند و رئیس او در کتاب خود زحمتی کشیده اثبات صحت این کلمه را کرده و حال آنکه

نفهمیده چه فرموده اند اینجا هم در فارسی میگوید ملاحظه نرفت و حال اینکه لفظ نرفت در اینموضع استعمال
نمیشود و اگر از باب مجاز هم استعمال نموده مجاز بسیار بعید است مدار فصاحت بر این نیست ولی دیده
بعضی منشیهای بیسواد از اینکلمات میگویند او هم متابعت کرده باری حال هم آرزو دارم کسی علم
داشته باشد و درست نظر نماید تا حق را از باطل تمیز دهد میگوید بعد از آنکه شنیدی ادعای
میرزا علیمحمد را که من امام موعودم فوراً بسوی او بشتاب و بگو من نمیدانم آنگاه التماس کن که برهان
بیاورد اگر آورد بگو از فضل است اگر نیاورد انکار عدل مکن یعنی بعدالت سلوک کرده حاصل حرفش
اینست که بعضی که این ادعا چنین ادعائی کرده فوراً اطاعت کن خواه دلیل باشد یا نباشد و راه شبهه که
از برای عوام بیچاره پیش آورده این است که میزان سابق که کتاب و سنت است منسوخ شده این خودش
باید میزانی بیاورد ترا بحق خدای یگانه میخواهم عاقل چنین سخن میگوید آیا در اینکلمات معنی
هست جز اینکه کلماتی شنیده میشود و اگر خلق نادان نبودند ابداً اینها لیست جواب اینهم حرفها را
گفت ولی چکنم که روی سخن با عوام است باید جوابی گفت که بیچارها گول نخورند عرض میکنم اطاعت او را
مطلقا باید کرد لانه داع یا جهت دیگر دارد مسلم نمیتوانی بگوئی مطلقا بجهت اینکه دعوی کرده باید
اطاعت کرد اگر چنین باشد هر سری صدائی دارد و هر کسی دعوی میکند باید مطیع شد عاقل
چنین چیزی نمیگوید پس جهتی دارد آن جهت باقرار خودت این است که سابقین وعده کرده اند
که امامی در آخر الزمان ظاهر میشود چنانچه گفته هیکل ظهور میفرماید همان موعود در هر ظهور مرادش
این است که همه انبیا و اولیا و ائمه هدی وعده فرمودند که در آخر الزمان امامی قائم میشود پس معلوم
شد که چون حجتهای خداوند چنین وعده داده اند و همه صادقند و مصدق باید اطاعت کرد
و این سخن را نمیتواند منکر شود حال به بینیم آن حجتها که وجودشان مسلم بوده و حقیتشان ثابت
و محقق شده فرموده اند که هر کس بهر شکل و بهر سیرت و صفت که برخاست دعوی کرد اطاعت کنید

یا علامتی و اثری هم فرموده اند که هر کس باینعلامت و صفت باشد اطاعت کنید شک نیست که حکم
نفرموده اند که هر کس ادعا کرد مطیع باشید چرا که این اغراء بباطل است با وجود اینکه شیطان
مغوی در صدد اغوا است و همی جز اضلال خلق ندارد و همیشه هیکلی از برای خود گرفته و میگردد
حتی در تشریف داشتن خود حجتهای خدا وعده کرده بعزتک لأغوینهم اجمعین الا عبادک
منهم المخلصین و میفرماید حکایت از قول او لأقعدن لهم صراطک المستقیم پس چگونه حجتهای
خدا امر میفرمایند هر کس ندائی کرد عقب او بروید شاید شیطان باشد پس لا محاله یک علامتی
هم فرموده اند حال بگو همه انبیا وعده هائیکه فرموده اند و امر فرموده اند هر وقت ظاهر شد
تسلیم کنید صفات و حالات و علامات او را چه فرموده اند و بگو بدانم همینکه صدا بلند شد من شخص
هستم آنچیزها را که دست من داده اند نظر کنم و بدست بگیرم و اینداعی را بسنجم یا نه اگر میگوئی آنکه
قولیست برای وسعتها نه از این گذشته عرض میکنم پس چرا فرمودند و همان خطر بزرگ هم در پیش
است که مبادا هیکل شیطان باشد اگر میگوئی باید ملاحظه کنی فمرحبا بالوفاق پس چون ابتدای
بروز کردن من بمقتضای آنچه فرموده بودند که امامی ظاهر میشود گفتم باید بشود و حرف مستبعد نیست
ولی چون بر حالش و مقالش مطلع شدم دیدم بکلی بر خلاف آن آثار است که سابقین فرمودند
انکارش کردم حال چه داری در برابر این سخن بگو تا بفهمیم و اما آنچه گفته است که این شخص خودش مدعی
است و حکم سابق را نسخ نموده و نمیتوان او را بحکم سابقین سنجید سخنی است جاهلانه کلماتی شنیده
مواقع آنها را نفهمیده این سخن جاری میشود در احکام بعد از آنکه شخص او را شناسیم و در جمیع
انبیا و اولیا امر چنین است پیغمبر آخر الزمان صلوات الله و سلامه علیه و آله وقتی تشریف
آورد حجت بر یهود و نصاری بکتاب خود آنها آورد و میفرمود شما پیغمبر داشته اید و پیغمبر شما
مرا بصفات و اخلاق آنها شناسید و همان صفاتیکه آنها برای ایشان نقل کرده بودند دارم

بود و هر کس از ایشان مؤمن شد بنص و تعریف انبیا عارف شد و ابداً نفرمود من محمّد هستم
مرا بخودم بسنجید نهایت بعد از ثبوت نبوّت آنچه فرمود امر کرد اطاعت کنید و استدلال بکلام
سابقین نکنید همچنین امام که تشریف آورد شخص خود او را بفرمایشات سابقین باید شناخت بعد آنچه
بفرماید باید اطاعت کرد پس تو نمیتوانی بگوئی که او مجدّد است پس مطلقاً آن روز که آمد من باید بپذیرم
اطاعتش کنم این سخن مزخرف است حضرت صادق علیه السّلام میفرماید دع الرّای و القیاس و ما قال
قوم فی دین الله لیس له برهان مناط حق برهان است خداوند میفرماید قل هاتوا برهانکم ان کنتم
صادقین حتّی در دعوی ربوبیّت ردّ باین فرماید که برهان ندارد چنانچه فرمود و من یدع
مع الله الها آخر لا برهان له فانّما حسابه عند ربّه و حضرت ابراهیم علیه السّلام ردّ بر سلطان که
مدّعی ربوبیّت بود میفرماید انّ الله یأتی بالشّمس من فأت بها من المغرب ملاحظه نما برهان
اثبات ربوبیّت خداوند را میفرماید و ردّ بر ربوبیّت او میکند و سابقاً مفصّل بیان این مطلب شد
مراجعه نما حال تو میگوئی ایمرد میگوید من امام تو هستم هر که شنیده امامی میآید مطلقاً اطاعت
کن اگر دلیل آورد بگو لک الفضل و الّا بگو از عدل است چگونه میتوان این سخن را پذیرفت از این
گذشته میگوئیم چندین نفر این ادّعا را دارند امروز در هندوستان شخصی مدّعی امامت است صراحتاً
ادّعا میکند جمعی هم با و گرویده اند در خود حضرات بابیه بعد از میرزا علیمحمّد دو نفر مدّعی شدند
تکلیف چیست باید طاعت همه را بی دلیل کرد و اگر دلیل آورد بگوئیم لک الفضل یا اطاعت یکنفر را
برای کرد یا قرعه انداخت حیرانم چگونه چنین مزخرف بهم بافته با اینکه میگویند اهل علم است محلّا
این سخن نامربوط را باید انداخت و حق اولی باتباع است تشریف داشتن امام و لزوم ظهور او را
بفرمایش حجّتهای سلف و ادلّه قطعیه باید اقرار کرد و علامات و صفات امام را هم از فرمایش ایشان
باید دانست ایشان هم مسلّم این امر خطیر را مهمل نگذارده اند و ظاهر و بیّن فرموده اند در اخبار و فرمایشات

ایشان باید ملاحظه کرد آنچه یقین خالی از شک است آنرا گرفت و آنچه شاذ و نادر است که مطلع
بآن نمیتوان شد آنرا باید بحال خود گذارد چنانچه دستور العمل داده اند و قاعده کلیّه در
همه موارد این است که فرموده اند دع ما یریبک الی ما لا یریبک پس بعد از آنکه امام ظاهر شود
باید ایشانرا اختبار و امتحان نمود بآثار و علامات بعد از آنکه معلوم شد که امام است اگر فرمایشی
فرمود یا حکمی نمود مخالف حکم سابق باید اطاعت کرد و در واقع همان هم بفرمایش سابقین است
و امّا اگر کسی آمد و مدّعی شد و ابداً علامتی از آنچه فرموده اند با او نیست او را بعنوان امام خواند
و لو اینکه در همه امور موافق شرع سابق هم عمل کند چه جای اینکه مخالفت نماید و امّا آنچه گفته
است که بضرورت سابق در عصر لاحق نمیتوان عمل کرد این هم سخنی است که شنیده نه اصطلاح
سابقین را فهمیده نه موقع را دانسته ضرورت را خیال میکند اجماعاتیست که بآنها استدلال میشود
پس میگوید چیزیکه مثلاً در شرع سابق بالاجماع حرام بوده است و لاحق حلال کند نمیتوان بآن
دلیل منعکر د عرض میکنم اوّلاً ضرورت دخلی باجماع ندارد سابقاً شرح کردم و بیان نمودم ضروری
یعنی بدیهی اینکه نهی میکنی مقصود تو چیست آیا مطلب این است که چیزیکه این شخص میگوید حلال است
نمیتوان بحکمت خلاف ضرورت سابق کرده یا مراد این است که در نفس او و وصف او بضرورت نمیتوان استدلال
کرد اگر مراد شق اوّلست صحیح است ولی بسته بثبوت امامت است مثل اینکه در سایر فرمایشات ائمه
میگوئیم هرگاه حضرت صادق علیه السّلام حکمی بر خلاف حکم حضرت باقر فرماید نمیتوان بر ایشان
ایراد کرد زیرا که حجّت خداوندند و آنچه بفرمایند بامر خدا است و مخصوص حکم فرموده اند که امام
لاحق حکمی فرماید مخالف سابق باید اطاعت لاحق را کرد ولی اگر مراد او این است که شخص او و نفس و صفت او را
نمیتوان بضرورت سابق اختیار کرد غلط است و بر خلاف قول خدا و رسول چرا که مسلّم است که ما
بعقل نمیتوانیم امام نصب کنیم چنانچه در محل خود ثابت کرده ایم و فرق مذهب ما با سنّی همین است

پس امام باید منصوص علیه باشد و در اینموقع چون نص خاص ممنوعست چراکه ما امروز شاهد ائمه
سلف نیستیم که بفرمایند این شخص امامست پس منصوصی که در وصف و نوع حالت فرموده‌اند باید استدلال
کرد آنها هم یا ضروریست یا نظری نظریات که باعث شبهه است پس لابد بضروریات باید استدلال
کرد چنانچه سابق مفصل عرض کرده‌ام و بضرورت ثابت است که ائمه همه یک نورند و یک طینت
و همه یک نوعند پس حضرت صاحب الامر باید در علم و عصمت و قدرت و معجزات و سایر صفات و اخلاق
مثل سایر ائمه باشد بالضروره و در صفات ایشان هم مطلقا اکتفا میکنیم بآنچه بالضروره معین شده
و بادله متقنه ضروریه ثابت شده اقتصار میکنیم از شواذ و نوادر مطلقا استدلال نمیکنیم بلکه محض
مراعات حضرات از درجه اعلی تنزل میکنیم و در صفات و اخلاق امامت آن فضایل و کمالات اکابر را
که لازمه مقامات فوق امامت از او توقع نمی‌کنیم همانقدر که در امام بودن واجبست از او توقع
می‌کنیم بلکه از آنهم تنزل میکنیم صفاتیکه لازمه نجابت یا نقابت است از او میخواهیم در آنهم بضروریات
اقتصار میکنیم میگوئی اینقدر را مرخصم یا باز ساکت باشم اگر ظاهر کرد میگویم لک الفضل خلاصه
چه عرض کنم با کسی که کلام را از روی شعور نمیگوید و همینی سخن میراید چه میتوان گفت مثل اینکه او را [illegible] المصدر
میگوید در هر مذهب و ملتی که هستی تسلیم او را بکن آنوقت هرچه میخواهی بکن و از سخن صاحب
فرائد که تصریح نموده ظاهر است که میگویند باید عصبیت ملتی را از میان برداشت همه مذاهب و ملل
بابی بشوند ولو بر اصل ملت خود ثابت باشند بعینه مثل قول آنشخص است که می‌گفت ما الشعیر فقحی
و اما اینکه گفته این شخص شرع جدید و کتاب جدید آورده بعد از این در اینباب مفصل و مشروح
سخن میگوئیم سابق هم مختصری بیان کردم ولی اینجا همینقدر عرض میکنم تسلیم کتاب و شرع او را
با برهان باید کرد یا بی برهان اگر میگوئی بی برهان قبول کن حرفیست احمقانه حاکم بر انسان برهانست
لهذا برهان را سلطان میگویند هیچکس بی برهان حق اطاعت بر کسی ندارد تو میگوئی تسلیم کن میگویم

دلم نمیخواهد اگر میگوئی با برهان تسلیم کن عرض میکنم برهان تو چیست که امام شرع جدید و کتاب
جدید میآورد آیا از قول خود اوست یا از قول حجتهای سلف اگر میگوئی از قول خود اوست
عرض میکنم امامت خود او باید ثابت شود اگر ثابت شد و فرمود من کتاب و شرع تغییر میدهم
مطیعیم ولی اگر آن ثابت نشده است چگونه اطاعت نمائیم اگر میگوئی بحدیث سلف اطاعت کن عرض
میکنم حدیث سلف در اینمسئله مطاع است و در سایر چیزها مطاع نیست لامحاله همانطور که فرموده اند
یاتی بشرع جدید و کتاب جدید فرموده اند قبل از ظهور او چنین و چنان میشود و باین وضع ظاهر
میشود از کجا میآید بکجا میرود بچه صفت هست پس همه را باید گرفت نه آنکه ایمان ببعض آورد
و کافر ببعض شد اگر گوئی آنها تأویل دارد عرض میکنم آیا میشود خداوند حجتی بر عباد نصب فرماید
محض هدایت خلق و بایستد میان این مردم جاهل که عبارات ظاهره را بدشواری میفهمند چنانچه صحابه
میگفتند ما منتظر بودیم یک عرب بدوی بیاید از حضرت رسول صلعم سؤالی کند که آنحضرت بطور
ظاهر جواب فرماید ما بهره بریم با اینکه پیغمبر با آنها هم بقدر عقلشان سخن میفرمود و میفرماید که
نحن معاشر الانبیاء نکلم الناس علی قدر عقولهم و خداوند میفرماید ما ارسلنا من رسول
الا بلسان قومه معذلک در این امر بزرگ خطیر که همه دین و دنیای مردم بسته بآن است
فرمایشاتی بفرماید در علامات ظهور حجتش و ظاهر را اراده نکند و تأویل بفرماید که کسی
نفهمد ترا بخدا چنین چیزی معقول است یا از هیچ حجتی چنین امری معهود است حاشا و کلا و [illegible]
کرده اند و عباراتی از بعضی کتب سماوی نقل کرده اند که در بیان ظهور بعضی مظاهر زمان
تأویل فرمایش شده این را دلیل میآورند که اخباریکه در علامات ظهور است از این قسم است
عرض میکنم اولا کتب سماویه مصحف است مسلم چنانچه در حسام الدین ثابت کرده‌ایم و اخبار
ما ظاهر است بلکه صریح آنهاست که علامات و صفات حضرت خاتم در توریه بطور صراحت بیان شده

در زمان خود آنحضرت یهود تصحیف کردند و پیغمبر ظاهر فرمود مگر ایشان را و آیه در رد ایشان نازل
شد که یحرفون الکلم عن مواضعه از این جهت از ترس همان صفحه کنده و به راهم باسته و برداشتند که احکام
در توریة نیست و امّا در انجیل که بطور ظاهر فرموده‌اند که تأویلی ندارد و لی در بعضی کتب آنها بعضی
کلمات هست و محتمل است معنی باشد بر فرض معنی هم نباشد بعد از آنکه صراحتاً در مقامات
فرمایش شده باشد در یک مجلس تأویل چیزی بفرماید چه ضرر دارد و از آن گذشته کتاب
آسمانی حکمش غیر از اخبار است بجهة اینکه حکم محفوظ بماند بسا با لسان رمز فرمایش میشود چنانچه
نصوص بر ائمه هدی در قرآن ها برمز است محض اینکه اعدا از میان برندارند امّا امام بفرمایند اگر بعضی
آیات را اندرزده بودند اسامی را صراحة میدیدید پس آیات صریحه را اسقاط کردند و آیاتی که رمز بود یا
که نفهمیدند باقی گذاردند و امّا اخبار را انحکم اندارد محض تعریف و شرح مسئله و هدایت خلق بنا نیست
بصرف تأویل بیان کنند محال است امام بفرماید آسمان و مرادش آسمان نباشد لامحاله اراده
همان معنی مصطلح را میفرمایند و اگر غیر آنرا اراده فرمودند شرح میفرمایند تا حجت بر خلق تمام
شود و امّا آنچه وارد شده است در اینکه قرآن و اخبار ایشان تأویل و بطون دارد مراد این است
که ظاهر ندارد بلکه ظاهر دارد و تأویل هم دارد باطن هم دارد پس هرچه بفرمایند در علامات ظهور
امام و بیان صفات خود امام لامحاله همه ظاهر دارد و باید حمل بر ظاهر نمود مگر اینکه فرمایشی
بفرمایند که قرائن قطعیه دلالت کند بر اینکه ظاهر مراد نیست پس یقین میکنیم که اصطلاحی خاص در این
باب دارند مثل اینکه میفرمایند دجال مثلاً صاحب فلان قبا فه است و الاغ او چه شکل است چون
بکلی بر خلاف عادت میگوئیم امر او متشابه است یا این است که ساحر است و سحر این شکل را ظاهر
میکند یا این است که معنی دارد که ما نفهمیم ولی سایر علامات که فرمودند اغلب علامات است
بعد از آنکه علامات عدیده ظاهر شد و امام هم با صفات امامت ظاهر شد یک علامت یا دو علامت یا ...

شود چه مانع دارد و لی این قسم که حضرات بنای تأویل گذاردند که سفیانی فلان شخص است و دجال فلان
شخص و ندا رفلان حکایت پس از آنهم شخصی که ابداً از صفات و اخلاق سایر ائمه علیهم السلام و آنکه
چیزی مشهود نشد بلکه خلاف آنها ظاهر شد و کتابی آورد که تجیه چنین سخن میگوید و شرعی آورد که
اگرچه هار صباح بآن دستور راه روند مفاسد کلیه بر آن مترتب میشود چگونه میتوانیم با شخص
معتقد شویم و او را امام بگیریم اگر میگویند صفات امامت را در او تأویل قائل شویم غرض مسلمین
همه باید مرتب باشد و بیک نسق پس امامت او هم تأویل باشد تیمم ما هم تأویل پس من
او میکنم یعنی نظیم مبغض او هستم یعنی دوستم باری چه عرض کنم خداوند حفظ فرماید انسان را
از مخالفت آل محمد سلام الله علیهم و همینقدرها در مقدمه کافی است و بعضی مسائل هم مکرر شد ملاحظات
یکی اینکه کلام چون مکرر شود خاطرنشان میشود یکی هم اینکه در هر موقع جهتی از جهات عرض شد
اگرچه نوع مسئله یکی باشد مثل اینکه در لزوم اقامه برهان مکرر نوشتیم و در تباین شرع و کتاب
دو سه جا ذکر کردیم و شاید بعد هم بیان بشود از برای اهل سخن و علم حکمت بیان مشتبه نمیشود و
غیر اهل علم چیزی نمیفهمند بر کسیکه فرق قرآن و کتاب این شخص ظاهر نشود تفاوت کلام من با جناب
فراید چه طور ظاهر میشود وکیف یراعی النبأة من اصمته الصیحة ربط جنات لم یفارقه
الخفقان من ابدی صفحته للحق هلک عند جهلة الناس وصلی الله علی محمد وآله حجج
الناس

مقاله اولی از مقالات

کتاب خود را بر چند مقاله قرار داده در مقاله اولی
مدعای بهائیها و براهین ایشان را بر مدعاشان نقل کرده و تمام کلمات ایشان را لازم نیست نقل
کردن و ایراد نمودن ولی بهمان قدر از کلماتشان که محل ایراد است یا آنکه ضرر آن بر دین و آئین
زیادتر است نقل کرده انشاء الله جواب میگوئیم اگر بخواهم تمام را حکایت کرده و آنچه بر عبارات

وارد آید عرض کنم سخن بطول میانجامد پس من هم این رساله را بر مقالات و فصول قرار میدهم که در هر
مقاله و فصلی آنچه او از باطل ذکر کرده جواب گویم ولا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و بجهة
جدا کردن مطالب برای ایضاح جواب هر فقره مطالب او را مصدر به قال میکنم و جواب را باقول
پس در این مقاله چند فصل است

فصل

اولا عباراتی بهم بافته و اظهار کمال و اطلاعی هم نموده تا عوام را فریفته
خود کند حاصل سخن او اینست که میرزا علیمحمد شیرازی که خود را ملقب بباب نموده و میرزا حسینعلی که خود را
بها خوانده امام زمان عجل الله فرجه و حضرت سید الشهداء علیه السلام و روحی فداه هستند و میگوید در کتب
سماویه اخبار از ظهور ایشان داده اند ولی بعینها اینجا و ندانسته گفته از جمله میگوید در توریة مقدس از این زمان
علیم و قرآن فخیم یوم الرب و یوم الله داده اند و ظهور کریم بنزول ایلیای نبی یعنی الیاس و ظهور الله
تعبیر یافته و در انجیل جلیل یوم الرب و یوم الملکوت و از دو ظهور برجعت یحیی و نزول ثانی حضرت روح الله
از سما تعبیر شده و در قرآن یوم الله و یوم النبأ و یوم الحسرة و یوم التلاق و قیامت و ساعت و
امثالها و در احادیث از ظهور اول ظهور مهدی و از ثانی روح الله تعبیر شده و در اخبار ظهور اول را
ظهور قایم و ثانی را ظهور حسینی فرموده اند و مقصود از همه یکی است عرض میکنم خواسته اند اظهار
کمالی برای آشنایان خود کنند و ایشان را فریب دهند که ما از قرآن مجید و توریة و انجیل و اخبار
همه اطلاع داریم اما ایلیا که میگوید در توریة اسم امام زمان است خلاف است ایلیا اسم مقدس
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است چنانچه در بحار روایت کرده است از حضرت پیغمبر صلوات الله
علیه و آله در حدیث طویلی که با هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس سخن فرمود تا اینجا که فرمود
آیا یافته صفت وصی و ذکر او را در کتب عرض کرد بلی قسم بکسیکه ترا بحق مبعوث فرموده بنبوت اسم
تو در توریة میدمید است و اسم وصی تو ایلیا و اسم تو در انجیل حمیاطا است و اسم وصی تو هیدا است

و در حدیث طولی است بعد از آنکه بعضی یهود با حضرت امیر محاجه کردند و جواب فرمود کتابی
دست حضرت دادند و نظر بر آن فرمود و گریست عرض کردند چرا گریه میکنی فرمود اسم من نوشته
شده است در این کتاب عرض کردند اسم تو بسریانی چیست فرمود ایلیا و نمایانید اسم خود را در کتاب بهودان
خلاصه این اسم حضرت امیر علیه السلام است و در این توریة که امروز موجود است نظرم نمی آید باشد ولیکن در
انجیل مرقس این اسم هست و در انجیل متی و کتاب ملاخیا و مراد از آن حضرت امیر علیه السلام است و
این هم که گفته معنی الیاس است غلط است معنی ایلیا در حدیث ولی است چنانچه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله از هام پرسیدند که ایلیا یعنی چه عرض کرد معنی آن اینست که او ولی بعد از تو است و اما آنچه گفته
در توریة ظهور الله فرموده است اینهم ادعائی است که باید اثبات کنند در کتب سماویه اسم زمان رجعت هست
و ما بعد از این عرض کنم ولی نه بانبعثم که او گفته است و اما آنچه گفته که در انجیل یوم الملکوت و یوم
الرب از آن دو تعبیر آورده اند و از آن دو ظهور برجعت یحیی و نزول روح الله اینها هم بار صحبتهاست
که داشته اما خبر رجعت حضرت عیسی در انجیل هست و مراد خود ظهور آن بزرگوار است در آخر الزمان
نه آنکه مراد از عیسی حضرت سید الشهداء باشد چنانچه اخبار گواه این مطلب است و بعد بیان میکنیم و این
که گفته در انجیل تعبیر برجعت یحیی و عیسی آورده اند اینهم محض افترا است یک لفظی شنیده که نصاری
میان خود میگویند نفهمیده حکایتی میکند و اما اینکه حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله تعبیر از رجعت
سید الشهداء بظهور عیسی آورده اند و ائمه صلوات الله علیهم جمیعا باسم سید الشهداء فرموده اند
اینهم محض کذب است با آنکه واقعا تتبع در اخبار و آثار ندارد یا دیده بعضی مردم عوام هستند و با علما
ننشسته اند جری شده است غافل از اینکه
خورده بینانند در عالم بسی — آگهند از کار و بار هر کسی
هر کس در احادیث تفحص نماید و کتب اخبار را تصفح کند علانیه می بیند که مراد از اینها
ظهور دو ظهور است مسلم که هر دو میشود هم حضرت عیسی علیه السلام نازل میشود هم حضرت سید الشهداء

سلام الله علیه راجع میشوند نهایت حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه چون اول امر بوده ومردم
هنوز متحمل نبوده اند رجعت را برای همه کس اظهار نفرموده اند مگر نوعا بعد رکه از ایشان نصی در میان
باشد تا مردم نگویند که این سخن بدعت است ورسول خدا صلعم نفرموده همینقدر که بما رسیده فرموده اند
برای بعضی اهل تسلیم که ائمه راجع میشوند و اگر باسم فرموده اند بما نرسیده و اما ظهور حضرت قائم علیه السلام
که عهدی معهود بوده و همه ملل میدانستند در آن باب تقیه از کسی نبوده مکرر فرمایش فرموده بلکه بصریح
میفرمود از اولاد امام حسین یا از اولاد حسنین است و سنی وشیعه بحد تواتر این مطلب را روایت کرده اند
و نزول عیسی هم امری بوده مسلم در میان نصاری لهذا منکر نمیشدند و از بابت اینکه نزول آن بزرگوار
محض تشیید امر قائم علیه السلام است در قرآن هم اشاره بآن فرموده در این آیه کریمه که میفرماید
وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته یعنی نیست از اهلکتاب احدی مگر اینکه ایمان
آورد بعیسی قبل از موتش و مراد بعد از ظهور اوست چنانچه در حدیث شریف فرموده است و حضرت رسول
هم علانیه این امر را فرمود ولی در فرمایشات آن بزرگوار قرینه این مطلب ظاهر نیست که حضرت عیسی
غیر از حضرت سید الشهدا است ولی در اخبار ائمه هدی علیهم السلام صراحتا فرموده اند که نزول عیسی میباشد
و حضرت سید الشهدا هم رجعت میفرماید و اگرچه مراد ما تفصیل دادن آن نیست ولی محض تیمن چند حدیثی
نقل میکنیم تا بفهمی که ائمه هدی علیهم السلام خبر از هر دو ظهور داده اند و حضرت رسول صلوات الله
علیه هم اشاره فرموده اند چنانچه قمی علیه الرحمه روایت نموده در تفسیر آیه کریمه ووصینا الانسان
بوالدیه حسنا قال حسنا ای رسول الله وقوله بوالدیه انما هو الحسن والحسین ثم عطف علی
الحسین فقال حملته امه کرها ووضعته کرها ذلک ان الله اخبر رسوله وبشره بالحسین قبل حمله
وان الامامة تکون فی ولده الی یوم القیمة ثم اخبره بما یصیبه من القتل والمصیبة فی
نفسه وولده ثم عوضه بان جعل الامامة فی عقبه واعلمه انه یقتل ثم یرده الی الدنیا و

وینصره حتی یقتل اعدائه ویملکه الارض وهو قوله ونرید ان نمن الآیة وقوله ولقد
کتبنا فی الزبور الآیة الی ان قال فاخبر رسول الله فاطمة علیها السلام بخبر الحسین و
قتله فحملته کرها و هم سید هاشم علیه الرحمه در حلیة الابرار از طرق اهل سنت روایت نموده از حضرت رسول صلعم
کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم وامامکم منکم ملاحظه نما در این دو روایت در روایت اولی که قمی
علیه الرحمه روایت نموده که حین بشارت بحمل خداوند بر آنحضرت وحی فرمود که حسینی را ولایت
ووصایت را که از او عمل میآید و آن بزرگوار بر حضرت عصمت عرضه نمودند تا رضا دادند بکون آن بزرگوار
مقدس در صدف طهارت و اگرچه بطور صراحت بیان نشده که چنین و چنان فرمود ولی سیاق سخن معلوم
است که اینمرده را نیز فرمود تا حضرت فاطمه سلام الله علیها رضا داده و در روایت ثانیه میفرماید خطاب
بامت حال شما چونست هرگاه پسر مریم در میان شما نازل شود و امام شما از شما باشد کانه این فرمایش
صریح در مطلب است اگر مراد از پسر مریم پسر فاطمه زهرا بود آنرا هم میفرمود از شما مثل اینکه امام را
فرموده از شما و همچنین لفظ امام را تخصیص بحضرت قائم علیه السلام نمیداد زیرا که حضرت حسین سلام الله
علیه هم امام امت است نهایت بدء امر صامت هستند پس همینکه فرمودند عیسی در میان شما نازل شود معلوم است
که از این امت نیست و در این امت نازل میشود نه اینکه بر ایشان مبعوث شود مثل اینکه بر بنی اسرائیل
مبعوث شد بفهم نکته فرمایش را و بامضمون اخبار متظافره است و روایت نموده ابن بابویه
از حضرت صادق علیه السلام تا اینکه فرمود فظهر عیسی فی ولادته معلنا الدلایله مظهرا لشخصه
شاهرا لبراهینه غیر مخف لنفسه لان زمانه کان زمان امکان ظهوره کذلک ثم کان له من بعده
اوصیاء فجیء مستعلنین ومستخفین الی وقت ظهور نبینا فقال الله عزوجل له فی الکتاب
ما یقال لک الا ما قد قیل للرسل من قبلک ثم قال عزوجل سنة من قد ارسلنا قبلک
من رسلنا فکان مما قیل له ولزم من سنته علی ایجاب سنن من تقدمه من الرسل اقام

اقام الاوصیاء له کاقامة من تقدمه لاوصیائهم فاقام رسول الله اوصیائه کذلک و
اخبر بکون المهدی خاتم الائمة علیهم السلام وانه یملأ الارض عدلاً و قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً
فغفلت الامة باجمعها عنه وان عیسی ینزل وقت ظهوره فیصلی خلفه حال خود ملاحظه نموده
با انصاف منجی بدون اعتساف معنوی آیا میتوان این فرمایشرا باین ترتیب که فرموده اند و تأمل
نموده بگویند مراد از آن عیسی که فرموده اند آخر ظاهر میشود غیر آن عیسی است که اول تولد فرموده
مبعوث شد بدون شک و شبهه همانست نظر کن که میفرماید بعد از بیاناتی که در شان انبیا از زمان حضرت
آدم صفی تا موسی کلیم الله سلام الله و نصب کردن اوصیا بحسب الزمنة فرموده فرمود تا زمان مقتضی
ظهور عیسوی شد با آن وضع خاص ظهور فرمود و پس از او بعضی اوصیا مختفی و بعضی ظاهر علی حسب
اقتضاء هر زمانی قایم شدند تا عالم مقتضی ظهور جلوه کلی و تجلی رب اعلی شد پس حضرت خاتم صلی الله
علیه و آله عالم را بنور رخساره خود روشنائی بخشود و بر سیاق سایر پیغمبران دعوت فرمود و بلسان
حال و قال ما کنت بدعاً من الرسل فرمود پس از خود مثل سایر حجج اوصیائی معین فرمود و این خلق
جاهل گفتند آنچه از پیش گفته بودند و کردند آنچه باپیشینیان کردند چنانکه خداوند در کتاب مجید خود
فرمود ما یقال لک الا ما قد قیل للرسل من قبلک و فرمود سنة من قد ارسلنا
قبلک من رسلنا خلاصه تا اینکه فرمود پیغمبر اوصیاء بر سنن سابقین نصب کرد و خبر داد که
آخری آنها حضرت مهدی علیه السلام است که زمین را پر از عدل و داد می کند و عیسی ثانیاً ظاهر میشود
با و اقتدا میکند حال ترا بحق خود امام میخوانم آیا این فرمایش متحمل این تأویل هست که سید الشهداء
میآید باو اقتدا میکند اگر میخواست میفرمود سید الشهدا باز باو میآید چنانچه در احادیث
رجعت خبر از رجعت کل داده است باری معلوم است که اینسخن را از جهل گفته و اما اخبار یکه ائمه
هدی علیهم السلام خبر تشریف آوردن حضرت عیسی حضرت سید الشهدا علیه السلام را فرموده اند بسیار است

ولو اینکه خبر هر یکرا در مقامی فرموده اند ولیکن قراین بیان شاهد است که مراد دو ظهور است نه یک
ظهور و محض اینکه گفته ائمه خبر سید الشهدا را دادند نه عیسی را حدیثی روایت میکنم باختصار و خدا شاهد
است مرادم تجهیل مردم یا اعتراض نیست ولی چون می بینم جمعی عوام اعتنا باینکتاب کرده اند و گمان
صدق بمصنف برده اند محض اطلاع ایشان مینویسم که ملتفت باشند و باینسخنان مغرور نباشند در کتاب
حلیه از علی بن ابراهیم آورده است بسند خود از ابی حمزه از شهر بن حوشب که حجاج بمن گفت از تفسیر
آیه از کتاب خداوند عاجز شدم گفتم ایها الامیر کدام آیه گفت وان من اهل الکتاب تا آخر و الله
میگذرم بر یهودی و نصرانی و گردن او را میزنم و چشم بر دهانش میدوزم ابداً لب خود را حرکت نمیدهد
تا بمیرد اینچه وقت ایمان میآورد گفتم اصلح الله الامیر نیست باینوجه که تو تأویل نمودی گفت چگونه است تأویل
آیه گفتم عیسی نازل میشود قبل از روز قیامت بدنیا پس باقی نمیماند اهل ملتی چه یهود چه غیر آن مگر
اینکه ایمان میآورد باو قبل از موتش و نماز میکند عیسی پشت سر مهدی گفت وای بر تو این
معنی را از کجا آوردی و از که بتو رسیده گفتم از محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
گفت از چشمه صافی بتو رسیده ملاحظه نما که حضرت باقر چگونه تصریح بنزول عیسی فرموده است و
همچنین حدیث حضرت صادق هم گذشت اگرچه در آن حدیث فرمودند پیغمبر بیان فرمود ولی معلوم
است که فرمایش خود آنحضرت هم همین است و قراین دیگر هم بر اینمسئله در اخبار یکه رجعت حضرت
سید الشهدا را فرموده اند بسیار است از جمله اینکه در باب حضرت سید الشهداء آنچه میفرمایند رجعت میفرمایند
و قتل او را در آخر زمان ظهور میفرمایند و در باب عیسی بلفظ نزول غالباً میفرمایند بجهة اینکه حی است و
در آسمانست پس بزمین نازل میشود و نزول ورا در اوایل میفرمایند قبل از قتل دجال و عیانی بلکه در بعضی
اخبار است که دجال را حضرت عیسی می کشد خلاصه اینمسئله در میان شیعه جزو ضروریاتست که هم حضرت
عیسی تشریف میآورد و هم حضرت سید الشهدا و این جزو مطلبی نبوده که امر سید الشهدا را پنهان دارند

و او را مسمّی باسم علی نکنند پس معلوم شد که این تحقیق هم خطا بوده و مزخرف و اگر بگوئی در این تعبیر فضلی است عرض میکنم اوّلاً خود ائمّه در ظهور اوّل فضل همه انبیا را بر خود جهراً اثبات کردند با اضافه چیزهای دیگر و خود را مسمّی باسم همه فرمودند پس اینچه فضلی است که اسم یکی از ایشان را بر سیّد الشهداء رمز فرمایند و ثانیاً عالی را مسمّی باسم دانی کردن چه فضلی دارد حسنیّت کجا و عیسویّت کجا ولی عامی هستند میخواهند فضلی هم بگویند نمیفهمند

فصل عباراتی نوشته و انشا پردازی نموده حاصل همهٔ آنها این است که همهٔ سابقین بشارت ظهور امام علیه السلام را دادند و مژدهٔ بروز یوم الله را فرمودند تا خاتم صلوات الله علیه و آله تشریف آورده و او مقدّمهٔ این ظهور بوده و عالم یوماً فیوماً ترقّی کرد تا آنکه میرزا علیمحمّد در فارس خروج کرد و هفت سال میان مردم دعوت نمود تا در آذربایجان کشته شد و حدیثی نقل میکند لابدّ لنا من آذربایجان و مراد همین امر بوده است پس از آن ظهور یوم الله شد که بقول او ظهور میرزا حسینعلی بها باشد این خلاصهٔ مطلب اوست

اقول والله حیرانم که انسان چگونه عقلش زائل میشود و بچه طور این خرافات را باور مینماید عرض میکنم ولا قوّة الّا بالله بر فرض اینکه وضع ظهور امام و رجعت سیّد الشهداء علیه السلام بهمین قسم ها که خیال کرده اند باشد از تو انصاف میپرسم میان خود و خدای خود خیانت مکن و با دین خود بازی منما اگر هم همهٔ انبیا بشارت باین مطلب داده اند و انتظار این روز را داشته اند آیا هر کس بخباثت و ادّعا کرد باید پذیرفت یا علامتی هم دارد مثلاً مخبرین صادق از پای تخت سلطنت بنویسند شاه بکرمان میآید یا تعیین هم نمایند فلان روز نزول اجلال میفرمایند و مقدّمة الجیش هم بیایند و هر یک آنمژده را برعیّت بدهند آیا آن روز موعود هر کس از دروازهٔ کرمان وارد شد و مدّعی سلطنت گشت باید گفت شاه است و اقرار بسلطنتش نمود بدلیل اینکه مخبرین گفتند شاه فلان روز می آید یا آنکه

سلطنت را آثار هست باید ملاحظهٔ آنها را نمود هر کس دارای آن صفات است آنرا باید سلطان دانست شکّ نیست که سلطان بصفات و آثار سلطنت شناخته میشود عاقلی نیست که خلاف این را بگوید و در مقدّمه دانستی که هر حقّی را دلیل صدقی است و هر امر مهمّی را برهانی باید شناخت انّ علی کلّ حقّ حقیقةً و علی کلّ صواب نوراً بلی انبیا همه مژده دادند که امام غایب در آخر الزمان ظاهر میشود ولی نه هر کس ادّعای امامت کرد باید پذیرفت

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند
نه هر که سر بتراشد قلندری داند
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
کلاهداری و آئین خسروی داند

قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین ای برادران مذهبی و ای هم جنس و وطن من ائمّهٔ ما خبر دادند امر را مجمل نگذاردند و بعقل ناقص ما تفویض نفرمودند بلکه خود ایشان اوّلاً مقدّمات ظهور آن نور مقدّس را بیان فرمودند تا ما واقف بر او باشیم و قبل از ظهور خود را مستعدّ لقایش نمائیم نهایت از باب اینکه دنیا عرصهٔ اعراض است و موالیدش مستخرج از کمن امکان و آنچه از قوّه بحدّ اثر و فعلیّت نگذارده در حیّز امکانست زیرا که واجب نیست و نه ممتنع پس نمیتوان حتم بر آن نمود بالحکمة خداوند فاعل مختار است و علم لوح هم مخصوص بنفس مقدّس او و پیغمبر او هم میتوان کرد که چنان فرماید و نه آنچه در امکان است جامهٔ وجوب میپوشد و نه کسی را علم است بآنچه او میخواهد ولا یحیطون بشیء من علمه الّا بما شاء لهذا همهٔ آثار و علامات را محتوم نفرموده ولی از باب اینکه خداوند رؤف و مهربان است و از باب لطف خود خلق را براه هدایت دلالت میفرماید بعضی از علامات قریبه بایام ظهور را از لوح محفوظ از برای حجج خود ظاهر فرموده که ایشان بر امّت آشکارا فرمایند و در آنها بدائی نباشد تا سبب گمراهی نگردد زیرا که علائم غیر محتومه محتمل است ظهور و عدم ظهورشان و کذلک پس از بروزشان هم محتملست امام در عقب آنها ظاهر شود یا نشود پس اسباب اطمینان خلق نمیشود و بسا بعد از آنها اگر امام ظاهر شود بعضی بگویند ما مطمئن نشدیم ولی اگر امری محتوم باشد دیگر

عذری بر صاحب عذری باقی نماند پس از آنجمله بعضی احتمی فرمودند تا حجت خداوند تمام شود و بهانها
هم نزدیک ظهور قرار داد تا فراموش نشود که همه پشت هم میآید مثل اسبهای رهان چنانچه
در خبر است و علاوه از این از برای شخص حجت هم علاماتی و آثاری مقرر است که با آنها شناخته
میشود آنها را هم بعقل ما نگذاردند که هر کسی بسلیقهٔ خود اختیاری کند بلکه آن علامات و صفات را
خارج از قوهٔ بشری هم فرمودند تا آنکه کسی نتواند بدون استحقاق تحصیل آنها نماید مثلا اگر علامت
محض خروج بسیف را قرار داده بودند چنانچه بعضی از زیدیه چنین اعتقاد کردند که هر فاطمی که بسیف
خروج کرد و مدعی امامت شد امام است هر کسی مقدورش بود دعوی امامت کند و همچنین اگر یک علم
خاصی را علامت قرار داده بودند که همه کس بتواند تحصیل آنرا کند مثل فقه یا اصول یا حکمت هر کسی میتوانست
اکتساب آن علم و کمال کند و مدعی امامت شود و امر ملک فاسد میشد و دین خلق تباه میگشت لهذا
صفات و آثار و علامات امامت را تالی آثار و صفات نبوت قرار دادند تا هر کس را خداوند برای امامت
برگزیده امام شود و حجتهای خداوندی از برای خلق آن صفات و اخلاق را بیان فرمودند بقسمیکه بر احدی
پنهان نماند بلکه خداوند این صفات و اخلاق را در قرآن مجید خود بیان فرمود بلکه از حجتهای خود
میثاق گرفت که آن صفات و اخلاق را بر خلق ظاهر فرمایند پس امر امامت چیزی نیست که بر عاقلی
مشتبه شود حیرانم چگونه بر این خلق مشتبه میشود عصمنا الله من الزلل و حفظنا من الفتن شعر
تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف   تا که اسباب بزرگی همه آماده کنی   خاصه در امر حجة
بن الحسن روحی فداه و علیه السلام و عجل الله فرجه که امرش فوق امر فهاست اولا بهمان ادله و براهین
که وجود و لزوم ائمه و امامت ایشان ثابت شده ثابت شده که او امام دوازدهم است و بضرورت شیعه
ثابت شده که او همان پسر امام حسن عسکری است که غایب شده و ظاهر میشود و یک فرق ما در این مسئله
با سنی همین است این از مذهب اهل تسنن است که او در آخر الزمان تولد میکند نه مذهب شیعه پس

چگونه اعتقاد کردند باینکه میرزا علیمحمد شیرازی پسر میرزا رضای بزاز حجة بن الحسن است اگر بگوئی ضرورت
اسلام حجت نمیشود در زمان ظهور بجهت اینکه شرع تجدید میشود عرض میکنم سابقا عرض شد که امر
شخص او باید بضرورت سلف ثابت شود چنانچه علامات خاتم بضرورت مذهب نصاری ثابت شد بعد
تغییر شرع دادند. باری والله حیرانم از این خلق ضعیف که چقدر جاهلند عجب اینکه همان سنیها هم که میگویند
سیدی است که در آخر الزمان خروج میکند باز بفضائلی چند مقرند و روایت میکنند که ائمه مرد عالم متقی
آنها بود و خودش هم بیچاره اول جرأت چنین ادعائی نداشت چنانچه از نوشتجات خودش ظاهر است
بخط خودش کاغذی بشکل سوره نوشته بمرحوم مبرور والد من اعلی الله مقامه و با اینکه در رسم خط و در
عربیت و فصاحت و مطلب همه غلطهای عدیده دارد مدعی است که از آسمان نازل شده و از قرآن هم
اشرف است و تصریح میکند که من باب صاحب الامر هستم و اثبات امام غایب میکند و مکاتیب و رسائل مختصر
از او دیده‌ام با اختلاف که بعضی از سیاق طلاب نوشته و چندان ادعای بیجا در آنها نکرده ولی در بعضی
دعاوی کرده بعد که مردم را امتحان کرد که هر چه بگوید بعضی قبول میکنند و بعضی مکارهای دنیا
پرست دورش جمع شدند و او را اغوا کردند خورده خورده ادعا را بالا برد تا دعوی امامت بلکه نبوت
کرد و آخر هم بتواتر خبر رسید که مکرر در تبریز تایب شد بلکه بلفظ خود میگفت این کارها را فلان و فلان کردند
و با وجود توبه امر بقتلش کردند از باب اینکه او را مرتد شمردند و گفتند توبهٔ او مقبول نیست او را
قتل کردند با آن تفاصیل که در ناسخ التواریخ مثبت است که در واقع خداوند بهمان کیفیت قتل اتمام حجت بر خلق
کرد ولی دنیاپرستان بطمع مداخل و ضایع ثانوی را ساختند که این کتاب فرائد را در اثبات او
نوشته بهر حال عرض من اینست که آنچه بما وعده فرموده‌اند ظهور پسر امام حسن عسکری است دیگر اشکالاتی که بعضی از سابقین
و لاحقین کرده‌اند که او چه طور میماند این مدت و در ظهور بعد از مدت مدیده چه طور جوان میگردد بعد از این
جواب داده میشود در اینمحل همینقدر کافی است که مژده چنان وجودی را داده‌اند و در اخبار آبائی آن

وجود را بیان فرموده‌اند و در اینمقام بعضی اخبار را بیان میکنم شاید آنانکه طالب حقند و از مطالعهٔ سایر
کتب معذورند در این اوراق نظری فرمایند و از این اخبار بهره‌مند شوند و اول بعضی از اخبار مختصره در
همین باب نقل میکنم بعد اخباریکه مطلقا در صفت امام فرموده‌اند روایت مینمایم در غیبت نعمانی روایت
کرده که شخصی عرض کرد خدمت حضرت باقر علیه السلام که هرگاه امامی از دنیا رحلت فرماید آن امامی که پس از
او میآید بچه شناخته میشود فرمود بهدی و سر بزیر انداختن در حالیکه ساکت است و مراد از این فرمایش اینست
که متفکر و متذکر است یا محتاج بکسی نیست که باطراف خود نگران باشد مثل کسیکه گم شده دارد و اقرار
نمودن آل محمد علیه السلام از برای او بفضل و سؤال کرده نمیشود از چیزی در عالم مگر اینکه جواب میگوید مراد
از اقرار آل محمد بفضل او نص سابقین است نه مطلق سادات زیراکه بعضی از ائمه را عشیره و اخوان ایشان
منکر میشدند ولی بطور کنایه فرمود بجهة مصالحی که آل محمد اقرار بفضلش نمایند یعنی ائمهٔ سابقین نص
فرمایند چنانچه در بارهٔ همه ائمه امر چنین بوده هر سابق بر لاحق نص فرموده و هر لاحق فضل سابق را بیان
فرموده و فقرهٔ آخر حدیث جامعست که میفرماید از هرچه در عالم است هرگاه از او پرسند همه را بداند و
خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردند امام بچه چیز شناخته میشود فرمود بسکینه و وقار عرض کردند
دیگر بچه چیز فرمود بمعرفت حلال و حرام و بحاجت مردم بسوی او و عدم احتیاج او باحدی و در نزد او سلاح
رسول خدا است عرض کردند آیا امام هست مگر وصی و پسر وصی فرموده مراد اینست که ائمه بعد از حضرت امیر
علیه السلام همه خودشان امامند و از اولاد امامند ملاحظه نما در حدیث اول سکینه را فرمود که سکون فؤاد
است و عدم تزلزل که ناشی از بصیرت و یقین است و مخصوص است اولا برسول خدا پس از او بائمهٔ هدی
پس از ایشان بمؤمنین و غیر مؤمنین نیست چنانچه در کتاب مجید فرموده و در ظاهر سکینهٔ قلب در بدن
بوقار ظاهر میشود این است که فرمود امام باید با وقار باشد چون این دو صفت از قیافه بود و کم معروف عامه
میشود باز علامت خواست علم حلال و حرام را معین فرمود که فقه احکام باشد بعد مطلقا فرمود که او در همه چیز

مستغنی از همه کس است پس از آن سلاح رسول را معین فرمود و در اخبار عدیده این مطلب را فرموده‌اند در ظاهر
مراد درع فاضل و سیف ذی الفقار است که در معنی آنحدیث هست که بهر کس میزدند او را فقره فقره
قطعه قطعه میکرد و عصا است و بعضی چیزهای دیگر که در اخبار مذکور است و در باطن مراد از سلاح رسول خدا
این است که باآنچیزیکه پیغمبر صلوات الله علیه و آله غالب آمد بر همه عالم او بهمان غالب آید و آن امری غیبی
است که اینجا در صدد شرحش نیستیم و در حدیث دیگر است در عوالم از مفضل بن عمر از حضرت صادق
علیه السلام روایت میکند که فرمود صاحب این امر را دو غیبت است در یک غیبت رجوع باهل خود میکند
و در غیبت دیگر مردم میگویند هلاک شد آیا بکجا رفت مفضل عرض کرد چه بکنیم در آنوقت فرمود اگر
مدعی ادعای امامت کرد سؤال کنید از او از امور عظیمه که غیر امام نمیداند تمام شد حدیث شریف
اینهم یک وجه امتحان است و اسهل از همه است سؤال کن امور مشکله را که غیر امام کسی عالم بآنها نیست یا کارهای
صعبی که شأن امام است لاغیر اگر دارای علوم و قوه را امام است حاصل اینکه مشک آنست که ببوید نه آنکه
عطار بگوید همچنین صفت هر ذی فضیلتی دلیل او است چنانچه در مقدمهٔ کتاب گذشت از نبات جذب و
دفع و امثال آن نمیطلبند از حیوان ادراک کردن از حواس ظاهره از انسان ادراک با حواس باطنیه نیز
شرط است بعلاوه نزاهت و حکمت و شرافت از امام هم خواص و افعال امامت مطلوبست و بحکم
در حدیث دیگر است از حضرت صادق علیه السلام در صفت غیبت صالح و ظهور او شرحی میفرماید تا آنکه
میفرماید تشریف آورد نزد اهل تسلیم ایشان گفتند ما میدانیم خداوند قادر است هر کس را بهر صورتی
بگرداند از این باب مانعی ندارد ولی تو علامتی بیان کن که ما شک نکنیم ما میان خودمان درس خوانده‌ایم
آنکسیکه قائم میشود چه صفت باید داشته باشد و دانسته‌ایم که صالح چون قائم شود خبر آسمان باو
میرسد فرمود من آمدم ناقه آوردم گفتند راست گفتی علامات ناقه چه بود فرمود آب سهم او
بود و شمار در مخصوصی آب میبایست بردارید گفتند راست است تو ایمان آوردیم و حدیث طویل است امام

میفرماید امر علی و قائم هم همینطور است پس تو اول علم باخلاق و صفات امام خود پیدا کن بعد از آن
کسیکه مدعی میشود امتحان بهمان صفات و اخلاق نما اگر دارای خلق امامت امام است و الا فلا و صفات
و اخلاق امام را هم مسلم باید از امام و پیغمبر بگیریم و الا بعقل نمیتوانیم بفهمیم و در اینجا حدیث معتبر مفصلی
از شیخ صدوق ره روایت میکنیم اهل انصاف مطالب بسیار از آن میآموزند در کتاب کمال الدین
و تمام النعمه روایت نموده از محمد بن موسی بن متوکل از شیخ کلینی باسنادش از قاسم بن مسلم از
برادرش عبدالعزیز بن مسلم گفت در خدمت رضا علیه السلام نشسته بودیم در مرو پس در مسجد
جامع روز جمعه جمع شدیم در ابتداء ورود مان پس امر امامت و اختلاف مردم را میان خودشان ذکر کردند
پس من خدمت حضرت رسیده تفصیل را عرضه داشتم پس تبسم فرمود و فرمود یا عبدالعزیز بن مسلم قوم
جاهل شدند و گول خوردند در دین خودشان خداوند عالم قبض نفرمود نبی خود را صلوات الله علیه و آله
تا اینکه کامل فرمود دین را و نازل فرمود براو قرآن را که در آن تفصیل هر چیز را بیان فرمود در آن
حلال و حرام و حدود و احکام را و جمیع آنچه مردم محتاج اند بآن همه را بطور کمال بیان فرمود پس
فرمود ما فرطنا فی الکتاب من شیئ و نازل فرمود در حجة الوداع که او اخر عمر آن بزرگوار بود
الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا پس امر امامت از تمام دین است
و تمام نعمت و از دنیا نرفت آنسرور تا از برای امت بیان فرمود معالم دین ایشان را و ظاهر فرمود
سبیل را و ایشان را بر حق واداشت و علی را علم فرمود و امام قرار داد و هیچ چیز از ما یحتاج امت نماند مگر اینکه
بیان فرمود و هر کس گمان کند که خداوند دین خود را کامل نفرموده است رد بر کتاب خداوند
کرده و کافر است آیا میشناسند قدر امامت و شأن او را و نسبت بسایر امت تا جایز باشد برای ایشان
اختیار نمودن او بمیل خودشان امام قدرش عظیمتر و مکانش هم بالاتر و ضمیر او منیع تر و غور او
بعیدتر از اینست که مردم بعقول خود او را بشناسند یا برأی خود باو برسند و بتوانند امامی باختیار

خود نصب نمایند امامت صفتی است که خداوند بابراهیم خلیل مخصوص فرمود بعد از نبوت و خلت در مرتبه
سیم و این فضیلتی است که او را بآن مشرف فرمود و امتیاز داد او را بآن ذکر پس در قرآن خود
فرمود انی جاعلک للناس اماما پس حضرت خلیل از غایت سرور فرمود و من ذریتی خداوندش
فرمود لا ینال عهدی الظالمین پس باطل کرد این آیه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت و
مخصوص شد بصفوه باز خداوند او را اکرام فرمود باینکه امامت را قرار داد در ذریه او از کسانیکه اهل صفوه
و طهارت اند پس فرمود خداوند عزوجل ووهبنا له اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین
و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا
لنا عابدین پس امامت در ذریه او که بعضی از بعضی ارث میبردند در هر قرنی پس از قرنی تا اینکه
پیغمبر صلوات الله علیه و آله بارث مالک آن مقام شد و خداوندش نازل فرمود ان اولی الناس بابراهیم للذین
اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا و الله ولی المؤمنین و آن مخصوص او بود پس پیغمبر صلوات الله
علیه و آله آنرا بگردن علی انداخت بامر خدای عزوجل برسم آنچه خداوند فرض فرمود پس در ذریه اصفیاء
او افتاد آن کسانیکه دارای علم و ایمان هستند بجهة قول خدای عزوجل الذین اوتوا العلم و الایمان
لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث فهذا یوم البعث و لکنکم لا تعلمون پس آن در اولاد علی
علیه السلام است تا روز قیامت زیرا که نبی بعد از خاتم نیست پس از کجا این جهال امام اختیار میکنند برای خودشان
و حال اینکه امام بمنزله انبیاء و وارث اولیاء است امامت خلافت خداوند است و خلافت رسول و مقام
امیرالمؤمنین و میراث حسنین علیهم السلام است امامت زمام دین است و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عز مؤمنین
امامت اصل نامی اسلام است و فرع سامی آن بواسطه امام است تمامیت صلوة و زکوة و صیام و حج
و جهاد و توفیر فیئ و صدقات و امضاء حدود و احکام و منع ثغور و اطراف امام حلال میکند حلال خداوند را
و حرام میکند حرام او را و اقامه میکند حدود خداوند را و دفع میکند از دین خداوند شرور را دعوت میکند

بسوی سبیل رب خود بحکمت و موعظهٔ حسنه با حجت بالغه امام مثل آفتاب است که طالع است از برای
عالم ولی خود او در افق اعلی است که دست کسی باو نمیرسد و چشم کسی او را درک نمیکند امام بدر منیر است
و چراغ درخشان و نور تابان امامت کوکب هادی در ظلمات شب در بیابانها و دریاها امام آبست
آن آب خوشگوار در وقت شدت تشنگی و دلالت کننده براه هدایت و نجات دهنده از هلاکت مثل
امام است مثل آتش موسی از برای کسیکه اقتباس نماید و دلیل در مهالک است برای آنکه طالب باشد هر
کس از او مفارقت کند هلاک میشود امامت سحاب ماطر و باران قاطر امام است شمس مضیئه و ارض بسیطه
و عین غزیره و روضهٔ غدیر   مترجم گوید   ملتفت این امثال باش که چون مردم متحمل اسرار نبوده اند
بچه امثال مطلب را در فضل امام فرموده مختصر مطلب اینکه مبدء و منتهی اوست چرا که میفرماید خود او ابر است که
اصل بارانست بارانی است که رحمت پروردگار و ماده جمیع نعم است و خود او آفتابیست که باعث سحاب
و مربی کل است و زمینی است که علت مادی کل موالید است بلکه علت صوری نیز از اوست بمقتضای اینکه طاهر
نفس است و هم خود اوست آن چشمهٔ علوم غیبیه و نعم شهادیه که از باطن زمین میجوشد و سقایت کل گیاه
و حیوان و انسان را مینماید و خود او غدیری است که میاه ارض و سما در آن جمع میشود و همه محتاجان
از آن شرب میکنند و خود او باغی است که از این میاه میروید انواع گل و ریحان و نخل و عنب و زیتون
و امثال آنها از ثمار جنان و آن میروید جل الخالق از این طرفه خلقتی که فرموده که دلیل قدرت اوست
چنانچه شاعر گفته   هر صنعتی را دلیل معرفتی هست   حسن تو برهان قدرت خداست دلائل باری
برگردیم بترجمهٔ حدیث شریف امام امین است و رفیق شفیق است و برادر شقیق و مفزع عباد است در دواهی
امام امین خداست در میان خلق و حجت اوست بر عباد و خلیفه او در بلاد و داعی الی الله و دافع از حرم الله
امام است مطهر از ذنوب و مبرا از عیوب امام مخصوص است بعلم و موسوم است بحلم نظام دین است و عزت
مسلمین و غیظ منافقین و بوار کافرین امام یگانهٔ عصر خود است احدی نزدیک او نمیشود و از اهل عالم

احدی عدیل او نمیشود از برای او بدلی نیست و از برای او مثلی نه همه فضل را خداوند مخصوص باو فرموده
است بدون اینکه طلب نماید یا تحصیل فرماید بلکه محض اختصاصیست از مفضل منان و وهاب جواد کریم
پس کیست آنکسیکه برسد بمعرفت امام یا ممکن شود او را اختیار کردن امام و هیهات هیهات عقول حیران
شده و افکار خلایق همه سرگردان و چشمها نابینا شده و بزرگان همه کوچک شده اند حکما متحیر اند
و حلما قاصر و لبا جاهلند و خطبا حاصر شعرا عاجزند و ادبا درمانده و بلغاء فرومانده از وصف کردن
شانی از شأن او یا فضلی از فضائل او پس همه اقرار نمودند بعجز چگونه وصف کرده شود یا نعت کرده شود
کنه او و فهمیده شود چیزی از امر او یا احدی قائم مقام او شود و یا بغنای او درسد چگونه چنین چیزی ممکن است
و کجا و حال اینکه مقام او مثل نجم است از دست متناولین و وصف واصفین پس کجا کسی میتواند
باختیار خود امامی معین کند و کجا عقل کسی میرسد یا مثل آن یافت میشود گمان کردند که چنین
مقامی در غیر آل رسول یافت شود نفوس خودشان والله ایشانرا تکذیب میکند بمقام بلندی پا
گذاردند که قدمهای ایشان میلغزد و بحضیض قصد کردند که امام نصب کنند بعقول حایره و آراء ضلیله
زیاد نکردند الا بعد قاتلهم الله انی یؤفکون امر دشواری قصد کردند و دروغ گفتند و ضلوا ضلالا
بعیدا در حیرت چریدند چون امام بحق را ترک کردند با اینکه شناختند و زین لهم الشیطان اعمالهم
فصدهم عن السبیل و ما کانوا مستبصرین رو گردانیدند از اختیار خدا و رسول خود اختیاری کردند
با اینکه قرآن ندا میکند و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة من امرهم سبحان الله
و تعالی عما یشرکون و فرمود ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم
الخیرة من امرهم و فرمود ما لکم کیف تحکمون ام لکم کتاب فیه تدرسون ان لکم فیه لما تخیرون
ام لکم ایمان علینا بالغة الی یوم القیمة ان لکم لما تحکمون سلهم ایهم بذلک زعیم ام
لهم شرکاء فلیأتوا بشرکائهم ان کانوا صادقین و فرمود افلا یتدبرون القرآن ام

علی قلوب اقفالها ام طبع الله علی قلوبهم فهم لا یفقهون ام قالوا سمعنا وهم لا یسمعون
ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون ولو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم ولو
اسمعهم لتولوا وهم معرضون ام قالوا سمعنا وعصینا بل که امامت بتفضل خداوندی است بهر کس
میخواهد میدهد و خدا است صاحب فضل عظیم پس چگونه میتوانند امام اختیار نمایند و حال اینکه امام
عالمی که جاهل نشود و داعی که نکول ننماید معدن طهر و طهارة است و سناء و زهادت و علم
و عبادت مخصوص است بدعوت رسول و نسل مطهره بتول هیچ نسبی به نسب او نمیرسد و هیچ حسبی
نزدیک حسب او نمیگردد در خانواده از قریش است و در ذروه از هاشم و در عترت از آل رسول و رضا
از خداوند عز و جل امام شرف الاشراف و فرع عبد مناف باقر علم است و کامل در حلم قوی است
با مامت و عالم است بسیاست مفترض الطاعه است و قائم است بامر خداوند ناصحست از برای عباد
و حافظ است دین خداوند را انبیاء و ائمه را خداوند حفظ میفرماید و توفیق میدهد و میدهد ایشان را از مخزون
علم و حلم خود آنچه بغیر ایشان نمیدهد پس علم ائمه فوق علم اهل زمان ایشان است چنانچه خداوند عز و جل
فرموده افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع ام من لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون
و همچنین میفرماید ومن یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا وما یذکر الا اولو الالباب
و میفرماید درباره طالوت ان الله اصطفاه علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم والله
یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم و خطاب به پیغمبر خود فرموده وانزل علیک الکتاب
والحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما و در شأن اهل بیت او
و ائمه از اهل بیت و عترت او و از آل ابراهیم میفرماید ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله
من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما فمنهم من آمن به ومنهم من
صد عنه وکفی بجهنم سعیرا بنده را هرگاه خداوند اختیار کند از برای امور عباد سینه او را گشاده میکند

و ودیعه میگذارد در قلب او چشمهای حکمت را و الهام میفرماید باو علم را پس عاجز نمیشود بعد از آن در جواب
هیچ مسئله و تحریف نمیکند او را از صواب پس او معصوم است و موفق و مؤید ایمن شده است از خطا و
لغزش مخصوص میگرداند او را خداوند بهرها با همین مقام تا اینکه حجت بالغه او باشد بر عباد و شاهد باشد بر خلق
و این فضل خداوند است نصیب هر کس میخواهد میفرماید و این فضل عظیمی است پس آیا مردم قادرند بر اینکه
باختیار خود کسی را نصب کنند یا اینکه ایشان اختیار کنند کسی را که باین صفت باشد پس او را مقدم
دارند و خداوند ثابت فرمود حق او ولی آنها تعدی کردند و کتاب خداوند را پشت سر خود انداختند
مثل اینکه نمیدانند و حال اینکه در کتاب خدا شفای دردهاست و هدایت از گمراهی پس او را انداختند
و اهوای خود را متابعت کردند پس خداوند ایشان را مذمت فرمود و غضب کرد پس فرمود ومن اضل
ممن اتبع هویه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین و فرمود فتعسا لهم واضل
اعمالهم و فرمود کبر مقتا عند الله وعند الذین آمنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر
جبار تمام شد ترجمه حدیث شریف و اهل لسان میدانند که هر زبانی را اصطلاحی مخصوص است در تحت
الفاظ و اصل لغات و امثال و تشبیهات و استعارات و ترکیب کلمات اگر مترجم ترجمه لسان عربی را مثلا
بفارسی لفظ بلفظ کند بسیار رکیک میشود بطوریکه در آن لسان بر آن کلام هیچ حسن و فصاحت نمیماند
بلکه بعضی عبارات است که اگر ترجمه بعین شود بسا مفید معنی نشود از اینجاست که قرآن را که بزبان فارسی
ترجمه کرده اند بکلی حسن آن تمام شده لهذا حدیث را لفظ بلفظ ترجمه نکردم و معذلک اگر میخواستم
حاصل مطلب را بزبان فارسی بنویسم از پیمانه حدیث خارج میشد و مدعی حمل بر این میکرد که از خود سخنی
گفته ام لهذا سعی کردم ترتیب را از دست ندهم و مهما امکن ترجمه تحت اللفظ نمایم مگر در کلمات اشتغالی
که بکلی در عجم لفظ مناسب معنی آن معنی نداشت و اخبار فضائل امام و اوصاف او بسیار است و برخی از آنها
متضمن فضائل خیلی عالی هم هست مثل حدیث طارق بن شهاب و حدیث نورانیت و لی نخیدیرا مخصوصا

اختیار کردم از چند جهت یکی اینکه خود حدیث بسیار معتبر است یکی هم اینکه متضمن مسائل عدیده است
از آنچه ما قصد داریم یکی هم اینکه جمیع آنچه فرمایش شده از ظاهر قرآن مجید است و با اعتقاد اثنی
که آن برهان که مجمع علیه است و هیچ طرف منکر آن نمیتوانند بشوند در مقام احتجاج باید اختیار کرد
و اینحدیث از آن قبیل است که امام علیه السلام براهین کتابیه اثبات فرموده که امامت لایق چه طور
شخصی است همه کس لایق اینمقام نیست پس از آن اثبات فرموده فضایل ظاهره مسلمه امام را
که از صریح و محکم قرآن مجید معلوم است و اثبات فرموده که دیگری برای خود نمیتوانند امامی برقرار کنند مثل
اینکه نمیتوانند پیغمبری نصب کنند و امام را خدا و رسول باید اختیار فرمایند و چه طور کسی را اختیار کرده
و ثابت فرموده که هر کس از این حکم تخلف کند بحکم قرآن کافر است حال که اینمطلب را دانستی عرض میکنیم
سلسله انبیا همه خبر دادند امامی در آخر الزمان میآید و مبشرین همه بشری بشری گویان ندا در میان خلق
در دادند همه صحیح همه کتب سماویه هم همین امر مژده را دادند همه راست و صحیح ولی بعد از این سخنان که
بود آنکه آمد همین میرزا علیمحمد است که آمده ترا بحق خداوند متعال انصاف ده اولا هر یکه تفاصیل کل
و همه اخبار آل رسول گواهی میدهد این است که همان امام غایب منتظر ظاهر میشود حال ما این امر اسلام را
ترک کنیم آنوقت روایتی که سنیان میگویند که ائمه ما نص فرموده اند که بعد آیات آنها عمل نکنید بکنیم
که امام از بطون ظاهر میشود بعد از این حرفها هم این بر آن زاده که اصلش را میدانیم نسبش را میشناسیم
وقت تحصیل و ریاضتش را خبر داریم که در بوشهر در تابستان گرم متصل جای جوش میآید و آشامید و در آفتاب
گردش کرد تا سودایش غالب شد پس ادعای نیابت خاصه کرد آنوقت کتابی نام بوطی اول آورد
اسمش را شرح سوره یوسف گذارد چو ندید جمعی احمقان دورش را گرفتند و حرفهایی ازو را باور کردند
پس از آن ادعا گفته را اسم خود را امام گذارد و کتابش را بیان نام گذارد خورده خورده باورش شد
کتابش را معجز خود شمرد بلکه مدعی شد که احدی از آحاد مثل یک کلمه از کتابش را نمیتوانند بیاورند

بلکه گفت همه انس اگر جمع شوند و جن هم اعانت ایشان را نمایند که مثل یک حرف از کتاب من بیاورند
نمیتوانند نعوذ بالله من بوار العقل و قبح الزلل او را امام خود گیریم که حاصل حرف این است که
آنکسیکه آسمان بر او میگردد و عرش بر وجود او قایمست انبیا همه خود را رجاله او شمردند که ما
خدام اویی پری میگوییم و عالم را از لوث شیاطین پاک میکنیم که همه بجهت قدوم او مزین باشد پیغمبر
آخر الزمان بشارت او را میدهد امامان بوجود او مژده میدهند و عالم را مستعد ظهورش میفرمایند
که بعد از اینحرفها یک هیچ جاهل نادانی که نه سواد فارسی دارد نه زبان عربی میداند حتی بقدر یک
قاطرچی عرب سخن نمیتواند بگوید بقدر یک صاحب هنر فرنگی هنر ندارد بلکه بقدر یک شعبده باز ایشان
الحمد لله شعبده ندارد آمده این سخنان نامربوط را میگوید که معجز من است آنهم چیزیکه قرآن خدا شاهد
بر بطلان او است پیغمبر خدا تمام نطقش اینست که دین من و کتاب من حجت است تا قیامت ائمه هدی همه
فرمایش ایشان بود که امام محض ترویج قرآن میآید حال آمده میگوید آن قرآن و شرع از میان رفت من
اینکتاب را آورده ام که مثل یک حرفش احدی نمیتواند بیاورد ترا بحق خدا انصاف ده عاقل چنین سخنی میگوید
پیغمبر آخر الزمان با آن علم و بیان کلام را معجز خود فرمود و ابدا چنین ادعایی نفرمود که مثل یک آیه
دو آیه کتاب من نمیتوانید بیاورید بلکه فرمود که یک سوره مثل پیغمبر مرد امی که درس نخوانده و خط
ننوشته و بیتیمی بزرگ شده از میان شما بیاورید عاجز شدند و نتوانستند یک دفعه فرمود که حدیث
یعنی حکایت و قصه مثل آن بیاورید و نتوانستند گاهی فرمود که مثل تمام قرآن نمیتوانید بیاورید
یک دفعه تحدی فرمود که ده سوره مثل آن بیاورید نتوانستند ملاحظه کن فرمایش بزرگ چنین است
هرگز نفرمود یک آیه نمیتوانید مثل قرآن بیاورید بجهت اینکه در قرآن بعضی آیات کوچک است مثل
مدهامتان یا ثم نظر و اینها الفاظیست میتواند اول در میان عرب که همه میگفتند و میشنیدند و اگر فرموده بود
کسی مثل یک آیه قرآن نمیتواند بیاورد عربی بیرون میآمد میگفت ثم ابصر مثل ثم نظر یا ملتفتان

من دون الله

مثل مدها متان ولی فرموده سوره یا تمام قرآنرا کسی بیاورد بیک سوره هم مطلقا تحدی نفرموده
بلکه فرموده و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءکم
ان کنتم صادقین یعنی اگر شما شک دارید در آنچه ما نازل کردیم بر عبد خودمان پس بیاورید
سوره از مثل پیغمبر شخص امی درس نخوانده و بخوانید شهداء خود را غیر خداوند که معین شما شوند اگر
صادق هستید موافق یک معنی و بعضی گفته اند مراد از مثله توریه است یعنی یک سوره از توریه بمثل
سور قرآن بیاورید و در جای دیگر میفرماید ام یقولون افتریه قل فاتوا بسورة مثله وادعوا من
استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین یعنی آیا میگویند که پیغمبر افترا بسته بر خداوند بگو پس بیاورید
یک سوره بمثل پیغمبر یا مثل قرآن و کمک خود بگیرید هر کس را که بتوانید غیر خداوند اگر صادق هستید
در ادعای خود ملاحظه نما با آن قوت و قدرت و اطمینان و یقین که دارد که احدی نمیتواند مثل آنرا بیاورد
تحدی بیک سوره تمام کرده با وجود اینکه مثل آیه از قرآن هم در واقع نمیتوانند بیاورند بجهة
اینکه هر یک کلمه از قرآن متحمل معانی بسیار است بعلاوه محسنات که در آنهاست که حال در صدد
شرح دادن نیستیم و معذلک چون درک این مطلب بر عوام دشوار بود آنحضرت تحدی بکلمه و آیه نفرمود
بلکه همان اندازه که بیحرف بود و همه کس شعور میکردند فرموده و عرب بعد از آنکه این تحدیات را
دیدند زحمتها کشیدند و از اتیان بمثل کلام او عجز آوردند پس اقرار بنبوت نمودند ولی این مرد بی تعلیم
تجربه بعقل میگوید بحرف بمثل کتاب من نمیتوانید بیاورید بلکه پایه جسارت را بجائی گذارده که میگوید
تمام قرآنرا بخواهم در یک حرف بگنجانم میگنجانم احدی نمیگوید ای مرد آنچه مزخرفست که از دهان تو
بیرون میآید خداوند میفرماید ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا او قال اوحی الی ولم یوح الیه
شیئ ومن قال سانزل مثل ما انزل الله ولو تری اذ الظالمون فی غمرات الموت والملائکة
باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تقولون علی الله غیر الحق و

وکنتم عن آیاته تستکبرون اگر خداوند میدانست که کتابی دیگر نازل میفرماید چگونه اینطور میفرمود
و هیچ استثنا نمینمود و عجب این است که تا چندی قبل میگفتند همان بیان از جانب خداوند است
حال اینمرد در اینکتاب خود مدعی است که ایقان میرزا حسینعلی هم از آسمان نازل شده نعوذ بالله
خلاصه چه عرض کنم از بیعقلی مردم و انشاء الله در اینرساله بعضی کلمات او را در محل انسب روایت
میکنم باری حال از تو انصاف میپرسم همه این اخبار را تاویل بچنین جاهلی کنیم برهان هم
اینکه کتابی آورده که نه لفظ دارد نه معنی ترا بخدا انصاف ده الآن شخصی در هندوستان برخاسته
مسمی بغلام احمد علانیه مدعی مسیحیت شده و میگوید مسیح همان مهدیست و من هر دو هستم و میگوید
معجزم این است که تفسیر آورده‌ام که کسی نمیتواند بگوید و جمعی هم باو گرویده‌اند و انصافا خیلی
فصیح‌تر و بلیغ‌تر است از میرزا علیمحمد و میرزا حسینعلی و علم و هنرش هم زیادتر است دو کتاب اورا
کسی نزد من فرستاده خیلی از بیان و ایقان بهتر نوشته چندی قبل محمد احمد در میان سودان
برخاست مدعی مهدویت شد جمعی باو گرویدند جنگها کرد فتحها نمود هنوز هم بقیه آنها موجود است
و مقاومت با قشون انگلیس کرد الآن شخصی در شرقی افریقا برخاسته و مدعی نبوت است و جمعیتی دارد تو
میگوئی کدام یک را باید ترجیح داد آیا برهانی باید طلبید یا بی برهان باید یکیرا ترجیح داد و مرجح چیست
خاصه ائمه ما سلام الله علیهم در اخبار خود از آثار ظهور امام علیه افضل السلام فرموده‌اند علمهای مشتبهه
برمیخیزد حتی فرموده‌اند در بعضی اخبار که شصت علم مشتبه برمیخیزد در جای دیگر میفرماید دوازده علم از
سادات برمیخیزند که مدعی نبوت میشوند من از کجا بشناسم این اشخاص اهل آن علمها هستند یا غیر
حق‌اند مسلم میگوئی برهان باید داشت جهت مگر مثل جهال بچکال باشی آگاه باتو سخنی نیست اگر تصدیق
برهان داری آیا برهان امامت چیست همان صفات و اخلاق است که در سایر ائمه بود یا چیز دیگر است مستقیم
برهان امام صفات امامت است حال تو آن صفات را بنما یا ان بلکه مصالحه میکنیم بعض آنها آیا دارد است

یا نه عقل خود را جمع کن عصبیت را کنار بگذار دین خود ترا دست جهال مده چهار نفر جاهل یک سخنی
میگویند نفهمیده و نسنجیده تو دین خود را دست ایشان مده صراط حق بسیار باریک است و اما آنچه در باب
ظهور حسینی گفته نعوذ بالله من غضب الله اولاً مقصود او این است که این زمان رجعت است و ارواح
مردگان در ابدان بطور توالد و تناسل ظاهر میشود و جمعی را باسم انبیا و ائمه هدی خوانده از جمله
روح حسینی در ایشان ظاهر شده اگرچه این مسئله محتاج بجواب دادن نیست زیرا که در نزد اهل علم بطلانش
ظاهر است که نمیشود روح شخص دیگر در بدن شخص دیگر داخل شود ولی جهال مطلب علمی نمیفهمند لابد
باید بزبانهای قشری با ایشان سخن گفت اولاً عرض میکنیم این مرد شخصی بوده معروف و مشهور در
طهران بفسق و فجور بطوریکه مردمان محترم تنزه میکردند از معاشرت با او حتی اینکه مرحوم حاج علی حیدر
شیرازی که مردی مقدس بود میگفت پسرم جوان بود روزی در کوچه طهران دیدم با او بازی میکند
فی الفور او را تنبیه کردم که چرا با این شخص بازی میکنی که بدنام میشوی در همسایگی مرحوم شاهزاده فیروز میرزا
نصرة الدوله منزل داشت اینقدر خلاف قاعده راه رفت که او را از همسایگی خود اخراج کرد حال برای حق
خدا چنین شخصی چطور بگوید هذه رجعة امام بن الامام اخ الامام ابو الائمة میشود چگونه چنین چیزی تصور میشود
خوش ندارم قبایح اعمال هر کسی را ذکر کنم و پرده دری نمایم بهتر این است که انسان فعل شنیع را از کسی
فاش نکند والا تاریخی مفصل از ایشان برشته تحریر در میآوردم تا بدانی مردم چقدر در دین بی
مبالاتند عجب اینست که بهمین قانع نیست که رجعت حضرت ابی عبدالله باشد گاهی میگوید ظهور رب
است نعوذ بالله گاهی میگوید ظهور الله است نمیدانم از خداوند نمیترسند از رسول خدا آزرم ندارند
از امام خود شرم نمیکنند دنیا را با آسانتر از این میشود تحصیل کرد چرا خلق خدا را منقسم از راه بیرون
میکنند و محض خوش آمد و سرور جماعتی اسامی و القاب میدهند هر یکرا باسم انبیاء و پیغمبری میخوانند
حتی اینکه وقتی لقب امامت بشخص فاسقی داده بودند مومنی از او سؤال کرد شنیده ام ترا رجعت

حضرت سید الساجدین میخوانند جواب داد من قابل ایشان نیستم من امام محمد تقی هستم نعوذ بالله من
غضب الله اول ملاحظه کن چگونه چنین فاسق و فاجری را رجعت امامی میخوانند و ثانیاً ببین چگونه
تحقیر امام محمد تقی میکند که من قابل سجادی نیستم قابل تقوی هستم کی گفته که حضرت امام محمد
تقی پست تر از حضرت سجاد است هیهات هیهات ما را کجا شان اینست که میان ائمه تمیز دهیم و ایشان را
بالا و پائین بشمریم خلاصه عقل انسان در میماند از این سخنان و نمیدانم بچه زبان جواب اینگونه مجانین را
میتوان داد اگر بخواهم حقیقت مسئله رجعت را بیان کنم تا طالبین بفهمند و آسوده شوند هتک ستر و افشاء
سر میشود و میفرماید من اذاع سرنا کمن قتلنا قتل عمد لا قتل خطاء اگر حقیقت را بیان
نکنم و همان نفی سخنان او را کنم بعضی قانع نیستند مجمل قول بقدر تصنیف بیان میکنیم در نوع رجعت
عرض میکنیم مسلم رجعت حق است و میشود ولیکن اول شرط بروز امر رجعت این است که امام علیه السلام
ظاهر شود همینکه ظهور نزدیک شد در همان سنه که محرمش حضرت تشریف میآورند اول بعضی اموات
رجعت میکنند و از حدیث ظاهر است که از قبور اموات سر بیرون میآورند نه آنکه از ارحام امهات بر میگردند
پس از آنکه امام علیه السلام تشریف آوردند باز جماعتی در خدمت ایشان رجعت میکنند که اسامی ایشان
معین است تا زمانیکه حضرت سید الشهداء روحی فداه رجعت فرمایند بعد از آنکه مقدمات فهمیده شد
و دانستی که انسان باید متابعت فرمایش خدا و رسول را بکند از اخبار اینطور ظاهر است و ما بعقل خود نمیتوانیم
غیر از این را اثبات کنیم آنچه برهان حق حکم کند مطاع است و از آنچه عرض شد و در سایر رسائل اثبات
کرده ایم معلوم شده که ظهور امام علیه السلام نشده و سخنهای میرزا علیمحمد شیرازی حرفهای مزخرف
بود مثل حرفهائی [illegible] غیبت آمدند و ادعای نیابت کردند مثل شلمغانی که ادعاهای بیجا کرد و دختر
عثمان بن سعید را رجعت حضرت فاطمه میخواند و حسین بن روح برادر میکرد و همچنین بعضی مدعیان
دیگر که در ازمنه سابقه با این زمان آمدند خلاصه این مسئله مسلم شده است که او امام نبوده و محض زیادتی

نصیحت که اولیام [illegible]

یعنی

یقین حدیثی نقل میکنم تا بفهمی که آنچه عرض میشود از فرمایشات خدا و رسول است مرحوم ملا محسن فیض در وافی روایت نموده از شیخ صدوق علیه الرحمة باسنادش از سدیر صیرفی حدیثی طویل حاصلش اینکه من و مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدیم و آنحضرت میگریست و فرمایشاتی میفرمود تا اینکه میگوید عرض کردیم چشم مبارکت گریان مباد چرا گریه میفرمائید فرمود در جفر نظر کردم غیبت قائم ما طول میکشد و مؤمنین مبتلا میشوند و شکوک و شبهات در دل آنها تولد میکند از جهة طول غیبت و اکثر مرتد میشوند و از اسلام بیرون میروند چنانچه خداوند فرموده و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه یعنی ولایت را خداوند بگردن ایشان انداخته سدیر میگوید ما را رقت گرفت عرض کردیم ما را هم ببعضی از علوم خود مشرف فرما فرمود در قائم ما علامت سه نفر از رسل خدا گذارده تا اینکه فرمود اما غیبت عیسی یهود و نصاری اتفاق کردند بر اینکه کشته شده پس خداوند تکذیبشان فرمود بقول خود و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم هم چنین در غیبت قائم زود باشد که امت او را انکار کنند بجهة طول کشیدن آن پس بعضی میگویند که تولد نکرده است و بعضی میگویند که تولد کرده و مرده است و بعضی از ایشان کافر میشوند باینقول که حادی عشر ما عقیم بود و قائلی که از دین بیرون میرود باینقول که تعدی میکند امامت با امام سیزدهم و بیشتر و قائلی که معصیت خداوند میکند باینقول که روح قائم نطق میکند در هیکل غیرش تا آخر حدیث شریف پس موافق این حدیث شریف ملاحظه کن این شخص که میگوید میرزا علیمحمد امام زمان است که ظاهر شده موافق نص شریف اینکلام کفر صریح است چرا که چند فقره را که امام علیه السلام کفر و سبب خروج از دین شمرده‌اند در اینکلام افتاده اول اینکه میگوید آن بزرگوار از هیکل میرزا علیمحمد تکلم کرده مسلم است این هیکل غیر از آنست که از صلب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و رحم نرجس آمده است دویم اینکه لازم میاید هیکل سیزدهم باشد بلکه از بعضی تصریحات حضرات چنین ظاهر میشود که تجویز میکنند هر روزی

امامی بیاید مثل صوفیه که شاعر ایشان میگوید پس بهر عصری ولیی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است و بعضی معنی میکنند که مرادشان ظهورات متعدده امام است ولی اگر مرادشان کاملین و اولیا باشد صحیح است سیم اینکه لازم میاید از این سخن قول بموت حجة بن الحسن روحی فداه چرا که اگر خود آن هیکل شریف زنده باشد چرا خود ظاهر نمیشود و هیکل دیگر ظاهر میشود و بازی هیچ معنی رای ایشان تصحیح نمیشود تأویلات بعیده هم لا تسمن و لا تغنی من جوع خاصه تأویلیکه آیت صدق نداشته باشد مثل اینست که زنگی را کافور میخوانند ثمری نخواهد کرد پس بعد از آنکه مسلم شد که امام ظاهر نشده است پس رجعت چگونه شده است آنچه ائمه علیهم السلام فرموده‌اند این است که بترتیب معلوم ظهور و رجعت میشود پس خلاف آنرا بدون برهان صحیح نمیتوان قبول کرد بلی اگر دفعة شخصی آرزو کند که جایز باشد ظاهر شود جمیع آثار امامت از او ظاهر گردد چاره نداریم جز اینکه بعضی چیزها که فرمایش شده و بروز نکرده تأویل کنیم بمقتضای حدیث شریف که میفرماید اگر منتظر او باشید از وجهی و از وجه دیگر ظاهر شد منکر او نشوید و حال در صدد شرح آن نیستیم و همچنین در رجعت مثلا از جائی بهیکلی هم ظاهر شد فرمود من فلان امامم و علامت امامت را آورد منکر نباید شد مثل ظهور صالح پیغمبر و عزیر و لو باین صورت که من گمان دارم نباشد و از آنجمله که من خیال میکنم ظهور نفرماید اما اگر تنها باشد آنچه مقومه امامت باشد خود نداشته باشد چه طور میتوان تمکین کرد حال میگویم امام که ظاهر نشده میرزا اسمعیل پسر میرزا بزرگ بیا بزودی بیرون آمده که من سید الشهدا هستم آیا بچه دلیل و برهان تسلیم نمودم امام کرد و این مطلب را هم باید تصحیح کنی بفهمیم آن میرزا اسمعیل که بود مرد و روح امام متعلق بهیکل او شد یا روح او هست و روح امام بروح او سوار شده است تا مردن که مسلم نیست اما تعلق روح امام ببدن او هم بدون مناسبت چه طور میشود بر فرض که تصحیح کنیم این مسئله را که میشود نفس امامت بانسانیت تعلق گیرد مثل اینکه انسانیت بحیوانیت تعلق میگیرد هر بدنی جاذب روحی هست بدینکه سالها جاذب نفس ناقصه بود

چه طور بگیرم تربه خاکی نفس سید الشهداء روحی فداه شد آیا چنین چیزی متصور هست انصاف ده و ملاحظه
نما در ظهور اول آیا از هر بدنی ممکن بود امام ظاهر شود آیا از هر پدر و مادری امام تولد میکرد محال
بود چنین چیزی لابد میبایستی آباء طاهرین و امهات طیبه باشند و نطفه‌های طاهره پیدا شود چنانچه
در زیارت میخوانی اشهد انک کنت نوراً فی الاصلاب الشامخة والارحام المطهرة و از همان
پدرها و مادرها هم چه بسیار نطفه‌ها خارج میشد که امام نمیشد تا یک وقتی نطفه امام پیدا شود چنانچه شنیده
و دانسته که اولاد ائمه طاهرین چه قدر بودند و امام نمیشدند بلکه عالم نمیشدند بلکه بسا مومن نمیشدند
مگر یکنفر از میان ایشان امام میشد و آن نطفه طیبه و طاهره هم که قابل امامت میشد از همان وقت که
در رحم قرار میگرفت آثار امامت از او ظاهر میشد چنانچه در اخبار وارد است و در کتب معتبره ثبت است
تا آنکه طفل بثمر میرسید و تولد مینمود در همان اول ولادت آثار امامت از او بروز میکرد از سجده
کردن و تنطق بکلمه توحید و ایمان کردن و قرائت قرآن نمودن و غیر اینها چنانچه در مقامات
خود مسطور است و همین کفایت میکند که طفل ایشان اعلم جمیع اهل روزگار بوده مسلماً بلکه اجماعی است که حضرت
امام محمد تقی علیه السلام آنوقتیکه پدر بزرگوارش جهان را وداع فرمود بحد مراهقه نرسیده بود پنجسال
یا هفت سال از سن شریفش رفته بود و امامت عالم را میفرمود و آن علمی که امام رضا علیه السلام در سن
کهولت ظاهر میفرمود در صغر ظاهر فرمود مثل مسیح و این مسئله چیزی نیست که مشتبه باشد همه شیعه میدانند
دیگر اگر زمان بجائی رسیده که در این مطلب هم شک شود نمیدانم حال چه شد یک دفعه زمان برگشت
بجائی رسید که از شخصی که پدرش از عرض جهال خلق بود و مادرش قرین پدرش و خودش سالهای
سال در سلک میرزاهای عامی راه رفته که ابداً از او آثار علم و تقوی و ورع ظاهر نمیشد بلکه برعکس
جزو الواط بود یک دفعه برگشت و امام شد و در همانحال اسم که دعوی امامت داشت مرتکب هر گونه
عصیان بود با جهل و عجز و نادانی اگر بگوئی که معاصی ضرر بحال او چه دارد بجهت اینکه خود او مقنن قانون

است عرض میکنم اولاً که گفته که آنکسی که مدعی امامت است شارع باید باشد امام یعنی وصی پیغمبر
و وصی باید تابع پیغمبر باشد نه آنکه خود شارع شرعی شود و بر فرض که بیک وجهی ایراد درست آوری
عرض میکنم اعمال دو گونه است بعضی از آنها است که احتمال میرود دیگر وقتی جایز شود و وقتی حرام و حجت
زمان هم بمقتضای وقت عمل نماید مثل اینکه رسول خدا صلوات الله علیه و آله وقتی گوشت الاغ را
حرام فرمود و وقتی حلال بحسب مصالح و مسلم مؤمن در وقت حرمت نمیخورد در وقت حلیت میخورد و اگر
احیاناً غفلتاً وقتی خورد ضرری بنفس ناطقه نمیرساند و همچنین در سایر احکام که از این قبیل است
مثل اینکه پیه گوسفند و گاو را خداوند بر بنی اسرائیل از جهت غضب حرام فرمود و همچنین هر ظفر
دار را حرام کرد بعد بر مسلمین حلال فرمود از این قبیل اگر وقتی تغییر کند شاید و لیکن بعضی چیزها
هست که مسلم ضرر بنفس میرساند و هرگز حلال نبوده و من بعد هم حلال نمیشود مثل خمر مثلاً نمیشود که
حجت خدا باشد و خمر را حلال کند اگر بگوئی از انبیاء سلف روایت شده که خوردند عرض میکنم
صرف کذب است در همان توریه که چنین تهمتی بر پیغمبر خدا بستند حرمتش نازل شده اگر بگوئی که در
جنت خمر هست عرض میکنم الخمر مسکر نیست که عقل را زایل کند بلکه آن شراب حلالی است که بر عقل می
افزاید و مثل شرابهای دنیا نیست و همچنین بعضی اخلاق و اعمال هست که مسلم است هرگز حجت
خدا حلال نمیکند مرتکب هم نمیشود همین بس است که فرنگیان بعد از سالها بعقل خود تصدیق
کردند که رسول خدا صلوات الله علیه و آله از روی حکمت خمر و گوشت خنزیر و میته را حرام کرده
است و خوردن آنها را ترک کردند پس این شخص که خود مرتکب این اعمال شنیعه است چه طور امام است
و اما علمش هم که معلوم است الکتاب و نوشتجات و مراسلات او را دیده‌ام نه عربیت دارد نه معنی
نه ترتیب از علوم هم که مطلقا چیزی از او ظاهر نشد و من بعد هم باز این مطالب خواهد آمد پس چه طور
این مرد رجعت امام است و از همه اینها گذشته عرض میکنم موافق حکمت اینگونه رجعت که حضرت امام میگویند

معقول نیست ولی مع‌ذلک مقریم باینکه در آنوقت که خداوند مقدر فرموده امام غایب علیه السلام
ظاهر میشود و حضرت سید الشهدا سلام الله علیه رجعت میفرماید با جمعی همان قسم که در قیامت همه خلق
رجعت می‌کنند بسوی پروردگار خود در رجعت هم کسانیکه ماحض الایمانند یا ماحض الکفر زنده میشوند
و در رجعت میآیند بسوی امام خود و اما سایرین مگر بجهة قصاص زنده شوند و شرح اینمسئله را در رساله
خاصه نوشته‌ام و در اینمقام کیفیت زنده شدن را نمیخواهم بیان کنم چراکه مناسب نیست خلاصه بدو وضع
زنده شدن مثل زنده شدن در قیامت نهایت آن عالم عالم حقایق و عرصه بقا ابدی است
ولی عالم رجعت میان دنیا و آخرت افتاده است و بوجه دیگر عرض میکنم محض اینکه بعضی مردم
بیغرض ملتفت شوند خود انصاف ده اصل رجعت در ترقی کردن بسوی آخرت است و آن دار را
خداوند قرار داده بجهة اینکه کسانیکه اهلیت نعمت دارند متنعم شوند و آنها که اهلیت عذاب دارند معذب شوند
و در اخبار وارد است که حضرت سید الشهدا علیه السلام حساب اهل رجعت را میفرمایند و میفرمایند
جنتان مدهامتان ظاهر میشود و غیر اینها از فرمایشات شده از ظهور دولت حق و سلطنت ائمه
هدی و آسودگی مؤمنین و سایر آنچه فرموده‌اند که در کتب ثبت است حال تو خود انصاف ده این
چه وضعیست که مؤمن مثلاً در دنیا زحمتی بکشد و سرد و گرم ببیند و بانواع آلام مبتلا شود
تا آنکه بیک ذلت و خواری بمیرد حال باز جزای او این باشد که دو مرتبه در یک کالبد تنزل مجدد
کند پس گرفتار هزار درد بیدرمان دنیا شود و بهشتش این باشد که من مسئله میفهمم یا آنکه خیال
کند حالا دولت حق است و حال اینکه یک کلمه حق نتوان گفت یک مؤمن سر نتواند بیرون آورد و سلاطین
اغلب بر باطل و ظالم و قاهر مؤمنین ساکت و صامت اعدا غالب و مشرکین و کفار و یهود و نصاری
مستولی دولتهای دنیا همه مال آنها مؤمنین گرسنه و فقیر و بی‌بضاعت چهل پنجاه سال رنج و زحمت کشیده
دیده که در رجعت و آخرت لذت میبرم باز دو مرتبه از یک بدن علیلی رنجوری او را بدنیا آورند

گرفتار زن و بچه و اولاد و هزار درد بیدرمان شود چنین چیزی چه لذتی دارد و از آنطرف تنزل ثانی
برای او چه ثمر داشت اینچیزها را خداوند گرفت و از آن جوهر گرانبهای نفس را استخراج کرد باز مجددا
او را بقوه برد باز استخراج کرد باز از تو سؤال میکنم آیا این رجعت میگوئی یکبار است یا بارها اگر میگوئی
یکبار است بچه برهان یکبار باشد آن ادله عقلیه ناقصه تناسخیان که مقتضی اینمسئله هست
اگر میگوئی بارهاست پس اینمؤمن بیچاره ای سر برآورد از بدنی و معذب شود باز بمیرد و باز زنده
شود اینکه نعمت نیست راحت نیست خلاصه هر جهت مسئله را که بخواهم بیان کنم فاسد است و
عاقل چنین چیزی نمیگوید باز تشخیص اینمسئله را باید داد که این خلقتکه حالا هستند بعضی راجعین
هستند بعضی اول مخلوقند یا آنکه حالا مدتیست که رجعت شده همه سابقینند که مشغول برگشتنند اگر
میگوئی مخلوطست که حرفیست از عقل خارج بجهة اینکه مقتضیات ملکیه کلی است و اوضاع عالم
بر یک نظام است متغیر نمیشود و اگر میگوئی همه راجعینند میگویم چه شد که چنین شد وضع ملک
که تغییری نکرده و گردش آسمان که تفاوتی نکرده آیا قدرت خدا تمام شد که خلق تازه فرماید
یا قوه زمین تمام شده یا قوه‌های فلکیه برگشته هیچ یک اینها که نیست پس چه شد تا مدتی خلق
مینمودند یکدفعه خلق جدید تمام شد بنا شد قدیمیها برگردند و کاش میگفتی از کجا بر میگردند
در دنیا خزانه دارند که از آنجا میآیند یا از دهر میآیند دهریست که نمیشود دنیا بیاید
در دنیا هم که خزینه معقول نیست برای ارواح مردگان آنها هم میفرمایند در قبورند در عجب
اجسادشان تا خالص شوند باری حیرانم از عقل آنها که تسلیم میکنند اینحرفها را و عیش میکنند مثل
اینکه وقتی یکی از حضرات گلوی کسی را گرفته بود که او را خفه کند مدعی بود من عزرائیل استم منظورم قبض روحتها
هم از همین قبیل باشد باری چون نوع مسئله معلوم شد الحمدلله دیگر محتاج بردّ اینمسئله خاصه نیستم که
اسم یکی را رجعت امام بگذارند و اگر احیانا در اینمقام بجهة کلیت امام و احاطه او کسی جرأت کرده

جبارتی نماید واسمی گذارد بنحو تأویل مثلاً بگوید فلان شجاع امام است واسم نیر بر نور مثلاً
صدق میکند یا مثل اینکه امام از ابدان عدیده ظاهر شده حال بقوه اعجاز دلش خواسته از فلان جا
ظاهر شود عرض میکنم اولاً چون روی سخن با عوام است وایشان از درک حقایق محرومند لابد باید اداء حقایق
حقرا هم بظواهر کرد و هر چیز یک اثری دارد مشک آنست که ببوید نه آنکه عطار بگوید امام به سه چیز شناخته
میشود یکی علم و یکی عمل یکی معجزه اما عمل که در اینمقام معین میشود بجهت اینکه مسلم اعمال اینها همه برخلاف
شرع است و میزان خارج نگذارده اند که بآن سنجیده شود من زیدرا که میسنجم و میفهمم متقی است یا فاسق
بعمل نبی سابق و امام سابق میسنجم ایشان که امور سابقه را ترک کرده اند و خود راهبد گرفته اند
میگویند نعوذ بالله من امام حسینم و عمل من حجت است ولو عاقل بفهمد که این اعمال معتدل نیست و امام
اینگونه عمل نمیکند ولی زبانش بسته است با خصم جاهل نمیتوان این سخن را گفت پس منحصر است باعلم و اخلاق
و اعجاز از اخبار متواتره و از کتاب مسلم و دلیل عقل مسلم شده که کسیکه میگوید امام کل هستم باید اعلم
از همه باشد ایشان بیاورند یک علم را بطور کمال تا ما بفهمیم بلکه توقع اختراع نمیکنیم از اختراعهای
فرنگی ها یکی را بیان کنند که چه نحو ساخته شده شرح دهد برای من که حبس صوت بچه قاعده میکنند
آیا میگوئی امام این علم را نباید داشته باشد اگر میگوئی نباید داشته باشد پس امام کسیکه مخترع
اینعلم است نیست و همچنین عالم دیگر و عالم دیگر پس او امام است بر همان یکنفر دو نفر که اعلم از
آنهاست در آنها هم عرض میکنم آیا علم بضمیر او داری یا نه مسلم نداری آیا علم بخبایا و خفایای او
داری یا نه مسلم نداری پس امام او هم در همه چیز نیستی پس در بعضی چیزهای جزئی امام فلان شخص
هستی چنین امامی حسین بن علی علیهما السلام نیست بلکه این مثل ائمه سنی هاست که ملاهای خود را امام
خواندند و اما در اخلاق مسلم امام باید در صفات نفسانیه اکمل از کل باشد چه صفات انسانیت
چه صفات امامت از فکر و ذکر و حلم و حکمت و نزاهت و لقاء ربی فناء و نعیم فی شقاء و همچنین انسان

صفات اینها را ظاهر کن مشاهده نمائیم گمان ندارم خود ایشان مدعی اینمقامات برو با خود
باشند و همچنین اعجاز که لازم امامت است اگر معجزی داشت منکر معجزات نشدند و همه را
تأویل نمیکردند اگر میگوئی هیچ یک نیست و معجزات را باید تأویل کرد مثل اینکه در بعضی کتب
خود تأویل کردند که شق القمر یعنی شق روح حیوانی و احیاء اموات یعنی تعلیم کردن و همچنین او
همچنین علوم را بر خرافات گذرانیدند در صورتیکه نباشد بتأویل نمودن جمیع آنچه در اوصاف و علامات
امام فرموده اند پس هر بقال و خباز هم تأویل بخود میکند و مدعی میشود مثل غلام احمد الآن که در
هندوستان مدعیست که من امام هستم و من عیسی هستم و میگوید عیسی مرده من رجعت اویم برهانش
هم چنانچه نوشته اینست که من چندین سال بودم چنین ادعائی نکردم یک دفعه بمن وحی شده
ایعیسی اگر میخواستم دروغ بگویم چیز دیگر میگفتم و میگوید معجز باید کلام باشد من عربی خوب مینویسم
فصیح و بلیغم و محتاج مطالعه در تفسیر قرآن نیستم اگر یکنفر از علماء شما راست میگوید مثل من یکسوره
قرآن بی مطالعه تفسیر کند خلاصه با این خرافات جمعی تمکین او را کردند خیلی هم معقول تر از میرزا
علیمحمد شیرازی و میرزا حسینعلی است نه قرآن را منکر شده نه اخبار را بلکه مرد مقدس عابدی هم
هست و همچنین ملای دیوانه در حوالی عدن از قرار مذکور الآن مدعی امامت است پس چرا آنها را تمکین
نکنند تمکین اینها را باید کرد و حرف حسابی میخواهد اگر اندکی عقل خود را جمع کنی مسلم میفهمی که حق
میگویم الحمدلله اگر هیچیک اینها را نفهمی عرض میکنم اگر امر همینطور است که حضرات میگویند پس
امر ما که تسلیم نکردیم و امر ایشان که تسلیم کردند یکسانست نتیجه اینکه اگر نباشد حال رجعت باشد
و ثواب و عقاب بعد از موت بروز کرده باشد چه نعمت باو رسید که بمن نرسیده و چه عذاب بمن رسیده
که باو نرسیده پس چرا من دین خودم را از دست بدهم اگر اینها کذب است و تحریف که دست
مسلمانان است حق است پس مسلم ما ناجی هستیم و آنها هالک پس ای برادر من عجله مکن تأمل نما تا بفهمم

توکل بر خداوند رؤف و رحیم کن تا ترا هدایت فرماید اگر سید الشهداء آن همه بلا را بر جان خود خرید
و آن مصایب را متحمل شد داغ علی اکبر و عباس و علی اصغر و چندین برادر بر دل گذارد از آن مال و عیال
گذشت حال نعتش این باشد که از تن میرزا حسینعلی رجعت کند و از آن خالق علم و قدرت و بزرگی
تنزل باین عجز و جهل و ناقابلی فرماید گاهی اسیر بغداد و گاهی گرفتار عکا گردد تا در آن هوای بد و مکان
کثیف باز از دنیا رحلت کند و حکیمش کام دل نتواند بخشد پس این چه جزائیست و چه نعمتی و چه جنتی
خلاصه این بیانی بود ظاهرش عامیانه ولی باطنش حکیمانه است و بعد از این انشاء الله بیانهای
کافیه و اخبار شافیه ذکر میشود فترقب

قال کتاب مستطاب اقدس که درياق اکبر است برای دفع امراض عالم و مغناطیس
عظمت برای جذب قلوب امم از قلم اعلی نازل شده و شاهراه مقدس که موعود انبیا است ظاهر
گشت و در این شریعت مقدسه جمیع لوازم و آداب دیانت را از عبادات و معاملات از قبیل طهارت
و نظافت و صوم و صلوة و آداب زواج و حقوق متبادله زوجات و ازواج و مواریث و غیرها باتقن
وضع و احسن وجه تشریع فرموده و کل را باطاعت دولت و اتباع قوانین هر مملکت و انقیاد نظامات
دولتیه و عدم دخول و مداخله در امور سیاسیه امر نموده و جمیع را باحترام ملوک و امراء و حفظ مقام
ارباب فضل و علما مأمور داشته و از جنگ و جدل و مبارزت و نزاع حتی حمل سلاح بدون
اذن دولت نهی اکید فرموده و کل را بتکمیل محامد صفات و مکارم اخلاق از قبیل صدق و صفا و محبت
و وفا و عفت و عصمت و امانت و تقوی وصیت نموده و از قبایح افعال و مخازی اوصاف مانند
کذب و افترا و غیبت و نمیمت و سرقت و خیانت و زنا نهی فرموده و خلاصة القول اهل بها را
بمحبت اهل عالم و مودت جمیع امم علی حد سواء امر نموده و موجبات بیگانگی و منافرت و لوازم بعد
و مجانبت را بالکل زایل داشته مثلاً امر فرموده که نفسی را بلفظ خشن نرنجانید و کلمه سب و لعن

و مانند آن که در این زمان بر لسان نرانند و اختلافات دینیه و مذهبیه را سبب مجانبت و منافرت
نسازند کل را اوراق شجره انسانیت ببینند و جمیع را از اثمار شاخسار بشریت شمرند جمیع ملل را
با خود برادر دانند و بر نفسی مفاخرت ننمایند و بخدمت عالم قیام کنند و ازاله ضغاین دینیه
و مذهبیه را که لاشک موجب خرابی عالم و هلاک و شقاء امم است اهم فرایض خود شمارند و در
توسعه دایره معارف و علوم و تکمیل مهن و فنون چندان تاکید فرموده که شبه آن در شرایع ماضیه
مشاهده نگشته است مثلاً بر کل واجب فرموده که اطفال خود را ذکوراً و اناثاً علم و خط و آداب
عالیه بیاموزند تا یک نفس عامی غیر مؤدب باقی نماند و نور علم و تمدن و فروغ کمال و تقدم
عالم را احاطه نماید و بشارت آیه مبارکه لکل امر یومئذ شأن یغنیه تحقق یابد و اگر نفسی از
اطاعت این حکم گردن پیچد و از تربیت اطفال خود غفلت ورزد حکومت مأمور است که فرزند او را
در مدارس معموره بآداب مذکوره متعلم و مؤدب دارد و مصارف آن را از والد کودک دریافت نماید
و اگر نفسی متمکن نباشد باید مصارف فقرا حکومت از حقوق الهیه محسوب دارد و بالجمله جمیع لوازم
سعادت و موجبات تقدم نوع بشر را واضح و مبین فرموده و احکام عبادات و مسائل منصوصه را
بکتاب و مسائل غیر منصوصه و سیاسیه را بمجالس عدلیه راجع نموده و در اواخر ایام کتاب مستطاب
عهد را بخط مبارک مرقوم داشته و مرکز عهد و میثاق را ثابت و مؤکد و منصوص فرمود
و جمیع لوازم نجاح و فلاح امت را در صحیفه مشهور مسطور نموده و در دوم شهر ذیقعده سنه ۱۳۰۹
هجریه مطابق شانزدهم ایار سنه ۱۸۹۲ میلادیه دفتر لقا را فرو پیچید و بافق اعلی و
مقصد اسنی صعود فرمود

از اینجمله که نگاشته شد معلوم توان داشت که معتقد اهل بها اینست که ظهور حضرت باب
اعظم نقطه اولی و ظهور جمال اقدس ابهی جل ذکرهما و عز اسمهما دو ظهوریست که جمیع انبیاء علیهم

السلام

آلاف التحیة والثناء بدان بشارت داده‌اند ووقایع وعلامات آنرا درکمال ظهور وصراحت در
کتب سماویه ثبت فرموده‌اند وچون اصلاح عالم ووفاق امم منوط باینده ظهور اعظم بود وعهد آنرا
من حیث الزمان والمکان مورخاً ومعیّناً درکتب اخذ نموده‌اند وباصطلاح اهل اسلام که اکنون
روی کلام باایشانست ظهور اول ظهور قائم موعود است وظهور ثانی ظهور حسینی بلسان اهل
تشیع وظهور مهدی ونزول روح الله باصطلاح اهل تسنن وچون مناط دعوی منقح گشت ومدعای
اهل بها معلوم شد زمام قلم را دربیان ادله وبراهین آن معطوف میداریم وازحق جل جلاله توفیق
وتأیید مسئلت مینمائیم انه خیر موفق ومعین وتحت برسبیل مقدمه معروض
میدارم که اگرچه دراوان ظهور مظاهر الهیه وطلوع شموس حقیقیه ادله ظهور بسیار آیات وشواهد
طلوع بیشمار بلکه باعتقاد اهل فؤاد جمیع ذرات برظهورشان دلالت کنند واحجار وحصاة بر
حقیتشان شهادت دهد ولیکن چون بسبب تمسک باوهام واهیه ورسوخ عقاید باطله اکثری
ازبصارت ادله حقیت انبیاء الله قاصرند وازادراک عظمت امرالله عاجز خاصه که بقای اهالی
ادیان عتیقه برمعتقدات فاسده خود واصرار برتکذیب انبیاء ومرسلین بعدازگذشتن دوهزار ودو
هزارسالی براینمسئله دلیلی واضحست وبرهانی لایح لهذا مادراثبات این امر اعظم استدلال را
بهمان برهان که اقوی واظهر سایر براهین است مقصور میداریم وبدلیلیت آیات که کتاب
وبشارات قبل ودلیل تقریر ومعجزات اکتفا مینمائیم وچگونگی استدلال را درضمن چهار
فصل بانجام میبریم

اقول عرض میشود اگرکسی غور درهمین عبارات کند دربطلان کسی که مذهبش
اینست کافی است اگرراست بگوید که اوچنین نوشته معلوم است بعدازآنکه اولی ایشان بجهاد
امرکرد وخروج نمود ودولت بغی او امرکرد وهریک درهرنقطه سربیرون آوردند قتل ونهبشان

کردند اینها برجان خود ترسیدند این امر را کرد که صلح کل باشد ومحض همین امر کرده تا این جود را
که درهر دولت که هستند از قوانین دولتیه خارج نشوند هرچه سلاطین حکم میکنند عمل کنند
محض اینکه دولت درصدد دفعشان نباشد تا بغایت آمال خود برسند ولی شخص عاقل باید
حواس خود را جمع کند وتدبر نماید پس تعقل نماید اولاً ملاحظه کن تکذیب همه انبیاء ورسل
وخاتم انبیا وائمه هدی علیهم السلام را نموده ورد برقرآن خدا کرده که میگوید (ازاله ضغائن
دینیه را که موجب خرابی عالم وهلاک وشقاء امم است کنند معنی این سخن این است که همه انبیاء
وحجج که امر فرمودند بعداوت خلاف مذهب خودشان ومجانبت از ایشان خلق را اضلال کرده‌اند
نعوذ بالله ودعوت بامری کردند که سبب هلاکت خداوند درقرآن مجید میفرماید لاتجد قوماً
یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادّون من حادّ الله ورسوله ولوکانوا آباءهم اوابناءهم اواخوانهم
اوعشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان وایدهم بروح منه ویدخلهم جنات تجری
من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم ورضوا عنه اولئک حزب الله الا ان
حزب الله هم المفلحون یعنی نمییابی قومی را که ایمان میاورند بخدا وروز قیامت که دوست
دارند کسانیرا که دشمن میدارند خدا ورسولرا واگرچه پدران یاپسران یابرادران یاعشیره ایشان
باشند اینجماعت را خداوند نوشته دردلشان ایمانرا وتأییدشان فرموده بروحی
ازخودش وداخل میکند ایشانرا درجناتی که جاری میشود اززیر آنها انهار درحالتیکه مخلدند
درآنها خداوند از ایشان راضی شده وایشان هم ازخدا راضی شدند واینجماعت گروه خداوند
هستند آگاه باش که حزب خداوند رستکارانند ونیز میفرماید ولاترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار
ومالکم من دون الله من اولیاء ثم لاتنصرون یعنی میل نکنید بسوی کسانیکه ظلم کردند
پس مس بکند شمارا آتش جهنم ونیست ازبرای شما غیر خداوند اولیائی پس نصرت کرده نمیشوید

و این ظالمین که اینجا فرموده قوم فرعون و مشرکین هستند که ذکر آنها را پیش فرموده و حکم
میفرماید در این آیه که میل بآنها نکنند و در کتاب مجید امر برائت ظاهر و آشکار است و در آیات
عدیده تکرار شده بلکه سوره های مخصوص در اینباب نازل شده مثل سوره توبه و جحد و لی مراد
من از نقل این آیات محض تذکر فی الجمله و تبرک است لهذا بعض آیات خاصه که در نهی از
دوستی و رفاقت و آشنائی کردن با آنها است نقل نموده و میکنم و میفرماید ام حسبتم
ان تترکوا و لما یعلم الله الذین جاهدوا منکم و لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله
و لا المؤمنین ولیجة و الله خبیر بما تعملون یعنی آیا گمان میکنید که واگذارده میشوید و هنوز
نمیداند خداوند کسانیرا که مجاهده می کنند از شما و نگرفتند غیر از خدا و رسول و مؤمنین دوست
و همرازی و خداوند خبیر است بآنچه عمل میکنید بعبرت در این آیه از سوره توبه نظر کن بعد از آنکه
نازل فرموده برأة من الله و رسوله و آنهمه امر مبعتا که کفار و تبری و تباعد از آنها فرموده
و حکم بقتل ائمه آنها فرموده بقول خود قاتلوا ائمة الکفر فرموده که از شما بعض ادعای دوستی
قبول نمیشود بلکه باید ظاهراً و باطناً از اعداء خدا و رسول تبری نمائید و از آنها رفیق و همرازی
برای خود نگیرید و جهاد با آنها کنید حال ملاحظه نما این امر که میفرماید با این قول سخیف که
ضعفا این دینیه را ترک کنند آیا وفق میدهد و میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا
آبائکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان و من یتولهم منکم فاولئک هم
الظالمون خطاب بمؤمنین میفرماید پدران و برادران خود را دوست نگیرید اگر کفر را از
ایمان دوستتر دارند و کسانیکه ایشانرا دوست دارند ظالمند در صورتیکه نهی از دوستی ارحام
میفرماید با وجود حق رحم در غیر ایشان چه میگوئی و اگر بگوئی این حکم نسخ شده عرض میکنم
جوابش خواهد آمد و در صفت جماعتی که نفاق می کنند و با همه کس راهی دارند میفرماید

و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن
الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون بلکه افتتاح قرآن بیان حال اعداء و لزوم مجانبت
از ایشان فرموده است و در اخبار آل محمد علیهم السلام هم این مسئله مبرهن و ظاهر است بلکه متواتر
عرض کنم هزار حدیث در اینباب وارد شده است تیمناً و تبرکاً بدو سه حدیث میکنم در کتاب عوالم
روایت کرده از یعقوب بن میثم که گفت وارد شدم بر حضرت باقر علیه السلام پس عرض کردم
جعلت فداک یابن رسول الله انی وجدت فی کتب ابی ان علیا علیه السلام قال لابی
میثم احب حبیب آل محمد صلوات الله علیهم و ان کان فاسقا زانیا و ابغض مبغض آل محمد صلوات
الله علیهم و ان کان صواما قواما فانی سمعت رسول الله ص و هو یقول الذین آمنوا و عملوا
الصالحات اولئک هم خیر البریة ثم التفت الی و قال هم و الله انت و شیعتک یا علی
و میعادهم الحوض غدا غرا محجلین متوجین فقال ابو جعفر هکذا هو عیانا فی کتاب علی ع
میگوید عرض کردم خدمت آنحضرت که در کتابهای پدرم دیدم حضرت امیر علیه السلام
فرموده است بمیثم دوست دار حبیب آل محمد صلوات الله علیهم را اگر چه فاسق زانی باشد و دشمن دار
مبغض ایشانرا اگر چه صائم قائم اللیل باشد بدرستیکه شنیدم از حضرت پیغمبر که فرمود کسانیکه
که ایمان آورند و عمل صالح کنند اینجماعت بهترین بریه هستند بعد ملتفت من شد و فرمود ایشان و الله
تو هستی و شیعه تو یا علی و میعاد ایشان حوض است که فردا وارد میشوند در حالی که پیشانی ایشان
و ایادیشان منور است و تاجها بر سر دارند فرمود این حدیث چنین است بعینه در کتاب علی
علیه السلام و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نقل کرده است از حضرت صادق علیه السلام در معنی
اهدنا الصراط المستقیم یقول ارشدنا للصراط المستقیم ای للزوم الطریق المؤدی الی محبتک
المبلغ الی جنتک و المانع ان نتبع اهوائنا فنعطب او ناخذ بآرائنا فنهلک الی ان

۵

قال ثم قال الصادق علیه السلام طوبی للذین هم کما قال رسول الله صلعم یحمل هذا العلم من کل
خلف عدول ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین فقال
رجل یا بن رسول الله انی عاجز ببدنی عن نصرتکم ولست املک الا البرائة من اعدائکم
واللعن لهم فکیف حالی فقال له الصادق علیه السلام حدثنی ابی عن جده عن رسول الله
انه قال من ضعف عن نصرتنا اهل البیت فلعن فی خلواته اعدائنا بلغ الله صوته جمیع
الاملاک من الثری الی العرش فکلما لعن هذا الرجل اعدائنا ساعدوه ولعنوا من یلعنه
ثم ثنوا فقالوا اللهم صل علی عبدک هذا الذی قد بذل ما فی وسعه ولو قدر علی اکثر منه
لفعل فاذا النداء من قبل الله عز و جل قد اجبت دعائکم وسمعت ندائکم وصلیت علی
روحه فی الارواح وجعلته عندی من المصطفین الاخیار حاصل فرمایش اینکه فرمود
اهدنا الصراط المستقیم یعنی ما را دلالت فرما براه راست یعنی ملازم بودن راهی که ما را برساند بجنت
و داخل جنت نماید و باز دارد ما را از اینکه متابعت نمائیم اهوا و آراء خود را پس هلاک بشویم بعد فرمود
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند که حامل این علم میشوند از هر خلفی عدولی که نفی میکنند
از آن تحریف غالین و انتحال مبطلین و تأویل جاهلین را پس مردی عرض کرد یا بن رسول الله
من عاجزم از نصرت شما و مالک نیستیم مگر برائت از اعداء شما را و لعن بر ایشان را پس حالت
من چگونه است فرمود پدرم از پدر خود روایت فرمود از جدش از رسول خدا صلوات الله
علیه که فرمود هر کس ضعیف شود از نصرت کردن ما اهلبیت پس در خلوات خود دشمنان
ما را لعنت کند خداوند صوت او را بجمیع ملائکه میرساند از عرش تا خاک پس هر لعنی که این مرد
میکند او را مساعدت میکنند و لعن میکنند با او پس او را ثنا میگویند و میگویند خدایا رحمت
بفرست بر بندهٔ خود که بقدر وسعش عمل کرده پس خداوند میفرماید دعای شما را استجاب کردم

و بر روح او رحمت فرستادم میان ارواح و او برگزیدهٔ منست و اخبار در این باب بسیار است
همه را نخواهم نقل کنم سخن طول میکشد عین لفظ دو سه حدیث مختصر دیگر را نقل میکنم
حضرت رسول صلوات الله علیه و آله از قدسی نقل فرموده من عادی اولیائی فقد
بارزنی بالمحاربه و من حارب اهلبیتی فقد حل علیه عذابی و من تولی غیرهم فقد حل
علیه غضبی و من اعز غیرهم فقد اذانی و من اذانی فله النار و حضرت باقر فرموده که خدا
فرموده است التارکون ولایة علی المنکرون لفضله المظاهرون اعدائه خارجون عن الاسلام
من مات منهم علی ذلک پس از این آیات و اخبار صریحه ظاهر شد که بنای مذهب پیغمبر
آخر الزمان صلی الله علیه و آله بر ولایت و برائت بوده است بلکه عرض میکنم بنای مذهب همه
انبیاء و اولیاء بر همین بوده است هر پیغمبری امر فرموده است بدوستی دوستانش و دشمنی
دشمنانش و بدلیل عقل عرض میکنم که خداوند خلق را بجهت این آفریده که از دار بعد بجوار
قرب آورد و متنعم بمعرفت او شوند و محض همین انبیاء را مبعوث فرموده و اوصیاء را
نصب نموده که در ظاهر دعوت بسوی او کنند و راه نجات را از راه هلاک ظاهر کنند و
در معنی نور خود را از ایشان ظاهر ساخته که از ایشان معروف شود چنانچه در زیارت ایشان
است السلام علی محال معرفة الله و مساکن ذکر الله السلام علی مظهری امر الله
و نهیه السلام علی الدعاة الی الله السلام علی المستقرین فی مرضاة الله السلام علی
المخلصین فی طاعة الله السلام علی الادلاء علی الله السلام علی الذین من والاهم فقد
والی الله و من عاداهم فقد عادی الله و من عرفهم فقد عرف الله و من جهلهم فقد جهل الله
و من اعتصم بهم فقد اعتصم بالله و من تخلی منهم فقد تخلی من الله پس بمعرفت ایشان خدا
معروف شده و بعبادت ایشان عبادت کرده شده چنانچه در حدیث میفرماید.

بنا عبد الله و لولانا ما عبد الله و در حدیث دیگر میفرماید بنا عرف الله ولولانا ما عرف
الله و این مطلب بسی واضح است و عارف منکر آن نیست و چون این مطلب را دانستی عرض
میکنم چون دنیا دار فنا است و نمیشود یک حجت ابدی بماند پس در هر وقتی خداوند هیکلی
قرار داده است از برای ظهور نور خود و بحسب اختلاف حالات خلق هیاکل مختلف میشود
و هر هیکلی بحسب مصالح زمان او امر و نواهی فرموده است و از برای کافه انام فرض است
که در هر عصری هر هیکلی که قائم میشود رو باو کنند زیراکه وجه الله است و خدا را بواسطه او
بشناسند و بندگی کنند و چون امر منحصر است بشخص او هر کس رو باو نکند رو بخدا نکرده است
و هر کس از او اعراض کند اعراض از خدا کرده است و بر آنان که رو بخدا کرده اند فرض است
که از معرضین از او اعراض کنند چنانچه خداوند فرموده لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل
المشرق و المغرب و لکن البر من آمن بالله و الیوم الآخر و الملئکة و النبیین و آتی المال
علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و
اقام الصلوة و آتی الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرین فی البأساء
و الضراء و حین البأس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون و فرمود
لیس البر ان تاتوا البیوت من ظهورها و لکن البر من اتقی و أتوا البیوت من ابوابها
و فرمود قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله مثل حجت الله مثل کعبه است
هر کس رو باو کند رو بکعبه حقیقیه کرده است و عبادت او صحیح است و هر کس رو از او بگرداند
و لو یک شبر باشد از قبله منحرف شده همچنین هر کس از حجت خداوند رو گردان شد عمل
او صحیح نیست و مدبر است بلکه عارف نیست بلکه موحد نیست معنی توحید این است که از
این راه توحید کند نه اینکه بدون معرفت حجة الله بگوید خدا یکی است و اقرار برب موهومی

نماید آیا نشنیده حدیث رضوی علیه السلام را که از اجداد طاهرین خود از خداوند روایت
فرموده هر کس بگوید لا اله الا الله بهشت بر او واجب میشود بعد فرمود و لکن بشروطها و انا
من شروطها پس چگونه تصحیح میشود که اشخاصیکه اعتقاد بنبوت حضرت خاتم علیه الصلوات
و السلام نکرده اند و بامامت ائمه هدی علیهم السلام ایمان نیاورده اند انسان دوست دارد
بعض اینکه بابی شوند اگر بگوئی چون ایمان بیکی از هیاکل آورده اند موحدند و مومن
عرض میکنم این سخن خلاف نقل و عقل است در اخبار صریحه صحیحه است که اگر کسی ایمان
بتمام حجج خدا داشته باشد و بآخری ایشان ایمان نیاورد از او قبول نمیشود و همچنین اگر
بیکی از ایشان مطلقا ایمان نداشته باشد ایمان بسایرین نیز از او قبول نمیشود عقل هم همین
حکم میفرماید زیراکه آنچه مقصود است آیة الله است نه هیاکل بشریه و مرایای عنصریه و او
یکیست و اسماء و صفات خود را از این هیاکل ظاهر فرموده است و ما را امر نموده است که
از وراء آنها اسماء الله را بشناسیم و بخوانیم و فرموده من عرف مواقع الصفة بلغ قرار
المعرفة پس اگر یکی از ایشان را انکار کردی مثل اینست که همه را انکار کرده پس اگر کسی همه را
اقرار کند مگر آدم را کافر است و اگر کسی همه را اقرار کند مگر خاتم را باز کافر است پس یهود و نصاری
و لو ایمان ببعض آورده اند ولی از دین خارجند اسلام دین احمد و باقی ضلالت است اگر بخواهی
مرادم اینست که ایمان بمیرزا حسینعلی بیاورند پس مذهب یکی بشود عرض میکنم میرزا حسینعلی
محل سخن من نیست ولی آن حجتی که منصوب از جانب خداست امروز از شرط ایمان باو
اینست که بجمیع یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر یا هر قدر بوده اند که خداوند عدد آنها را میداند
ایمان آورند تا حضرت خاتم صلوات الله علیه و آله و بعد از آن بزرگوار ایمان بهمه اوصیاء آن بزرگوار
داشته باشد بلکه بجمیع ما جاؤا به باید ایمان داشته باشد تا این حجت خداوند که حی موجود

است چنین ایمانی صحیح است پس آنکه مقر باین حجت است باید بگوید لا اله الا الله آدم
صفی الله نوح نبی الله ابراهیم خلیل الله موسی کلیم الله عیسی روح الله محمد علیه و آله و علیهم السلام
رسول الله و حبیبه علی علیه السلام و احد عشر من ولده ائمتی خلفاء الله بلکه بگوید و اعتقاد کند صحفهم
من عند الله و کتبهم کتاب الله و شرایعهم شرع الله بلکه باید بگوید من والاهم فقد
والی الله و من عاداهم فقد عادی الله اگر غیر از این بگوید ایمان نخواهد داشت اگر یهودی
مسلمان شود اول باید اقرار بنبوت عیسی بکند بعد اقرار بنبوت خاتم نماید بغیر این اسلام معنی
ندارد و هر کس بگوید غیر این را از او مقبول نیست ابداً پس بر فرض که تو میگوئی میرزا علیمحمد و میرزا
حسینعلی حجتهای تو هستند و اهل ملتی که ایمان با ایشان آورد مؤمن است عرض میکنیم این
دو بالمره منقطع از سلسله حجج سابقین هستند یا بقیه آنها هستند اگر میگوئی منقطع اند کار
ندارم چنین چیزی بگوئی پس معلوم است که خودشان مبدء خاصی هستند و این رأی سخافتش ظاهر
است حاجت برد نیست اگر میگوئی بقیه آنها هستند پس مجوس و یهود و نصاری که بابی
میشوند اول باید اقرار باسلام کنند بعد داخل ایمان شوند بعد از آن مقر بآنها و حال آنکه
می بینیم و میشنویم که دعوت شما بر خلاف این است و عمل شما بغیر این ملل خارجه که بر شما داخل
شدند بهمان عداوت که با رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه و آله داشته اند دارند و سنیان
همان دوستی خلفاء و عداوت ائمه ما و شیعه را دارند نهایت بابی هم میگویند هستیم و چون از شما رخصت
آزادی دیدند مجوس آتش پرستی را میکنند و یهود همان اعمال خود را و نصاری هم اعمال
خود را دارند نهایت با شما هم می نشینند و بر میخیزند و حسرت از این است که خود شما از آنها
بیدین تر شده اید باری چه عرض کنم و الله حیا میکنم از ذکر این اقوال و رد بر آنها اگر در
در قولش نظر کنی میفهمی که در واقع تخطئه حجتهای سلف نموده با بمعقول خود که میگوید اختلافات

و دینه را سبب مخالفت و منافرت نسازند و همه را اوراق شجره واحده دانند و حاصل کلامش
اینست که آنچه پیغمبر خدا امر فرموده صلاح نبوده و صلاح اینست که او گفته که همه را اوراق یک
درخت بدانی خداوند در کتاب مجید خود میفرماید و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امراً
ان یکون لهم الخیرة من امرهم و من یعص الله و رسوله فقد ضل ضلالاً مبیناً
چگونه سزاوار است بعد از آنکه خداوند چنین اختیار فرمود و رسول چنین حکم نمود شخص حکم کند
که شما کافر و مؤمن همه را از یک شجر بدانید پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمود الخبیثات
للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات این میگوید همه از هم
خلاصه بگویم که حیف عمر است صرف رد و بحث با اینها شود ولی اینقدر را بدان که این خانمان
همه نتیجه توحید وجود است از فحوای کلمات ایشان چنین معلوم است که این مذهب در دل
ایشان رسوخ کرده نهایت بعضی از سابقین بجهة تقوی که داشتند نتوانستند بمقتضای آن مذهب
سلوک کنند و حفظ شرع را نمودند ولی حضرات آخری شدند و ثمره این مذهب را چیدند و بنا
گذاردند بگفتن این خرافات گاهی مثل فرعون دعوی ربوبیت کردند و انا ربکم الاعلی
گفتند گاهی مدعی نبوت شدند گاهی مدعی امامت و ولایت اصل مراد را بروز ندادند تا اینکه
از این شخص سر زیر کرد و تصریح نمود که همه را برگهای یک درخت بدان مثل اینکه گفته‌اند

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد — موسیی با موسیی در جنگ شد
چون به بیرنگی رسی کان داشتی — موسی و فرعون دارند آشتی

درست در کلامش غور کن ببین مرادش همین است یا غیر این و اگر فهمیدی که همین مراد او است
پس بطلان قول او را علانیه ببین باری سخن بطول انجامید مختصر کنم الکلام بکلی
خلاف کتاب خداوند و فرمایش پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام بلکه خلاف حکم همه انبیا

سلف است اگر بگوئی که شریعت سلف نسخ شده است و شریعت نو گذارده اند که باید دوست
همه کس بود اولا از کتاب خداوند عرض میکنم میفرماید قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم
و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها
احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره والله لا یهدی
القوم الفاسقین حاصل اینکه اگر تو ارحام و ما یملک خود را از خدا و پیغمبر و جهاد در راه
خدا دوست تر میداری منتظر باش تا خدا امر خود را اظاهر کند خود ایشان مقرند باینکه امر الله
امام زمان است علیه السلام و در باطن مراد از اتیان امر الله ظهور اوست و وعده عقوبت اینجماعت را
بایام ظهور داده است پس چگونه میشود بعد از ظهور امر که باید عقوبت شود حلال شود عاقل که
چنین سخنی میگوید که امام خلق را با مرکه خود حلال میکند و دعوت بآن میفرماید عقوبت می
کند و ثانیاً با دله عقلیه بوجه ملایمت عرض میکنم که شرایع سماویه جمیعاً من عندالله است
و همه حق است نهایت اینست که هر شرعی در هر زمانی بر حسب صلاح آنزمان قرار داده شده است
و چون وضع زمان برگشته شرع هم تجدید شده چنانچه در بعضی رسایل دیگر شرح داده ایم و
هر نبی لاحق که مبعوث شد و شرع جدید آورد رد بر شرع اول نفرمود و آنرا باطل یا ناقص نفرمود
نهایت فرمود آنروز حکم شما آن بود و همان حق بود و امروز حکم شما این چنانچه حضرت
پیغمبر صلوات الله علیه و آله در محاجه خود با بعضی اهل ادیان فرموده است و همچنین است
در احکام منسوخه در شرع واحد حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله آنوقت که عده وفات را
چهار ماه و ده روز قرار داد و یکسال را نسخ فرمود نفرمود حکم سابق خوب نبود نهایت فرمود
آنروز صلاح این بوده حال خداوند تخفیف داد و هکذا سایر احکام پس اینمرد چرا عیب می
گیرد بر حکم قرآن و اخبار که عداوت مذهبی باعث اختلاف و شقاق است ترک کنید می

بایستی بگوید امروز حکم آن بود و امروز چنین و ثانیاً عرض میکنم اصل الحکم بر خلاف حکمت هر شریعی
و قانونی است نه در ملت درست است نه در دولت دنیائی خداوند ما را حکم بتوحید فرموده
و پیغمبر خود را هیکل توحید قرار داده و ائمه صلوات الله علیهم را نصب فرموده بجهة اینکه دلالت بر
توحید کنند و ایشان نیز هیاکل تفرید و هر کس رو بایشان کند موحد است و حقیقت دوستی
ایشان است و دشمنی دشمنان ایشان چنانچه در حدیث است محبک من احبک و احب
من احبک و ابغض من ابغضک و مبغضک من ابغضک و ابغض من احبک و احب
من ابغضک و همچنین در حدیثی عرض میکند میخواهم بدانم خدا را دوست میدارم یا نه
فرمود اگر دوست خداوند را دوست میداری خدا را دوست میداری پس چه طور ایمان اهل بیت
صحیح میشود که من مدعی ایمان و اسلام میشوم و بگویم موحدم معذلک دشمنان خدا و رسول را
دوست دارم نعوذ بالله من غضب الله بلکه نسبت بخود حجت خداوند عرض میکنم چگونه برایت
میآید کسیکه دشمن او دوست دوست داری آیا اینسخن با عقل درست است که من حضرت امام حسین را دوست
دارم قاتل او را هم دوست دارم ائمه را دوست میدارم با دشمنان ایشان هم اخوت و برادری
کنم و قتله ایشانرا دوست دارم چنین سخنی معقول نیست در دسته شمشیر رسولخدا نوشته بود
فقراتی چند یکی از آن فقرات این است من تولی الی غیر موالیه فقد کفر بما انزل الله
علی محمد ص و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده اگر بخواهی بدانی خیر در تو هست نظر بقلب خود نما
اگر اهل طاعت را دوست میداری و اهل معصیت را دشمن میداری پس در تو خیر هست و
خدا محب تو است و اگر دشمن میداری اهل طاعت را و دوست میداری اهل معصیت را پس در تو
خیر نیست و خداوند ترا دشمن میدارد و مرد با دوست خود است و حضرت صادق علیه السلام
فرمود هر کس بنشیند با عیب گوی ما یا مدح نماید غالی در ما را یا صله نماید قاطع ما را یا قطع

نماید و اصل یار را یا دوست دارد دشمن یار را یا دشمن دارد دوست یار را کافر شده تا بحنی نازل فرموده
سبع مثانی و قرآن عظیم را و همچنین فرمود کل من لم یحب علی الدین و لم یبغض علی الدین
فلا دین له خلاصه آیات و اخبار در باب معادات اعداء خداوند و دوری جستن از ایشان
بسیار است اگر بگوئی مراد نه دوستی است بلکه محض معاشرت است عرض میکنیم اینهم خطاست
بجهة اینکه انسان از هم نشین خود متخلق میشود این است که فرمودند المرء علی دین خلیله و شک
نیست که همه مردم کامل نیستند در ایمان که فرض نمائیم از معاشرت مار ا تکمیل میکنند بلکه
اکثر ناقصند و نفوس شقیه هم مایل است بباطل پس از معاشرت با اهل کفر ایمان اشخاص ضعیف
میشود چنانچه مجربست که ضعفاء چهار روز با فرنگی می نشینند فرنگی میشوند چهار روز با اهل مذهب
دیگر می نشینند میل بآنها می کنند بلکه عرض میکنیم همین فتوی که ایشان داده اند از معاشرت
دهریه اینهاست که میگویند باید صلح کل داشت و غیرت مذهبی را باید ترک کرد از
اینجهة بود که حضرت عیسی بحواریین فرمود شما بمن نگاه نکنید که با هرکس می نشینم من طبیبم و
طبیب با هر بیماری بجهة معالجه می نشیند شما با بیمارها نه نشینید که صلاح شما نیست و همچنین
از ائمه ما رسیده که اصحاب را امر میفرمودند که شما در اعمال بمن نظر نکنید که چه میکنم شما بهمان
نحو که مأمورید عمل کنید و اگر بخواهم شرح اینمطلب را دهم از پستای سخن خارج میشوم خلاصه
شک نیست که ملاحظه مذهب نکردن و با همه کس معاشرت کردن اسباب فساد دین و آئین است
اگر میگوئی که شرع برداشته شده و آزادی است چنانچه معتقد بعضی فرنگیان است عرض
میکنیم اولاً متدینین آنها هم در دین بآزادی قائل نشدند همانها هم که بآزادی قائل شدند مرادشان
ترک شرع مطلقاً نیست و ثانیاً در دنیا امر بحریت از حکمت نیست و اگر بگوئی چنانچه میگویند
که الحال رجعت است یا قیامت چنانچه از فحوای کلمات ایشان معلوم است عرض میکنیم رجعت

مسلم دارید چرا است آیا انجیل خارجه رجعت مؤمنین هستند و در این رجعتشان یهودی و نصرانی شده
اند یا آنکه رجعت یهود و نصاری و کفارند آیا حال متنعمند یا معذب اگر میگوئی مؤمنین متنعمند
که حالا با نعمت هست جلوه کردند میگوئیم پس چرا خاتم الانبیاء صلوات الله و سلامه علیه و آله
منع از یهودیت و نصرانیت کرد و حال اینکه اهل رجعت باین صفتند اگر میگوئی بد است و
اینها معذبند پس لازم میآید از قول تو که در رجعت مؤمن و کافر با هم محشور باشند
خلاصه نمیدانم کدام عیب این کلام و سخافت این رأی را عرض کنم عجب است از جماعتیکه قبول
این آراء را کرده اند و اما آنچه گفته که امر بطلب علم نموده و بقدر اجتهاد سلف تکلیف نفرموده
اند یا از عدم اطلاع اوست یا واقعاً اغماض کرده صاحبان شعور میدانند که بعث رسل
و انزال کتب محض همین بوده است زیرا که خداوند صورت انسانیت را علم قرار داده و ماده
اورا از نور عقل اتخاذ فرموده و انبیاء را علت تامه از برای خلعت انسانیت قرار داده
هر گاه ایشان نبودند بگردش افلاک و تابش کواکب تولد انسان بسیار بعید بود مثل
اینکه مشاهده میکنی که قرنهای بسیار گذشت و نفری مثل حضرت آدم از خاک تولد نشد ولی
بعد از قیام آن بزرگوار هرگز عالم از وجود اناسی خالی نشد بجهة اینکه علل قریبه اش
موجود شده و مانع ضعیف و شرح اینمسئله طولی دارد این مختصر گنجایش بیانش را ندارد
خلاصه حضرت آدم برخواست و تربیت اولاد بشر را بعلم فرمود و پس از آن بزرگوار اوصیاء و
انبیاء متوالیاً برخاستند و همه تکمیل انسانیت فرمودند و علوم بانخلق آموختند که اگر از تواریخ
و سیر مطلع باشی میفهمی که اصل جمیع العلوم و صنایع که معروف میان خلق است تعلیم
ایشان حاصل شده حتی علم خیاطت و کتابت و غیر اینها تا آنکه پس از کامل شدن علوم قشریه
و آداب ظاهریه حضرت پیغمبر خاتم صلوات الله علیه و آله میان خلق برخاستند و از علوم باطنیه و معارف

وحکم بتعلیم فرمودند و قرآن را خداوند عالم کتاب علم قرار داد چنانکه فرمود اعلموا انما انزل
بعلم الله و خلق را امر نمود بتعلم آن و از اهل بیت پیغمبر و تحریص و ترغیب فرمود بطلب علم و اخبار بسیار
در این باب وارد شده است که بعض آنها را در کتاب المبین روایت نموده ام و چند حدیثی در اینجا
محض تذکر نقل میکنم اگرچه امری پوشیده نیست ولی مرادم این است که بعرضشان برسانم تا اغراض
اینمردو واقف شوند در عوالم از حضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه و آله روایت کرده که
فرمود اربع یلزمن کل ذی حجی و عقل من امتی قیل یا رسول الله ما هن قال استماع العلم و حفظه
و نشره عند اهله و العمل به یعنی چهار چیز است که واجبست بر هر صاحب عقلی عرض کردند چه چیز
است آنها فرمود شنیدن علم و حفظ کردن آن و منتشر نمودن آن در نزد اهلش و عمل کردن بآن
و فرمود طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة اطلبوا العلم و لو بالصین یعنی طلب علم فریضه
است بر هر مسلم و مسلمه طلب کنید علم را اگرچه بچین باشد و حضرت صادق علیه السلام فرمود
لست احب ان اری الشاب منکم الا غادیا فی حالین اما عالما او متعلما فان لم یفعل فرط
فان فرط ضیع وان ضیع اثم وان اثم سکن النار والذی بعث محمدا بالحق یعنی
دوست نمیدارم که به بینم جوان شما را مگر اینکه صبح کند در حالیکه عالم است یا متعلم پس اگر نکرد
تفریط نموده و اگر تفریط کرد ضایع کرده و اگر ضایع کرد گناه کبیره نموده و اگر گناه
کبیره نمود ساکن آتش است بحق آنکه پیغمبر را مبعوث فرموده و از این قبیل اخبار بسیار است بلکه
ترک اعمال دیگر را گاهی رخصت داده اند چنانچه در محل خود مذکور است و اما ترک طلب علم را در
هیچ موقع اذن نداده اند چنانچه حضرت صادق فرموده طلب العلم فریضة فی کل حال یعنی
طلب علم فریضه است در هر حال خواه در سفر باشد یا حضر یا مریض باشد یا سالم یا طاهر یا محدث یا
در حال خوف بلکه در حال مطارده و غیرها که در عبادات تفاوت حکم گذارده اند ابدا ترک علم را

رخصت نداده اند و در کتاب خدا هم آیاتی نازل شده است در فرض علم و فضل آن میفرماید فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و میفرماید فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین
و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون و میفرماید هل یستوی الذین یعلمون و الذین
لا یعلمون و همچنین از این قبیل آیات هم بسیار است در قرآن مجید اگر تفحص کنی می‌یابی
و از انبیاء سلف هم فرمایشات بسیار نقل شده است در کتب در باب طلب علم حاجت بنقل همه نیست
مطلب این است که بعضی که این تکلیف منحصر باشان نیست ولی اگر خودشان قدری متعلم شده
بودند و فی الجمله علمی میآموختند که با سخنهای جاهلانه خلق خدا را اغوا نمیکردند بسیار خوب
بود و اما اینکه گفته در مرافعات در هر جا رجوع بعدلیه کنند اولا مقصودش اینست که سلاطین و حکام
است و اگر مرادش اینست که این شرع اوست عرض میکنم در جهلش همین کافیست اینکه شرع شد
که اهل هر مملکتی تابع وزیر عدلیه یا قاضی خود باشند در واقع یک نوع آزادیست یا اتفاق خلق
بر حال خودشان و گرنه نمیگذاشت همینصحبت را مرتکب شود و بدعتی بگذارد حکام هر بلد مردم را مجبور بر همین
میکردند و حاجت بفرمایش ایشان نبود و اگر مرادش این است که این شریعت مخصوص ایشانست
عرض میکنم اما رجوع کردن بعلماء و قضاه در این امت مسلمست که از صدر اسلام تاکنون جاری بوده حتی
در زمان ائمه هدی علیهم السلام شیعه هر بلدی را امر میکردند برجوع کردن بعالمی و میان اهل سنت
هم قضاة بوده اند و خلفاء و سلاطین در هر زمان در هر شهری قاضی جهت احکام و مرافعات نصب کرده اند
دیگر نمیدانم چه چیز مخصوص باشان است که در سایر امم نبوده و اما آنچه گفته از ظهور بنا بر عقیده
فاسده اوست و جواب آن در ضمن ادله آتیه داده میشود و قبل از اینهم بیان شده است و همینقدر
در جواب این خرافات کافیست حال شروع میکنم به بیان ادله او که عمده شبهات ناشی از آنها
است و الا این سخنان که محض ادعاست

قال فصل اوّل در چگونگی احتجاج بآیات اعلم ایها الشهم الفاضل ایدکم الله وایانا باتباع الحق ومجانبة الباطل که اعظم ادلّه واقوی براهین که از انبیاء ومرسلین باقی مانده هست و خود بآن تحدّی فرموده و بر معاندین ومکابرین بآن احتجاج نموده اند کلام ربانی است ووحی آسمانی که حق جل جلاله در قرآن مجید این دلیل را دلیل کافی وحجت بالغه وآیات الهیه وبینه وصحف سماویه خوانده است ونفوذ وغلبه امر الله را بهمین حجت وعده نا موکول ومخصوص فرموده است ومکابر ومکذب آنرا بعذاب الیم وسخط عظیم وعده داده است

اقول عرض میکنم اما اینکه گفته اعظم ادله که از انبیاء باقی مانده است ودون با آن تحدی کرده اند کلام ربانیست نسبت بهمه انبیاء دروغست این بعینه سخن آنشخص است که گفت حسن وحسین وحسین هر سه دختران معویه هستند اولا همه انبیاء کتاب نداشته اند وکتاب بر حجت انبیاء وارده اند کتاب مخصوص است بچند نفر از انبیاء توریه مخصوص بحضرت موسی است وانجیل مخصوص است بحضرت عیسی وزبور مخصوص است بحضرت داود وآنهم محض مناجاة ودعوات است وبعض حکمتها وچند صحیفه هم بر حضرت آدم وشیث وادریس وحضرت نوح وحضرت ابرهیم علیهم السلام نازل شده چند صحیفه هم از بعضی انبیاء بنی اسرائیل نقل شده ولی معین نیست که کتاب آسمانی است یا از خود ایشان است قرآن هم که مسلم است کتاب آسمانی است وحرفی در آن نیست همه انبیاء ورسل مسلم کتاب نداشته اند آنها هم که داشتند تحدی بکتاب خود ننموده اند مگر حضرت خاتم صلوات الله علیه وآله ابدا از حضرت موسی نقل نشده که بفرماید مثل توریه کسی نمیتواند بیاورد از حضرت عیسی هم نقل نشده بسیار هم که بطریق اولی صحف را معجز قرار ندادند بلی حضرت پیغمبر قرآنرا معجز خود شمردند بنص خود قرآن ودر اخبار هم صراحتًا فرموده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله مخصوص بودند باین اعجاز پس اینهم دروغ دیگر دروغ آنکه گفته اقوی ادله که از آنها باقی مانده این هم دروغست غیر از قرآن

دیگر کتابی بدون تصحیف وتحریف درمیان نیست قرآنهم آنقدرش که هست مسلّم قرآنست ولی از آن مسلم دزدیده اند واما سایر کتب معلوم نیست که صحیح وتمام مانده باشد خود یهود اگر انصاف دهند اقرار میکنند که توریة موسی محرّف شده احتمال میدهند که چند آیه از سفر مثنی از احکام در میان ایشان باشد انجیل هم که بدیهی است که درمیان نیست اینها که هست چهار انجیلست خودشان میگویند انجیل متی انجیل مرقابوس انجیل یوحنا انجیل لوقا نمیگویند انجیل عیسی وهر صاحب سوادی که بتواند ترجمه فارسی آنها را بخواند میفهمد که همه خواسته اند یک کتابرا نقل کنند بر حسب حفظشان وبتفاوت نقل کرده اند خلاصه بعد از غیبت حضرت عیسی انجیل بآسمان رفت وبعضی حواریین گفتند ما مینویسیم وهفته یک جزو میآوریم پس شروع کرد متی بنوشتن وسایرین بعد نوشتند وبعد از مدت مدیدی ماریوحنا نوشت وشرح اینمطلب را در کتاب حسام الدین نوشته ام واثبات کرده ام تصحیف کتب را در جواب پادری فرنگی در اینجا بچند آیه وحدیث اکتفا میکنم حضرت امیر علیه السلام میفرماید وقد بیّن الله قصص المغیّرین بقوله الذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا وبقوله وان منهم لفریقا یلوون السنتهم بالکتاب وبقوله اذ یبیتون ما لا یرضی من القول بعد فقد الرسول مما یقیمون به اود باطلهم حسب ما فعلته الیهود والنصاری بعد فقد موسی وعیسی من فقد التوریة والانجیل وتحریف الکلم عن مواضعه وحضرت صادق علیه السلام بجاثلیق فرمود ای جاثلیق چرا که انجیل اول را که بعد از عیسی گم گردید نزد که بود وکه برشما این انجیل را ظاهر کرد عرض کرد یکروز بیشتر آنرا گم نکردیم یوحنا ومتی آنرا تر وتازه آوردند فرمود چقدر معرفت توکم است بسنن انجیل وعلماء آن پس اگر اینطور است چرا در انجیل اختلاف کرده اید اگر این همان بود اختلاف نمیکردید ولی من برتو بیان میکنم بدانکه چون انجیل پنهان شد نصاری جمع شدند نزد علما وگفتند عیسی کشته شد

و انجیلرا اگر گردیم شما علما هستند نزد شما چیست لوقا و مرقابوس و یوحنا و متی گفتند انجیل در سینه
ماست سفر سفر ما مینویسیم در هر یکشنبه یک سفر میاوریم شما محزون نشوید و کنیسه ها را خالی نگذارید
پس نشستند و سفر سفر نوشتند و اینها تلامذه عیسی هستند تا آخر حدیث و در کتاب حسام
الدین ثابت کرده ام که همان انجیلها هم که آنها نوشتند بعد تصحیف شده و بحال اول نمانده است
خلاصه پس این کتب از انبیا نمانده اینهم که مانده دلیل نبوت نمیشود توریه که تاریخی است
ناقص مشحون ببعضی دروغها و افتراها که با نبیا و رسل بسته اند انجیل هم بعضی تاریخست و بعضی
مواعظ و نصایح جزئیه و بیان حالات حضرت عیسی بدروغ یا راست خلاصه اینها دلیل نبوت
نمیشود پس چطور مطلق کتب را میگوئی حجت بلی توریه اول و انجیل اول برهان بعضی احکام و شرایع
بوده و از حیث حقیت مطلب دلیل نبوت میشده بعد از انکه اثبات نبوت خود را باید کرده بدیگر
کردند نه انکه اصل کتاب دلیل میشد آیا نمیبینی که اگر توریه را دیگری دست میگرفت و بدروغ میگفت
کتاب منست دلیل حقیت او نمیشد و اما قرآن چنین نیست نفس خود او معجز است غیر از خاتم صلعم
مثل او را نمیتواند بیاورد و اگر دیگری بدروغ او را بیاورد و مدعی شود کتاب منست امتحان
او را تکذیب میکند میگوئی سوره مثل ان بیاور چون عاجز شود میفهمی از او نیست ولی سایر کتب
در صورتیکه محض اعجاز نازل نشده باشد چنین نیست تدبر نما و انصاف ده و اما وحی آسمانی
که گفته اگر مرادش الهام کلام است و محض انشا پردازی مکرر کرده که نقلی نیست و اگر مرادش این
است که مطلق وحی را برهان گرفته اند عرض میکنم وحی امر نفسانیست چیزی نیست دیگری بفهمد
پس خود بنفسه برهان نمیشود از انجهت هیچ پیغمبری نفرموده من نبی هستم بدلیل انکه بمن وحی میشود
بلکه کانه خود وحی صفتی از صفات نبوتست که باید ببرهان دیگر ثابت شود تا ما بفهمیم این وحی
است یا خیال واهیست یا انکه وسوسه شیطانیست بلی گاه میشود بعضی وجههای خاصه دلیل

شود آنهم نه از حیث وحی شدن چرا که ما صوت ملک را نمیشنویم که بفهمیم حال وحی شده بلکه از حیث مطلب
مثل اینکه علمیکه مخصوص بنبی است با و وحی شود که ما بفهمیم که غیر نبی چنین علمی ندارد مثل علم
غیب و امثال آن یا انکه آیات قرآنیه وحی شود که ببینیم نمیتوانیم مثل آنرا بیاوریم پس بفهمیم
وحیست و الا خود وحی به تنهائی برهان تعیین نمیشود و لو مخصوص بانبیا و رسل باشد و دلیل نمیشود
دلیل چیزیست که مشهود باشد و اما آنچه گفته حق جل جلاله در قرآن مجید اینها را دلیل کافی
و حجت بالغه و آیات الهیه و بینه صحف سماویه خوانده است و نفوذ و غلبه امر الله را بهمین حجت
حدها موکول و مخصوص فرموده است و کافر و مکذب آنرا بعذاب الیم و سخط عظیم وعده داده است
یرید الله ان یحق الحق بکلماته و یقطع دابر الکافرین ذکری نموده از برای اثبات مطلب ما طلبی
که اراده دارد مرادش اینست که همان نفس کلام برهان و معجز انبیاست و دیگر معجزه علاوه
از کلام نداشته اند و استدلال بایه کریمه کرده که میفرماید و یرید الله ان یحق الحق بکلماته
و یقطع دابر الکافرین و ابدا این آیه دلالت بر این مطلب ندارد که احقاق حق نبوت بکلام
فقط میشود اما در ظاهر معنی آیه این است که خداوند اراده دارد که احقاق فرماید حق را بواسطه
کلمات خود و قطع کند دابر کافرین را ملاحظه نما ظاهر آیه کریمه را میفرماید خداوند اراده دارد که
احقاق بفرماید بعد از این پس معلومست که پیش از این نشده پس معلومست که این امر دخلی بامر
نبوت ندارد زیرا که اثبات نبوت شده است و حجت خداوند بر همه تمام شده و کلمات اگرچه
شامل کتاب باشد از حیث اینکه مرکب از کلماتست ولی فصحا میدانند که در صورتیکه مراد
اتمام حجت بکتاب باشد میفرماید کلمات میفرماید کتاب یا قرآن یا کلام و بر فرض هم که بگوئی
مراد کتابست عرض میکنم در اینموقع مراد کتاب نیست چرا که بعد میفرماید قطع کند دابر کافرین را
قطع عقبه بکتاب نیست بلکه بسیف میشود یا بقطع نسل کردن و اما احقاق حق بر فرض که بکتاب شود

ولی بخود کتاب تنها نمیشود بلکه بواسطهٔ شارحین و مبینین است چنانچه در حدیث هشام است که با امر
حضرت صادق علیه السلام با شخصی محاجه کرد گفت آیا بعد از پیغمبر صلوات الله علیه و آله در میان ما
رافع خلافی هست یا نه گفت بلی گفت چیست گفت کتاب خدا گفت اگر کتاب خدا رافع خلافست چرا ما و تو
اختلاف کرده ایم گفت منهم از تو همین سؤال را میکنم رافع خلاف کیست هشام گفت این مرد که اینجا
نشسته و مراد حضرت صادق است و همچنین در حدیث دیگر شخصی خدمت امام علیه السلام عرض کرد آیا
کفایت میکند کتاب خدا فرمود بلی لو وجد واله مفسرا و در شرح آیهٔ کریمهٔ هذا کتابنا
ینطق علیکم بالحق میفرماید آیا این کتاب تکلم میکند راوی عرض کرد نه فرمود پس مراد کتاب
ناطقست خلاصه پس این کلمات آن کلماتیست که قادر باشند بر احقاق حق و قطع دابر کافرین و هنوز
بعد از این این امر ظاهر میشود انشاء الله و اخبار هم شاهد این مطلب است از حضرت باقر علیه السلام مرویست
در شرح آیهٔ کریمه فرمود تفسیرش در باطن این است که اراده میکند خداوند این چیز نیست که اراده
دارد و هنوز نکرده و اما قول او یحق الحق یعنی احقاق کند حق آل محمد را و اما قول او بکلماته در باطن
علی علیه السلام است که کلمهٔ خداوند است و اما قول او و یقطع تا آخر مراد بنی امیه هستند که ایشانند
کافرین و خداوند عقب ایشان را قطع میکند یعنی سلطنت از خانهٔ ایشان بیرون میرود و ذریهٔ ایشان
قطع میشود پس این آیه چه دخل دارد باینکه کلام معجز است و دلیل حقیت است آیات داله بر معجز
بودن قرآن آیات دیگر است و آنها هم دخلی بر ادعای او ندارد چنانچه انشاء الله ظاهر میشود و اما اینکه گفته
خداوند آنرا دلیل کافی و حجت بالغه و بینه صحف خوانده اظهار فضل و اطلاعی کرده ولی تمام
نیست خداوند کتاب خود را دلیل قرار داده از برای خلق اگر بفهمند ولی خودش فرموده و لا
یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا تا آخر و حضرت رسول صلعم فرموده کتاب
و عترت باهمند و عترت او فرمودند من فسر القرآن برأیه فقد کفر و فرمود علم الکتاب کله

و الله عندنا پس قرآن دلیل بر احکام و علوم است بانضمام فرمایشات ائمه هدی علیهم السلام
و اما دلیل نبوت بودن آن مسلم است از برای اهلش اما کسانیکه اهل لسان نیستند قرآن
معجزهٔ مجزیه نیست و از اینجهت رسول خدا صلوات الله علیه و آله معجزات دیگر هم آورد بعض همین قرآن
چنانچه بعد معین میشود انشاء الله مستدعی هستم از ناظرین که ملتفت باشند و اغماض نکنند و اما اینکه
کتب این کتب که الآن هست که نه معجزات که دلیل نبوت انبیا باشد نه مجزی از احکام شرعشان
و نه مشتمل بر همه علوم که برهان باشد بر آنها اما آن کتب اولیه انجیل و زبور که مسلم جامع احکام
نبوده زبور که دعوتست انجیل هم خود حضرت عیسی فرمود من شرع موسی را تغییر نمیدهم نصاری هم
چنین ادعائی ندارند و خود آنحضرت هم انجیل را دلیل نبوت نگرفت مسلم بلکه معجزات خود را
بیان فرمود و با آنها نبوت را اثبات فرمود و اما توریه از اخبار ما که بما رسیده که جمیع احکام شرع
موسی را حاوی بوده ولی آنچه از اخبار رسیده و قرآن دلالت میکند بعض احکام است و آنچه از قرائن
تواریخ یهود معلوم است اینست که بعد از حضرت موسی همه احکام را دست نداشتند که محتاج
شدند باینکه علمای خودشان احکامی بنویسند و نوشتند و الآن هم کتاب شریعت خود را
دارند بهرحال یقین نیست که توریه حاوی کل مسایل بوده بر فرض احکام هم در آن بوده تمام
علوم را مسلم جامع نبوده حضرت عیسی هم چنین ادعائی نفرمود که کتاب من جامع است مثل
اینکه پیغمبر ما فرموده و تحدی هم بآن نفرموده و آنرا دلیل نبوت هم قرار نداد بلکه نه آیت
آورد سوای توریه چنانچه صریح قرآنست پس این سخن که گفته که خداوند کلام را مطلقا دلیل
کافی فرموده صرف دروغست و اما اینکه گفته حجه بالغه فرموده خواسته اشاره بآیهٔ کریمه
قل فلله الحجة البالغة کند ولی نفهمیده و او را ملامت نمیکنم توقع فهم از او ندارم نهایت دست
بکار بزرگی زده و اهلش نبوده بمعنی گفته   یا باری القوس بریا لست تحسنه

لاتقفدنها واعط العوس باریها باری اصل آیهٔ کریمه در مقام محاجه با یهود است بعد از آنکه بیان پیغمبر باید آنچه براین امت حلال فرموده و آنچه بر یهود حرام فرموده پیغمبر باید سیقول الذین اشرکوا لوشاء الله ما اشرکنا ولا آباؤنا ولا حرمنا من شیء کذلک کذب الذین من قبلهم حتی ذاقوا باسنا قل هل عندکم من علم فتخرجوه لنا ان تتبعون الا الظن وان انتم الا تخرصون بعد میفرماید قل فلله الحجة البالغة فلو شاء لهدیکم اجمعین یعنی زود باشد بگویند کسانیکه مشرک شدند اگر خدا میخواست ما و پدران ما مشرک نمیشدیم و حرام نمیکردیم چیزیرا هم چنین تکذیب کردند کسانیکه قبل از ایشان بودند تا عذاب ما را چشیدند بگو آیا نزد شما علمی هست که بیرون آورید برای ما متابعت نمی کنید مگر ظن را و نیستید مگر اهل تخمین بگو ای پیغمبر که از برای خدا است حجت بالغه اگر میخواست همه را هدایت میکرد از ظاهر این آیه هیچ معلوم نمیشود که مراد از حجت بالغه کتاب باشد بلکه در مقام رد بر حضرات که گفتند خدا ما را هدایت نکرده و چنین و چنان شده فرموده خدا حجت بالغه دارد که بهمهٔ شما رسیده و اتمام حجت شده و این اعم از کتاب است مسلم و بیک معنی در حدیث میفرماید در معنی ظاهر آیهٔ کریمه که حجت بالغه این است که در قیامت خداوند خطاب به بندهٔ خود میفرماید که چرا چنین و چنان نکردی اگر گفت دانستم میفرماید چرا عمل نکردی اگر گفت ندانستم میفرماید چرا تحصیل علم نکردی که عمل کنی اینست حجت بالغه و اما در باطن حجت بالغه از همان لفظ معین است حجتی که بالغ است یعنی رسیده است بهمه خلق آن حجتی است که به بینند و بفهمند قرآنرا همه کس نمیفهمند بر فرض ظاهر آنرا عرب بفهمند همان یک نماز فقط را از روی قرآن نمیتوان فهمید همان یک وضو تمام را نمیتوان فهمید پس چه طور حجتی است و حال اینکه حجت برهان قاطعی است که با وجود آن شبهه نماند پس حجت بالغه امام است لا غیر والله حیرانم چه طور امر بر خلق مشتبه شده و حق با این واضحی را بجه امر باطلی که اراده

دارند منکر میشوند و اما اینکه بینه صحف نام نهاده گویا از این آیه استنباطی کرده که میفرماید الم تأتهم بینة ما فی الصحف الاولی یعنی آیا نیامد ایشانرا بینه آنچه در صحف اولی است شرح این آیهٔ کریمه بعد از این ان شاء الله خواهد آمد نزول آیه در جواب کفار مکه است که فرموده و قالوا لولا یأتینا بآیة من ربه یعنی چرا نمیآورد ما را آیتی از رب خودش بعد جواب میفرماید که آیا نیامد ایشانرا بینه آنچه در صحف اولی ست در معنی آن اختلاف کرده اند بعضی گفته اند معنی این است که آیا نیامد بیان آنچه در کتب سابقه است از عذاب متفرع بر تکذیب انبیا بعضی گفته اند چون آنها طلب معجز کردند جواب فرموده که قرآن اعظم معجزات است که خلاصه همه کتب است زیرا که پیغمبر امی بدون تعلم و تعلم از احدی آورده است و بعضی گفتند معنی این است که نیامد ایشانرا بیان و خبر آنچه در کتب سلف بود از صفت پیغمبر و از طرق عامه از مفسرین سلف خودشان همینقدر روایت شده که مراد توریة و انجیل است اخلاف ایشان از مفسرین است و اگر کسی انصاف دهد میفهمد که معنی آخر اولی است زیرا که نظم جواب با این معنی صحیح است اگر مقصود این بود که بفرماید قرآن معجز است موقع اقتضای این میکرد که بفرماید آیا قرآن کفایت نمیکند از سایر معجزات چرا که ایراد آنها این است که چرا آیت نبوت نازل نمیفرماید پس بایستی جواب بفرماید آیهٔ او قرآنست و اگر هم مراد این بود که بفرماید قرآن حاوی مطالب صحف است و چون نبی امی آورده دلیل نبوت اوست باز لفظ دیگر داشت این لفظ در بیان این مطلب ناقص است و کلام خدا ناقص نمیشود ولی این مطلب از لفظ اظهر است که چون در سایر صحف خبر پیغمبر ما و علامات او هست و بیان آنرا علمای یهود و نصاری و مخبرین سلف کرده اند و آن کافی است از هر برهان پیغمبر باید نیاید ایشانرا بیان آن خبرها که از پیش در صحف بود و در حدیث در شرح بینه در سورهٔ لم یکن وارد شده که پیغمبر بینه است و ظاهر آیه هم دلیل آن مطلب است که فرمود حتی تأتیهم البینة رسول من الله و بمقتضای این تفسیر معنی میشود این آیه بوجود پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و آله با نظور که

حضرات گفتند چرا آیتی نمیاورد فرمود آیا نیامد بینه آنچه خدا پیش خبر داده بود از آثار و علامات که خود شخص پیغمبر باشد در آنسوره هم بعد از انکه بینه را بیان میفرماید فرموده رسول من الله یتلو صحفاً مطهره اینجا هم میفرماید بینة ما فی الصحف و بعض قرآن بعض را شرح میکند و بهر یک از اینده و معنی ظاهر و باطن لازم نمیاید که بینه ما فی الصحف اسم قرآن باشد بدو معنی اول که مفسرین احتمال کرده میتوان گفت مراد از آن قرآنست ولی صفة مخصوص بقرآن میشود نه سایر صحف و کتب سماویه پس اینکه گفته کلام را بینه ما فی الصحف نام نهاده بهر دو معنی غلط است

قال و آن عبارت از معانی و حقایقی است که بتوسط روح الامین بر قلب مقدس تکلمه آلهیه نازل شود و بر هیئت کلمات تجلّی کند و در قوالب الفاظ بر لسان مبارکش ظاهر گردد و از ظهور و صدور و نزول و انتشار آن عالم پیر جوانی یابد و ربیع روحانی فرا رسد و شرایع و عوائد و سنن و آداب متجدد گردد حقیقت امطار سماویه است که از غمام هیاکل طیبه نازل شود و حقایق انسانیه را که اشجار آلهیه اند نضرت و طراوت بخشد و اشعه شمس ظهور است که بحکم الله نور السموات والارض بطلوع نیر اعظم بر عالم اشراق نماید و ظلمت اوهام و خرافات را از قلوب و نفوس مستعده زایل فرماید

اقول در این عبارات مکرر نموده و بتلویح رجعت و حشر و نشور را جنت تأویل کرده بار دیگر اگر مرادش از قلب حواس باطنه باشد نقلی نیست نهایت میگوییم مراد این است که آنها در اشباح جلوه میکنند ولی اگر اصطلاح علمی است و مراد از قلب عقل باشد معانی صحیح است بر عقل نازل میشود و آن ادراک معنی است ولی حقیقت بصر انها بعقل درک نمیشود و مدرک حقیقت فواد است که فرمود ما کذب الفؤاد ما رأی و اگر مراد از قلب که گفته فواد باشد کلام بر فواد نازل نمیشود و این مسئله را ما در محل خود ثابت کرده‌ایم و انجماعتی که گفته اند ان الکلام لفی الفؤاد و انما

جعل اللسان علی الفؤاد دلیلاً خطا کرده‌اند فواد محل حقیقت است و چیزی بر او وارد میشود کلام ظاهر حقیقت است و اصل آن معنی غیبی است که ظاهر از کلام میشود و فرع آن کلمات مشتاقه است که در سماوات ملکوت و شایع در ناسوت ظاهر میشود و قشور آن الفاظی است که بر لسان جاری میشود اما آنچه بر حقیقت رسول خدا نازل میشود نور الله است که بکشف مکشوف میشود بدون واسطه احدی و آن مقامیست که احدی از ملائکه راه ندارند و اما آنچه بر عقل نازل میشود از قلم قدرت خداوند است بلکه خود عقل او قلم است و خود آن روح القدس است در واقع پس آنهم بواسطه دیگری نیست بلکه بدون واسطه است و اما آنچه در کتاب خدا و اخبار است که روح الامین بر قلب نبی نازل میکند مراد قلب ظاهر است نه عقل و ملائکه در واقع بواسطه عقل او وحی را میگیرند پس روح الامین بقلب ظاهر میرسانند آنهم کلمات را نه معانی و حقایق را اگر بگوید مراد او هم همانست که در اخبار اراده شده چرا رد بر او کنی عرض میکنم او لا سخن من اینست که دلالت ظاهر لفظ او اینست و اگر مرادش همین باشد خطاست و ثانیاً از اخبار که عرض میکنم ظاهر آنها اینست و مراد شان چنین از قراین فرمایش خود ایشان در هر مقام و تصریحاتشان در مقام دیگر مطلب ظاهر است ولی این کلام مصنف متحمل معنی غیر ظاهر لفظ نیست قرینه هم ندارد اصطلاح خاصی هم ندارند که حمل بر آن نمائیم کسی هر چه از کلامشان ظاهر است باید گفت عین مراد شان است اگر صحیح است صحیح و اگر خطاست خطا خلاصه این بیان از محض ظاهر شدن مطلب عرض میکنم نه رد و بحث زیرا که محل توقع نیست که بیان علمی را او بقاعده کند الفاظی شنیده میگوید کیفما اتفق و اگر بخواهم رد و بحث کنم غالب کلمات او را باید رد کنم و اما تأویلات که عرض کردم نموده در این بیان است که میگوید آن حقیقت امطار است تا آخر کلامش اگر مراد او تأویل حق بود مانعی نداشت ولی هر کس بر عقاید آنها واقف باشد میداند که عقیده آنها این است که رجعت شده بلکه قیامت هم شده و دور

کتابهای خود بعضی تصریح باینمطلب میکنند بنابر این عقیده مرادش از این سخن اشاره بآن بابر از آیات
که در اخبار وارد شده که بعد از نفخهٔ صور اول که همه مردند و سالها گذشت چهل روز باران
میآید که بوی نطفه دارد و اموات زنده میشوند و محشور و نشور میشوند کتب را تأویل بآن مطر کرده که
از غمام هیکل انبیا نازل میشود و ارواح انبیا را از قبور ابدان زنده میکنند و مرادش از اشعهٔ
شمس حضرات رسل بابیه اند که بواسطهٔ نیر اعظم که میرزا علیمحمد باشد تابیده اند بر قلوب مردم
که ظلمت اوهام را زایل کنند اشاره بانکه روز قیامت روز یقین است حضرات بابیه اهل
یقین هستند خلاصه این است مبنای مذهبشان و مکرر در هر رساله و رسایل دیگر عرض شده که
تأویل بی ظاهر خطا است اگرچه بتوان اینفرمایشات را تأویل حقی کرد ولی اینمقام مقام این تأویلات
نیست و حاجت برد و بحث هم ندارد زیرا که بطلان اینمطلب محقق است بعلاوه که در هر مقام
بقدر مناسب شرح داده ایم

قال وبالجمله کلام آلهی اعظم حجتی است که حق جل جلاله بر حقیت رسالت خاتم انبیا
بآن استدلال فرموده و بکافی بودن آن دون سایر معجزات تصریح نموده و عقل منور نیز بچندین وجه
بر عظمت آن حکم میفرماید و دلیلیت آنرا بر سایر معجزات ترجیح میدهد وجه اول انکه کتاب اثر
باقی دائمست و سایر معجزات آثار زائله غیر باقیه زیرا که هر کسی از حاضرین و غائبین موجودین
زمان ظهور و غیر موجودین در هر قرن و زمان همه توانند کتاب را بدست آورد و از اثر بی تأثیر
برد و از آن انتفاع یافت ولکن مرده زنده کردن و باسمان صعود نمودن و حجر و شجر را بتکلم
آوردن و امثالها باقی نمیماند و بدست هر کس نمیرسد و امکان وصول ببلاد نائیه و اقطار شاسعه
ندارد و این است که قرآنرا حجت بالغه و معجزه باقیه خوانده اند و آنرا اعظم آیات و اکبر معجزات
دانسته اند وجه دویم انکه علم و کتاب اشرف جمیع اشیا است که حجت اشرف مخلوقات گردد و

و برهان سید موجودات شود و اگر منصف بعقل خود رجوع کند شهادت میدهد که هیچ شیی از
اشیاء عالم مرادفت علم و کتاب برا ندارد هیچ خیر با آن در علو رتبه برابری نمیکند و چون علم و
کتاب چیزی در جهان برای ترقی نوع انسان مثمر و مفید نباشد

اقول اینمسئله مسلم است که قرآن مجید اعظم حجت است و معجزهٔ حضرت پیغمبر صلوات
الله علیه و آله وسلم بوده است و خداوند اینمعجزه را از برای او از چند جهت اختیار فرموده است
یکی انکه خاتم اشرف انبیا است و اشرف باید جمیع آنچه متعلق باوست اشرف باشد پس
اوصیا اورا اشرف اوصیا و ذریه او را اشرف ذراری و امت او را اشرف امم فرموده
شرع اورا اشرف شرایع فرموده و کذا علم او را اشرف علوم و کتاب او را اشرف کتب و صحف
او را اشرف صحف پس باید معجز او هم اشرف معجزات انبیا باشد و شک نیست که علم و کتاب و کلام
اشرف جمیع اخلاق و اعمال است، و ادلهٔ اینمسائل که عرض شد در اخبار ظاهر است و چون محل اختلاف
نیست طول دادن کلام لزوم ندارد هر کس میخواهد در مظانش بجوید پس معجز پیغمبر را قرآن
فرمود که از حیث اینکه کتاب علمی است شرف داشته باشد پس اهل هر علمی چون در آن نظر
کنند ببینند حاوی و جامع آن علمست بطور حق پس اذعان کنند که چنین کتاب علمی بر
غیر رسول جامع محیط نازل نمیشود و از حیث اینکه کلام است باز اشرف است بجهة اینکه کلام
صفت نفس ناطقه است و در عالم ظاهر فصل انسانیت از سایر حیوانات نطق است چنانچه
در بیان ماهیت او میگوئی حیوان ناطق اگرچه در نزد اهل حقیقت اصل انسان از جنس سایر
حیوانات نباشد و در واقع خود او جنس اعلائی است ولی اهل منطق چون نظرشان بظاهر است
میگویند انسان هم از جنس حیوانات است و فصل او از باقی بنطق است ما هم چون سخن
با این نوع خلق میگوئیم بر اصطلاح خود ایشان جاری میشویم و اینچند کلمه را هم محض تنبه گفتم

باری پس نطق را مقومهٔ انسان میگیرند و مابه الامتیاز او پارهٔ اعمال و صنایع بسا در حیوانات فرد
کاملش یافت شود مثل مهندسی زنابیر و حیاکت عنکبوت و صنایع عجیبهٔ طیور و همچنین
انواع افعال عجیبه که در اقسام حیوانات است بلکه انواع صنایع غریبه از بشر بروز می کنند
که مشتبه بعلم غیب میشود ولی کلام بر همه شرف دارد که مخصوص نفس انسان است و غیر از
انسان کامل احدی نطق کامل نمیتواند بکند این است که می بینی در تمام اهل عالم از صدر
اسلام تاکنون احدی نتوانسته مثل قرآن سخن بگوید بلکه کلام تمام انبیاء دون قرآن است
بلکه کلام خدا که بر ایشان نازل شد چون بر حسب قابلیت ایشان است و شأن ایشان دون رتبهٔ
خاتم علیه السلام است ببلندی قرآن نشده بلکه احدی نتوانسته مثل خطب ائمه هدی کلامی
بگوید با اینکه مقصود ایشان هیچ تحدی هم نبوده و همینطور فرمایشی محض وعظ و ابلاغ فرموده
اند ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود در شأن خطبهٔ از خطب که اختلاف شده و بعضی میگویند
کلام آنحضرت نیست میگوید حق اینست که کسی دیگر اینقسم سخن نمیتواند بگوید باری چون کلام اشرف
اعمال و کمالات است رسول اشرف معجز خود را کلام خود قرار داد و علت دیگر این است که انبیاء
معجزات را بجهة اتمام حجت خود آورند و اتمام حجت باین میشود که از سنخ امری که مردم در صدد
آن هستند و مشهور میان ایشانست معجز خود را بیاورند و اگر فعل ما دری آورد بسا بعضی جهال
بگویند ما در صدد نبوده ایم اگر ما هم در پی اینکار بر میآمدیم ما هم مثل آن میکردیم پس در
زمان حضرت موسی سحر منتشر بود و شیوعی داشت لهذا حضرت موسی از سنخ اعمال ایشان
آورد مثلاً آنها بشعبده عصاها و ریسمانها را انداختند حرکت کردند حضرت موسی برابر آن
آورد عصا انداخت بدون معالجه و تدبیر عملی و شعبده و چشم بند عصا منقلب شد باژدها و
حرکت کرد و عصاها و ریسمانها خورد پس دانستند که او پیغمبر است زیرا که دانستند شعبده میشود

چوب و ریسمان متحرک شود ولی نمیشود که بخورد و یا شاید حمله کند و بطرز طبیعی راه رود و لوث
برگردد عصا شود و مثل شیر پرده که حضرت موسی ثانی علیه السلام در مجلس هارون برابر سحر
ساحری که در نان سفره سحر کرد و نان بلند شد مثال شیر را مجسم فرمود و منفصل از پرده شد
و حمله کرد و باز برگشت بصورت اولی که مسلم بعمل بود و معالجه چنین چیزی میسر نیست و همچنین
حضرت موسی علاوه بر این عمل دست در جیب مبارک کرد و بیرون آورد روشن بود بدون
برص اگر بهمان عصا اقتصار میفرمود بسا می گفتند تدبیری موافق عمل ما کرده است ولی این را
اضافه آورد که بدانند منحصر نیست و الا همان یکی هم کافی بود و دیگر حتی بر آنحضرت نبستند
و همچنین در زمان حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام طب و معالجه شایع شده اطباء ماهر پیدا
شده و علم ترقی کرده بود حکمای بالغ میان مردم آمده بودند لهذا تشریف آورد
احیاء موتی کرد که ببینید اطباء شما هر مرضی را معالجه کنند مرده نمیتوانند زنده کنند و همچنین
معالجه کور فرمود که همه عاجز بودند مبروص را معالجه فرمود که نمیتوانستند علاج کنند بعلاوه
از گل مرغ ساخت جان داد اخبار بغیب فرمود همه عاجز شدند و بعرضان تسلیم کردند که
در زمان حضرت خاتم صلعم میان عرب کلام منتشر بود همه افتخار بفصاحت میکردند شعراء
قصیده ها می گفتند بر یکدیگر فخر میکردند هفت قصیده مشهور شد که بر خانه کعبه آویختند
محض تحدی امرؤالقیس شعرها گفته بود که معروف و مشهور است و تا امروز که علم بهمقدر ترقی
کرده کمتر کسی مثل او شعر گفته حتی جمعی عزم کردند که حسن مطلع بفصاحت این مصراع بگویند
که گفته قفا نبک من ذکری حبیب و منزل و گویا آخر نتوانستند چنانچه اگر کسی در کتب
عروض و بدیع نظر کند مطلع میشود و کافیست که حضرت رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم
باین لفظ فصیح و بلیغ که وقف واستوقف و عبر واستعبر ولی مع ذلک از باب اینکه

قول بشر بود از مصراع دویم عاجز شد و مثل اول نشد فضولاتی در کلام آورد اگرچه در عالم عشق
فضول نباشد ولی در علم سخنوری فضولست خلاصه در مثل این زمان حضرت رسول صلوات الله
علیه و آله برخاست کلامی آورد تحدی فرمود با کمال خفض جناح بدون تکبر جستن و اظهار آیت
کردن باین قسم که اگر شمار است میگوید یکنفر یتیم امی بیمربی از میان شما یک کتاب بیاورد
یا ده سوره بیاورد و شک نیست که آن اعدا حسود عنود که همه غرضشان بر باطل کردن
ادعای او و تکذیب او بود با وجودیکه اهل سخن بودند فکرها کردند زحمتها کشیدند نتوانستند
مثل قرآن بیاورند جمع هم شدند و فکر کردند نتوانستند حتی آنکه روایت شده است که
ابن ابی العوجا با دو سه نفر دهریه در مکه جمع شدند و معاهده شدند که مثل قرآن بیاورند
هر یک ربعی بسازند یکسال زحمت کشیدند بعد از آنکه در مکه جمع شدند یکی از آنها گفت
من نظر کردم تا رسیدم بآیه کریمه یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و
قضی الامر و استوت علی الجودی و قیل بعدا للقوم الظالمین دیدم مثل آن نمیتوان
دیگری گفت من تامل کردم تا رسیدم باین آیه فلما استیئسوا منه خلصوا نجیا دیدم مثل آن
نمیتوان آورد باهم نجوی میکردند حضرت صادق علیه السلام بر ایشان گذشتند فرمودند قل
لئن اجتمعت الانس و الجن تا آخر آیه پس مبهوت شدند و در حقیقت اگر قدری تامل در این آیات
نمائی هوش از سرت میرود از محاسن آنها و میفهمی بشر نمیتواند باین قسم سخن بگوید اگر انصاف
دهی و عجب دارم از فهم آن جماعتی که بیان این شخص جاهل را میخواهند برابر آن کلام بنمایند و چونکه
این آیات در فصاحت و بلاغت و جامعیت محاسن کلام از حد خیال خارج بود عجز خود را نسبت
بآنها ذکر کردند و الا همه آیات شان نشان همین است بعضی هم که شعورشان قدری کم بود در مثل
مثل جهال این زمان بودند رفتند بعضی آیات ساختند و گفتند نظیر قرآن است مثل قول قائل

ایشان الفیل ما الفیل و ما ادریک ما الفیل له خرطوم طویل ولکن عقلا تقبیحشان کردند
و خود ایشان ساکت شدند بهر حال رسول خدا صلی الله علیه و آله کلام را معجز خود کرد تا آنکه
فصحای عرب را عاجز فرماید و عاجز هم شدند از اتیان بمثل آن و علت دیگر این است که حضرت
رسول صلوات الله علیه و آله خاتم انبیا است و نبوت او تا قیامت و شرع او هرگز نسخ نمیشود و امت
او در هر قرن و زمان متجدد میشوند بعضی میمیرند و بعضی میآیند و حکمت هم اقتضای این را کرده است
که اوصیاء آن بزرگوار همیشه ظاهر نباشند و لو چند نفر ایشان تا چندی پشت سر هم مشهود
باشند و لو در تقیه باشند و امرشان بر همه کس ظاهر نباشد ولی از برای خواص امرشان معلوم
و یقین بود و شرع نبی را با حجت میرسانیدند ولی آخری ایشان چون باید پنهان باشد تا آنکه محفوظ باشد
و بقوت خود دین را حفظ فرماید و بواسطه غیبت حجت تمام نشد و معجزه که آیت نبوت بود از
برای همه خلق میسر نبود ظاهر فرمایند زیرا که این شان نبی و وصی است و بعضی منافقین در امت
هستند که بحرف کار ایشان نمیگذرد و بصرف اخبار و حکایات اطمینان پیدا نمیکنند اگر امام
باشد معجزی میآورد که دلیل حقیت نبی باشد مثل آنکه در زمان ائمه بعضی میآمدند که در دین خدا
شک داشتند و ائمه بمعجز اثبات حقیت دین نبی را مینمودند ولی در زمان غیبت این امر متعذر بود
لهذا خداوند معجزی از برای خاتم قرار داد که باقی باشد مادام بقاء شرع پیغمبر و آن کتاب علم
پیغمبر است که باقیست تا قیامت که اگر امروز کسی طالب باشد نبوت پیغمبر را ببرهان بفهمد نظر میکند
بآن قرآن مثل آن روز که تشریف داشت پس یقین میکند که حضرت خاتم صلوات الله علیه و آله و سلم
پیغمبر خداست پس عذر مرتفع میشود اگر معجز دیگر را آیت صدق خود قرار میداد بایستی که بمرور دهور
تمام میشد مثل همه معجزات دیگر که فرموده اند یا آنکه اگر هم باقی میماند بازشاهدی میخواست که بفهمند
معجز است و امر طبیعی نیست مثلاً آن روز مرده ها زنده کردند و سنگها و سوسمارها را بسخن آوردند بدینی

اینها یکوقت بودند و یک آن بعد از آن نمیماند مگر خبری که راوی نقل کند چنین شد بر فرض متی را هم که زنده
کرده بودند باقی میماند باز بعد از مدتی میمرد و خبرش میماند و بعض خبر همه کس اطمینان پیدا نمیکنند
مثل اینکه الآن می بینی جماعتی که اهل شعور و علم نیستند و لسان نمیدانند اعجاز قرآن را نمی فهمند و
بمعجزات دیگر هم اطمینان حاصل نمی کنند پس بر کفر خود ماندهاند و اگر مثلاً سنگی را بقوت نبوت در
هوا نگاه دارند مثل سنگ بیت المقدس مثلا که در شب معراج مشایعت آنحضرت را کرد و تا چندی
هم باقی بود بر فرض ابدی بماند شاهدها میباید تا مردم بفهمند عمل پیغمبر است بر فرض ثبوت هم
محل شبهه میشود که از باب معجزات است یا صنایع دیگر و از آن گذشته بعضی صنایع غریبه در دنیا
هست مثل مناره کالادان اصفهان یا سنگ با دهمدان که مشهور است و میگویند صنعتی است یا
منتری آنرا هم حمل بر همین میکردند پس دلیل نبوت محکم نمیشد ولی قرآن عربی و بری از همه احتمالات است
هیئت کدر شعور اگر باشد نظر کنند میفهمد که این معجزیست که صاحب معجزی آورده است و مسلم
میشود که صاحب آن نبی بوده مثل اینکه کتاب عالمی را که قبل از این بوده و ما مصنف را ندیده ایم
ملاحظه میکنیم و پایه مایه او را میفهمیم بسا از کتاب او بفهمیم که از نجبا بوده یا شقبا و اگر ما دون را بودم
باظهار نشان میدادم کتب ایشانرا تا بعضی با کتب سایر علما چه قدر فرق میکند همچنین از قرآن
فهمیده میشود که ما هذا قول البشر نهایت اهل فن میفهمند لا غیر و علت دیگر این است که مسلم شد که بعد از آنکه
خلیفه معصوم رسول صلوات الله علیه و آله غایب میشود و نمیشود که همیشه ظاهر و مشهود باشد و این
قریب بمحال است و مجتهدهای جز اکه در عالم میمانند اهل وحی نیستند و با الهامات خود بدون دلیل قاطع
یقین نمیتوانند بکنند پس باید اصول دین و کلیات شرع پیغمبر محفوظ باشد که عیب نکنند و اگر
امام معصوم ظاهر نباشد بوجود غیر معصوم خیلی صعب است که اینها محفوظ بماند و بعض کتب
رسمیه متعارفه حفظ دین و شرع صعب است و بر کرفتن حاصل نمیشود چنانچه علانیه می بینی که

اخبار

اخبار که در دستها است چه قدر تغییر و تبدیل شده که انسان یک حدیث را قسم نمیتواند بخورد که این
قول پیغمبر است پس چطور مسلمین بدین خودشان اطمینان پیدا میکردند اگر باین طور خداوند
واگذار میکرد ایشانرا مسلمین هم مثل یهود میشدند لهذا خداوند حکیم همان کتاب اعجاز پیغمبر را
حامل اصول شرع و احکامش قرار داد که کلیات دین در آن محفوظ باشد بوضع و ترتیب و الفاظی
که احدی مثل آنرا نتواند بیاورد و آن کتاب را در دست مردم باقی گذارد که خود او میشود مثل حجتی
در عالم الفاظ همانطور که امام ممتاز است از سایر اشخاص و حامل علم پیغمبر است کتابش هم ممتاز
است از کتب و حاوی علم او است پس با وجود این کتاب مبارک امر شرع مشتبه نمیشود زیرا که اگر
کسی شرعی خواست جعل کند و کتابی بیاورد ظاهر میشود که قول بشر است و مکذوب است و اگر
بفهمی این نکته را میفهمی سر این را که ائمه هدی علیهم السلام قرآن را میزان قرار دادهاند از برای فهم صحت
و سقم اخبار حتی آنکه رسولخدا صلوات الله علیه و آله فرمود دروغگویان بسیار شدهاند و احادیث
جعل می کنند و بمن نسبت میدهند پس هر حدیثی که موافق قرآن شد صحیح است آنچه مخالف شد
باطل است سر این مطلب همین است که قرآن معجزیست از رسولخدا و احدی مثل آنرا نمیتواند بیاورد
پس هر حکمی در آنست مسلّم حکم الله است و چون این بیانات را فهمیدی حال شروع میکنیم به بیان تقلقل
و اباطیل سخنان او تا سبب اضلال نشود گفته است بکافی نبودن ان دون سایر معجزات بتصریح
نموده بعدم سایر معجزات این قول خطا و فریه است علی الله کجا فرموده قرآن کافیست سایر معجزات
کافی نیست نه قرآن بر این دلالت دارد نه اخبار نه ادله عقلیه بلی ادله حکم میکنند بر اشرفیت
قرآن ولی هر معجزی که صاحب معجز بیاورد کافی است و آیتی است از آیات خداوند چرا که دلیل است
بر نبوت نبی و امامت امام و بعد از آنکه شخص بواسطه معجز عارف شد بحجت خداوند بواسطه او هدایت
مییابد و آنچه عرض کردیم در عدم کفایت سایر معجزات مراد این بود که در زمان غیبت اگر از معجزات

چیزی باقی میماند کافی نبود نه آنکه در وقت صدور از ایشان با وجود ظهور شان کفایت نمیکند و میان این دو مطلب فرق بسیار است چنانچه پوشیده نیست فتدبر

قال وجه سیم آنکه در کتاب شریعت و آداب و موعظت و انذار که موجب تحصیل برکات روحانیه و مدنیه است ثبت توان داشت و بآن اهل عالم مؤدب و متمدن توانند شد

اقول این برهان بر آنوجه که عرض کردم صحیحست ولی بنحویکه گفته ناقص است بلکه باطل اما اینکه گفته در کتاب موعظه و انذار ثبت توان کرد این مطلقا دلیل کاملیت معجز نمیشود موعظه و انذار و تذکیر را در خطب و مواعظ و اخبار هم میتوان بیان کرد کتاب معجز بودن لازم ندارد مگر کسی از آنچه که عرض کردیم بگوید و اما رسول خدا تعلیم فرمود و خلقرا مؤدب نمود بفرمایشات خود و ائمه تأدیب نمودند و جمع ایشان در زمانهای غیبت تأدیب کردند و بذر انسانیت را در قلوب احباب کشتند و با نواع اسرار علوم سقی نمودند و برکت آن آداب و علوم معجز بودن قرآن را فهمیدند

قال و لکن از مرده زنده کردن و سوسمار تکلم کردن و نخل خرما بر پشت شتر رویانیدن و غیرها من المنقولات این فوائد حاصل نشود و ثمری برای اهل عالم بر آن مترتب نگردد

اقول کلامیست مزخرف و اما رؤیت معجزات بر دست انبیا تکمیل نفوس میکند بلکه رؤیت عبادات ایشان و اعمال و اخلاقشان با اینکه از افعال بشر است تکمیل میکند چگونه آیات ربوبیت تکمیل نمیکند علاوه بر اینکه نفس معجز تنها مطلوب نیست بلکه معجز را بجهت این اقامه میفرمایند که مردم بواسطه آن حجت خدا را بشناسند آنگاه اطاعت امر او را نمایند بطور اطمینان و یقین پس ترقی کنند در درجات قرب و اگر ملتفت شوی قرآن هم تا یک درجه چنین است چرا که آنهم کتاب علمست و بطور رمز نازل شده و هو سر الحبیب مع الحبیب لا یطلع علیه الرقیب مگر آنکه با اخبار

ختم شود آنوقت چیزی بفهمیم از اینجا بست که گاه میشد ائمه هدی علیهم السلام برای بعضی از اصحاب از قرآن استدلال میفرمودند خود ایشان اقرار میکردند که ما تا حال معنی آیه را ملتفت نشده بودیم پس قرآن تنها کتاب علمی نیست که مردم جمیع جزئی و کلی را از آن بفهمند این است که من در مقام تعلیل بر اشرفیت از اینجهت عرض کردم اصول دین و اصول احکام در آن ثبت است اگرچه در واقع جمیع احکام در کتابست ولی در ظاهر نیست مسلم مگر ائمه از آن استخراج فرمایند بفهم این مسئله را و بدانکه مراد مصنف این است که برهان ملایمی اقامه کند و نفوس را ملایم کند تا این اندازه را که تسلیم کردند یکمرتبه تیشه بریخ درخت اعجاز زند و منکر کل شود چنانچه شیطان بهمین مکر اغوا مینماید اگر یکمرتبه آنچه مراد اوست بگوید نفوس معتاده باسلام و ایمان قبول نخواهند کرد پس ای برادر مثل کوه باش باین شبهات دین را از دست مده المؤمن کالجبل لا تحرکه العواصف و لا تزیله القواصف مباش مثل ریگ ماسه که یک تل آن را یک ساعت باد حرکت میدهد یا آب از جای خود منتشر و پراکنده میکند یا مانند شاخهای باریک که هر بادی آن را حرکت دهد یا بشکند بلکه دوحه محکمه باش یا مثل کوه مرتفع که نه از باد و نه از آب از جای خود بجنبند شیاطین از آنوقت که پدر شان بر پدر و مادر تو حسد برد و آنها را از جنت بیرون کرد عزم بر بیرون کردن اولاد او از جنت کرده اند و جنت دنیا برای تو ایمان است مبادا نفس خود را باغوای این شیاطین که در دهان این مارهای خوش خط و خال داخل شده اند گمراه سازی با مرادش از این سخن شیطانی اینست که این معجزات سبب تکمیل نفوس نیست و سخن و علم نفس متعلم میشود پس پیغمبر همان کلام را آورده حال اگر مدعی برخیزد از او معجزی مخواه جز علم و کلام پس میرزا علیمحمد و میرزا حسینعلی هم کلام و علم دارند اگر بگوئی که کلام ایشان که معجز باشد کدامست میگویند آنهم خرافاتست هرچه تو منکر شوی که معجز نیست میگویند معجز است تو نمیفهمی بیچاره مردم هم که عاجز و جاهل

بضلالت میافتند خلاصه نالهرا هرچند میخواهم که پنهان برکشم سینه میگوید که من
تنگ آمدم فریاد کن واللّه اگر این دین مبین عیر ما ناصری داشت از جواب اینمزخرفات
ساکت میشدم ولی چکنم غیر ما ناصری نیست فقهاء و حکمای اهل این علم نیستند و بهمان حرف اجماع
یا متن حدیث میخواهند جواب گویند یا بحّث ملعون دکافرانیها را رد نمایند شیاطین آخر الزمان
هم مکرشان زیاد شده باینحرفها از میدان فرار نمی کنند متکلمین و عرفاء هم که نوعاً امروزها
کم شده اند وکأنه انعلیم بالمرّه مرتفع شده اگرچه ار نفری باشند اولا در صدد نیستند یا بتانا
از عهده بر نمیآیند زیراکه همان اوقات که وقت قوت و علمشان بود و بسیار بودند از عهده
جواب شبهات سابقین بر نیامدند با اینکه شبهات ضعیفه بود دیگر چگونه از عهده اینها بر میآیند عجالتاً
که منحصر شده بما که مردانه ایستاده ایم در رد و بحث ولاحول و لا قوة الّا باللّه العلی العظیم و از صاحب
کار استعانت میجوئیم که ما را غریب و بی‌ناصر نگذارد

قال واما وجه چهارم آیات و معجزاتیکه قوم از نبی میطلبند موجب ازدیاد تشکک
است

اقول اینهم صرف ادعاست اگر سائل طالب حق باشد ولو یک معجزه جزئی باشد سبب هدایت
او میشود اگر طالب نباشد هزار قرآن براو نازل کنند فایده نمی کند ولید بن مغیره از حکام عرب
بود تحاکم نزد او میکردند در امور و شعار نزد او میخواندند هر چه او می پسندید ممدوح بود عموی ابوجهل
بود از او پرسید این چیست که محمد میگوید گفت بگذارید بشنوم نزدیک آمد خدمت آنحضرت عرض کرد
ازشعرت برای من قرائت کن حضرت سوره حٰم سجده را قرائت فرمودند تا رسیدند باین آیه
فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود پریشان شد بنا گذارد بلرزیدن و موهای
بدنش راست شد رفت منزل و بیرون نیامد قومش گفتند ایمان آورده و مغموم شدند ابوجهل آمد

وگفت ای عم ما را ذلیل کردی و مایل بدین محمد شدی گفت نه ولی من کلام غریبی شنیدم که بدن
من از آن میلرزد ابوجهل گفت شعر است گفت نه گفت خطبه بود گفت خطبه کلامی متصل است
این منثور است و بعضی از آن شبیه بعض نیست و طلاوت دارد گفتند پس چیست بعد از فکر بسیار
گفت بنظر من سحر میآید که مردم را گرفته خداوند در شان او نازل فرمود ذرنی و من خلقت وحیدا
تا آخر آیات ملاحظه کن با اینکه اهل کلام بود و فهمید و عجز خود را از اتیان بمثل آن دانست معذلک
ایمان نیاورد و محال است کسیکه در او خیر نیست ایمان آورد چنانچه صریح قرآن مجید است پس این
سخنهای بیهوده که بظاهر مثل حرف عاقلانست و در باطن اسخف کلمات است نمیدانم خراهم بافته
گمان کرده همه مردم نمیفهمند هر چه گمان مبر که خالیست شاید که پلنگ خفته باشد
انسان باید احتیاط خود را داشته باشد حرف مزخرف نگوید و منتشر نکند شاید دست عاقلی
بیفتد و شخص را تفضیح کند همه مردم جاهل نیستند بعضی مطلعند من هم برای آنها مینویسیم که خبری در آنها هست
و اهل فهمند نه جهال

قال اکنون در قرآن شریف که دلیل متین و سراج منیر و فارق بین الحق والباطل است
قدری نظر کنیم و ببینیم که حضرت خاتم الانبیاء علیه آلاف التحیة والثناء در اثبات رسالت خود چگونه
استدلال فرموده و کدام حجت را اعظم حجج مقرر داشته است و چون انسان بصیر در جمیع آیات
قرآنیه من البدو الی الختم بدقت تفحص و تصفح نماید ملاحظه خواهد نمود که حق جل جلاله در اثبات
حقیت خود و رسول جز بقرآن مجید احتجاج نفرموده و ابداً جز آیات کتاب حجتی و برهانی
مقرر نداشته است

اقول شاید اینوضع بیان از نادانی یا قلت ممارست باشد تمام آیات در ظاهر دلیل مطلب
نیست ولی آیاتی هست در قرآن که دلیلست براینکه خداوند علیم قرآن را دلیل قرار داده تا اینکه

گفت ابداً جز آیات کتاب حجتی وبرهانی مقرر نداشته دروغ صرفست اینطور امرنیست که گفته
بعضی آیات دلالت دارد باینکه ادلهٔ دیگر نیز بر نبوت اقامه شده وحضرت رسول صلوات الله
علیه وآله نیز بآنها استدلال فرموده واز جمله آیات دالّه بر تهدید است که خداوند دلیل صدق
آنحضرت را تهدید خود آورده مثل آیهٔ کریمه ولو تقوّل علینا بعض الاقاویل لأخذنا منه بالیمین
ثم لقطعنا منه الوتین خلاصه مراد مصنّف معلومست که بدروغ وگزاف خواسته خصم را
از میدان بیرون کند

علیناً

قال وبصراحت فرموده است که جنّ وانس از اتیان سورهٔ چون او عاجزند وجمیع من علی
الارض از آوردن شبه آن قاصر باطل مقابله با او نتواند وقدرت الهیّه مفتری علی الله ومختلق شبه آیات را
مهلت ندهد

اقول این یکی را هم که راست خواسته بگوید دروغ شده چراکه آیه که ذکر جنّ وانس فرموده
اینست قل لئن اجتمعت الانس والجنّ علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان
بعضهم لبعض ظهیرا واما آنمقام که تحدّی بسوره میفرماید اسم جنّ وانس نیست مطلق است یکجا میفرماید
وان کنتم فی ریب ممّا نزّلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله اسم جنّ وانس نیست اگرچه
در واقع چنین است جنّ وانس نتوانند یکسوره مثل قرآن بیاورند ولی مصنّف باید این بیانات
کلام را بصدق روایت کند تا مردم مطمئن بقول او باشند وهمچنین جمیع من علی الارض هم
از اصطلاحات حضرات است که در کلام ایشان بوده وخود کرده اند ولی ما را در اینگونه
مطالب حرفی نیست

قال از جمله در سورهٔ مبارکهٔ عنکبوت فرموده است وقالوا لولا انزل علیه
آیات من ربّه قل انّما الآیات عند الله وانّما انا نذیر مبین اولم یکفهم انّا انزلنا

علیک الکتاب یتلی علیهم انّ فی ذلک لرحمة وذکری لقوم یؤمنون

اقول معنی کرده است باینکه چرا براو نازل نمیشود معجزاتی از پروردگار آنگاه این را
برهان میگیرد براینکه معجزه برآنحضرت نازل نمیشده ومیگوید از این آیه دو مطلب ظاهر میشود
اوّل اینکه حضرت رسول صلوات الله علیه وآله وسلم هیچ معجزه نیاورده که کفار بهانه گرفتند تا
گویند چرا معجزه نیاورد دوّیم اینکه قرآن کافیست نعوذ بالله من بوار العقل وقبح الزلل
آیا اینهمه اخبار متواتره بلکه خارج از حد تواتر وقریب باجماع که وارد شده در معجزات
حضرت رسول که سوای قرآن معجزاتی چند آورده است کفایت نمیکند وهمه دروغ است اینهمه
اخبار که درباب معجزات ائمه هدی روایت شده همه کذب است که ده ملیون اینهارا هیچ نیست
هزار معجزه از حضرت رسول صلعم روایت کرده اند آیا در همه شک میرود حتی تا چهار تای
آنها صدق نیست اگر بنا باشد در دنیا بواقعه که بچشم خود ندیده ایم علم حاصل کنیم بچه وجه
میتوان علم حاصل نمود مگر بخبر ثقه وامینی یا شیاع وخبر معجزات پیغمبر وائمه هدی علیهم
السلام بحد شیاع بما رسیده که عاقل نمیتواند منکر شود اگر این محتمل شکوک وشبهات است
پس هیچ خبری در دنیا بحد یقین نمیرسد حتی از قبور مطهّرهٔ ایشان معجزاتی ظاهر شده که نمیتوان
منکر شد برفرض همه اخبار دروغ باشد بنابر قول تو قرآن که دروغ نیست معجزاتیکه در خود
قرآن ذکر شده چه میگوئی وانشاالله بعد از این در اینباب فصلی خاص مینویسیم بحول الله وقوته
باری این آیه درجواب بعضی یهود است که ایراد میکردند که چرا بر پیغمبر خاتم صلوات الله وسلامه
علیه وآله آیاتی مثل سایر انبیاء نازل نمیشود مثل عصا وغیره وبعضی مفسرین میگویند جواب کفار
قریش است که معجزاتی مخصوص میخواستند که ذکرش درمقام دیگر است که میگفتند زمین مکه را
چشمه سار بنما وکوه صفا را طلا کن از این قبیل چیزها که ابداً اصلاح ملک نبود واگر کسی سیاق

آیات را ملاحظه نماید ترتیب درست او میآید که بعد از موعظه قدری بیان حال قوم لوط و نزول بلا را
فرموده اشاره ببعضی حالات حضرت ابراهیم کرد آنوقت فرمود اتل ما اوحی الیک من
الکتاب واقم الصلوة یعنی آنقدر که از کتاب نازل شده برایشان تلاوت کن یا مراد مجموع
باشد و محض تعظیم اول مبهم فرموده بعد بیان فرموده و این از علم سخنوری است وقتی بخواهند
امر بزرگیرا اظهار کنند اول مبهم میگویند بعد بیان میکنند خلاصه امر فرمود قرآنرا تلاوت
فرماید تا حکمت صنع ظاهر شود و معلوم شود آسمان و زمین بر باطل بنا نشده و بحق بنا شده
و نمازرا برپادار ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر در سیکه نماز باز میدارد
از معاصی وجه مناسبت امر بنماز این است در اقامه نماز هم نشر امر دین است هم شوکت اسلام و هم
بالخاصیه مانع از عصیان است و در باطن مراد امر ولایت چنانچه نص حدیث است و در صدد
بیان بواطن نیستیم ولذکر الله اکبر والله یعلم ما تصنعون یعنی هر آینه ذکر خدا بزرگتر از نماز است
در ظاهر شاید مراد قرآن است بحمل مطلق ذکر هم باشد بعد میفرماید خدا میداند آنچه شما میکنید
تهدید است که میفرماید بعد دستور العمل میفرماید بجهة اینکه امر فرمود بقرائت قرآن و
مسلم اهل کتاب ایراد میکردند و حرفهای مزخرف میگفتند در طریق هدایت آنها فرمود ولا
تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن الا الذین ظلموا منهم یعنی مجادله نکنید با اهل
کتاب مگر مجادله بالتی هی احسن مگر کسانیرا که ظلم کردند یعنی جزیه ندادند بنا بر قول بعضی مفسرین
که مجادله با آنها با سیف است بعد بیان وجه مجادله را میفرماید وقولوا آمنا بالذی انزل
الینا وانزل الیکم والهنا والهکم واحد ونحن له مسلمون وکذلک انزلنا الیک
الکتاب فالذین آتیناهم الکتاب یؤمنون به ومن هؤلاء من یؤمن به وما یجحد
بآیاتنا الا الکافرون یعنی بگوئید ایمان آوردیم بآنچه نازل شده است بسوی ما و بسوی

شما اگر کسی بگوید چرا الذی فرموده و ما نفرموده عرض میکنیم هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست
اگرچه مفسرین خیالات کنند ولی اسرار کلامیه در کتاب خدا بسیار است که اهلش میفهمند باری
میفرماید و خدای ما و خدای شما یکیست این از علم مجادله است که اول خصم را ملایم کنند و
چیزهائیکه مابه الاشتراک است از عقاید و علوم و حکم و کلیات مقدم دارند که در این حکمتها است
پس اول میفرماید که ما ایمان بکتاب موسی و کتاب عیسی داریم ایمان بکتاب خودمان هم داریم
ما بجمیع ما انزل الیه والینا مؤمنین هستیم و همه خدا پرستیم ونحن له مسلمون ما مسلم هستیم این
کلمه را بتوریه فرموده است که انکار اسلام آنها را صراحة نفرموده که متنفر شوند ولی فرموده ما
مسلمیم که آنها خیال کنند که ما آنها را هم مسلم بخدا میدانیم بعد فرمود وکذلک انزلنا الیک
الکتاب یعنی همچنین نازل کردیم بسوی تو کتاب را یعنی مثل آنچه بر موسی نازل کردیم
و بر عیسی نازل نمودیم توریة و انجیل را قرآنرا هم بر تو نازل فرمودیم پس آنکسانی که کتاب بر ایشان
آورده ایم و بعضی معنی کرده اند که علم کتاب را با ایشان داده ایم ایمان میآورند بآن مثل عبدالله
بن سلام و نظراء او که ایمان آوردند بجهت اینکه علم کتاب داشتند ولی ظاهر اینست که مراد
مسلمین باشد ومن هؤلاء من یؤمن به یعنی از جماعت یهود و نصاری بعضی هستند که ایمان می
آورند بکتاب و منکر نمیشود آیات ما را مگر کفار بعد خطاب میفرماید برسول خود وما کنت
تتلوا من قبله من کتاب الخ در واقع این حجتی است که اقامه میفرماید بر حقیقت کتاب که بدانند
من عندالله است چراکه بیان میفرماید که تو پیش از این درس نخوانده و خطی ننوشتی که بتوانی
بعلم خود کتابی تصنیف کنی و علی بن ابراهیم روایت کرده که این فقره عطف است بر آیه
که در سوره فرقان است که میفرماید اکتتبها فهی تملی علیه بکرة واصیلا خداوند اینجا
رد میفرماید بر اینجماعت که وما کنت تتلوا الخ پس معلوم است که این کتاب من عندالله بر تو نازل

شده است پس فرمود که تو قبل از این نبودی که کتابی تلاوت کنی و نه بنویسی همین خود
مراد توضیح منفی است چون میشود کسی بخط دیگری چیزی بنویسد و مجازاً بگویند مکتوب
فلان نوشته است و چون فرمود لا تخطه بیمینک یعنی بدست خود چیزی نمینوشتی
اذاً لارتاب المبطلون یعنی اگر اهل علم و خط بودی مبطلین بشک میافتادند در اینکه قرآن
که شاید از خود تو باشد ولی حالا دیگر راه تهمت ندارند بعد بیان کتاب را میفرماید که این
کتاب نیست که تو خوانده باشی از قصص اولین و کتب انبیا بل هو آیات بینات فی
صدور الذین اوتوا العلم بلکه آن آیات بیناتی است در صدور کسانیکه آورده شده اند
علم را یعنی قرآن دلالات واضحه است در صدور کسانیکه علم بایشان بخشیده شده و از بعضی اخبار
عامیه معلوم است که مراد علم توریة است بمناسبت اینکه این وصف پیغمبر که امی است در
توریة ثبت بوده است پس میفرماید که توریة یا اینوصف یعنی که در آن مذکور است آیات بینه واضحه
است از نبی که در صدور اهل علم است و در اخبار عدیده از طرق شیعه فرموده اند ما اهل بیت
هستیم عالمین بآن در بعضی اخبار اشاره بصدر خود میفرمایند و مفسرین معنی به نبی و ائمه میکنند
و در حدیثی است من عسی ان یکونوا غیرنا و ما یجحد بآیاتنا الا الظالمون یعنی انکار نمیکنند
آیات ما را مگر ظالمین و از بعضی اخبار عامیه است که مسلمین میرفتند نزد یهود و توریة را
بر ایشان معنی میکردند و بیاناتی میکردند ایشان هم میگفتند سبحان الله خداوند نازل فرمود
قولوا آمنا بالذی انزل الینا تا آخر مجادله نکنید حرف شما را هم قبول کنند تا برای بعضی
وجه تفسیر در این آیه و ارتباط آن بسابق معلوم میشود که فرموده علم توریة را آنها نداشتند
نزد آلمحمد است یا بری و مراد از این آیات تحمیل نوع معجزات باشد یا کتاب یا ائمه یا که
همه مراد است بعد از این آیات میفرماید و قالوا لولا انزل علیه آیة من ربه و بعضی

قرائت کرده اند آیات من ربه چون بیان کتاب را فرمود و برهان اقامه نمود در آیه که
عند الله است فرمود که ایراد میکنند که چرا بر رسول خدا آیتی نازل نمیشود صورت آیه دلیل
است که مراد اعیان خارجیه است که برای انبیاء نازل میشده نه اعمال یدی چرا که میفرماید ایراد
میکنند که چرا آیتی بر او از آسمان نمیآید اگر مراد محض اعجاز یدی بود میفرمود چرا آیت
نازل نمیشود نقلش این نیست کسی نمیگوید اعجاز موسی بر پیغمبر نازل شد پس مراد آیات خارجه
است مثل عصای موسی مثلاً یا مثل ناقه صالح یا مثل رعدها و برقها که در وقت نزول حجی
بر حضرت موسی نازل میشد مراد شان این بود که با تکلم لفظ اشتباه کنند بر عوام الناس خداوند
نازل فرمود بر پیغمبر خود صلوات الله و سلامه علیه و آله پس بگو احمد با ایشان انما الآیات
من عند الله این است و جز این نیست که آیات نزد خداوند است و مراد این است که در قدرت
عباد نیست بلکه بتقدیر خداست نه اینکه مراد این باشد که در نزد ذات خداوند است زیرا که
خلقت و خلق بخدا نمیرسد ناقه مثلاً عند الله نیست ولی خداوند آنرا آفریده بهر طور خواسته
عصا در آسمان نیست بلکه خدا آفریده آنجا که خواسته و همچنین معجزات فعلیه و قولیه همه خلق الله است
پس فرمود آیات عند الله است یعنی عند مشیة الله است و انما انا نذیر مبین یعنی من
خدا نیستم که بمشیت من باشد و آنچه بخواهم بیاورم بلکه نذیری هستم ظاهر کننده امر خود
یعنی آمده ام شما را بترسانم از سخط خداوند و ظاهر کننده هستم نذیر بودن خود را و آنچه فرموده
ظاهر میکنم امر را معنی آن اینست که آنقدر که جای حجت اقامه حجت بجهة ظاهر شدن منذر بودن
من آورده ام و میآورم از هر قبیل باشد تکلیف من اینست و تکلیف شما هم اینست که اطاعت
کنید تکلیف من نیست که آنچه شما دلتان میخواهد من اظهار کنم مثل اینست که شخص فقیه مثلاً
تکلیفش اینست که حکم را طوری بیان کند که مقلد بفهمد و برهانی بر فقاهت خود اقامه کند

که مقلد آگاه شود مثل نقض و اجازه از فقیه سابق یا طوری علم را بیان کردن که مقلدین
علم حاصل کنند که فقیه است دیگر اگر مقلدی از میان برخیزد که من میخواهم تو فلان طور مخصوص
بر من فقاهت را ظاهر کنی ابداً بر او واجب نیست بر مقلد هم لازم نیست بلکه جایز نیست اینقسم ایراد
کردن همچنین است امر نبوت نبی بقدریکه تکلیف اوست باید اقامه حجت خود را بکند
بعد از آن اگر کسی هوسی کند که من فلان قسم معجز دلم میخواهد بر او لازم نمیشود بیاورد بلی یک
وقتی میشود که منحصر میشود اقامه حجت بقسم خاصی که اگر یکی از امت هم همان را طلب بکند آنرا باید بیاورد در
و آنوقت لزوم است بهر حال بنا نیست که هرچه اقتراح کنند نبی فوراً اظهار فرماید
ولو اتبع الحق اهوائهم لفسدت السموات و الارض بعد میفرماید اولم یکفهم انا انزلنا
علیک الکتاب یتلی علیهم سیاق آیه دلالت میکند که جواب آن ایراد شود که گفتند لولا
انزل علیه آیة میفرماید آیا کفایت نمیکند ایشانرا اینکه ما نازل کردیم بر تو کتاب را اینکه
تخصیص داده انزال را بعلیک جهات دارد یکی این است که برساند وجهی از وجوه اعجاز را که
بر مثل تو نبی امی کتاب علم باین عظمت نازل کردیم همین یک معجزه میبایست کفایت کند
دیگر معجزی نخواهند یتلی علیهم یعنی تلاوت کرده میشود بر ایشان و لفظ مضارع دلالت
بر دوام میکند یعنی همیشه یوماً بعد یوم و نیست مثل سایر آیات که یکدفعه است ان
فی ذلک لرحمة بدرستیکه در این انزال کتاب که ما ابتداء فرموده‌ایم بدون اقتراح امت رحمه است اشاره
باین است که اگر آیات باقتراح آنها نازل میکردیم و ایمان نمیآوردند مبتلا بعذاب استیصال
میشدند و هلاک میشدند مثل سایر امم که میآمدند از انبیا معجز میخواستند و بعد از اتیان کافر میشدند
پس خداوند مهلت را بر میداشت و هلاکشان میکرد چنانچه در مقام دیگر میفرماید و اما قرآن
که خداوند بلطف بر رسول خود نازل فرمود ابتداء امرش اینطور نیست بلکه قبول و عدم قبول امت

برحسب فهم آنست و خداوند مهلت میدهد تا بفهمند و بعد از فهم اگر قبول نکردند یا هلاک میشوند
یا مهلت داده میشوند تا قیامت و اکثر مهلت داده میشوند بجهت اینکه عقل در این امت بروز
کرده است و نعمت و عذاب عاقل اکثر در آخرت است و این مطلبی بزرگ است که در مقامی دیگر باید شرح
داده شود و اگر چه با تکفیر هم مستحق هلاک شود همه مستحق نمیشوند پس از جهت بلا به همه نازل
نمیشود بر خلاف سایر امم که بعضی اکثر مرتبه خداوند هلاک میفرمود بعد میفرماید و ذکری یعنی ذکر است
و موعظه یعنی در قرآن هم رحمت خداوند است از جهه عدم نزول بلاء و جهات دیگر و هم تذکر
است کردن و تسلیم نمودن لقوم یؤمنون بجهت جماعتی که ایمان میآورند ولی سایرین بر ایشان
رحمت میشود نه موعظه و شاید لقوم یؤمنون مخصوص باشد بذکری پس رحمت عام است و ذکری
خاص و باین استثنائی است که بلا بر امت خاتم صلوات الله علیه و آله نازل نمیشود چنین معلوم است
که رحمت عام باشد همچنین از ظاهر و سیاق آیه است ولی اخباری چند روایت کرده است سیوطی
در در منثور بسند عدیده با لفاظ متقاربه که مردمانی از اصحاب رسول خدا صلوات الله علیه و آله توریه را
مینوشتند پس ذکر کردند این مطلب را نزد حضرت رسول پس فرمود احمق‌ترین مردم و اضل ایشان قومی
هستند که راغب شدند از آنچه نبی ایشان آورده است بسوی چیزی که نبی دیگر آورده بسوی
امتی غیر امت خود شان بعد از آن نازل فرمود اولم یکفهم پس باین ملاحظه معنی این آیه جواب
آن فقره نیست و مانعی هم ندارد که در ظاهر آیه عقب آیه دیگر آید که چنین معلوم شود که جواب آنست
ولی در واقع چنین نباشد شیخ طبرسی هم این منقول را روایت کرده است و بعد از آنکه حدیثی
خاص از طرق شیعه نباشد در تفسیر آیه و اخبار عدیده از طرق اهل سنت باشد و منافی
با کلیات ما هم نباشد منکر نمیتوان شد بر مانع بر این مطلب نداریم پس این در جواب آنها باید
باشد مراد اینست که چرا طلب توریه و علوم آنها میکنید آیا قرآن شما را کفایت نمیکند

بنا براین معنی مسلم نمیتوان گفت که مراد کفاف قرآنست از حیث اعجاز و بر فرض ثبوت معنی اول هم عرض میشود نهایت دلالت اینست که حضرات بعضی معجزات دیگر خواستند خداوند نازل فرمود قرآن معجزه است کفاف ایشان را میکند که معجزه دیگر هم مطلبند و ابدا دلالت ندارد بر اینکه حضرت رسول معجزه دیگر نداشته اند و عاقل در این شک نمیتواند بکند پس این کلام که گفت معلوم میشود پیغمبر اظهار معجزه ننموده است افترای صرف و انکار امر بدیهی و ضروریست و اینکه گفته کفار بیانک بلند میگفتند نمیدانم از کجا دانسته که فریاد میکرده اند گمان ندارم با وجود تشریف داشتن آنحضرت میان ایشان آنها بقدر کفار آخر الزمان جرأت میداشتند که چنین فریادها کنند بلکه از قرآن خلاف این ظاهر است

قال هم در سوره مبارکه طه میفرماید وقالوا لولا یاتینا بآیة من ربه اولم تاتهم بینة ما فی الصحف الاولی و خلاصه مقصود آیه مبارکه این است که کفار گفته اند چرا یک معجزه از جانب پروردگار خود برای ایشان نمیآورد بعد در جواب میفرماید آیا بیان صحف اولی برای ایشان نیامد یعنی آیا قرآن که بیان توریه و انجیل و سایر کتب سماویه است برای ایشان نازل نشد و از این آیه مبارکه بصراحت مستفاد میشود که قطع نظر از اینکه حضرت رسول بقرآن بر حقیقت خود استدلال فرمود سؤال قوم را در اظهار معجزه نیز اجابت ننمود

اقول اینهم مثل آیه اولی است ایراد کردند که چرا نمیآورد آیتی از پروردگار خود مراد از همان قبیل آیات سایر انبیا است جواب میفرماید آیا نیامد ایشان را برهان آنچه در کتب اولین است سابقا مختصری در معنی آیه کریمه عرض شد بچند وجه آیه را معنی کرده اند یکی اینکه قرآن بینه صحف باشد بجهة اینکه قرآن معجز است و سایر کتب معجز نبود پس چون آنها معجز نبودند بودن آنها از خداوند بر ایشان ثابت نبود و چون قرآن معجز است و یقین است که من عند الله است آنها مصدق

کتب سلفست پس معلوم میشود آنها هم صدقست و این معنی بسیار بعید است از دو جهة چند وجه دیگر اینکه آنچه در کتب سلف از اخبار و علامات خاتم بود آیا بینه اقامه نکرد و سومخدا که همه در شان اوست و چون بر شما ثابت شد که همان رسول است که انبیاء سلف خبر داده اند دیگر چه حق دارند که معجز مطلبند بعد از اینکه نبی ثابت شد انبیاء گذشته خبر دهد که بعد از من نبیی با نبوصف ظاهر میشود و سخنی آمد و برهانی قائم کرد که من همان هستم دیگر حق ندارند معجز نطلبند در واقع معجز او همان معجزات سابقه است و بسیاق آیه این معنی درست است لفظ بینه هم دلالت بر این میکند بجهة اینکه بینه بمعنی برهان و دلیل است و جمعی از اهل سنت روایت مجملی در تفسیر آن میکنند باین لفظ که یعنی توریة و انجیل و محتمل است که مراد این باشد که خداوند اعتراض بر یهود و نصاری میفرماید بعد از آنکه معجز از نبی خواستند که آیا برهان آنچه در توریه و انجیل است بر شما ظاهر نشده یعنی خبر دادن توریه و انجیل شما را از خاتم خبر داده چرا منکر اید خلاصه چون حدیث خاص در معنی این آیه نیست اگرچه از اخبار دیگر بر خود ما محکم باشد ولی نسبت بمدعی استدلال با آن ادله از طریق جدل خارجست و احتمال معانی عدیده میرود اصل آیه متشابه میشود و بر فرض محکم بودن نیز دلالت ندارد بر اینکه پیغمبر معجز دیگر نباید داشته باشد نهایت دلالتش این است که قرآن ایشان را باید کفایت کند اگر مراد از بینه قرآن باشد ولی دلیل محکمی بر این مسئله نداریم سابق هم عرض شد اینکه گفته قرآن را بینه صحف نامیده اند خطاست و از برای اهل فهم عرض میکنم اثبات شیئ نفی ما عدا نمی کند و جوابی هم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرماید صرف بیان حقیقت که آنها گفتند چرا آیت نمیآورد فرمود باینکه برهان آنچه در کتب از خبر من بود بر شما اقامه شد دیگر چه حاجت معجز دارید ولی نفرمود من نمیآورم نهایت جای دیگر هم فرمود قل انما الآیات عند الله یعنی در دست اوست هر وقت میخواهد نازل میکند و بعد هم نازل فرموده زیرا که منقول است که سوره طه

مکه است و اوایل بعثت بوده بعد یوناً فیوناً معجزات را ظاهر فرموده در خود قرآن چندین معجزه
حکایت شده یکی انشقاق قمر است که در مکه شده و بعد از نزول طه بوده مسلّم یکی اخبار غیب است که
در قرآن داده و همچنین از معجزات سایر انبیاء آنچه در قرآن حکایت شده که همه رد بر آنمرد است
زیرا که این ادله را اقامه میکند بر قول خود که غیر از کلام معجزی نبوده و هیچ پیغمبری بنا نداشت و رده
چون معجزات سبب موهوم و عیسی را بطور صراحت فرموده است ترسید منکر شود با نفهمیم حیله‌ها کرده است
و علی ای حال آیه دلیل مراد او نیست و عجب اینست که در وجه استدلال خود میگوید از این آیه
بصراحت مستفاد میشود که قطع نظر از اینکه حضرت رسول بقرآن بر حقیت استدلال فرمود
سؤال قوم را در اظهار معجزه نیز اجابت نمود و عجب اینکه اول بفطرت خود او یا کاتب نوشته نمود
بعد در غلط نامه ایرا غلط نوشته و نمود در اصحیح پنداشته نمیدانم خیال بکرد از یوم حسرت که
فریاد میکند یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله بجهة حقایق باطل حق باین ظاهری امکن یموشی
چون مرشد عاجز حمقی گرفتند و میخواهند او را تقیه حجتهای خداوند بگیرند اشان از این تفحص
کنند باز ضالین اولین جرأت انکار معجزات را میکنند دروغی بر مرشد خود می بستند
که فلان کرامت کرد اینها منکر معجزات میشوند باری نمیدانم کجای آیه دلالت میکند بر اینکه
حضرت رسول دیگر معجزه نیاورند نهایت دلالت همان است که عرض شد اگر محکم باشد
والا که متشابه است

قال وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا تا للکافرین

اقول آیه کریمه مطاعه بجهة اثبات اینمطلب است که قرآن من عند الله نازل شده
است یعنی اگر شما در شک هستید از آنچه ما نازل کردیم بر عبد خودمان که یقین نکردید آن من عند الله
است و میشود مراد از ما انزلنا نبوت و احکام باشد یعنی اگر در اصل نبوت شک دارید پس

بیاورید سوره از مثل او در ضمیر احتمالات میرود و مفسرین هم اختلاف دارند یکی اینکه مرجع
ضمیر قرآن باشد و من محض تبیین باشد مثل قوله فاجتنبوا الرجس من الاوثان و معنی چنین
میشود اگر در شک هستید از آنچه نازل کردیم بر عبد خودمان شما هم سوره بگوئید از نوع آن بعضی
گفته اند من زایده است و بعضی میگویند مرجع نفس نبی است یعنی از مثل حضرت رسول شخصی
یکنفر از میان شما سوره بیاورد یعنی مرد امّی علم نکرده و همه این وجوه محتملست ولی از سیاق آیه
چنین ظاهر میشود که مرجع کتاب باشد چرا که گفتگوی معجزه در منزل بوده نه منزل الیه پس
میفرماید مثل آن بیاورید و وجه دیگر اینکه اگر مرجع حضرت رسول صلوات الله علیه و آله باشد
معنی این میشود که سوره یکنفر را بیاورید از مثل پیغمبر که آنهم عامی باشد و بنا بر معنی اول
معنی چنین میشود که احدی از شما نمیتواند مثل آن بیاورد و آن البته اولی است از اینکه تحدّی
بگویند یکنفری بیاورید نظیر آنرا بیاورد و آیه بعد هم دلیل همین معنی است فقد بروا و فهم
وادعوا شهدائکم یعنی بخوانید شهداء خودرا یعنی جمع کنید اعوان و انصار خودرا با حضار
شهر و بلد خود را یا آلهه خودرا تا مدد کنند شما را بر اینکه مثل قرآن بیاورید اگر راست میگوئید
و بعضی چنین معنی میکنند که شاهدین خود را که از سنخ خودتان هستند از کفار بیاورید شهادت
دهند و تصدیق کنند که آنچه آورده اید مثل قرآن شده یا نه و من دون الله را متعلق براوّ لتبا
میگیرند یعنی شاهد شما غیر اولیاء خدا باشد بلکه از سنخ خودتان مقصد بیاورید که نسبت به شما غرض
باشد بخیال خودتان اگر شما راست میگوئید در دعوای خود که این کتاب از جانب خدا نیست و من
اکتساب کرده ام و از هرجا تألیف نموده ام بعد میفرماید فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا
النار التی وقودها الناس و الحجارة اعدّت للکافرین یعنی پس اگر نکردید یعنی نیاوردید مثل
یک سوره قرآن با وجود استعانت با عوان و انصار در صورتیکه مراد از ادعوا شهدائکم تجهة استعانت

باشد نه شهادت دادن ولن تفعلوا یعنی بعد از اینهم نمیتوانید بیاورید و این از کمال اهمیت
و اعظم شاهد است که کلام از نزد خدای علام الغیوب است که میفرماید هرگز مثل آن نمیتوانید بیاورید
پس بپرهیزید از ناری که وقود آن مردمند و سنگ سیاق آیه نظاهر این بود که بفرماید بپرهیزید از
تکذیب که جزای آن نار است ولی از باب ظهور آن محض اختصار ترک فرموده و جزا را ذکر کرده
که بیشتر سبب وحشت باشد مثل اینست که مثلاً کسی منکر شود نماز را تو بگوئی از عذاب خدا بترس
یعنی منکر نماز مشو که گرفتار عذاب نشوی و اسرار باطنه هم دارد چون وضع آیات طوری
قرار داده شده که هر آیه معانی عدیده داشته باشد و بواطن و تأویلات از آن مستفاد شود پس
این وضع مخصوصاً بیان فرموده که آن معانی مستفاد شود و اینمقام محل ذکر آنها نیست خلاصه
فرمود بپرهیزید از چنین ناری که مهیا شده از برای کافرین نتیجه این میشود که شما منکر شدید
پس کافر شدید مثل سایر کفار و مستحق چنین ناری هستید اینست معنی آیه کریمه و اگر انصاف دهی
دلالتش این است که قرآن معجز است و آنحضرت تحدی هم بآن فرموده ولی ابداً احدی الدلالات
دلالت نمیکند بر اینکه آنحضرت معجز دیگر نداشته بلکه این آیه خاصه دلالتش بر این است که قرآن
من عند الله است و احدی قدرت ندارد بر اتیان مثل آن و همین را خداوند شاهد بودن آن من الله
قرار داده و دلالت آن بر نبوت پیغمبر صلوات الله علیه و آله بالتزام است پس با این آیه میتوان
بطور ثبت استدلال کرد بر اینکه آنحضرت قرآن را معجز خود قرار داده است بخصوصه مثل اینکه سایر
انبیاء هر یک معجزات خاصه داشته اند

قال و ایضاً در سوره یونس فرموده و ما کان هذا القرآن ان یفتری من دون الله
و لکن تصدیق الذی بین یدیه لا ریب فیه من رب العالمین ام یقولون افتریه قل
فأتوا بسورة مثله وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین و از این

قبیل آیات در قرآن مجید بسیار است و نگارنده رعایةً للاختصار بدینجمله اقتصار نمود و کل
صریحست بر اینکه اگر در شک هستند منکران در کلام الهی بودن قرآن و چنان گمان میکنند که آنحضرت
خود آنرا گفته و با فترا بخداوند بسته است جمیع متفق شوند و علماء و فصحاء و بزرگان خود را بمعاونت
طلب کنند و سوره چون قرآن بیاورند و حال آنکه نخواهند آورد و نمیتوانند آورد بلکه در سوره
بنی اسرائیل فرموده است که قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن
لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیراً یعنی عظمت قرآن بدین پایه است که اگر
انس و جن جمع آیند و یکدیگر را ظهیر و معاون گردند که مانند قرآن آرند نتوانند و از
عهده برنیایند

اقول نوع این آیه هم مثل همان آیه سابقه است و تحدیرا محض اثبات اینکه کتاب
خداست فرموده است ولی معنی آیه را باز محض میمنت عرض میکنم میفرماید نبوده این قرآن
افتراء از غیر خداوند در صورتیکه ان یفتری بتأویل مصدر برود و میتوان گفت لأن یفتری
است یعنی نبوده قرآن بجهة اینکه افتراء بسته شود از جانب غیر خداوند و لکن تصدیق
الذی بین یدیه یعنی تصدیق کتابهائیست که قبل از آن نازل شده است این در واقع حجتی
است بر اینکه من عند الله است این دلیل مثل اینست که بگوئی فلان کتاب مال فلانکس
است بجهة اینکه شبیه بکتب اوست بالحن قول اوست همچنین اینجا میفرماید این کتاب تصدیق
کتابهای گذشته است یعنی همان مطالب را بهمان سیاق بیان فرموده پس چون آنها مسلم شده که
کتاب خداست اینهم کتاب خداست و تفصیل الکتاب یعنی تبیین معانی مجمله در قرآن با بیان
ادله ایست که محتاج بآن هستید در دین خود لا ریب فیه من رب العالمین شکی در آن نیست
که نازل من عند الله است بعد از آن برهان اقامه میفرماید بر اینکه من عند الله است

باین فرمایش ام یقولون افتریه ام در اینجا منقطعه است و معنی میشود بل یقولون یعنی بلکه
آیا میگویند که دروغ بسته است آنرا بخداوند و این تقریر حجتی است بعد از حجتی پس بانحرف
ملزمشان بکن بانیکه اگر افترا باشد اتیان مثل آن ممکن خواهد بود قل فاتوا بسورة مثله یعنی بگو
ای پیغمبر پس بیاورید مثل یک سورهٔ قرآن و این آیه در واقع شاهد است که در آیهٔ اولی هم
مرجع ضمیر قرآنست نه پیغمبر یعنی مثل قرآن در فصاحت و بلاغت و سایر خواص قرآن بیاورید
بجهت اینکه شما هم اهل لسان و ملک او هستید اگر او توانست بیاورد شما هم باید بتوانید پس اگر
نمیتوانید بدانید من عند الله است بعد میفرماید وادعوا من استطعتم من دون الله و بخوانید
هرکس را بتوانید غیر از خداوند بجهة اینکه اعانت شما را بکنند در اتیان بمثل قرآن اگر راست میگوئید
در اینکه قرآن افتراست بر خدا و از خلق است این آیه هم نیز دلالت دارد بر اینکه معجز است ولی
محض تصدیق تو اینکه کتاب از جانب خداست فرموده نه استشهاد بر نبوت بلی بالتزام دلالت
دارد بر این مطلب و مطلقا دلالت بر این نمیکند که پیغمبر دیگر معجز نداشته و دلالت نمیکند بر اینکه
کلام افضل معجزه است و نه اینکه حضرت نهی فرموده باشد از معجز خواستن غایت دلالتش
همین است که عرض شد و مصنف همین مطلب را میفهمد و خود او هم اقرار کرده در همین مقام که دلالت
اینده و آیه اینست و میگوید فرموده علما و فصحاء خود را باستعانت بجوئید این نکته را مگر از
لفظ شهداء استنباط کرده باشد و الا من استطعتم عموم دارد بعد میگوید بلکه فرموده است قل لئن
اجتمعت الانس والجن تا ظهیرا و همین مطلب حقیقت شکی در آن نیست و شرح این آیه کریمه را اگر بطور
شایان بخواهم بنمایم سخن بطول میانجامد زیرا که اختلافات در وجه ارتباط آن بسابق و معنی
آن زیاد است مختصر آنچه دال است بر اینکه قرآن معجز است و احدی مثل آن نمیتواند بیاورد
جن و انس اگر معاون هم شوند نمیتوانند مثل آنرا بیاورند و از ابن عباس روایت شده نضر بن حارث

کفت لو نشاء لقلنا مثل هذا آیه نازل شده در جواب او اگر چنین باشد ربطی بسابق ندارد و کلامی
مستانفه است بهر حال دلیل معجز بودن قرآنست و بالتزام دلالت میکند بر اینکه قرآن
معجز نبی است ولی انحصار نمیرساند ابداً ولیکن مصنف بدون مناسبت استدلال نموده
بر مراد باطل خود

قال واز اینجمله توان دریافت که حق جل جلاله آیات کتاب را اعظم حجج و براهین
مقرر داشته و آوردن مثل آنرا باطل و در امکان احدی ننهاده است بلکه در صحف الهیه
وارد است که اگر نفسی کلامی را خود فرا بافد و بخداوند بندد و بافترا باو حلیت عظیمه نسبت
دهد حق جل جلاله بهمین قدرت او را اخذ فرماید و هلاک کند و مهلت ندهد و او را و کلام او را
زائل نماید چنانکه در سورهٔ مبارکه حاقه فرموده است ولو تقول علینا بعض
الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین و
انه لتذکرة للمتقین و مقصود حق جل جلاله از این آیهٔ مبارکه اینست که اگر کلامی را بما ببندد
و بهمین قوت او را اخذ فرمائیم و عرق حیوة او را قطع نمائیم و احدی از شما مانع نتواند شد
و نفسی حاجز او شخط نتواند گشت و این آیه صریحست بر اینکه هرگز خداوند تبارک و تعالی مهلت
نخواهد داد نفسیرا که کلامیرا بکذب باو نسبت دهد و کتابیرا که خود تصنیف نموده باشد نام او را وحی
السما نهد و آیات الهیه خواند تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا

اقول مرادش از اینسخن اینست که اگر کسی کلامیرا بخداوند دروغ نسبت دهد فورا
باید بمیرد پس میرزا علیمحمد و میرزا حسینعلی که این خرافات را بهم بافتند و بخداوند نسبت دادند و زنده
ماندند مدتی معلومست که راست گفته اند در جواب این مطلب عرض میکنم در اینکه خداوند البته
میفرماید حق را و خذلان میفرماید باطل را هیچ سخنی نیست و لکن ابداً لازم نکرده که فورا باتمام

شوند بلکه خلاف آن بسیار دیده شده که خداوند از باب استدراج مهلت داده است اگر بنا
شد بعض عصیان تمام شوند که بنای عالم بهم میخورد و ملک فاسد میشود بلکه معصیتهای بزرگ بزرگ
کردند عصاة باز خداوند مهربانی فرمود ادعای نبوت کردند باز مهلت داد بلکه بسا بحسب
ظاهر اهل حق را بجهت مصالح بلکه حکمت مبتلا میفرماید و کفار را منعم میسازد و همین یک امتحان بزرگ است
بلکه مسا مدعی باطل را سالها میگذارد و مدعی حق را میمیراند حضرت رسول صلوات الله علیه و آله
از دنیا رحلت فرمود مسیلمه با آنکه آیاتی بدروغ آورد زیست کرد علی بن ابی طالب علیه السلام بدتنها
با معویه مجاهده کرد آخر آن بزرگوار از دنیا رفت معویه سالها سلطنت با نعمت کرد چه بسیار
از اعدا که قاتل ائمه هدی علیهم السلام یا انبیا خدا یا سبب قتل شدند و مدتهای مدید بعد از ایشان
زندگانی کردند بلکه سلطنت نمودند بنی امیه بعد از حضرت سید الشهدا علیه السلام سالها زندگی
و عیش کردند تا خورده خورده خداوند از ایشان انتقام کشید بنا نیست در دنیا بمجرد آنکه کسی کافر شد یا
مشرک گشت یا صاحب بدعتی شد فوراً از او انتقام کشند خداوند همچنین وعده نفرموده بلکه آنچه در
آیات عدیده وعده داده شده اینست که خداوند اهل حق را نصرت فرماید باقامه حجت و ظهور حقیت
ایشان و اهل باطل را خذلان فرماید بادحاض حجت و ابطال امر و اظهار کفرشان یا فسقشان یا
دروغشان هر کسی برحسب دعوتش و اما آیه کریمه ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا
منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین اولاً که آیه خاص است بحضرت رسول صلعم با آنکه آنحضرت چنین
کاری نمیکرد و دروغ بر خدا نمی بست معذلک خداوند این وعید را از برای اطمینان بندگانش
قرار داد از باب رأفت مثل اینکه پادشاه حاکمی نصب فرماید آنگاه برعیت فرماید اگر شما ظلم
کرد من سرش را میبرم و یا اگر دیگری ظلم کند سزاوار هر دو لی این را محض اطمینان رعایا
نسبت بحکومت میگوید و کذلک محض خوف حاکم و اجتنابش از ظلم او را باینطور تخویف میکند

همچنین چون مردم ندیده بودند پیغمبری که اینطور آیات بر او نازل شود حضرت موسی را که اولا
ندیده بودند آنها هم که دیدند و خبر او را نقل کردند گفتند موسی علیه السلام از کوه طور تشریف
آورد کتابی آورد که از خداست و بشواهد و بینات و آیات و معجزات اثباتش کرد همچنین
حضرت عیسی هم باین سیاق انجیل نیاورد ولی حضرت رسول گاهی یک آیه گاهی بیشتر برایشان
قرائت میفرمود البته مسلم اسباب وحشت و خیال میشود آن آیات هم که وقت نزول وحی بر
موسی ظاهر میشد که نبود اینست که خداوند نازل فرمود در جواب آن کلمات بعد از آنکه ذکر فرمود
بلایا را که بر مکذبین نازل فرمود فرمود فلا اقسم بما تبصرون و ما لا تبصرون انه لقول
رسول کریم و ما هو بقول شاعر قلیلا ما تؤمنون و لا بقول کاهن قلیلا ما تذکرون
تنزیل من رب العالمین و لو تقول الآیه بیا نزامو که میفرماید باینکه قسم میخورم بآنچه می
بینید و نمی بینید این قول رسول کریم است که اول نسبت بسبب و واسطه داد بعد ذکر منزل فرمود
پس فرمود قول شاعر نیست قول کاهن نیست بلکه تنزیل از پروردگار عالمیانست اگر رسول قولی را
ببابندد یمین او را میگیریم یعنی قوتش را تمام میکنیم پس قطع میکنیم وتین او را وتین بمعنی عرق
قلب هست بمعنی عرق صلب هم هست اگر مراد عرق قلب باشد یعنی خوف در دلش میاندازیم
مثل اینکه میان مردم معروفست که بند دلم پاره شد یعنی وحشت کردم و ترسیدم معنی این آیت
نه اینکه او را میکشیم اگر میخواست بفرماید میکشیم لفظ خیلی نزدیکتر و مناسبتر داشت هرگز شنیده
کسی بگوید در مقام تحذیر و وعید که وتین کسی را قطع میکنم بلکه در عجم بسا میگویند جگر فلان را در میاورم
آنهم مثل میان مردم معروف شده از وقتیکه هند جگر حمزه را فرمان داد در آوردند از غیظ همین
طور میگویند و نمیفهمند چه قدر قبیح است این سخن و از این قسم امثال بسیار است که میگویند و نفهمیده
مثل اینکه معروفست بچه های خود را از لولو میترسانند این مثل بعد از آن معروف شد که ابولؤلؤ

عمر را قتل کرد خلاصه مرادم اینست که این کبرا هم که میگویند مجاز مستعملی نیست بلکه مثلی بر السنه
جاری شده همچنین لفظ قطع وتین ابداً دلالت بر موت وقتل ندارد بلکه مستعمل در مقام وحشت انداختن
است پس معنی آیه این است که اگر پیغمبر دروغ بگوید نصرتش نمیکنم قوت وقدرتش را میگیرم
و رعب در دلش میاندازم مثل سایر دروغگویان عالم که همینکه دروغ میگویند مستوحشند
که مبادا مفتضح شوند واگر مراد حبل پشت است که مراد اولاد است یعنی اگر دروغ گوید نسلش را
قطع میکنیم چنانچه فرمود ان شانئک هو الابتر پس کدام کلمهٔ آیه دلالت دارد بر اینکه کذاب
عمرش منقضی میشود بلکه کذاب مفتضح میشود حجتش داحضه میشود قولش سخریه مردم میشود چنانچه
اقوال جماعتی چنین است پس این مقدمه که مصنف چید بر مرادش بکلی باطل شد پس از این
از خدا نترسیده از پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه خجالت نکشیده مدعی شده که کتاب میرزا علیمحمد
من عند الله است وخودش ادعای این را کرده ومیرزا حسینعلی تالیفات وکاغذهای بسیار نوشته
وگفته من عند الله وآیات است وایقان او را مدعی شده از آسمان است کاش اقلاً خجالت میکشیدند و
فسق رئیس خود را پنهان میکردند آنوقت بعد از این استشهاد میجوید بر حقیت آنها بوجوه
ایشان بعد از نامربوطها تا مدتی پس گفته معلوم است که راست گفتند و آنهم بسیار عجیب
است اولاً که گفته دروغگو فوراً باید بمیرد آیه که اینرا دلالت ندارد من بعدهم این مطلب را
در مقام تعرضش بیان میکنیم انشاءالله بر فرض که معنی هم این باشد که او را بکشد دیگر از این
بهتر وزودتر چه طور تمام فرماید نهایت از عدل خداوند دور بود که از اول او را بکشد چهار
صباح مهلتش داد شاید متنبه شود اگرهم متنبه نشود سایرین امتحان شوند آخر داد اهل امرش
که جرأت نمیکرد بگوید کتاب من کتاب خداست خورده خورده باورش شد اسم آنرا الکتاب
خدا گذارد خداوند او را معاقب کرد بانواع بلاها تا آنکه بتواتر بما رسیده است که در مجلس علماء

تائب شده ایمرد اگر مقصود است که چرا چنین ترسیده است که تائب میشود آخر هم او را تیر
باران کردند بطوریکه معروف است میخواهی تشدید خدای بینی اینجا تماشا کن چند فوج ایستادند
اول از اسم سیادت ترسیدند تیر نازدند ولی او را نشانه گلوله نکردند محض اینکه نوعاً مردم نسبت
بسادات اخلاص دارند حتی بد آنها را هم خوب میدانند تا اینکه گلوله بر ریسمان خورد وافتاد که
در واقع حبل و وتین او قطع شد فرار کرد و در مزبله یا جای کثیفی پنهان شد اگر خدا نکرده بقدر
بعضی مریدهای احمق دل داشت ایستاده رو بمردم میکرد عبرت بگیرید یا حیا کنید گمان دارم
همه تائب میشدند بلکه ساجد میشدند بلکه گمان دارم حاکم ومحکوم مطیع میشدند امر عجم را گمان
کن مثل آن اعراب که نسبت بائمه هدی علیهم السلام کردند آنچه کردند بلکه عجمها اگر اندکی احتمال
حقی داوند مسلم احترام میکنند بهر حال خدا خواست چنان بند دلش را پاره کرد که تاب نیاورد
و فرار کرد بعد از آنکه چنین شد یکنفر رفت و او را بیرون آورد و بستند و زدند نگو صبر کرد
وتحمل بلا شد اگر مرادش صبر بود و میخواست حتماً کشته شود میبایست بایستد ساکت باشد باز
هم او را میکشتند ولی گریختن بجهت حفظ بدن است نه صبر نهایت عقلش نرسیده که اگر انکار
کرده بود بهتر محفوظ میماند بهر حال خودش را خداوند اینطور تمام کرد و بطلانش را بر همه کس ظاهر
کرد خاصه در آذربایجان که آنخالت را دیدند از میان اهل آن شهر کمتری هم متابعت او را کردند
ولی بعد از آنکه او کشته شد مریدها دیدند نان بدی پخته نشد عقب کردند دیگر از دومی ایشان
که چه عرض کنم در واقع محتاج برد کردن نیست آن حالات و آن اوضاع والحمد لله او را
دلیلی هم جز ادعای خودش که این نامربوطها را گفته نیست خلاصه بعد از این بیان که نموده
کلماتی از میرزا حسینعلی نقل کرده وتحقیقی نموده نعوذ بالله که کار این والی از پیغمبر صلوات الله علیه وآله
بالاتر است و نوشتجات آنها از قرآن عجیب‌تر بینی و بین الله جواب از آنها دادن بسیار قبیح است

فذروه فی سنبله اینحنانشان هم شبیه است بآنسخن که مبدء کلام خود قرار داده که اینشخص
که قادر بر دوختن قبای خود نبود در ربّ ملک است و خداوند است که ظاهر شده نعوذ بالله این
شخص احمق جاهل شخص عاقل چه میتواند بگوید ومن یدع مع الله الهاً آخر لا برهان له فانّما
حسابه عند ربه

فصل گفته است فصل ثانی در کیفیت احتجاج باحادیث و بشارات پس از آن مطلبی
عنوان کرده و حاصل آن اینست که اخبار بسیار در علامات ظهور وارد شده و همه مختلف است و علماء
سلف از عهده جمع بر نیامده اند لهذا اکتفا بنقل اخبار کرده اند ولی من کتابی نوشته ام مسمّی
بفصل الخطاب در آن کتاب فصلی خاص عنوان کرده ام در جمع میان اخبار و طوری جمع کرده ام که
اخبار شیعه و سنّی همه موافق شده و احادیث صحیحه را بتطبیق با آیات قرآنیه از غیر صحیح آن ممیّز
ساخته ام

اقول کتاب شما را ندیده ام و نمیدانم چه قسم رفع تعارض کرده اند یا تطبیق نموده اند اصل کلام
این مقامشان قدری خارج از اصطلاحست بجهة اینکه جمع و تطبیق با تصحیح دو تاست معنی جمع و تطبیق این
است که بیکنوعی اخبار را معنی کنند یا تأویلی نمایند که باهم جمع شود و مطابق با کتاب گردد
و تصحیح آنست که بسنجند با کتاب خدا یا سایر موازین هر کدام موافقست صحیح بشمرند هر کدام مخالفت
ترک کنند بهر حال ایشان نمیدانم چه کرده اند گمان ندارم کسی بتواند جمیع اخبار وارده در وقایع ظهور قائم
در رجعت و علامات و آثار امام را با قرآن مطابق کند یا بعرض بر کتاب جمیع الصحیح نماید اگر ایشان
کرده اند و بر وفق حقیقت هنری کرده اند ولی اگر بوضعی که در اینکتاب تحقیق کرده اند آنجا هم عمل
کرده اند که آنجا هم خطا کرده اند عصمنا الله من الزلل و آمننا من الفتن

قال لذا در این مختصر بذکر احادیث صحیحه که فیما بین اهل تسنّن و اهل تشیّع مفاهیم آن
متفق علیه باشد و با قرآن مجید منطبق اکتفا مینماید

اقول نمیدانم مرادشان از صحیح چیست که بر وفق آن عرض کنم اگر مقصودشان صحیح باصطلاح
متأخرین است همه این اخبار که نقل میکنند صحیح نیست اگر مراد صحیح باصطلاح متقدمین است که آنچه
از کتب معتبره ثقات شیعه روایت کرده اند صحیحه است و غیر از آن صحیح نیست واما مقدم داشتن
تسنّن بر تشیّع نمیدانم از چه بابست ترجیحی بخیال خود داده اند یا باعث دیگر دارد و اختیار کردن
لفظ تشیّع هم در اینمقام غلط است اگرچه بنای من بر غلط لفظی گرفتن نیست چراکه نسبت باینها عجائب تر
ثمراست بزرگان با براوتی ایشان ایراد کردند جواب گفتند حروف و الفاظ آمدند نزد من سجده
کردند من اذن دادم هر کدام هر عملی میخواهید بکنید قید را برداشتم بر و دیمی ایشان با خودمان ایراد
کردیم تازه می بینیم جواب داده که اینها از تقیّد بالفاظ است باید مستغرق بحر معنی شد دیگر از این
مقوله بحث بیجاست ولی محض ملتفت شدن عقلا عرض میکنم منکرین خلافت امیر المؤمنین علیه
الصلوات والسلام چون امامی نداشتند و نمیتوانستند رئیس خود را امام بحق بخوانند و در همه چیز تنوع و غش
دانند گفتند ما تابع سنّت پیغمبریم و تابع اجماع جعلی خودمان هستیم پس خود را اهل سنّت و جماعت خواندند
شیعه چون دیدند آنها این ادّعا را کردند بدروغ گفتند اهل تسنّن یعنی سنّت را بخود گرفته اند
وحال اینکه در واقع اهل سنّت نیستند چراکه سنّت را پشت سر انداختند و ترک نمودند پس آنها تسنّنوا
یعنی بجعل سنّتی بخود گرفته اند حال نسبت بشیعه تشیّع نباید گفت که یعنی شیعه نیستند ولی شیعه بودن را
بخود گرفته اند مگر بگوئی مراد محض قولست فقط یا اینکه بگوئی نسبت بتشیّع حقیقی است که شیعه حقیقی
همه کس نیست اما محل اوّل بعید است با اینکه دوراست از اصطلاح لفاظی و لو در لغت معنی
داشته باشد و محل دویم بعید است بجهت اینکه مورد چنین موردی نیست که این احتمال
رود

از جمله احادیث داله بر میعاد ظهور حدیث ابی لبید مخزومی است که مرحوم
فیض در تفسیر اول سوره بقره و هم مرحوم مجلسی در غیبت بحار الانوار روایت فرموده که و من الحدیث ما رواه
العیاشی عن ابی لبید المخزومی قال قال ابو جعفر علیه السلام یا ابا لبید انه یملک من ولد العباس اثنا عشر
تقتل بعد الثامن منهم اربعة تصیب احدهم الذبحة فتذبحه هم فئة قصیرة اعمارهم خبیثة
سیرتهم منهم الفویسق الملقب بالهادی والناطق والغاوی یا ابا لبید ان لی
فی حروف المقطعة لعلما جما ان الله تعالی انزل الم ذلک الکتاب فقام محمد صلعم
حتی ظهر نوره و ثبتت کلمته و ولد یوم ولد و قد مضی من الالف السابع مأة سنة و ثلث
سنین ثم قال و تبیانه فی کتاب الله فی الحروف المقطعة اذا عددتها من غیر تکرار
ولیس من الحروف المقطعة حرف تنقضی ایامه الا و قائم من بنی هاشم عند انقضائه ثم قال
الالف واحد واللام ثلثون والمیم اربعون والصاد تسعون فذلک مأة و احد و ستون
ثم کان بدو خروج الحسین علیه السلام الم الله لا اله الا هو فلما بلغت مدته قام قائم ولد العباس
عند المص و یقوم قائمنا عند انقضائها بالمر فافهم ذلک و عد و اکتمه خلاصه
ترجمه انیست که عالم مفسر عیاشی از ابی لبید مخزومی روایت نموده است که امام همام ابو جعفر
علیه السلام فرمود یا ابا لبید هر آینه مالک ملک خواهند شد از فرزندان عباس دوازده نفر کس پس از
هشتمین ایشان کشته میشوند از آنها چهار نفر یکی از ایشان را ذبحه یعنی درد گلو دوچار میشود و اورا
هلاک میکند ایشان گروهی هستند کوتاه عمر و زشت سیرت یکی از ایشان فاسق گوینده ایست
که ملقب است بهادی یا ابا لبید مرا در حروف مقطعه قرآن علم بسیار است خداوند تبارک و تعالی
نازل فرمود الم ذلک الکتاب را پس قیام فرمود محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه نور او آشکار
شد و کلمه او ثابت و استوار گشت و تولد یافت آنحضرت و یوم تولد او گذشته بود از هزار

هفتم یکصد و سه سال یعنی از ظهور ابو البشر شش هزار و یکصد و سه سال گذشته بود که خاتم انبیاء
تولد یافت و عالم را بوجود مبارک مزین فرمود پس فرمود و تبیان این نکته در حروف مقطعه
قرآنست اگر شماره آنرا بدون تکرار و هیچ حرفی از حروف مقطعه قرآن که بگذرد ایامش مگر آنکه
قائمی از بنی هاشم نزد انقضای آن قیام خواهد نمود یعنی هر یک از حروف مقطعه اوائل سور
تاریخی است و اشارتیست از برای قیام یکی از بنی هاشم در دوره اسلام پس فرمود الف یکست
و لام سی و میم چهل و صاد نود و جمله یکصد و شصت و یک است و بالجمله واقع شد آغاز
خروج و قیام حسین بن علی علیهما السلام نزد الم الله لا اله و چون این مدت بالغ شد قیام
نمود قائم ولد عباس نزد المص و قیام خواهد فرمود قائم ما نزد انقضای اعداد حروفات
مقطعه اوائل سور بالمر پس دریاب این نکته را و بشمار و پنهان دار انتهی و بروفق حدیث
شریف چون هشتاد و یکسال از قیام حضرت خاتم الانبیاء بگذشت سید الشهداء علیه التحیة والثناء
قیام فرمود و برتبه شهادت فائز گشت و چون صد و چهل و دو سال از قیام سید رسل منقضی شد قیام
آل عباس عبد الله سفاح بامر خلافت هاشمیه قیام نمود و بقیامش خلافت امویه زائل و منقرض
گشت چون بروفق فرمان حضرت ابی جعفر حروف مقطعه اوائل سور را از الم ذلک الکتاب
تا المر بشماری یکهزار و دویست و شصت و هفت میشود و این مطابقت با یوم طلوع نیر اعظم
از فارس بعد بیانی میکند حاصلش اینکه حضرت ابی جعفر علیه السلام تواریخ را از یوم قیام حضرت پیغمبر
فرموده اند و در جمیع کتب سیر معروفست که حضرت هفت سال قبل از هجرت بعلانیه
دعوت قریش را فرموده و پیشتر امر را مکتوم میداشته اند و چون خروج این جاهل در سنه شصت
هجری بوده با آن هفت سال قبل از هجرت شصت و هفت میشود
اولا این حدیث از احادیث ضعیفه است بجهة اینکه معلق است و ثانیاً ناظراً

از تفسیر صافی روایت نموده است بقرینه اینکه میکوید و من الحدیث ما رواه مرحوم فیض چون اوّلا
من القرآن کفته و آیه نقل کرده و من الحدیث را عطف بر آن نموده ولی مصنف نفهمیده خیالش لفظ
و من الحدیث متعلق بسند روایتست و لازم بود نقل کند من الحدیث را این چندان ضرر ندارد
و امّا در آخر حدیث در بعضی صافی های منطبعه المرآ روایت نموده و عه بعین و دال و در خطّی
عه بعین و تا نوشته و مجلسی مرحوم المرا را روایت نموده عوالم هم همینطور روایت کرده و احتمال ۲و عه بعین و تا م
میدهم هم در نسخه صحیحه صافی هم المر باشد و المرا اشتباه است بقرائنی که من بعد نقل میشود و همه
را دین از عیاشی روایت کرده اند و مسلّم مجلسی هم دقتش بیش از ملا محسن بوده هم اسبابش جمع
و بر روایات او نفس مطمئن تر میشود بخصوص با قرائن که بعد مذکور میشود ولی مجلسی مرحوم وجوهی
در معنی احتمال داده است که بعد بیان میشود ان شاء الله و یکی از احتمالات که داده این است که
المرا باشد و نمیتوان بمحض احتمال اعتماد نمود بر لفظ اکر چنین باشد احتمالات بسیار است و هر کسی
بخیال خود میتواند احتمالی دهد مصنف اکر از نسخه که روایت کرده المرا بوده بر او حرجی نیست
و الّا رسم دیانت و امانت این بود که بهمان لفظ المرا روایت کند نهایت بکوید محتملست المر باشد
بلی محمل است نسخه که از آن حدیث را نقل نموده غلط باشد در اینصورت از جهت روایت نمودن بر او
حرجی نیست ولی سخن در سایر تحقیقات و استدلالات است که ان شاء الله ظاهر میشود لکن در هر مورد
و مقام انسان باید انصاف را از دست ندهد و غرض را کنار بکذارد خاصه در امر آخرتی و امور
دنیویه بسا یکوقتی تابع اغراض ما بشود مثل اینکه شخص محض طمع ریاست یا منفعت نزد حکام و سلاطین
سخنی مغرضانه بکوید چهار صباح دنیا ببرد و خرجی نماید اکرچه همین هم از کسیکه فکر عاقبت را نماید
شایسته نیست زیرا که مسلّم در همین دنیا نتیجه ناکوار میدهد کم دیده ایم که مغرضین صاحب نشان
و نیک نام و صاحب ثروت باشند چهار صباحی چرخ بکام ایشانست و باندک زمان فناد

امر ایشان را ظاهر میکند امّا در امر آخروی غرض باطل مطلقا ثمری نبخشد شخص عاقل نباید بعصبیت
و لجاجت دینی اختیار کند و شخصی را رئیس قرار دهد یا خود مترأس شود انکاه به نهانی نماید
نه ثمر دنیوی دارد نه اخروی اکرچه دو روز دخلی برد امّا بطلانش ظاهر میشود و عند الله معاقب
میکردد پس خود را چنین فرض کن که امروز طالب حق شده نه از طرف من دعاکوی مؤمنین
باشی نه از طرف مدّعی قول او را ملاحظه کن و قول مرا هم ملاحظه کن هر یک را موافق حق یافتی
بکیر هر یکرا مخالف یافتی ترک کن و لا تنظر الی من قال و لکن انظر الی ما قال حتی تفوز
مع الفائزین حال برویم بر سر مطلب کفته سید الشهداء علیه آلاف التحیة و الثناء اکر مرادش
معنی نور است با علیه درست نمی آید دیده در سلام و صلوات بعلی استعمال میشود خیالش نور هم بعلی
استعمال میشود اکر مرادش شخص است معنی این را هم فکر خودش کند که مراد چیست آیا علی بمعنی
استعلاء است یا بمعنی معروف متبادر است که در مقام ضرر کفته میشود مثل اینکه لام در مقام نفع
است اکر مرادش استعلاء است بچه معنی است شخص نعوذ بالله بر آن نور مستعلی شد اکر مراد ضرر است
که اقرار بواقع امر کرده در واقع بضرر آن امام مظلوم برخاسته است و خوش ندارم بکویم معنی این
دعاوی چیست باری میکوید چون صد و چهل و دو سال از قیام سید رسل منقضی شد قائم آل
عباس سفاح برخواست اکر مراد او ترجمه عبارتست چنانکه سیاق کلامش بر این دلالت دارد
غلط است چراکه فرموده مائة واحد و ستون یعنی صد و شصت و یکسال اکر مرادش بیان صورت
تاریخ قیام سفاح است موافق تواریخ مضبوطه صد و چهل و هشت چنانچه مجلسی تصریح نموده و
آنهم بیانش بوضع ترجمه معنی ندارد و مهیا نیست ترجمه عبارت را بکوید آنوقت بنویسد مورخین
چنین ضبط کرده اند که در سنه صد و چهل و پنج بعضی که صد و سی و دو هجری میشود سفاح بعیت
از مردم کرفت آنوقت بیانی کند مثل اینکه سایر مترجمین کرده ولی بنظرم میآید این شخص در کنار

رجم

یا ترجمه اخبار نظری کرده و بخاطر خود خیالی بافته که دروغی جعل کند دیگر از شدت عجله نفهمید
چکند یا آنکه اصلش سواد عربی ندارد که معنی بفهمد خلاصه همهٔ اینها محملهاست که ما اقرار میدهیم
ولی دست صاحب الامر روحی فداه بالاست میگیرد از دهان این اشخاص را که نامربوط بگویند
تا بر طالبان حق مشتبه نشود باری واما آن حساب که درست آورده مرادش اینست که از
اول بقره تا المر اعداد هندسی حروف مقطعه فواتح سور را بشمر هزار و دویست و شصت و هفت میشود
آنوقت میدهد تا تاریخ اینسال بعد از بعثت بگیر پس درست میآید باری که این ظلمت شب
فارس را تاریک کرد ترا بحق خداوند و بحق ائمه هدی علیهم السلام قسم میدهیم انصاف را پیشه خود کن
این انصافست و بنای دین را بر اینگونه چیزها میتوان گذاشت از علمای شیعه میگویم که کجای
خارجند همان ملاهای خودتان که مصدر این فتنه و موقد این آتش شدند مثل سید یحیی دارابی
و ملا حسین بشرویی که فی الجمله سوادی داشتند و مشوق میرزا علیمحمد شدند والا خودش چنین
جرأتی نداشت اگر همچنین احتمالی میدادند که این حدیث محتمل این معنی باشد آنرا با آب طلا مینوشتند
و آفاق را از آن پر میکردند و مردم اگر این دلالت را از حدیث میفهمیدند اغلب اطاعت او را
میکردند هیهات هیهات نمیدانم چه میگویم و چه میشنوند و بچه محنتی در آخر الزمان گرفتار
شده‌ایم والله اگر نبود حدیث شریف اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن
لم یفعل فعلیه لعنة الله و حدیث شریف ایما رجل آتاه الله علما فکتمه وهو یعلمه لقی الله
یوم القیمة ملجما بلجام من النار چشم میپوشیدم و خود را با ایشان طرف نمینمودم ولی چه کنم که مأمورم
و ناچار خلاصه من میگویم و منصفین بانصاف نظر کنند اولاً این حدیث جزو احادیث صحیحهٔ متواتره
نیست بلکه جزو اخبار آحاد است که معارض شده با اخبار معتبره که اگر بحد تواتر نیست مستفاض
هست یقیناً که میفرمایند ما توقیت نمیکنیم حتی فرموده اند کذب الوقاتون بلکه اخبار عدم جواز

توقیت مؤید بکتاب است و این معارض با کتاب مصنف که گفته اخبار موافق قرآن را روایت
میکنم نفهمیده چه میگوید یا فهمیده عمداً دروغ میگوید اینکه وارد شود الم مثلاً یعنی فلان یا
عددش فلانست و تاریخ فلانست این مطابق کتاب نمیشود بلکه مثل اینست که من بگویم این
آیه معنیش اینست نمیتوان گفت که فلان موافق قرآن گفت بلکه موافق قرآن وقتی میشود که مطلبی
بیان شود که مطابق باشد با صریح کتاب بنا بر این اخباریکه در عدم جواز توقیت وارد
شده موافق با قول خداوند است لله الامر من قبل و من بعد و فی هذا و قول خداوند یقدم
ما یشاء و یؤخر پس این روایت با این آیات مخالفتی دارد یا اینست که باید گفت حتمی نفرموده
اند و از امور بدائیه است واما در باب صحت حدیث و عدم آن این حدیث روات اولش مجهولند
است و همان ابولبید مذکور است و این سبب بی اعتباری حدیث است در علم درایه پس آنکه اول گفت
احادیث صحیحه روایت میکنم که شیعه و سنی همه قبول داشته باشند محل حرفست ثانیاً در
اصل مطلب بیان اعدادش برای ما متشابه است یا از ابتداء رمز فرموده اند مخصوصاً یا روات چون
اهل خبره نبوده اند در روایت سهو کرده اند یا کتاب تصحیف کرده اند چنانچه الحال می بینیم بعضی طلاب
که غافلند از شرط امانت بعضی اخبار و کتب را بظنون خود تصحیف میکنند و بسا درستی را
غلط میکنند و بسا بعضی احتیاطاً کلمه را نسخه بدل برای خود مینویسند یا در متن مینویسند و بالای
آن علامت ظاهرا میگذارند خورده خورده علامت بدل و ظاهر برداشته و کلمه جزو متن میشود بهر
حال که حدیث تصحیف میشود و اسباب شبهه ایشان است چنانچه مرحوم مجلسی در همین مورد احتمال
سهو روات و نساخ را در دایرهٔ ابجدی داده است و در باب الرا احتمال داده الف لام میم را
باشد و این احتمال که او داده خورده خورده مثل بتی شده که مصنف ایکتاب نیز بطوری
روایت کرده باری نوع این حدیث مشتبه است از جمله اینکه فرموده الم ذلک الکتاب که

نازل شد محمد صلوات الله علیه و آله و سلم قائم شد جزو متشابهات است که هیچ معلوم نیست
مبدء این تاریخ از کیست و آیا مراد تاریخ است یا بیان مطلب و معنیش بتاریخ میماند مجلسی مرحوم احتمال
داده مراد از اول دولت بنی هاشم باشد که از آنسال تا قیام حضرت پیغمبر قریب هشتاد و یک
سالست و واقعاً احتمالی بسیار بعید است که در هیچ تاریخ و کتابی مذکور نشده باز اول ولادت
هاشم را مبدء قرار میداد طوری میشد خیال صحت کرد یا عام الفیل را خیال مینمود چون
تاریخ شایعی بود محتمل بود آنها هم که با این حساب درست نمی آید پس الکلام محض خیالی است
که در اخبار صحیح نیست باینگونه خیالات اعتماد نمود بعد از این آنچه روایت شده است در باب
عدد حروف مقطعه با حذف مکرر که صد و سه میشود اینهم یک معمای دیگر است بجهة اینکه آنچه
بنظر میرود از سیاق این بیان اینست که از حرفهای مکرر یکی حساب شود مثلاً یک لام یک میم
حساب شود بجهة اینکه میفرماید و تبیانه فی کتاب الله فی الحروف المقطعة اذا عددتها من غیر
تکرار یعنی بیان تاریخ تولد آنحضرت در قرآن در حروف مقطعه است هرگاه بشمری آنها را بدون
تکرار هستها در نظر من از اعجاز نمایش اینست که حروف مقطعه فواتح سور را اگر بدون مکررات بشمری
صد و سه میشود و حال اینکه آنچه معتبر و در میان علما معروفست اگر مکرر را بیندازی حاصل میشود
صراط علی حق نمسکه که عدد آن نه بشمار حرفی و نه عددی با این تاریخ درست نمی آید مرحوم
مجلسی در واقع معنی خوب فرموده و میتوان گفت صحیح است فرموده است که مراد از مکرر مکررات سورتست
بعد از حذف آنها حروف فراوانی تکرار گرفته است و فرموده هر حرفی بانطور که تلفظ بآن میشود شمار
باید کرد یعنی با زبر و بینه پس صد و سه میشود و این حساب هم با حذف طه و یس یکسال اختلاف بهم
کند و اگر جمیع حروف اوائل سور را فرض کنیم با حذف مکرر و داخل کردن لا و همزه
با شماره زبر و بینه درست نمی آید بهر حال اینهم معماست و خود ایشان فرموده اند اخبار مشکله را

علمش را بما رد نمائید و امّا تاریخ شهادت حضرت سیّد الشهدا صلوات الله علیه آنچه معروفست خروج
سنه شصت هجری بوده و بعثت قبل از هجرت معروفست که سیزده سال بود بنا بر این ابتدا
و سه میشود مجلسی مرحوم خواسته تأویلی فرماید فرموده است دو سال محذوفست بجهة اینکه امر حضرت
ظاهر نبوده و این بسیار بعید است لازم نکرده اگر چیزی بر ما مشکل شد تأویل کنیم آنچه بنظر قاصر
میرسد اینست امام میفرماید مبدء خروج حضرت سیّد الشهدا هفتاد و یک بوده منظور نماید شهادت
آنحضرت هشتاد و یک بوده پس معلوم میشود ابتداء خروج را از قبل از سنه ستین هجری
حساب فرموده اند پس بنا بر این حدیث از آن اوقات که موت معویه قریب شد حضرت در تهیه
بوده اند مسلم است که جهاد دیگر حضرت اراده فرمودند بی تدارک و تهیه اسباب نفقه حرکت نفرموده
و لو در کتب مقاتل از همان ابتداء نوشتن یزید بولید در باب بیعت گرفتن ثبت کرده باشند
ولی مسلم حضرت از سابق در صدد بوده اند نهایت انتظار مرگ معویه را داشته اند یا در جمع
اصحاب و مستعد کردن آنها میکوشیدند و مسلم این امر بزرگ مدتی متمادی میخواهد پس لامحاله
دو سه سال پیشتر بوده است در اواخر سنه شصت هجری حرکت فرموده اند در اول شصت و یک
بسا شهید شده اند بهر حال جزئی پیش و پس هم در تاریخ ضرر ندارد اختلاف کنند یعنی از سال کمتر
و الا بقدر سال را مسامحه میکنند و امّا تاریخ بنی عباس هیچ بر میآید که از ولادت گرفته اند موافق
تواریخیکه مورخین نقل میکنند بسا در اینها اختلاف باشد و شاید هم راوی در لفظ اشتباهی کرده
است یا در اصل حساب ابجدی از جانب رواة اشتباهی شده باشد زیرا که ابتداء حکومت کردن
بنی عباس سنه مائه هجری بوده و آنوقت از ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله صد و
پنجاه و سه سال گذشته بود و مرحوم مجلسی احتمال داده که زمان سفاح جزو دولت حساب نشود و تاریخ
تا بدو منصور باشد و از آنزمان قریب بهمین تاریخ باشد احتمال هم میدهد که بحساب ابجد مغربی

باشد چنانچه در حدیث دیگر هم بهمین حساب گرفته شده پس صاد شصت میشود پس صد و سی
و یک هجری میشود ولی این احتمال بعید است چرا که اصل تاریخ هجری بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
متعارف شد علی ای حال حدیث بر ما متشابه است و قول صاحب کتاب که صد و چهل و پنج
گرفته سهوی بزرگ است باری بعد از این آمده سر مطلب خودش که میگوید بفرمایش امام از
الم که بشمریم تا المر صد و شصت و هفت میشود ترا بخدا هوش خودت را جمع کن در این کلام اولا
عبارت حدیث را ببین میفرماید ثم کان بدو خروج الحسین بن علی علیهما السلام الم الله فلما
بلغت مدته قام قائم ولد العباس عند المص و یقوم قائمنا عند انقضائها بالر فافهم ذلک
یعنی پس بود ابتدا خروج حسین بن علی علیهما السلام الم الله که مراد الم آل عمران باشد پس چونکه
رسید مدت او قائم شد قائم ولد عباس نزد المص که در نظم قرآن عقب الم است چنانچه قیام
قائم ولد عباس هم بعد از قیام آنحضرت بوده آنوقت میفرماید و قیام میفرماید قائم ما در وقت
انقضاء آن بالر این ضمیر اگر بقاعده فصاحت باقرب برگردد بالمص برمیگردد و انقضاء
الر بالمص یعنی عدد آن و آنرا روی هم کنند یا آنکه با را بمعنی مع میگیرند بلکه سببیه گرفته میشود
یعنی گذشتن عدد المص بسبب گذشتن الر زیرا که عدد آن جزو این میشود ابهام محتملست یا آنکه
که ضمیر بالم آل عمران و المص هر دو برمیگردد و بعد هم الر میفرماید موافق ترتیب سابق که
اول فرموده الم بقره مبدء قیام حضرت رسول بود تا بعد نورش ظاهر شد دویم الم آل
عمران فرموده است که تاریخ حضرت ابی عبدالله است علیه السلام چنانچه آنحضرت بعد از
پیغمبر هم بودند بعد از آن المص است یعنی از سوریکه اولش حروف مقطعه هست آنرا فرموده تاریخ
قائم ولد عباس است با این ترتیب که فرموده پس از آن الرای سوره یونس افتاده بعد از آن سوره
هود و یوسف مبتداء بالر است بعد از آن سوره رعد المر میشود بچه قاعده سه سوره را انداختند

و یکدفعه حساب کردید الف لام میم را محض اینکه هفتصد و هشتصد سال متجاوز بر تاریخ بیفزایند
که دروغ شما درست آید از این میگذریم بر فرض که بمحض احتمالی که مجلسی مرحوم در کلام داده
شما خوشحال شدید یا آنکه کتاب غلط بوده شما ملتفت نشدید بچه جهت ضمیرها را بالر
ذکر نشده برمیگردانید اگر موافق ترتیب سخن است بالمص برمیگردد و عدد آن با عدد المرا
اینقدر نمیشود اگر مجموع مذکورات در این سیاق کلام است الم آل عمران هم داخل میشود
بر فرض خیال دور و دراز بمعنی که الم بقره را هم داخل کنی موافق نمیشود و حال اینکه محال است
آن داخل شود زیرا که آنرا حضرت مبدء قیام حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرار داده است
که در واقع مبدء تواریخست و معنی بعد از آنهم مبدء تاریخ از قیام آنحضرت یا ولادت حساب کرده اند
پس آن خارج میشود اگر بگوئی نسخه صحیحی دیده ایم بالفرض المرا بوده عرض میکنم پس چون سه الرا را
سقط فرموده اند پس جزو شماره نیست و همان سور سابقه باید مراد باشد چرا آنها را ملحق کردی
اگر بگوئی ها ضمیر مؤنث است و محتملست بمجموع برگردد عرض میکنم پس بمجموع فواتح باید برگردد
آنوقت انقضاء آنها بالمرا یعنی چه هر یک بدیگری برمیگردد و در واقع هم باید ظهور بعد از
انقضاء همه باشد چرا که در این حدیث بتصریح فرمودند که هر حرفی که منقضی شود قائمی برمیخیزد و در
حدیث دیگر است که دولت ما آخر دول است پس باید بعد از همه باشد پس بقرینه باید
بانقضائها آنوقت ذکر الرا هم عیب ندارد بجهت اینکه بحسب ترتیب بعد از المص افتاده و بنا
بر این محتملست که سایر فواتح مراد باشد بدون دو الم و المص باری همینی که ایشان کرده اند
بهیچ قانون صحیح نیست بعد از این حرفها اسم عدد هزار و دویست و شصت و هفت میشود و باعث خیال
شدن این شخص بر مولایش در تاریخ هزار و دویست و شصت هجری بوده پس زحمتها کشیده
یافته که حضرت هفت سال قبل از هجرت قریش را علانیه دعوت فرموده و بیشتر امر را

پنهان میداشته و عجب امیت که میگوید و نسبت باهل سیر و تواریخ هم میدهد و مردم هم ساکت
می نشینند و تصدیق میکنند و این از حفظ خداوند است که همه اشرار مدعی نبوت و امامت بلکه ربوبیت
نمیشوند و الا میمردم که من می بینم اتباع کل ناعقند می بینم اشخاص محترم را که زانو پای منبرهای جهال
میزنند و می نشینند و آنها بر منبر بالا میروند بجهة تمامیت رویای حضرت پیغمبر که در خواب
دیدند قرده و خنازیر بر منبر ایشان بالا رفته اند و می نشینند و الفاظ غیر مرتب و دروغ بهم
میبافند و آنها تمجید می کنند و بسا از استماع سخنهای خوب از اهلش مشمئز شوند و این نیست
مگر از کجی فطرت و قلت عقل بهر حال هر کس ادعایی کند لامحاله مصدقی دارد و مصدقین حق
همیشه کم بوده و هستند بجهة اینکه بر خلاف سلیقه همه معوجان است علی ای حال چون حسابش
درست نیامد این ادعا را کرده اولا که چنین چیزی همه اهل سیرت ادعا کرده اند که رسول خدا
صلوات الله علیه و آله هفت سال قبل از هجرت پنهانی دعوت میکرده اگر چنین بود پس چه
طور مبعوث شد بلکه میتوان گفت که حضرت قبل از بعثت امرش ظاهر و بین بوده و قریش و غیر ایشان
میدانستند و مؤمنین بنی هاشم دائم در حفظ و حراست آنحضرت میکوشیدند بلکه هنوز تولد نشده بود
جمعی میدانستند از چه خانواده و چه کس تولد میکند بلکه نورش از جبین اجدادش ظاهر بود
اگر ایمان داری کتب را ملاحظه کن و لذت بر باری این حرف محض دروغ است حضرت همینکه
مأمور شد بابلاغ بنا گذارد دعوت فرمودن نهایتا ابتدا امر کمتر ایمان آوردند و قریش آنحضرت را
آزار و اذیت میکردند و مجلسی مرحوم در جایی که فرموده بجهة اینکه بعضی تواریخ را تطبیق فرمایند
فرموده است تا دو سال بعد از بعثت امر حضرت ظهوری نداشت و بر فرض صدق او که شش
سال امر مخفی بوده و هفت سال قبل از هجرت حضرت قریش را دعوت فرموده بجهة دلیل
آنوقت مبدء تاریخ میشود فرض امیت که پیغمبر فلان روز امر را ظاهر فرمودند باید خود

بخود

بخود ما برای خود حدیث را تاویل بان کنیم بنا براین هر عدد را انجا دشده و هری میتوان درست
آورد و اگر زحمت کشیدی و عدد را شصت و هفت درست آوردی پس سر راست ترا است
که بگویی در شصت و هفت میرزا علیمحمد مقتول شد و نور محبت خدا ظاهر شد مثل این شد که رجال
تمام شد و دعوت امام علیه السلام ظاهر شد نهایت شخص او اگر غائب است الحمد لله و المنه نوکرهایش
ظاهرند با شمشیر زبان و نیزه قلم جهاد میکنند و بسهام بیان خود دل اعداء خدا را سوراخ می کنند
تا آنروز که معرفت مردم جهان و تربیت ایشان زیاد شود و چشم دلشان روشن گردد پس چشم
بگشایند و جمال جهان آرای مولای خود را به بینند های های چون کنم دلها سنگ است بنگر
و الا قدری بحقایق اشاره میکردم تا بفهمی که اینها هیچ نمیفهمند و حرفی بیجا میگویند سیف

هر کرا اسرار حق آموختند   مهر کردند و دهانش دوختند

آنها که صدایی از دور شنیدند و نفهمیدند نفهمیده بحرف آمدند و نسنجیده گفتند باری در باب
این فرمایش که یقوم قائمنا بعد انقضائها بالر مجلسی مرحوم معنیها کرده و احتمالها داده یکی
اینکه مراد همه الرهای قرآن باشد و میفرماید دلالت براین میکند آنکه حضرت الم را که ذکر فرموده
چون مکرر نبوده کلمه بعد را ذکر فرموده بجهة توضیح مثل الم ذلک الکتاب الم الله و لی الر
با اینکه مکرر بوده ذکر بعد را نفرموده پس مراد همه است و عدد میشود هزار و صد و پنجاه و پنج
و باین احتمال که آنمرحوم داد که ظاهر شد و وقت گذشت مگر تاویل شود بظهور امر و نور آن بزرگوار
که در آن زمانها خورده خورده فضایل در عالم ظاهر شد و شیعه قوت گرفتند و علما اخیار زیاد شدند
و علم و معرفت در عالم ظهور رسید اگر قبل از زمان امر شیعه باین قوت نبود و اسم امام باین شیوع
در عالم ظاهر نشده بود و علما سلف بیش از این نبودند که اثبات خلافت کنند و ردی بر مخالفین
نمایند یا احکام فقهیه را منتشر سازند ولی در مائه ثانی عشر بنای ظهور فضایل و مناقب شد و لوکی

ائمه اطهار بلند شد و هم صاحب الامر علیه السلام بلند شد و این در واقع مقدمه ظهور است چرا
که در اخبار وارد است که قبل از ظهور امام آنحضرت شایع میشود و در حدیثی است که قبل از آنحضرت
عالمی میان مردم ظاهر میشود که رشوه نمیخورد و حکم بحق میکند خلاصه آثار ظهور نفس مقدس آنحضرت
در این مائه بروز کرده و میتوان گفت بوجه تأویل که این قیامیست مسلم وقتیکه ذکر آنحضرت جاید است
و بکلی او را میشناسند مقصود است و انوقت قیام تا آنوقت که عالم مستعد شود و نور مقدس او
از وجه مطهرش آشکار گردد بدیهی است که   رجاله پیش و شه ز دنبال آید   وقتی سر
فراش برابر شد میگویند شاه سوار شد اگر مقدمه ظهور ایشان نیست پس این علوم و اسرار
و حکم و فضایل چه طور فاش میشود   باری یک احتمال دیگر مجلسی داده که مراد انقضاء همه حروف از
الف لام را تا آخر باشد چنانچه سابق گذشت پس عدد بسیار میشود موافق شماره او هزار و ششصد
و نود و شش میشود و خدا نکند چنین چیزی صدق باشد یک احتمال دیگر داده که عبارت حدیث اینرا
باشد و حساب را از یازده سال قبل از بعثت بگیرند بجهة اینکه امر حضرت از آنوقت ظاهر بود پس
قیام آنحضرت را با امامت بعد از پدر بزرگوار گیرند انهم واقعا بعید است بجهة اینکه لازمه اینحساب
تغییر دادن حدیث است و تغییر دادن تاریخ و این در واقع بسیار بعید است باری همه احتمالات است
بانواع اقسام میتوان حساب کرد و تاریخرا با امروز یا قبل یا بعد رسانید ولی چه ثمر دارد
تا حقیقت پیدا نشود و من از همه اینها میگذرم اگر امام صراحتاً بفرماید امام فلان روز ظاهر
میشود و آنروز یک کسی حرکت کند که هیچ شباهت بائمه دیگر نداشته باشد و آن صفات که
لازمه امامت مطلقا نداشته باشد آیا میتوان آنرا امام شمرد یا نه هیهات هیهات یا مسلم
صحح ایمانک باتباع حجة الله وایاک ومخالفته فتهلک فتکون من الخاسرین خاصه
بعد از آنکه در همین حدیث صراحةً میفرماید که این حروف تاریخ قائمین است و سفاح را هم دیدی

که بعدد او فرمودند پس کریم سیدی هم امروز قائم شد و مدعی امامت هم شد با تاریخ حروف
هم درست آمد چون قائم حق و باطل هر دو تاریخشان در قرآن مذکور است پس صدق این
یک تاریخ را دلیل حقیقت نمیتوان گرفت پس هوش خود را جمع کن و دین خود را ضایع منما چشم
تو با علامات باشد

قال   و همین است مقصود از عبارت حدیث مفضل که از حضرت صادق علیه السلام
روایت نموده که آنحضرت در میعاد ظهور فرمود و فی سنة الستین یظهر امره و یعلو
ذکره

اقول   جواب این را در رساله مخصوصه که در جواب شبهات حضرات نوشته ام در اخباریکه
نقل کرده اند داده ام اگر خواهی رجوع بآن نما و از باب اینکه محتمل است آن کتاب بدست همه
کس نیفتد و جواب اسم در اینجا باشد عرض میشود مأخذ این حدیث کتاب حسین بن حمدان است
و هر کس روایت کرده از آن روایت نموده و این فقره را باختلاف روایت کرده اند بعضی چنین
روایت کرده اند قال المفضل یا مولای فکیف فی ظهوره علیه السلام قال یظهر فی شبهة
من سنة الستین امره و یعلو ذکره بعضی نقل کرده اند قال المفضل یا مولای فکیف بدو
ظهوره قال یا مفضل یظهر فی سنة الستین امره تا آخر صاحب عوالم روایت میکند
یظهر فی شبهة لیستبین امره تا آخر آنچه از سیاق عبارت و حدیث ظاهر است احتمال قریب
میرود که این نسخه صحیح باشد بعد از آنکه سؤال از بدو ظهور میکند و بدو بوا و معنی ظهور است یعنی
آنوقت که ظاهر میشود که آنحضرت ظهور میفرماید و آن قبل از ظهور خواهد بود در جواب میفرماید
که ظاهر میشود در شبهه تا استبانه فرماید امر خود را و شهادت میدهد بر آنکه مراد و بیان وقت
ظهور نیست اینکه در صدر حدیث مفضل میفرمایند که وقت معین نمیشود و محتمل است ستین باشد

ملاحظه اینکه مفضل سؤال از مبدء ظهور کرده همین بس ولی در نسخه‌ها غلط نوشته‌اند بسیار میشود در املاء
غلط میکنند و ابتداء مسلّم است که از وقتی است که آنحضرت برجای پدر قرار گیرد و آن
سنهٔ ستین بوده بعد از مأتین و شاهد این عرض فقرات بعد است بعد از آنکه حضرت بیانات
فرموده‌اند قال المفضّل یا سیدی ولا یری وقت ولادته قال بلی والله لیری من ساعة
ولادته الی ساعة وفاة ابیه سنتین وتسعة اشهر اوّل ولادته وقت الفجر من لیلة الجمعة
لثمان خلون من شعبان سنة سبع وخمسین ومأتین الی یوم الجمعة لثمان لیال خلون
من ربیع الاوّل من سنة ستین ومأتین وهو یوم وفاة ابیه بالمدینة التی بشاطی دجلة
الی ان قال یری شخصه المؤمن المحق سنة ستین ومأتین ولا یراه المشکک المرتاب وینفذ
فیها امره ونهیه ویغیب عنها فیظهر فی القصر الحدیث حاصل فرمایش این است که در
هشتم شعبان سنهٔ دویست وپنجاه وهفت تولد میفرماید تا شب نهم ربیع الاوّل سنهٔ دویست
وشصت که وقت وفات پدر اوست در مدینه که پهلوی دجله است بعد بیانش را میفرماید
تا اینکه میفرماید در سنهٔ مأتین وستین شخص او را مؤمن می‌بیند ومشکک مرتاب او را نمی‌بیند
ونافذ میشود در آن سنه یا در آن مدینه امر ونهی او وغایب از آنجا میشود پس ظاهر میشود در قصر تا آخر
بقرینهٔ این فقره میتوان گفت که مراد امام علیه السلام بیان ابتداء ظهور امامت است که میفرماید در
سنهٔ ستین ظاهر میشود ومحتمل لفظ مأتین هم در نسخهٔ اوّل داشته از قلم نساخ افتاده بلکه احتمال
قوی هم میرود حال بر فرض هم که نداشته چون خیال بیان زیاد داشته‌اند محض اختصار ستین را
فرموده‌اند ومأتین را ذکر نکرده‌اند مثل اینکه حالا هم شایع است در تواریخ که هزار را میاندازند
مثلاً میگوئی سنهٔ سیزده ومعیّن است مراد هزار وسیصد وسیزده است یا هزار را میاندازی
مأت وعشرات وآحاد را ذکر میکنی یا آنکه میان ایشان معهود بوده وقت ظهور امر پس فرموده بسنه

ستین خلاصه بعد از ظهور آنحضرت منتشر میشود امر او ظاهر میشود وذکرش بلند میشود وعین عبارت را
نقل میکنم تا بدانی که حق میگویم نه محض احتمالست میفرماید فی سنة ستین فیعلو ذکره
ویظهر امره وینادی باسمه وکنیته ونسبه ویکثر ذلک علی افواه المحقّین والمبطلین والموافقین
والمخالفین لتلزمهم الحجة بمعرفتهم به علی انه قد قصصنا ودللنا علیه ونسبناه وسمّیناه
وکنّیناه وقلنا سمّی جدّه رسول الله صلی الله علیه وآله وکنیه لئلا یقول الناس ما عرفنا
له اسماً ولا کنیةً ولا نسباً والله لیتحقق الایضاح به وباسمه ونسبه وکنیته علی السنتهم
حتی یسمیه بعضهم لبعض کل ذلک للزوم الحجة علیهم ثم یظهره الله کما وعد به جدّه رسول الله
فی قوله عزّ وجلّ هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله
ولو کره المشرکون یعنی ظاهر میشود در سنهٔ ستین پس بلند میشود ذکر او وظاهر میشود امر او
ونداکرده میشود باسم وکنیه ونسب او وبسیار میشود این بر افواه محقّین ومبطلین وموافقین ومخالفین
تا لازم شود ایشان را حجت بواسطهٔ شناختن او علاوه بر آنچه ما هم قصه کردیم ودلالت نمودیم
بر او ونسب او را گفتیم اسم وکنیهٔ او را ذکر کردیم گفتیم اسم او اسم پیغمبر است وکنیهٔ او کنیهٔ
اوست تا مردم نگویند او را نشناختیم اسم او وکنیهٔ او را ندانستیم واین امر طوری واضح میشود
که بعضی بر بعضی اسم او را میبرند تا حجه لازم شود پس ظاهر میکند او را خداوند آنطور که
جدش وعده کرده موافق آیه خود ملاحظه نما در سیاق ونوع فرمایش ببین که آنچه عرض
میکنم اقرب است چرا که میفرماید بسنهٔ ستین امر او میان مردم ظاهر میشود وذکرش بلند
میشود وچون قبل از آن مردم ابداً امید نداشتند که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پسری
دارند یا نه اینقدر مخفی بوده که جعفر دعوی نیابت داشت وایستاد نماز بر آن حضرت کند
که یکمرتبه جمال جهان آرای او ظاهر شد وجعفر را عقب کشید وایستاد بجهة نماز پس میان مردم

اسمی بلند شد پس مردم باسم و کنیه و نسب آن بزرگوار ندا میکردند اگر مراد ظهور در آخر
الزمان بود میفرمود که اسم و نسب و کنیه اش ظاهر میشود بلکه میفرمود شخص او مرئی میشد چنانچه
در همین حدیث فرموده که نور او هیچ چشمی نمی بیند تا همه چشمی به بیند بعد میفرماید اسم او ندا دوست
و دشمن میبابند که حجت بر همه تمام شود و موافق اخبار عدیده در وقت ظهور امر آن بزرگوار
طوری بالا میگیرد که دشمنی نمیماند حتی از آیه استدلال میفرماید در همین که خدا او را غالب بر همه
ادیان میفرماید پس اگر اینخبر آنوقت چه حاجت باین بیان است که بواسطهٔ شیوع اسم او حجت
تمام شود و میفرماید همین ذکر که ما میکنیم از اسم و نسب و کنیه باعث اتمام حجت الله میشود بعد از آنکه
فترات میفرماید پس ظاهر میکند او را خدا آنطور که حدیثش فرموده یعنی بقهر و غلبه و سلطان
و مسلم است که ظهور او بر وجهی نیست که تشریف داشته باشد میان مردم یکی منکر شود یکی مؤمن
بلکه صریح اخبار است که او ساعتی است که بغتة ظاهر میشود و غالب میآید بر همه پس شخص او معروف
و حکمش غالب و جندش منصور میشود و اگر خواسته باشی اینفقره را از ابتدا متعلق بزمان ظهور بگیری اول
و آخر کلام منافی میشود و لازم میآید که ظهور آن بزرگوار برسم سایر ظهورات باشد که از ابتداء
میان خلق تشریف آورد و بترس و رعب و تقیه سلوک فرماید تا یکوقتی غالب آید و از اینها
گذشته در بیان وقت رسم نیست سنین مبهم بفرماید قبل از دخول وقت و مرادش هزار
و دویست و شصت باشد عاقل چنین تصوری میکند در کلام امام که بفرماید سنه شصت ظاهر
میشود یعنی هزار و دویست و شصت اینکه ما عرض کردیم متعارف است مرادمان در بیان تاریخ است در وقتیکه
قرینه باشد باری اینها خیالاتی است که حضرات بهم بافته اند بجهة اینکه مردمان ضعیف را بترسانند
گمان ندارم نزد خودشان اینخبرها محل اعتنا باشد بلکه آنچه ملاهای ایشان تصریح در کتاب خودشان

کرده اند همینست که این نقطهٔ موهومی که برخاسته هرچه از سابق بوده محو است نه قرآن نه حدیث
نه ضرورت نه ادلهٔ عقلیه سابقه ابدا آنها بکار نمیرود و اینمردم هم خودش مدعی است هم برهان
چنانچه سابقا گذشت اصل بنای کلام ایشان براینست حاصل سخنشان اینست که بلا حجة
و بلا تأمل خود را دست ما وهید و بعد از آن دیگر حرفی هم ندارند همینقدر که دوست ایشان
باشی از مال و عرض و ناموس هم مضایقه مکن که شرط اخوت این است آنوقت هر مذهبی میخواهی
مسلم باش میخواهی یهودی و نصرانی و مجوسی هر ملتی میخواهی داشته باش یعنی دین اینها
از این بهتر نمیشود آفرین بر سلیقهٔ مستقیمهٔ شما خلاصه چه عرض کنم که از عقلا شرم میکنم این
کلمات را برشتهٔ تحریر در آورم بلکه واقعا از قلم و مداد حیا دارم که نقل اینخرفات بکار برم
و در خانه اگر کس است یک حرف بس است و این بیچاره مصنف گویا بر اصل عقاید اینها اطلاع ندارد
اسمی شنیده افواه شده مصنفات او که تازه منتشر شده عقاید کفرآمیزش را ظاهر ساخته از
جملهٔ آنها است که اصلا معتقد بامام زمان علیه السلام نیست که تولد فرموده باشد بکلی منکر است
و میگوید شیعه جعل کرده و نواب خاص را تهمت دارد نعوذ بالله و شیعه را نوعا بد میخواند و موصوف
بشنیعه میکند و خود را شخصی که کسی دانسته حتی میرزا علیمحمد را هم فرع خود میداند و میگوید قائم
بوده و من قیوم هستم اگر بود می بایست بیاید مزخرفات مرا بنویسید خلاصه مذهب او
اینهاست و در تلو این کتاب ان شاء الله نقل میشود پس چرا این بیچاره زحمت کشیده از اخبار
ائمه آنها را استخراج کند

قال حاصل کلام او اینکه سید عبدالوهاب شعرانی از ائمهٔ علمای اهل سنت و جماعت
در کتاب الیواقیت والجواهر که در سنه (۹۰۰) هجریه نوشته گفته است المبحث الخامس

والستون فی بیان ان جمیع اشراط الساعة حق لابد ان تقع کلها قبل قیام الساعة
وذلک کخروج المهدی ثم الدجال ثم نزول عیسی وخروج الدابة وطلوع الشمس من
مغربها ورفع القرآن وفتح سد یاجوج وماجوج حتی لو لم یبق من الدنیا الا مقدار
یوم واحد لوقع ذلک کله قال الشیخ تقی الدین بن ابی المنصور فی عقیدته وکل هذه
الآیات تقع فی المائة الاخیرة من الیوم الذی وعده رسول الله صلعم امته بقوله ان
صلحت امتی فلها یوم وان فسدت فلها نصف یوم یعنی من ایام الرب المشار الیها
بقوله تعالی وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون بعد از ترجمهٔ فقرات مطلبی مفصل
نوشته محض اختصار حاصل کلام را نقل میکنم که این حدیث را مجلسی هم روایت نموده است وحضرت
اینفرمایش را در شرح آیهٔ لکل امة اجل تا آخر فرموده عرض کردند یا رسول الله اجل دولت اسلام چیست
فرمود اگر امت نیکوکار شوند یکروز والا نصف روز و روزی عند الرب مثل هزار سال است و تا آخر
این احادیث دو آیه است یکی ما فرطنا فی الکتاب من شیئ یکی فیه تبیان کل شیئ
وهیچ از اشراط ساعت ووقایع این یوم در کتاب ترک نشده است بالجمله آیهٔ اولی که متین
میعاد ظهور است این آیه است که یدبر الامر الآیه و مراد این است که اصل این دین از آسمان
نازل شده واندک اندک در مدت هزار سال بآسمان عروج میکند واین انوار در مدت دویست
وشصت سال که ایام ائمه علیهم السلام بود از هجرت بزمین نازل شد از وقت غیبت تا هزار
سال باقی میماند بعد بالا میرود پس در سنهٔ هزار و دویست وشصت باید این امر واقع شود و آیهٔ
دیگر این است که میفرماید ویستعجلونک بالعذاب الآیه معنی این است که نزول عذاب را در
قیامت وعده فرموده و تا یوم موعود یک یوم ربانی است که هزار سال باشد و بر وفق آیهٔ
مذکوره باز میفرماید ویقولون متی هذا الوعد الآیة مراد این است که سؤال میکنند که این وعده

کی است جواب میفرماید که یک روز طول دارد و پیش و پس نمیشود واین آیات همه دلالت میکنند که
وقت ظهور فرا رسیده

اقول اما آنچه میگوید سید عبد الوهاب از قلت علم شان بلسان عرب است آنچه
صاحب کشف الظنون ضبط کرده عبد الوهاب سید نبوده بلکه شیخ عبد الوهاب بن احمد بن علی
شعرانی است ولکن در ظهر کتب منطبعه در مصر احترام کرده نوشته للامام العارف الربانی
سیدی عبد الوهاب امثال این ادب عجم است که کسیرا آقای من گویند و غیر از سید است و اما آنچه
گفته از ائمهٔ ایشان است این هم از همانجا گفته محض تعارفات نوشته امام چپ همه کتب حاتم
مصنفین را محترم مینویسند و رسم سنیها این است که کسانیرا که علمی تصنیف یا تالیف می کنند
بجهة ادب امام بنویسند و این غیر از ائمهٔ اصطلاحی است که پیشوایان دین خود را امام گویند وآنهارا
ائمه اهل سنت میگویند مثل ابو حنیفه وشافعی وغیرهما و اما مثل شعرانی و تقی الدین را ائمه
میگویند ولی از اینگونه غلطات من ایرادی بر مصنف ندارم محل توقع نیست اما سخن من در
مطالب است عرض میکنم اولا در قول شعرانی در اینکتاب هیچگونه دلالتی نیست بر اینکه عقیدهٔ او باشد
یا اعتماد بر آن تواند کرد بلکه نمیتوان اعتماد بر اصل او ایش کرد زیراکه خود او صدر کتاب نوشته
مراد من جمع کردن میان اقوال اهل کشف و اهل فکر است مرادش عرفاء و متکلمین است و خود او
اظهار عجز کرده و میگوید واعلم انی لا اذن لاحد ان یکتب له من هذا الکتاب نسخة الا بعد
ان یطلع علیه علماء الاسلام السالمین من الحسد ویحرروه ویضعوا علیه خطوطهم فان عمری
الآن قد ضاق عن کمال التحریر بعد از آن مینویسد که کتب اهل کشف را بسیار دیدم بهتر از کلام
محیی الدین ندیدم و در این کتاب اقوال او را ضبط کردم و عبارات فتوحات را مینویسم ولکن کسی
گمان نکند که معتقد بآنها هستم ونگوید اگر معتقد نبود نمینوشت بعضی عبارات از فتوحات را با اعتراف

مینویسیم و نفهمیده ام ولی مینویسیم که علما ملاحظه کنند صحیح و سقیم را از هم جدا کنند و مبتدا از تقدیم
باشد بلکه هر موردی که در کلام اهل کشف و متکلمین اختلاف شود عقیده من اعتقاد متکلمین است بجهة
اینکه حدیث یدالله مع الجماعه تا آخر کلامش پس از این سخن معلوم شد که آنچه در این کتاب از
اهل کشف نقل کرده که خلاف اجماع است خودش اعتقاد ندارد و در این مسئله بیانش را از آنها
نقل کرده قدری از شیخ تقی الدین است قدری از فتوحات مزخرفات آنها را نقل کرده خودش
هم که اعتنا نکرده بلکه میگوید بنفهیم بعضیرا چون اینکلام را دانستی حال شروع میکنیم بنقل کلامش از
کتاب خودش میگوید المبحث الخامس والستون فی بیان ان جمیع اشراط الساعة
التی اخبرنا بها الشارع حق لابد ان تقع کلها قبل قیام الساعة وذلک کخروج المهدی
ثم الدجال ثم نزول عیسی وخروج الدابة وطلوع الشمس من مغربها ورفع القرآن وفتح سد
یاجوج وماجوج حتی لو لم یبق من الدنیا الا مقدار یوم واحد لوقع ذلک کله قال الشیخ
تقی الدین بن ابی المنصور فی عقیدته وکل هذه الآیات تقع فی المائة الاخیرة من
الیوم الذی وعد به رسول الله صلی الله علیه وآله امته بقوله ان صلحت امتی فلها یوم وان
فسدت فلها نصف یوم یعنی من ایام الرب المشار الیها بقوله تعالی وان یوما عند
ربک کالف سنة مما تعدون قال بعض العارفین واول الالف محسوب من وفاة
علی بن ابی طالب رضی الله عنه آخر الخلفاء فان تلک المدة کانت من جملة ایام نبوة رسول
الله صلعم ورسالته فمهد الله تعالی بالخلفاء الاربعة البلاد ومراده صلعم ان یا لالف قوة
سلطان شریعته الی انتهاء الالف ثم تاخذ فی ابتداء الاضمحلال الی ان یصیر الدین
غریبا کما بدئ غریبا وذلک الاضمحلال یکون بدایته من مضی ثلثین سنة فی القرن
الحادی عشر فهناک یترقب خروج المهدی علیه السلام وهو من اولاد الامام الحسن العسکری

ومولده لیلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسین ومائتین وهو باق الی ان یجتمع بعیسی بن
مریم فیکون عمره الی وقتنا هذا وهو سنة ثمان وخمسین وتسعمائة سبعمائة سنة
وست سنین هکذا اخبرنی الشیخ حسن العراقی المدفون فوق کوم الریش المطل علی برکة
الرطلی بمصر المحروسة عن الامام المهدی حین اجتمع به ووافقه علی ذلک شیخنا سیدی
علی الخواص رحمهما الله این است عبارتا و بعد حکایت قول محیی الدین را میکند که بعد از آن
نقل میکند حال از تو خواهش میکنم که خدا را بجود حاضر کنی و انصاف را پیشه خود قرار دهی و دین را
بتقلید مردم مگیر نه تقلید مرا بکن نه حضرات را درست ملاحظه کن او تا حاصل کلام را ترجمه میکنم
میگوید همه شراط ساعت میشود یقیناً و گویا مرادش صرف تعداد بوده نه ترتیب و آنها ظهور
امام است دجال و نزول عیسی و خروج دابة الارض و طلوع آفتاب از مغرب و رفع قرآن یعنی
سست شدن مردم در عمل کردن بآن نه منسوخ شدن یا این است که مراد رفع او جمله و قبل از قیام
قیامت باشد که با آل محمد علیهم السلام بالا رود تنها حضرات آنرا نفهمیده اند و فتح سد یاجوج و ماجوج
حتی آنکه اگر مقدار یکروز از دنیا بیشتر باقی نماند این آیات ظاهر میشود مسلم و اینکه مقدار یکروز
گفته معلوم میشود که خودش مطلبی داشته و چیزی میفهمیده و الا میگفت یکروز اینکه گفته مقدار
یکروز معلوم است که اشاره بمطلبی دارد که بخل دارم از بیانش بعد از قول تقی الدین گفته آن بیچاره
بیانی از قول استادش کرده ولی اعتقاد خود را نگفته است حاصل سخن او اینست که همه این آیات
واقع میشود در مائه اخیره از روزیکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده اند که اگر امت من
صالح شوند یکروز دارند و اگر فاسد شوند نصف روز یعنی از ایام رب که خداوند فرموده
ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون یعنی روزی در نزد خداوند مثل هزار سال است
از آنچه شما میشمرید پس از آن حکایت از بعضی عرفا است میکند که اول الف از زمان رحلت حضرت

عن ظ

امیر علیه السلام محسوب میشود بجهة اینکه مدت زمان انچهار خلیفه هم از زمان حضرت رسول حساب
میشود و زیرا که بلاد در اینمدت ممهد شده است و در مدت هزار سال یوماً فیوماً دین اسلام قوت
میگرفت و بعد شروع میکند باضمحلال تا اینکه دین غریب شود چنانکه در ابتدای اسلام غریب بوده
و ابتدای این غربت وقتی میشود که سی سال از قرن یازدهم بگذرد و این بحسابی است که خیال کرده
که ابتدای حساب از بعد از رحلت حضرت امیر علیه السلام باشد زیرا که سی سال بعد از رحلت حضرت
پیغمبر بود و پس آنوقت انتظار خروج حضرت صاحب الامر را باید کشید و او از اولاد حضرت امام حسن
عسکری است و مولد او علیه السلام شب نیمه شعبان سنه دویست و پنجاه و پنج است و او باقیست
تا اینکه ملاقات فرماید عیسی بن مریم را پس عمر او تا این زمان که سنه نهصد و پنجاه و هشت است
هفتصد و شش سال است انتهی و این خبر را شیخ حسن عراقی و شیخ علی خواص امیت کلام شعرانی
و شیخ تقی الدین بعضی مطلب را از روی اخبار نوشته و اما این حدیث ان صلحت امتی را ما در جایی
طور از طرق خودمان ندیده ام ولی عرض میکنم ترا بحق خدا انصاف ده اینمرد میخواهد استدلالی
از قول ایشان کند اولاً کلام آنها را ناقص کرده و هر چه از قول ایشان را که میتوانسته تأویل کند
حکایت کرده یا قرا ترک کرده اگر محبت در قول اوست چرا همه را نمیگیری اولاً شماره را از دوازده
او شمرده بگیر بعد قرار کن که مراد هم محض ضعف اسلام است نه منسوخ شدن آنوقت هم بگو
منتظر همان امام که او گفته بعد که دیدی وقت آمد و نشد یا بگو حساب غلط بوده و بمعنی گفته یا بگو
بر اشد هر حال لفظی اختیار کن که بیک تأویل درست آید ولی تو اینجا را ترک کردی و مدت را
از بعد از زمان امام عجل الله فرجه گرفتی با اینکه مرشدت در کتاب خود بکلی منکر شده که حضرت
امام حسن پسر نداشته اند و علما جعل کرده اند این مطلب را معذلک آن زمان را مبدأ تاریخ گرفتی و حدیث
ضعیف عامی که در طرق خودشان محل اعتماد نیست چه جای طریق ما و با وجود این متشابه هم هست

صحیح گرفتی با اینکه میگویی احادیثی را نقل میکنیم که شیعه و سنی قبول دارند آنوقت تاریخی
جعلی برای بابت قرار میدهی ترا بخدا این انصافست و این دین است هیهات هیهات
و بر فرض که حدیث هم معتبر باشد یا صحیح از کجا میگویی مقصود از یوم در اینجا الف سنه باشد
جز همین که در کتاب یواقیت دیده که حکایت از عقیده تقی الدین کرده است که بعد از نقل حدیث
گفته این یوم آن یوم است دیگر دلیلی ندارد ابداً و حال اینکه ایام خداوند متعدد است یوم پنجاه
هزار سال هست یوم شأن هست یوم خلق عالم و موالید هست هر گاه مراد مقداری است بعضی از
ایام هم مثل هزار سال است از کجا که این یوم که بامت بخشیده اند روز هزار سال باشد و از کجا
معلوم شد که امت بعد از آن حضرت بصلاح حرکت کردند اگر چه سنی بگوید درست حرکت کردند
ولکن شیعه نمیتواند چنین چیزی بگوید کدام فساد از این بالاتر که حضرت بلافاصله کردند آنچه کردند
و لازم نیست ذکر آنها همه کس میدانند شیعه نمیتواند بگوید اینها از صلاح آنها بوده همین بس که
بتواتر رسیده حدیث شریف که همه مرتد شدند الا معدودی و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مکرر فرموده که مردم بجاهلیت جهلاء برگشتند چه فساد از این بالاتر مدت قلیلی که گذشت بنای
قتل اولیا نعم خود را گذاردند و همه ائمه را شهید کردند پس چه صلاح بر ایشان ماند که خداوند
یک روز تمام بایشان مهلت دهد اگر میخواستند فساد کنند چه میکردند از اینهم بر فرض بگذریم
از کجا معنی لها یوم این باشد بلکه مراد از لها یوم دولت باشد چنانچه معروفست و گفته میشود
که روز روز فلان است یعنی دولت اوست مراد این است که اگر درست روی کنند و از قاعده اسلام
خارج نشوند دولت اسلام قوت میگیرد و همه عالم مسلم میشوند و تحت لوای اسلام میآیند و لا بعضیت
یومی دارند یعنی نیم دولتی آنهم بمقتضای اینکه حق از عالم مرتفع نمیشود و حکماً بایست لوای اسلام
در عالم بلند باشد نهایت بجهة اینکه بقاعده حرکت نمیکنند فتح عالم نمیتوانند بکنند خودت ملاحظه

لکن بهمین معنی با عقل و نقل صحیح تر است تا آن معنی و از اینهم که بگذریم شیخ تقی الدین بیچاره که تقلید
مرشد خود کرده باز خلاف فرمایش پیغمبر از همه جهت تکرده گفته دین ضعیف میشود و بوجود مقدس امام قوت
میگیرد و در اخبار بسیار وارد شده که در آخر الزمان مردم از دین خارج میشوند الا قلیلی و اسلام
غریب میشود و الا اینرای علیل است که معنی شود بنسخ شریعت چنانچه مصنف کفته زیرا که مسلم
است که شریعت پیغمبر آخر الزمان تا قیامت باقی است ۲ و تغییر پذیر نیست بلکه در صحف دین این
مسئله ثبت است که شرع پیغمبر آخر الزمان تا قیامت بر پا است اگر بنا باشد تا هزار سال باشد پس از
شریعت آدم تعایش کمتر است بلکه از عمر نوح کمتر است چه جای مدت تقاء شرعش و حال اینکه حضرت
نوح هزار و پانصد سال خودشان باقی بودند و پس از آن سالها بشرع آن بزرگوار عمل کردند
تا حضرت ابراهیم علیه السلام مبعوث شدند پس از آن شرع حضرت ابراهیم سالها باقی بود و شرع
موسی سالها بود تا زمان خاتم و حضرت عیسی با آن بزرگی هم بشرع حضرت موسی راه رفتند اگرچه
کتاب آوردند ولی فرمود من ناموس را تغییر نمیدهم پس خاتم علیه السلام با آن بزرگی که نسبت
و مدعی این شد که انا و الساعة کهاتین یعنی پشت سر پیغمبری نیست و امر من و اصل است
بقیامت و مکرر فرمود حلال محمد حلال الی یوم القیمة و حرام محمد حرام الی یوم القیمة معذلک
کلمه بحرفت بکنفرسنی بگوئی که دین حضرت رسول هزار سال میماند نعوذ بالله باری چه عرض کنم
هر چه مکرر کنم بکسانی که قلبشان مظلم شده ثمری نمی بخشد و اما در باب رفع قرآن که غشی کرده
اولا که گفته قرآن خدا از عالم مرتفع میشود و حال اینکه آخر وصیت پیغمبر خدا بود انی تارک
فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی این کلام بزرگ را نمیتوان با منسوخ واهی ترک گرد
میزان جدید آمد و گفت آن الکتاب حجت نیست پیغمبر خدا حکم فرمود که این ابدی است اگر از صادق
مصدق بود پس فرمایش او هم صدق است و تخلف از آن نمیتوان ورزید و خود این شخص هم که

۲ و جزو ضروریات اسلام [illegible] ضروریات بوده و [illegible] قیامت [illegible]

رفع قرآن یکی از شرایط ساعت است از آخر کلامیکه حکایت میکند معلوم است که مرادش
ارتفاع حکم نیست بلکه مقصود ضعف مردم است در اسلام و خداوند تقویت میفرماید بوجود
امام ولی او از همین لفظ ارتفاع لذت برده است بر فرض که مرادش ارتفاع حکم باشد که گفته قول
او متبع است باری بعد از اینحرفها شیخ تقی الدین با اینکه بظاهر چنین معلوم میشود سنی باشد و اقرار
کرده است باینکه امامی که ظاهر میشود پسر امام حسن عسکری میباشد و در حیاة تشریف دارد ولی
که تقلید او را کرده اند صرفه ایشان نبوده قبول کنند و بقولی قائل شدند و اعتقاد ورزیدند
که نه شیعه گفته نه سنی بجهت اینکه شیعه میگویند همان پسر حضرت امام حسن است که حی است و غایب شده
و قایم میشود جماعتی از سنی گفته اند سیدی است در آخر الزمان تولد میکند و مسلم آثار ایشان
اینست که بهمان سیرت و صورت که لازمه شان قائمیت است تولد میکند ولی حضرات جعل
کردند که یک شخص بعلم و کمال بزاززاده که مدتی بجهالت زیست کرده و مرتکب فسق و فجور شد
و چندی در کربلای شدر بوده بشکر ریاضت کشید یکدفعه امام شد آنهم با دعای حضرات بلکه
گمان دارم بیچاره را همین جهال بخیال انداختند بجهة اینکه کاغذی بخط خودش دارم که بجهة مرحوم
والد نوشته اگرچه مدعی است که من عندالله نازل شده و لی تصریح میکند در آن که من خود دائم
هستم باب امام و بتواتر رسیده که مکرر میگفته فدتک نفسی یا قائم آل محمد ولی میرزا حسینعلی
میگوید مرادش من بوده ام خلاصه چه عرض کنم که حیف است اوقات صرف اینگونه کلمات
کردن ولی چاره ندارم چه کنم اگر ساکت شوم ضعفای بیچاره باور میکنند و بعد از آنکه اقرار کرده
شیخ تقی الدین باز تصریح کرده باینکه امام عیسی را ملاقات میکند و با همدیگر آنحضرات اینهم
صرفه نداشته بکلی نزول عیسی را منکر شده اند و تأویل برجعت حضرت سید الشهدا نموده اند
آنرا هم که میگویند میرزا حسینعلی است و اینهم از اقوال جدید شان است که میرزا حسینعلی جعل کرده است

وگمان دارم بجهة این جعل کرد که با فرنگیها قدری معاشر شده دید اگر بگوید فلان شخص عیسی است
لامحاله آنها برادرحقی کنند و قول او را قبول نمی کنند و شاید هم عصبیت کنند و او را در مجالس
و محافل خود راه ندهند بلکه با دولت اسلام در دفع او همدست شوند و معذلک مستنکر
عیسی هم نمیتوانست بشود پس تأویل کرده و گفت مراد حضرت امام حسین است و این قولی است که
خودش برای خود ساخته و سابقاً شرحش گذشت و همچنین بطلان این قول که امام تولد می کند
آنهم از آنچه سابقاً عرض شد معلوم شد و کفایت می کند همان فقره که در آخر حدیث مفضل
روایت کرده که خود او هم آن حدیث را قبول دارد در آن مقام که شکوه مینمایند اهلبیت خدمت
پیغمبر حضرت صاحب الامر بر میخیزند و شکوه مینمایند که رنج من از همه بیشتر بود که بعضی مرا منکر
شدند و گفتند تولد نکرده است و بعضی گفتند مرده است و همچنین اخبار دیگر در این باب وارد
شده است که سابقاً شرح آنها گذشت و حاجت بتکرار نیست خلاصه کلام این است که قولی را رد
کرده از کسیکه مطلقا قول او حجت نیست و روایتی را او کرده که معتبر نیست آنرا هم ناقص نموده
و تمام قولش عمل نکرده بلکه بقدریکه صرفه برای او داشته گرفته است و باقی را ترک کرده و بر هیچ
عاقلی پنهان نمانده است اگر انصاف باشد و بعد از آنکه شرح کلام شعرانی را دانستی و معنی
سخن شیخ تقی الدین را فهمیدی و دانستی که ابداً مراد او آنچه مصنف گفته نیست حال شروع میکنیم
به بیان فقره فقره اقوال او که استنباطی برای خود کرده است و مطلبی بیان نموده و خواهش میکنیم تا از
که انصاف را پیشه خود نمائی و حمیت بیجا نکنی عرض میکنیم ظاهر شد که اس اساس در تأویلاتی که کرده است
و معنیهائی که نموده است حدیثی است که از حضرت رسول صلوات الله علیه و آله روایت نموده
که فرموده اند ان صلحت امتی فلها یوم وان فسدت فلها نصف یوم باین تفصیل روایت کرده
که در شرح آیه فرموده اند و در بحار و غیر آن نقل شده است عرض میکنیم باینطور ندیده ام

وگمان هم میکنم باینوضع باشد در کتاب بحار الانوار از کعب الاخبار روایتی کرده است قال
فی الخلفاء هم اثنا عشر فاذا کان عند انقضائهم واتی طبقة صالحة مد الله لهم فی العمر کذلک
وعد الله هذه الامة ثم قرء وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض
کما استخلف الذین من قبلهم قال وکذلک فعل الله عز و جل ببنی اسرائیل ولیس بعزیز ان یجمع
هذه الامة یوماً او نصف یوم و ان یوماً عند ربک کالف سنة مما تعدون عز از این
من در غیبت بحار که نشان داده ندیده ام اینهم مطلقا ربطی باین مطلب که او میگوید ندارد و اشاره باخبار است
که روایت کرده اند از پیغمبر صلوات الله علیه که فقراء امت در قیامت پانصد سال معطلند و اغنیاء
تمام روز که هزار سال است چنانچه در در منثور از حضرت پیغمبر روایت کرده است که فرموده فقراء
المسلمین یدخلون الجنة قبل الاغنیاء من المسلمین بنصف یوم و قیل و ما نصف الیوم قال خمسمائة
عام و تلا و ان یوماً عند ربک کالف سنة مما تعدون و باین لفظ بعضی روایات مضمره و مسنده
ذکر کرده است و شاید ایشان متذکر همین روایات بوده اند با آن لفظ روایت کرده اند بر فرض آن خبر لفظی
هم باشد باینمعنی که او فرض کرده مشکل است که بگوئیم تمام بقاء امت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه
هزار سال است و مراد سالهای دنیا هم باشد پس آن حدیث هم مصروف بهمین معنی خواهد شد که مراد از
ان صلحت فلها یوم دولت باشد چنانچه گذشت و الا بغیر اینمعنی درست نمیآید و اما حمل و تأویل
کردن یوم بایام غیبت کلامی بیمأخذ است زیرا که یوم ظهور را از ایام الله میشمرند نه یوم غیبت را
مگر تأویل این مطلب بمقتضای اخباری باشد که روایت کرده اند که هفت هزار سال است آنها هم بلکه
که از حضرت پیغمبر نیست مثل روایتی که از محمد بن سیرین روایت کرده است از مردی از اهل کتاب
که اسلام آورده است قال ان الله خلق السموات و الارض فی ستة ایام و ان یوماً عند
ربک کالف سنة مما تعدون وجعل اجل الدنیا ستة ایام وجعل الساعة فی الیوم السابع قد

مضت الستة الايام وانتم في اليوم السابع فمثل ذلك مثل الحامل اذا دخلت في شهرها ففي
اية ساعة ولدت كان تماماً اينكه روايتي نيست كه محل اعتماد باشد وحديثي كه روايت شده است
در اينمورد اين است كه از انس روايت كرده است از حضرت پيغمبر صلوات الله عليه وآله كه فرموده
الدنيا كلها سبعة ايام من ايام الاخرة وذلك قول الله وان يوماً عند ربك كالف سنة
مما تعدون اينرا هم كه ملاحظه ميكني حديثي ضعيف است ومعارض هم دارد وبر فرض صحيح هم باشد معني
آن اين نيست كه هفت هزار سال از زمان حضرت آدم كذشت آنوقت امام ظاهر ميشود بلكه مراد
بروز نفس انسانيه است واز اينجهت است كه عالم را تشبيه بطفل كرده اند كه هفت ماه در شكم مانده وهر
ماهي هزار سال است وحضرت رسول صلي الله عليه وآله در اول مائه آخر مبعوث شده اند كه بعد از
هزار سال از بعثت نفس كه نور ولايت باشد عالم بكمال پيدا ميكند وچنين هم شده است الحمد لله واز اينجهت
فرموده اند انا والساعة كهاتين واين شرحي مفصل دارد بهر حال مراد اينست كه دخلي باين مسئله ندارد
وشك نيست كه مراد نيست كه هزار سال كه كذشت ديكر دنيائي نيست وقيامت ميشود قيامت عرصه
ديكر است دخلي بدنيا ندارد وعاقل نميتواند بكويد حال قيامت شده است وظهور امام هم شك نيست
در دنياست دخلي بآخرت ندارد بلكه ظهور را از رجعت ميتوان شمرد چه جاي قيامت خلاصه همه سخنهائي
واهي است كه ميكويند واما آياتي كه ميكويند ابداً دخل باين مطلب ندارد واخباري هم كه در شرح آنها
وارد شده است بعضي از همين قبيل بود كه نقل كردم ساير هم از همين قبيل است اما آيه مباركه
يدبر الامر من السماء الي آخر اين در نوع علم است ورواياتي در اينباب وارد است از طرق عامه وخاصه
كه در باب صعود ونزول امر خدا ونيست با حساب در روز قيامت از قتاده روايت كرده اند
كه كفته است ينحدر الامر من السماء الي الارض ويصعد من الارض الي السماء في يوم واحد مقداره
الف سنة في اليسير خمسمائة حين ينزل وخمسمائة حين يصعد واز ابن عباس است كه از آسمان تا زمين

پانصد سال است صعود ونزول سير هزار سال ميشود بعضي ديكر كفته اند ملائكه در اين يوم صاعد ونازل ميشوند
واز طرق شيعه حديث مناسبي نيست مكر اينكه علي بن ابراهيم ميكويد يدبر الامر من السماء الي الارض
ثم يعرج اليه يعني الامور التي يدبرها والامر والنهي الذي امر به واعمال العباد يظهر كل هذا يوم
القيمة ويكون مقدار ذلك اليوم الف سنة من سني الدنيا ديكر روايتي كه اعتباري در اين
باشد نديده ايم ظاهر آيه هم دلالتي بر مراد او ندارد بحكم عقل قرآن را نميتوان تفسير كرد از
اين آيه استنباط كرده است كه امور شرعيه از اول بعثت تا زمان تشريف داشتن ائمه هدي در كار بوده
بوده است پس دويست وشصت سال كه طول اينمدت بوده حساب نميشود آنوقت زمان غيبت را از زمان
عروج حساب كرده يعرج اليه في يوم كان مقداره الف سنة يعني از زمان غيبت تا
سنه هزار ودويست وشصت كه ميرزا علي محمد آمده تور الجدا انصاف ده بچه قاعده اين سخن درست
ميآيد اما بمقتضاي آنچه بعضي نقل كردند كه عمر دنيا هفت هزار سال است و مصنف اصل عموم بدين
آن شده كه درست نميآيد چرا كه از هزاره هفتم يكصد وكسري كذشت پيغمبر تولد فرمود
پس از آن چهل سال كذشته مبعوث شدند تا دويست وشصت هم كه زمان تشريف داشتن ائمه
بوده تا يوم رحلت حضرت امام حسن عسكري عليه السلام پس از آن هزار سال حساب ميكني پس بنا
براين هفت هزار وچهارصد سال متجاوز ميشود اين بچه قاعده است از آن كذشته در تفسير آيه
تفاسير شيعه وسني همه براين وجه شد كه تدبير وعروج در هزار سال است نه عروج تنها ويك
پانصد سال است وخطا ديكر اينكه تصريح شده كه اين امر در قيامت است نه در دنيا خطاء
ديكر اينكه آنچه ميبايست نازل شود در همان بيست وسه سال ايام بعثت نازل شد در زمان ائمه هدي
موافق ضرورت شيعه وسني امري جديد نازل نشده است تمام آنچه فرموده اند از كتاب وسنت
پيغمبر بود كه پيش نازل شد پس چرا دويست وشصت سال ايام نزول شمردي اكر ميكوئي مفصل نشده

که فیوض بواسطه ائمه میرسیده عرض میکنم زمان غیبت هم امر بهمین منوال است همه فیوض بواسطه
امام غایب میرسد پس چرا فرق گذارده و باز عرض میکنم چرا سیزده سال قبل از هجرت را از ایام
نزول خارج کردی مگر در آن مدت فیضی نازل نشده است شک نیست که بدو نزول فیوض از یوم
بعثت است خلاصه عرضهای من هم در واقع بیجاست تعجب اینکه کلام را وقتی شخص بعقل خود معنی میکند بتبع
خودش ردّ خود را کرده حاجت تحقیق برابر او نیست چنانچه حضرت صادق صلوات الله علیه بر شخصیکه
حکم میکرد ایراد فرمود که تو از قبل خود میگوئی یا از پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه وآله مراد
این بود که اگر از خود میگوئی بکلی خطا کرده اگر از جانب پیغمبر است حق است و محل حرف نیست
باری پس این تفسیرهای برأی همه خطا است و بمعنی وابداً آیه دخلی باین مسئله ندارد و همچنین در
آیه مبارکه ویستعجلونک معنی کرده باعتقاد خودش که خدا وعده فرموده است که یکروز دیگر
عذاب نازل میشود و یکروزش هزار سال است اینهم کلامی است برأی ابداً چنین روایتی نرسیده
بلی از طرق عامه بعضی حکایات در همین مورد شده که سابقاً نقل کردم که میگویند عمر دنیا هفت هزار
سال است و از آن چیزی معلوم نمیشود و بر فرض که مدعی شوی چنین است حال بگو چه طور شد آن
که فرمود که شما اگر منکر هستید و میگوئید متی هذا الوعد خداوند وعده میدهد که در هزار دیگر حشر میشود
حال چه شد همه همین بود که ایشان آمدند که الحمد لله بخیر گذشت چندان صدمه وارد دنیا نشد حیف که
پیشینیان باور کردند که مسئله مهمی است و بعضی خائف شدند بعضی راحت ما که در زمانی افتادیم
که خیلی بسهولت گذشت بلکه بر ما بهتر هم شد چرا که در دنیا الحمد لله آسوده هستیم ببرکت همان دین
محمد بن عبد الله صلوات الله علیه وآله بحسب عقل و علم و در کمال هم که منتهای آن ولی حضرات است از جنت
و نعمت الحمد لله ما از آنها سابقیم چنانچه بر عقلا پوشیده نیست خلاصه اینها سخنان جاهلانه است که
عاقل تفوه بآن نمیکند خواسته اند سخنی بگویند و بوجه دیگر عرض میکنم اگر دقتاً اینها دلیل شماست

چه آنهائی که مبادی شما بودند متذکر نبودند که باینها استدلال کنند بلکه ابداً دلیلی دست
نداشتند خورده خورده هر روز خیالی کردید و برهانی برای خود جستید باز قبل از این چیا میکردند
این نوع ادله اقامه کنند استدلال بشعر شاعر میکردند که شیراز پر غوغا شود شکرلبی
پیدا شود ترسم که آشوب لبش برهم زند بغداد را نمیدانم اینمرد چقدر جرات بر خدا و رسول
دارد که این نوع آیات و اخبار را تاویل باینگونه معانی میکند و خلق بیچاره را گمراه مینماید ولی چیزیکه
باعث شکر ما است این است که همان اشخاص معتبر شان که دلی باین خرفها بسته بودند خورده خورده
چشمشان باز شد برگشتند چه بطریق حق راجع شدند چه مطلقاً خود را آزاد شمردند اگرچه بهائیان ایشان
هم امر بآزادی و صلح کل کرده بجهة اینکه رواج امر خود را باین دیده اگر سخت میگرفت مردم
اقدام میکردند مثل اینکه خود اینمرد مصنف صدر کتاب خود تصریح نمایت مذهب خود و صاحب
خود کرده است که دوستی و دشمنیهای مذهبی را ترک باید کرد و با همه مذاهب و ملل دوستی باید
نمود معنی آن صلح کل است و حال اینکه محقق شدن چنین امری باین مطلب که انسان در تحت مذهبی
باشد محال و ممتنع است زیرا که جمیع ملل متفرقه با مخالف خود دشمن بوده و هستند و نمیشود که
بر مذهب خود باقی باشند و با مخالف دوستی کنند چنین چیزی محال است که مسلم با یهود دشمنست
یهود با نصاری دشمنست اولو ظاهراً باهم سلوک کنند باز قلبشان باهم جمع نمیشود بر فرض
که در یک مسئله باهم موافق شوند در مسائل مخالف میشوند پس محالست که اتفاق کلمه در ایشان پیدا
شود مگر بکلی مذهب ایشان صلح باشد مثل بعضی صوفیه پس چطور درست میآید با این وضعها که در
دست دارند و چرا با ما مخاصمه میکنند باری سخن طول کشید کلام مختصر بهتر باقی کلام او محتاج
ببیانی نیست آنچه عرض شد کافیست الحمد لله

قال واز احادیثیکه دلالت بر حقانیت سنه مبارک و ظهور آنحضرت دارد حال سنه

شباب میکند مرحوم مجلسی در مجلد غیبت از کتاب بحار در باب کیفیت ظهور قائم از ابی بصیر
و او از ابی عبدالله روایت میفرماید انه لو خرج القائم لقد انکره الناس لانه یرجع الیهم
شابا موفقا فلا یلبث علیه الا کل مومن اخذ الله میثاقه فی الذر الاول وقال ایضا
و من اعظم البلیة ان یخرج الیهم صاحبهم شابا و هم یحسبونه شیخا کبیرا و کذلک مضمون دو روایت
دیگر نقل نموده بعد میگوید کلامی مطول که حاصل اینکه نقطه در آغاز شباب و غضاضت غصن
ظهور فرموده ارباب قلوب مریضه بواسطه این او را انکار کردند بجهت اینکه قائم را پیر هزار ساله می
پنداشتند نه جوانی بیست و پنجساله آنگاه علماء اعلام را بالفاظ زشت یاد کرده که فریاد کردند وا دیناه
و اشریعتاه اینک حضرت حجت در شهر جابلقای موهوم هزار ساله موجود است اینجوان شیرازی
که در این قرن تولد یافته چه میگوید پس حدیث حکم بن ابی نعیم را روایت میکند مفصلا که در آخر
حضرت باقر علیه السلام میفرماید یا حکم کیف اکون انا و قد بلغت خمسا و اربعین و ان صاحب
هذا الامر اقرب عهدا باللبن منی و اخف علی ظهر الدابة و غیر از اینهم اخباری در این
باب روایت کرده و استدلال نموده با نها بر اینکه حضرت بسن شباب ظاهر میشود

اقول چون استدلال باخباری نموده که دلالت بر این دارد که حضرت بسن شباب ظاهر
میشوند لابد ما هم جواب را از همین باب باید بگوئیم تا انشاءالله کسانیکه بغرض ضد بهره برند و اولا از نظر
میگویم که انصاف فراموش خود منمائی پس عرض میکنم آیا در اخبار هیچ تحقیقی هست که استدلال
میکنی و خود هم با نها معتقدی یا نه اگر معتقدی پس هوش خود را جمع کن در دلالت اخبار و از راهی
که خود ایشان دستور العمل داده اند داخل شو تا حق را بفهمی و اگر اخبار را حجت نمیدانی در محض القاء
شبهه بر مومنین روایت کرده که در باب خبر ابی روی سخن من با آنهاست و برای شما از این قاطعه
دیگر خداوند بما داده الحمد لله و المنه ولی گمان دارم مصنف انتخاب ابدا عالمی ندیده و با اهل

خبر و سخنی نگفته یا معاشر با عوام شیعه بوده یا بعضی از علما که شان ایشان همان فقه و اصول
فقط بوده ملاقات نموده و بعضی از این شبهات القا کرده آنها هم غافل از وضع و مراد او
جوابی به پسند خود داده اند رفع شبهه او نشده و جری شده از اینجهت آنرا بر صفحات نگاشته غافل
از اینکه مولای ما روحی فداه و عجل الله فرجه غلامان بسیار است و در ثغور اسلام هر کسیرا مامور بحکمی
خاص فرموده اند و بعضی المخصوص بر انگیخته اند بر اینکه رفع شبهات را از قلوب مسلمین نمایند و مادام
که خداوند خواسته است که دین اسلام برپا باشد محالست زمین را از اینگونه اشخاص خالی گذارد و هر یک
از ایشان که از میان بروند دیگری را بجهت نصرت دین خود در میان میگذارد چگونه میشود
عالم را واگذارد بشیاطین که اغوا نمایند و در مقابل ایشان نگذارد کسیرا که نفی کند تاویل جاهلین
و انتحال مبطلین و تحریف غالین را پس بدان ای برادر من که طالب راه هدایتی اخباری
وارد شده که دلالت دارد بر اینکه آنحضرت در سن جوانی ظاهر میشود و سخنی در این نیست ولی ما
اولا نقل میکنیم بعضی از آنها را و دلالت آنها را درست ملاحظه میکنیم اگر منافات و تعارضی
با آنچه مذهب عامه شیعه اثنا عشری است دارد آنگاه بقاعده تعادل و تراجیح راه میرویم اگر
هیچ منافات ندارد که محل حرف نیست در بحار الانوار از ازدی روایت کرده که گفت من
با ابو بصیر خدمت حضرت صادق رسیدیم علی بن عبدالعزیز هم با ما بود عرض کردیم صاحب ما
شما هستید فرمود آیا من صاحب شما هستم پس پوست بازوی خود را کشید فرمود من پیرمردی
هستم ولی صاحب شما تازه جوان است ملاحظه نما در ظاهر حدیث ببین هیچ سوالی از حضرت
قائم علیه السلام هست میگوید شما صاحب ما هستید و کنایه از اینست که شما امامت را ظاهر منصر بکند
سر پرستی ما را میفرمائید یا اینکه بخلافت و سلطنت بر میخیزید حضرت استنکاف میفرمایند حقیقت
پیری خود را درست تشریح میفرماید محض حفظ وجود خود از شر دشمن پوست دست مبارک گرامی کشید

که هر چند جوانی گذشته و وقت این کار نیست بعد میفرماید صاحب شما جوان است میشود اگر
اراده فرموده باشد که امام بعد از من که سرپرستی شما را میکند جوانست که حضرت امام سنی کم
باشد که آنوقت جوان بودند چنانچه در اخبار بسیار است در نصوص که گاهی اشاره بامام بعد
میفرمودند میفرمودند صاحب شما است که حال مجال و اقبال در ثبت آنها ندارم و شک نیست
که همه ائمه صاحبند این لقبی نیست که مخصوص امام دوازدهم باشد امروز که ما آن بزرگوار را
صاحب میخوانیم بجهة امامت نه از جهة اینکه یکوقتی شمشیر میکشد اگر مخصوص بود بآن کسی که
شمشیر میکشد سایر انبیا نیست صاحب بگویند بلی هم دانصاف ده احتمال بعیدی هم میرود که
مراد امام دوازدهم باشد ولی احتمال میرود مراد اول تعلق امامت بآن بزرگوار باشد که قطعا
هستند یا آنکه هنگام ظهور که بصورت شباب ظاهر میشوند بهر حال سائل که سؤال نموده مسلم
است که عارف بامام دوازدهم بوده نمیتوان گفت ابوبصیر که از کبار اصحاب است جاهل
باینمسئله بوده است بلکه این امری بوده مسلم و شکی هم نبوده است میان علماء اصحاب در اینباب
ولی این سؤالات که میکرده یا از باب این بوده که میگفتند شاید هر امامی بدون تقیه
اظهار امری فرمایند یا آنکه انتظار وعده ها که درباب حضرت صاحب شده بوده داشته اند و از
بعضی اخبار هم برمیآید که محض مصالح گاهی لفظ را طوری میفرموده اند که بعضی اصحاب احتمال
بروز این امر را همیشه بدهند چه در امام زمان چه بوضع دیگر اینست که بعضی خیال میکردند
که شاید هر یک از ایشان قیام باین امر فرمایند بهر حال که باینحدیث نمیتوان ثبت
بر مسئله کرد و بر فرض که بانضمام سایر اخبار دلالتی کند دلالتش از زیاد از این نیست که
فرموده بصورت جوان ظاهر میشود این ابداً دلالت میکند بر اینکه تازه از مادر متولد میشود
خاصه با آنهمه اخبار صریحه که وارد شده است در اینکه خود همان وجود مقدس که از صلب

امام حسن و بطن نرجس تولد فرموده ظاهر میشود و یک حدیث دیگر این است که خود صاحب
کتاب هم نقل کرده از حضرت صادق علیه السلام نیز که فرموده و ان من اعظم البلیه ان
یخرج الیهم صاحبهم شاباً وهم یحسبونه شیخاً کبیراً استدلال باینحدیث میکند که بعد از وجود
جوانی امام است عرض میکنم نهایت دلالت اینحدیث هم این است که بصورت جوان ظاهر
میشود این معنی غیر از این است که تازه تولد میفرماید هر لفظی معنی میرساند و حدیث دیگر نقل
نموده که لیس صاحب هذا الامر من جاز اربعین آنهم حدیثی است از ابوبصیر از ابی عبدالله علیه
السلام که عرض کرد ای مولای من میخواهم دست بسینه تو بمالم میفرماید چرا عرض کرد شنیدم
از پدر بزرگوارت که قائم سینه گشاده است و سر شانه او مالیده است لفظ مسترسل فرموده
و از این لفظی اقرب بمعنی این لفظ نیافتم و عریض است مابین دو شانه او حضرت فرمایند فرمود که
شباهت آنسرور را بقائم میرسانید بعد فرمود کسیکه از چهل گذشته صاحب این امر نیست مثل
این است که پیرمردی بگوید مثلا که وقت سلطنت من گذشته اینهم از این قبیل لفظ است
چون او میخواست از قیافه حضرت بشناسد و قیافه حضرت شبیه بود بحضرت قائم فرمود بعد لک
من عمرم گذشته صاحب این امر قبل از سن چهل سال خروج میکند و هم چنین حدیث دیگر
روایت کرده ابتداء از حضرت صادق علیه السلام انه لو خرج القائم لقد انکره الناس یرجع
الیهم شاباً موفقاً فلا یلبث علیه الا کل مؤمن اخذ الله میثاقه فی الذر الاول اینحدیث
شریف را هم ملاحظه میفرماید اگر قائم خروج فرماید مردم منکر او میشوند راجع میشود بسوی ایشان
در حالیکه شاب است موفق آیا این لفظ که میفرماید برمیگردد بصورت جوان معنیش این است
که شخص دیگر از پدر و مادر تولد میکند حاشا و کلا بلکه معنی اینست که همانکه غایب شده بشکل
جوان برمیگردد و حدیث دیگر هم که روایت کرده از حکم بن نعیم آخر آنهم میفرماید کشف اکنون

انا و قد بلغت خمسا و اربعین و انّ صاحب هذا الأمر اقرب عهدا باللّبن منّی و خفت
علی ظهر الدّابة این حدیث هم مثل همان اخبار است الّا اینکه فرموده اقرب عهدا باللّبن فی الجمله
نزدیکتر است بمعنی قرب ولادت ولی بعد از آن همه اخبار صریحه صحیحه که دلالت میکند بر آنکه
همان پسر امام حسن است که ظهور میفرماید لا بد باید محمل صحیح بر آن قرار داد یا حدیث را غیر معمول
داشت و البته جمع اولی از طرح است خاصه که چهل ساله هم اقرب باللبن است از چهل و پنج
و میتوان گفت مقصود بیان همینقدر بوده که بظاهر سنّش کمتر معلوم میشود و شک نیست که
اگر کسی اخبار را درست ملاحظه کند میفهمد که اوائل تقدیر نبوده که غیبت اینقدر ها طول بکشد
بلکه نهایت طول غیبت که متصور بود در اواخر هفتاد سال بود و احتمال کمتر هم میرفت پس
میتوان گفت که مقدر چنین بود که عمر حضرت قائم روحی فداه در وقت ظهور کمتر از چهل و پنج
سال باشد و میتوان گفت مراد این است در وقتیکه بظاهر امامت و خلافت با و تعلق میگیرد
طفل است از لفظ اقرب باللبن چنین استنباط میشود که اینمراد باشد چرا که بشخص سی چهل
ساله هم رسم نیست بگویند بشیر نزدیک است و فرمود صاحب هذا الامر اقرب باللبن
و همان وقت رحلت پدر بزرگوارش صاحب هذا الامر بود مسلّم اگر بگوئی غیر آنوقت مراد است
عرض میکنم پس باید تمام عمر شان اقرب باللبن باشد حتی در هفتاد سالگی و چنین حرفی
مسلّم است باری بهر معنی صحیح این نیست که آن بزرگوار از بطون ظاهر میشود و با وجود معارضات
قویه نمیتوان باینگونه اخبار غیر صریحه استدلال نمود و چون این اخبار را که او استدلال
کرده شنیدی حال عرض میکنم حواس خود را جمع کن اخبار دیگر هم که در اینباب فرموده اند
بشنو و تعجب دارم از مصنّف اگر مرادش القاء شبهه نیست چرا از آن اخبار چیزی روایت نکرده
و حال اینکه آنها هم در بحار است بلکه بعضی در همین باب است ملاحظه کن جلالت این ضعیف را

با وجود اینکه اعتقادم غیر اعتقاد اوست معذلک حدیثی را که استدلال نموده بمعانی که
از آنها مستفاد میشده اقرار کرده ام و انصاف داده ام او هم میبایست انصاف کند و همه
احادیث را نقل کند باری در بحار الانوار روایت کرده از حسن بن علی صلوات الله علیهما که
قال ما منّا احد الّا و یقع فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه الّا القائم الّذی یصلّی خلفه
روح الله عیسی بن مریم فانّ الله تعالی عزّ و جلّ یخفی ولادته و یغیب شخصه لئلّا یکون
لاحد فی عنقه بیعة اذا خرج ذلک التاسع من ولد اخی الحسین ابن سیدة الاماء
یطیل الله عمره فی غیبته ثمّ یظهره بقدرته فی صورة شابّ ذو اربعین ذلک لیعلم انّ
الله علی کل شیئ قدیر حاصل مطلب اینکه نیست از ما احدی مگر بر گردن او بیعت طاغی هست
مگر قائمی که عیسی خلف او نماز میکند خداوند ولادت او را پنهان میدارد و شخص او را غائب
میفرماید تا اینکه آنوقت که بیرون آید بیعت احدی در گردنش نباشد او نهمی از اولاد برادرم حسین است
پسر سیده اماء است خداوند عمر او را در غیبتش طول میدهد پس ظاهر میکند او را بقدرت خود
در صورت شابّ چهل ساله تا اینکه معلوم شود که خداوند بر هر چیزی قادر است خود از روی
انصاف ملاحظه کن با اینکه خود ایشان میفرمایند که در اخبار ما مجمل است و مبیّن در میفرمایند
اخبار ما بعضی شارح بعضی است در صورتیکه تعارض هم در میان نیست آیا آن اخبار که
فرمایش شده آنحضرت بصورت جوان ظاهر میشود در این حدیث مفصّل بیان میفرماید که همان
پسر سیدة اماء از ولد حضرت سید الشهداء آن نهم فرزند نهم که پسر امام حسن عسکری باشد بیان
صفت که ولادتش پنهان و شخص او غایب شود و خداوند طول عمر دهد او را در غیبت و با وجود
این بصورت جوان ظاهرش میفرماید که قدرت خود را بنمایاند آیا بعد از این دیگر جای شبهه بر
احدی میماند لا و الله جای شبهه نیست و هم چنین روایت کرده است از هروی که گفت

خدمت حضرت رضا علیه السلام عرض کردم یا علامة القائم منکم اذا خرج قال علامته ان
یکون شیخ السن شاب المنظر حتی ان الناظر الیه یحسبه ابن اربعین سنة او دونها
وان من علامته ان لا یهرم بمرور الایام واللیالی علیه حتی یاتی اجله عرض کرد
علامت قائم از شما وقتیکه تشریف آورد چیست فرمود علامتش این است که پیرمرد است
بحسب سن ولی جوان است بحسب منظر حتی اینکه ناظر بسوی او گمان میکند پسری چهل ساله
است یا کمتر و از علامات او اینست که بمرور ایام ولیالی پیر نمیشود تا اجلش برسد در این حدیث
غوری کن ببین دلالتش چیست من عرض نمیکنم خود انصاف بده با وجود همچنین حدیثی آیا میتوان
گفت که در چند حدیث فرموده اند بصورت جوانی ظاهر میشود پس باید در همین ازمنه
تولد کرده باشد و حال اینکه در این اخبار شرحش را میفرماید که پیرمرد است بصورت جوان تمام
و بمرور دهور پیر نمیشود پس با وجود این دیگر چه میتوان گفت و از حضرت صادق علیه السلام
مرویست که فرمود ان ولی الله یعمر عمر ابراهیم الخلیل عشرین ومائة سنة وتظهر فی
صورة فتی موفق ابن ثلثین سنة اگرچه فقره اولی محل اشکال نیست ولی محتمل است
که برحسب اخبار بدا باشد که در تقدیر اول بوده است و شاید هم عمر آنحضرت بعد از ظهور به آن مقدار
شود و همچنین خدمت رضا علیه السلام عرض کردند انت صاحب هذا الامر فقال انا
صاحب هذا الامر ولکنی لست بالذی املاها عدلا کما ملئت جورا وکیف اکون ذاک
علی ما تری من ضعف بدنی وان القائم هو الذی اذا خرج کان فی سن الشیوخ ومنظر
الشباب قویا فی بدنه حتی لو مد یده الی اعظم شجرة علی وجه الارض لقلعها تا آخر
حدیث شاهد در این حدیث در دو چیز است یکی اینکه حضرت رضا فرمود من صاحب این امر هستم
پس معلوم شد در آن حدیثی که عرض کردم شاید مراد از صاحب حضرت موسی باشد و محتمل است

این اسم در ائمه هدی علیهم السلام ملاحظه نما که استعمال فرموده اند یکی هم اینکه میفرماید سن
او پیر است و منظرش جوان و از این قبیل اخبار زیاده از اینها هست ولی من آنچه در دریای
نظر بنظرم آمد نقل کردم و در حدیث طویل مفضل است که عرض میکند یا سیدی یعود شاباً
او یظهر فی شیبته فقال سبحان الله وهل یعرف ذلک یظهر کیف شاء وبای صورة
شاء چون مفضل اهل معرفت و بصیرت بوده حضرت قدرت آن بزرگوار را ظاهر فرمود که بهر
صورت دلش بخواهد ظاهر میشود او قادر بر همه چیز است و این امریست که بر شیعه مخفی نباشد بعد
از آنکه مسلم شد که حضرت امیر علیه السلام چهل جا میهمان شدند و عقب هجده یا هفده کشته
قشون در جنگ احزاب جنگ فرمودند و همچنین در حدیث حبط علامت معرفت شیعه قرار
دادند اینکه بدانند که امام میتواند تغییر صورت خود را دهد یا نه پس ظاهر شد حضرت سجاد به
صورت حضرت باقر و حضرت باقر بصورت حضرت سجاد و همچنین حضرت جواد از برای جمعی
شیعه خود بصورتهای مختلفه ظاهر شدند با وجود این دیگر چه جای شبهه است در قدرت ائمه
هدی و احادیث آنچه عرض شد از معجزات در مدینة المعاجز و در بحار و عوالم و غیرها ثابت است بلکه
قریب بتواتر است که محل شبهه نیست پس چه میشود که حضرت صاحب الامر روحی فداه اگر با
سن بصورت جوان ظاهر شود و عالمی را از قدوم مبارکش جوان فرماید علاوه اخبار
صریح در اینباب وارد شده است که همان امام دوازدهم است که غائب شده و ظاهر میشود مثل
احادیث نصوص و غیر آنها که اگر بخواهم نقل کنم یک کتاب مخصوص باید در اینباب تالیف
نمایم اخبار متواتره یا مستفیضه وارد شده مخصوصاً در اینباب که آن بزرگوار طویل العمر است
و از حضرت نوح نبی طول عمر را بمیراث برده در حدیث سدیر و مفضل است که بعضی از آن
بعد از این نقل میشود از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده اند که فرمود اما خضر خداوند عمر او

او را طول عمر فرموده است بجهة نبوتی که برا و مقدّر فرموده باشد و نه کتابی که براو نازل
شده باشد و نه بجهة اینکه شرعی داشته که شرع سابق را منسوخ نماید و نه بجهت امامتیکه مقتدای خلق
باشد و نه بجهة فرض بودن طاعت او بلی چونکه در سابق علم خداوند بود که عمر قائم در ایام
غیبتش زیاد شود و دانست که مردم انکار میکنند مقدار طول عمر را لهذا عمر عبد صالح را زیاد
کرد بی سببی که باعث این باشد و هیچ باعث نداشت مگر اینکه شاهدی باشد بر امکان بقاء و طول
عمر در قائم علیه السلام و باینواسطه حجت بر خلق تمام شود بعبرت نظر کن چگونه بیان میفرمایند مطلب را
اگر درست بنگری هیچ اشکال برای تو برجا نمیماند معنی اینها میگوئی چیست آیا مراد این آیات است
که از آن ثمن اولی رحلت میفرمایند و روح مقدسش رجعت میفرماید پس چه خصوصیت بآنحضرت
دارد هر امامی رجعت میفرماید و هر پیغمبری بر میگردد بلکه هر مؤمن صالح و هر کافر طالح راجع
میشوند چه اختصاص دارد که بگوئی آنحضرت طویل العمر است مثل نوح پیغمبر و خضر علیه السلام بلکه معلوم
است که امری دیگر است و را آنچه تو گفتی و اخبار صریحه دیگر وارد شده بمضامین صریحه که گمان از آن
ندارم عاقل بر آنها محمل بعیدی قرار دهد از جمله حدیثی است که در وافی از اکمال الدین روایت کرده
از سدیر صیرفی از حضرت صادق ع روایت کرده است و آن حدیثی است طویل و شریف مشتمل بر مطالب
عالیه از جمله مطالب یکی فقرهٔ میراثهای آن بزرگوار از انبیاء است تا اینکه میفرماید و اما غیبة
عیسی فان الیهود و النصاری اتفقت علی انه قتل فکذبهم الله تعالی بقوله عز و جل و ما قتلوه
و ما صلبوه و لکن شبه لهم کذلک غیبة القائم علیه السلام فان الامة ستنکرها لطولها
فمن قائل یهذی بانه لم یولد و قائل یقول انه ولد و مات و قائل یکفر بقوله ان حادی عشرنا کان
عقیما و قائل یمرق بقوله انه یتعدی الی ثالث عشر و ما عدا و قائل یعصی الله عز و جل بقوله
ان روح القائم ینطق فی هیکل غیره ملاحظه نما در این حدیث شریف از چند جهة رد بر قول حضرات

میکند یکی اینکه میفرماید گویندهٔ میگوید تولد کرده و مرده و لو حضرات بر زبان جاری نکنند
که او فوت شده ولی معنی این قول که میگویند که از هیکل میرزا علیمحمد نطق کرده همین است بجهة
اینکه معنی ندارد خود آن بزرگوار در دنیا باشد و پسر میرزا رضا هیکل او شده باشد
نعوذ بالله و دیگر اینکه میفرماید و گوینده که امام یازدهم عقیم بوده است یعنی اولاد نداشته
اند اول امر بعضی از فرق شیعه این سخن را گفتند و بطلانش ظاهر شد ولی در این زمان بعضی
ثقات از کتاب میرزا حسینعلی نقل کرده که بالمرّه اولاد نداشتند و همین قول در بطلان او
کفایت میکند ملاحظه کن آنهمه نصوص و ادلّه محکمه که بر ردّ طایفه اولی وارد شده و بهمان بطلان
تابعین را بفهم دیگر تطویل اینجا لازم نیست بعد میفرماید قائل یمرق بقوله انه یتعدی الی
ثالث عشر و ما عدا یعنی گوینده مارق میشود بقولش اینکه او تعدی بسیزده میکند آیا غیر از این
قسم طوری دیگر است وجه تعدّی مسلّم است وقتیکه از بدنی غیر بدن مقدس خود پیدا شد
سیزده میشود دیگر اگر بنا باشد روح هم فرق کند شرعا و کونا ببین چه قدر جنونیت حاصل میشود
وجه دیگر اینکه فرموده و قائل یعصی الله عز و جل بقوله ان روح القائم ینطق فی هیکل غیره
باین فرمایش ردّ میفرماید بر وجه دیگر از وجوه تأویل حضرات و در واقع معجزی است که خبر از وقوع
داده اند اگر باینوجه بگویند که آنحضرت مثلا در جزیرهٔ خضرا تشریف دارد و این هیکل آئینه
سرتاپا نمای او شده و ادا از این آئینه تکلم میفرماید پس بطور صراحت ردّ فرموده است که میشود از تجلّی
غیر هیکل خود ظاهر شود پس با وجود این ادلّه محکمه چه طور میتوان تأویل نمود آن لفظ مجمل را که فرموده اند
امام بصورت جوان ظاهر میشود باینکه امام از بدن متولد از امهات در آخر الزمان ظاهر میشود
باینکه در ظاهر هم دلالتی در آن اخبار بر این مطلب نباشد چنانکه گذشت با اینکه در میان شیعه جزو
ضروریات اولیه شده است که امام دوازدهم حیّ است و خودش ظاهر میشود و دلیلی بر خلاف

این درمیان شیعه قائم نشده ولو بعضی سابقاً از این قبیل مزخرفات گفتند که امام حسن علیه السلام را
پسری نبود یا پسری داشت و مرد مثلاً ولی شیعه طوری آن اقوال را رد نموده باطل کردند که دیگر
محل شبهه نماند بلی بعضی اهل سنت روایت نادری میکنند که آنکه تولد میکند اسم خودش محمد است
و پدرش عبدالله ولی باز در آنهم اشکال کرده اند و بعضی وجوه در تاویلش بیان کرده اند و اهل
خبره و بصیرت ایشان ادله بسیار بر وجود آن بزرگوار اقامه کرده است و اخباری نقل نموده
چون مجال کم و وقت تنگ است از نقل همهٔ آنها عذر خواهم هر کس طالب باشد در کتب شیعه که در این
باب تألیف شده رجوع نماید چه خوش گفته یکی از ایشان که شیعه میگویند امام حسن را پسری بوده
و اینک غایب و باقی است سخن ایشان را نباید رد نمود زیرا که اهل البیت ادری بما فی البیت
خوب است آن شیعی که قول ملت خود را ترک میکند و اعتماد بحرفهای عرفا و اهل تسنن قدری
خجالت کشد یا بگوید از اهل بیت نیستم که مطلع از ما فی البیت باشم از همسایه ها و اهل محله مستفسر می
شوم با اینکه برهانی هم دست ندارند بر اینکه نمیشود امام در نهایت خفیه باقی باشد نه برهان نقلی
نه عقلی بلکه عرض میکنم زنده ماندن کسی در دنیا هزار سال و دو هزار سال امری ممکن است
و در این هیچ سخنی نیست چرا که واجب نیست ممتنع هم نیست اما واجب نیست اگرچه مسلم است
ولی چون میخواهم همه جهات سخنم مبرهن باشد عرض میکنم بدلیل اینکه علانیه می بینی جمعی مردند
واجب نیست زندگی دو هزار سال و کمتر و بیشتر و اما ممتنع هم نیست بچند جهت یکی اینکه بقدر
روایت بما رسیده از معمرین سابقین که منکر نتوان شد عمر نوح بحسب روایاتی که از ائمه
شده دو هزار و پانصد سال بود مورخین قدری کمتر نقل کرده اند در باب عمر خضر هم که
در قرآن صریحست در عیسی و ادریس هم که ظاهر قرآن حکم میکند که باسمان بالا رفتند اگر بقدر
روایت و آیه اطمینان نتوان حاصل نمود دیگر بهیچ خبری از راه سمع نباید یقین کرد بلکه یقین

شده که انتهای سلف اطول عمراً از ما بوده اند پس از بدیهیات است که طول عمر ممکن است
بعد از آنکه این مسئله مسلم شد که طول عمر در دنیا ممکنست در امم سالفه هم بوده در باب زنده بودن
خضر و الیاس هم اینقدر روایت کرده اند که وجودشان یقین شد عیسی و ادریس در هر عرصه باشند
چه در آسمان وچه در زمین بنص قرآن نمرده اند عرض میکنم در این امت هم مسلم است که معمرین
بوده اند اینقدر حکایات نقل کرده اند که پوشیده نیست وجهه هم ندارد که در این امت خاصه
محال باشد نهایت اقتضای دوره چنین باشد که عامهٔ خلق طویل العمر نباشند یکنفری طویل العمر
باشد چیزی نیست که منکر توان شد با دلهٔ عقلیه که نظر کنی میفهمی که مفری از آن نیست چرا که موت
امری ذاتی نیست که معلل نباشد بلکه جزو امور عارضه است که بسببی طاری میشود و الا در اصل
ایجاد خداوند بنای ملک را بر بقا گذارده نه بر فنا چنانچه فرمود خلقتم للبقاء لا للفناء
نهایت در دنیا بعرض عوارض حادث شده که باعث موت میشود و بعضی چنان پنداشته اند علت لطیف
شدن روح است که چون میل بملأ اعلی نماید از بدن مفارقت میکند و این قول خلاف عقل و نقل
است و در این مقام در صدد شرح دادن نیستم دیگری بر اینند که سبب حدوث موت فساد ترکیب
بدن است و فساد ترکیب از جهة انحراف مزاج است چنانچه در سایر مرکبات ملاحظه میکنی هرچه اعتدالش
کمتر است عمرش کمتر است و همینکه عرضی باد برسد ترکیبش فاسد میشود مانند میوه ها مثلاً که
هوا باندک زمان آنها را فاسد میکند و آهن و نحاس که همینکه در رطوبت افتد فاسد میشود و اما
طلا بجهت اعتدالی که دارد اگر سالها در خاک افتد ترکیبش فاسد نمیشود مگر آنچه چیزی با او مخلوط
باشد مثل طلاهائی که بار دارد است هرگاه در زیر خاک گذارند آنچه غریب است فاسد میشود و در آن
طلا میماند یا آنکه در خلاصش گذارند آنچه غریبه است میسوزد و طلای خالص باقی میماند این نیست
مگر از جهت اعتدال مزاج طلا و بعد از آن اکسیر عمرش اطول است بجهة اینکه اعتدال ترکیبش

زیاد تر است لهذا آنرا خالد خوانند و از این باب است که اناسی بعد از موت و پاک شدن اعراض
بدن در قبر ترکیب میشوند ثانیاً ترکیب خلود و ابدی میشوند ولی در دنیا چون ابدان ایشان
حاصل از عناصر عرضیه است که همه معروض حوادث است علاوه اعراض خارجیه عارض آنها
میشود لابد موت عارض ایشان میشود بسبب فساد ترکیب بمرور ایام و شهور و البته باین جهة
عمرها فرق میکند بعضی اطول است بعضی اقصر و مسلم است که نجوم را هم در اعمار اثری قوی است
اگرچه بعضی منکر شوند ولی چون امری مجربست انکارش بعید از عقل است ولی این مسئله هم
مجرب و مشهود است که نفس انسانی چون ارفع از افلاک است اگر خالص شود موثر در افلاک
میشود مثل اینکه موثر در ارض و ارضیات میشود پس اگر وقتی بخواهد بدن خود را حفظ فرماید از تاثیر
از نجوم میتواند مثل اینکه حفظ میفرماید از ارضیات حضرت امیر مؤمنان علیه السلام وقتی
از دست طبیب هندی سم را گرفتند و تناول فرمودند و ابداً فتوری در ایشان پیدا نشد مگر
اینکه قدری عرق فرمودند و همچنین در باب نجوم فرمودند خوفنی منجم ابو حنبل تراجع
المریخ فی برج الحمل فقلت دعنی و الاکاذیب الجیل المشتری عندی سوا ازدر حل
مراد ایشان از اکاذیب نه این بود که نجوم دروغست زیرا که در حدیث صدور خود ایشان از تعلیم آن
فرمودند باری و هم حضرت جواد را وقتی غلامان هرون با مر او با سیف قطعه قطعه کردند
پس از آنکه نظر کردند بدن مقدسش سالم بود خلاصه امر معتدلین در ابدان و نفس فوق آنچه فهماست
و شک نیست که ابدان ائمه هدی علیهم السلام در ترکیب اعدل از کل ابدانست پس اگر چه وجود ایشان
تن بمرگ نه هند لابد باین زودی نخواهند مرد و لو اینکه بجهت اینکه حادث شدند و بدن مثلیت ایشان
مرکب و دنیوی است یکوقتی بمیرند ولکن مثل سایر مردم نیستند که باندک سانحه رحلت فرمایند
و ترکیب ابدان ایشان از هم بپاشد پس چه میشود حضرت صاحب الامر هزاران سال متجاوز عمر فرمایند

بخصی

بخصوص اینکه بعید است در این زمان کسی طویل العمر شود نمیتوان امری را که کتاب و سنت
و عقل مستقیم اثبات آنرا کرده منکر شد پس امثال این سخنهای کفرآمیز از شخص که بطور استهزا گفته که
مردم منتظر امام هزار ساله هستند و منکر شده همه مردود و باطل است و از صرف جهالت گفته هیچ
مانع ندارد که آنحضرت در دنیا باشد بقدر حضرت نوح بلکه متجاوز عمر فرماید و بصورت جوان
هم نماید و شکسته نشود چه بسیار از همین مردم صد ساله دیده شده که مثل شخص چهل ساله بنظر آیند
اینها امری نیست که عاقل منکر شود

قال از یحیی بن سالم روایت نموده که حضرت باقر علیه السلام فرمود ان صاحب
هذا الامر اصغرنا سنا و اخملنا شخصا قلت متی یکون قال اذا سارت الرکبان ببیعة الغلام
فعند ذلک یرفع کل ذی صیصیة لواء بعد از ترجمه باز روایت کرده از ام هانی از حضرت
باقر انها قالت غدوت علی سیدی محمد بن علی الباقر فقلت له یا سیدی آیة فی کتاب
الله عز و جل عرضت بقلبی اقلقتنی و اسهرتنی قال فاسئلی یا ام هانی قلت قول الله
عز و جل فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس قال نعمت المسئلة سألتنی یا ام هانی هذا مولود
فی آخر الزمان هو المهدی من هذه العترة تکون له حیرة و غیبة یضل فیها اقوام و
یهتدی فیها اقوام فیا طوبی لک ان ادرکته و یا طوبی لمن ادرکه

اقول این دو حدیث را که نقل کردم جهة اینکه بسیار نزدیک بشبهه است که اول القا
نموده است عرض میشود اما حدیث اول که فرمود اصغرنا سنا و اخملنا شخصا درست در آن ملاحظه
کن که مراد چیست مسلم مراد این نیست که عمر شریفش از همه کمتر است چرا که تا این اندازه که روایات
صریح است در اینکه بصورت چهل ساله ظاهر میشوند هفت یا هشت یا نه سال هم که میفرمایند
طول مدت قیام است اخبار عدیده هم وارد شده که سالهای آن بزرگوار هر سالی بقدر ده سال

است والا اینکه بسیار بعید است که مثل او امامی بعد از چندین سال انتظار ظاهر شود و به همه آن
هفت سال سلطنت فرماید و مع التنزل میگوئیم چهل هفت سال هم که باشد و سایر سالها را حساب
نکنیم حضرت امام حسن سبط هم که همینقدرها عمر فرمودند حضرت جواد و حضرت امام علی نقی و حضرت
امام حسن عسکری که عمرشان بچهل نرسید بلکه بسی هم نرسید پس چطور فرموده صغرنا ایاما میگوئیم
روز ظهور از همه کوچکتر تند آنهم باز منافی است با عمر سه امام پس مراد از صغرنا سناً ایام
وقت قیام ایشان بخلافت باشد که سن چهار ساله بوده و هیچ امامی در آنوقت قائم بخلافت
نشد حتی حضرت امام محمد تقی ع که از پنجسال کمتر در سن مبارکش روایت نشده واما اذا سار
الرکبان ببیعة الغلام مجلسی مرحوم شرحش نموده باینکه خبر منتشر شود که بیعت کرده شد غلام غلام
یعنی جوان نابالغ است اینمعنی صادق نیست بر جهان وقت خلافت واما عند ذلک یرفع کل ذی صیصیة لوا
معنیش بر آنوقت صادق نمی آید واگر حمل کنیم بر وقت ظهور باز بعید است بجهة اینکه بعد از ظهور دیگر
چندان علمهای متفرقه بلند نمیشود مگر مراد اعلامی باشد که از هر طرف بجهة نصرت آنحضرت
بلند میشود آنهم بالفظ کل ذی صیصیة قدری بعید است بجهة اینکه در مقام مدح اینمثل کمتر میشود اگرچه مراد
صاحبان قوة باشد بهرحال اصل مراد او همان دلالت صغر است که باو ثمری نمیبخشد با آن ادله
محکمه که سابقا عرض شد واما حدیث ثانی مرادش همان لفظ مولود آخرالزمانست والا معنی نباشد.
که اسم آخرالزمان صادق است بر زمان نبوت خاتم صلی الله علیه وآله از اینباب آن بزرگوار را
پیغمبر آخرالزمان میگویند و در شأن خود فرموده انا والساعة کهاتین وبعضی روایات از عامه هست
که عمر دنیا شش هزار سال است که بعد از آنحضرت خاتم تولد فرموده که در هزاره هفتم تشریف آورد
وبعضی برآنند که عمر دنیا هفت هزار سال است و آنحضرت در هزاره آخر است ولی احادیث بر خلاف
این هم هست لکن در اینمسئله شبهه نیست که تشریف آوردن او در آخر زمان است اما حقیقت اینمطلب را

خوش ندارم در اینمسئله نگارم   هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد   اینجا در صدد تدقیق نبودم
فکر تحقیق طول و عرض نفهم آنچه گفتم پس از زمان بعثت آنسرور ابتداء بروز آخر زمان و اول ظهور
آثار و علامات ظهور قلیاست بنهایت اینمسئله طولی میکشد چنانچه می بینی بچه اول چند ماهی در رحم
تربیت میشود [illegible] تولد نماید و اقل ایام حمل شش ماه است واکثرش نه ماه این است که خداوند
فرموده وحمله وفصاله ثلثون شهراً ولی بعد از این شهور قلیله که تولد کرد سالها باید تربیت
شود تا کامل گردد همچنین مولود عالم شش هزار سال مقابل ششماه در حمل تربیت یافت تا زمان
حضرت خاتم تولد کرد پس نفس انسانیت باو متعلق شد پس اولیست که چشم ظهور قلیلا باز میکند و
شیئاً فشیئاً ترقی میکند تا زمانیکه بکلی ملحق بعالم بالا شود پس اینست که فرمود انا والساعة
کهاتین یعنی من و قیامت مثل این دو انگشت جفت هم هستیم یعنی بعد از من دیگر شریعتی و کتابی
نباید آید بشرع من و کتاب من و تربیت من روح غیبی از کمون بیرون میآید چنانچه خطاب باو
فرمود اوحینا الیک روحاً من امرنا و همچنین فرمود یسئلونک عن الروح قل الروح
من امر ربی خلاصه قلم طغیان کرد همینقدر را هم نمیخواستم بیان نمایم پس چون حضرت رسول صلی الله
علیه وآله پیغمبر آخرالزمان شد وصی هم وصی آخرالزمانست ولامحاله هر امامیکه بعدتر تولد نماید
بآخر نزدیکتر است و چون حضرت صاحب الامر آخرتر از همه است پس او مولود آخر است
وبملاحظه اینکه امام دوازدهم غایب از انظار شده اند و امت بایستی مشاعر ظهور قلیا و یه خود
را باشان نمایند میتوانند بتربیت آن بزرگوار حکم زمانی مرتفع میشود زیراکه مدرک زمانیه
از درک آن بزرگوار محروم است و باید بمشاعر باطنه او را زیارت کنند پس گانه زمان آخر بسته
است خلاصه بهر معنی شخص آنسرور مولود آخرالزمانست و دلالت بر مطلب دارد و نقض نمیکند
حدیث که میفرماید یکون له حیرة وغیبة اگر مقصود این است که در این زمان تولد میکند دیگر

غیبت مولود یعنی چه و دلیل معتبر دیگر باز حدیث دیگر ام هانی است که مجلسی در همینباب
روایت کرده و تعجب از اینمرد که بسیار در کتب دو حدیث بیک مضمون بتفاوت جزئی نقل
چند سطر روایت کرده اند آنچه اسباب اشتباهی میشود نقل کرده دیگری را ترک نموده از اسید
بن ثعلبه روایت کرده است از ام هانی قالت قلت لابی جعفر ما معنی قول الله عزّ
وجلّ فلا اقسم بالخنّس قال لی یا امّ هانی امام یخنس نفسه حتی ینقطع عن الناس علمه سنة
ستّین ومائتین ثمّ یبدو کالشهاب الواقد فی اللیلة الظلماء فان ادرکت ذلک الزمان
قرّت عینک ملاحظه کن تصریح میفرماید که امامیست سنه دویست و شصت غایب میشود پس
ظاهر میشود و اگر فهم خود را جمع کنی ملتفت میشوی که ام هانی بعید نیست که یکدفعه سؤال کرده باشد ولی
چون رخصت داشته اند که روایات را نقل بمعنی کنند برای دو کس که نقل کرده یکی را نقل بمعنی کرده
حدیث اول را برای ابراهیم بن عطیه نقل کرده حدیث دوم را برای اسید نقل کرده و قرینه یقینی سنه
دلالت دارد براینکه آنچه برای اسید نقل کرده است بلفظ نقل نموده تمام یا بعض را و آنچه را برای
ابراهیم نقل کرده نقل بمعنی است نخواسته تعیین کند که امام دوازدهم است گفته مولود آخر الزمان است
با اینکه بعضی اهل سنت هم قائل باینقولند خلاصه این وضع روایت سبب ضعف میشود علاوه
کر بعضی رجال سند هم مجهولند در نزد من و علی ای حال باسم مولود آخر الزمان نمیشود گفت که در این
سالها تولد میفرماید و در آخر کلماتش ادعا کرده است که اگر بجوئیم احادیثی که در حد اشتباهست
آن بزرگوار و امتحان شدن خلق باینمسئله وارد شده روایت کنم کتاب بزرگی میشود شاید
مرادش از کتاب بزرگ مرحله باشد و الا آنقدر که ما دیده ایم اینقدرها نیست شاید معدودی
زیاده از آن باشد که او و من نقل کرده ایم یا احادیث مخصوص را اراده کرده که اعم از این مطلب است
بهر حال او مدّعی است و علیه البیّنه و بر فرض هزار حدیث هم باشد چه ثمر بحال تو میبخشد ثبت

العرش

العرش ثم انقش ماکه ردّ کردیم نگفتیم میرزا علیمحمد جوانست که اگر پیر مردی بود قبول میکردیم
بخاکپای خود حضرت حجت روحی فداه که اگر شخص هزار ساله بتصفات میرزا علیمحمد خروج کند و شاهد شاید
هم داشته باشد که هزار سال قبل تولد کرده میگوئیم دجالی است خروج کرده و امیدوارم بعد
از او امام ما ظاهر شود گمان داری امامت بصرف ادعا است چنانچه صریح اقوال اهل
علم ایشانست که در رساله مخصوصه که باعتقاد خود مرا رد کرده نوشته که میگوید اگر منکرین راست
میگویند کسی کتابی مثل میرزا علیمحمد بیاورد بشرطیکه ادعای امامت هم بکند و مسلم است که عاقل
مدّعی امامت نمیشود و حضرت صاحب الامر روحی فداه هم کتابی غیر از همان قرآن که نزد حضرت امیر
علیه السلام بود نمیآورند پس ادعای او ادعای محکم است الا اینکه مفید فایده نمیشود بهر حال مرادش
تحدّی بوده و مسلم است عاقل نامربوط مثل او نمیگوید و نه مدّعی میشود خلاصه نه هر کس که ادعای امامت
کرد امام میشود بلکه امام دارای صفاتیست که سابقاً مختصر عرض شد بر فرض پیر دو هزار ساله پیدا
شود چون صفات امامت نداشته باشد قبول نمیشود و اگر جوانی بصورت بچه کوچکی امروز ظاهر شود و بفرماید
من صاحب شما هستم و آنچه شرط امامت است دراو جمع باشد نوکریم و بنده و انشاء الله مطیع
فرمانیم

قال عجب در این است که نفوسیکه بتمدن متمدنین اروپا فریفته شده اند چگونه است که
باین نکته توجه نمیفرمایند که زحمات این متمدنین در تکمیل علم رسم الارض یعنی جغرافیا مبنای
عقیده و مذهب اهل تشیّع را روشن داشت و عدم وجود شهر جابلقا را که علمای اعلام محل
غیبت امام قرار داده بودند کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکار ساخت چه هنوز در کتب
کثیره از کتب علمای شیعه موجود است که هر یک باسنادهای طویله عریضه خبرها در این کتب ثبت و درج
نموده اند که فلان شخص صحیح صادق القول در شهر جابلقا وارد گشت و فلان ثقه صحیح الخبر در ایندو

بخدمت امام مشرف شد واین اخبار کاذبه را در غایت جرأت در کتب خود مدون داشتند و
قریب هزار سال قوم بیچاره را در قید اباطیل مقید کذاشتند تا آنکه آفتاب علم موجب زوال
این ظلمت شد وسیل معارف بنیان خرافات را منهدم نمود معذلک هنوز بسته عقاید خرافه
ظاهر الاستحاله اند و منتظر خواب آن هزار ساله

اقول حیرانم چرا ایمرد اینقدر جسور است ولی شکر میکنم خداوندرا که بطون اوراظاهر
فرمود زیرا که تا اینجا استدلالی بحدیث و آیه میکرد و بیچاره عوام شیعه میندا شتند مردی شیعی
شاید است کوید الحمد لله بعقیده خود را یکمرتبه ظاهر کرد و انکار نمود قول خداوند و فرمایش
حجتهای او را باری این جابلقا و جابرسا دو شهر است در مشرق و مغرب که ارواح کفار و
مؤمنین بعد از مردن آنجا مسکن میکنند و خداوند عالم در قرآن مجید وصف این دو شهر را فرموده
که میفرماید حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة و وجد عندها قوما قلنا
یا ذا القرنین اما ان تعذب و اما ان تتخذ فیهم حسنا الی قوله حتی اذا بلغ مطلع الشمس وجدها
تطلع علی قوم لم نجعل لهم من دونها سترا در سیر اسکندر ذی القرنین که همه جا را سیاحت
کرد حتی ظلمات را پا زد و یأجوج و مأجوج را مشاهده فرمود و سدی بنا گذارد در همان سیر بهشت
مغرب و جهنم مشرق را دید جهنم زیر آفتاب بود در مشرق که تمام حرارت آفتاب بر اهلش میتابید
و بهشت جائی بود که آفتاب تحت آن غروب میکرد و این دو محل دو شهر بزرگ هستند که جابلقا
و جابرسا باشد دیگر بطور ربت عرض میکنم که اسم کدام یک جابلقا است و کدام یک جابرسا
باختلاف نقل شده اخبار هم در وصف این دو شهر بسیار است و من محض اختصار بحدیثی اکتفا
میکنم در بحار روایت کرده از حضرت صادق از حضرت امام حسن ع ان لله مدینتین احدیهما
بالمشرق والاخری بالمغرب علیهما سوران من حدید و علی کل مدینة الف الف مصراع

من ذهب و فیها سبعون الف الف لغة یتکلم کل ذی لغة بخلاف لغة صاحبه و انا اعرف
جمیع اللغات و ما فیهما و ما بینهما و ما علیهما حجة غیری و الحسین الخ حاصل فرمایش اینکه خداوند را
دو شهر است یکی بمشرق و دیگری بمغرب دو حصار دارند از حدید و بر هر مدینه هزار هزار در است از
طلا و در آن دو شهر هفتاد هزار هزار لغت است که هر یک غیر از دیگری است و من همه لغات را
میدانم و آنچه در آن دو شهر و بین آن دو است و حجتی غیر از من و برادرم ندارند و غیر از اینهم احادیث صریحه
در این باب هست و در بعضی آنها میفرمایند اهل این دو شهر دائما مستعد ظهور امام علیه السلام هستند
و بجهة اختصار آنها را نقل نکردم و اگر خواسته باشی مطلع بر آنها شوی رجوع نما بکتاب تلمسین و
بحار الانوار و عوالم و غیر آنها تا بدانی حال ملاحظه نما حالت این شخص را چگونه سخریه نموده ملت و مذهب را
و عجب اینست که میگوید شیعه میگویند امام در جابلقا است کجا چنین روایتی کردند و چنین سخنی
ابراز کرده اند بلی اخباری وارد شده در باب منزل امام که میفرمایند که ما در وادی شمراخ هستیم در منزل
طیبه و گاه گفته میشود در جزیره خضرا هستند ولی مراد نه این است که محصورند در آنجا نهایت آن
محل گاه گاهی ماوای مرکز مقدس او باشد شاید والا اخبار عدیده وارد شده که در موسم حاضر
میشوند بلکه میفرمایند بر مجالس مردم وارد میشوند و گام بر فرشهای ایشان میزنند باری اینها همه
اخبار نیست که فرمایش شده و اگر وقتی کسی هم بگوید در شهر جابلقا و جابرسا تشریف دارند از باب
تجلی فرمودن ایشان بآن دو شهر است بجهة ابلاغ اوامر و نواهی و اتمام حجت بر اهالی آنجا
چنانچه در حدیث حضرت امام حسن علیه السلام گذشت و در اخبار دیگر وارد شده است حال
نمیدانم این ردی که اینمرد کرده بر کیست و برهان عجیبی اقامه نموده که متمدنین اروپا آگاه بر این
مسئله نشده اند اولا تمدن چه دخل بر این مسئله دارد دیگر هر جماعتی که متمدن شدند مبانی
همه علوم را داشته باشند ثانیا بطور قشری عرض میکنم بر فرض که این دو شهر روی کره زمین

هم باشد مگر سیاحان عالم آگاه بر جمیع قطعات ارض شده‌اند گیرم چهار نفر گزاف گو از بچه‌های
معلمخانه‌ها بنشینند و بگویند فرنگیان سیاحت کرده‌اند و نقشهٔ عالم را کشیده‌اند اول تو تصور کن
چگونه سیاحت میکنند آیا هر قطعه از قطعات بر و بحر را قدم میزنند یا از هر شهری بشهری و از هر قریه
بقریه میروند بیشک در طرق و شوارع سیر میکنند و از هر بلدی ببلد دیگر میروند چنانچه
دیده‌ایم نهایت در هر جا که ممکن باشد قدری هم اطراف بیابانها و بعضی کوهها را سیاحت
میکنند سیاحان ایشانهم مردمانی هستند بسیار کم علم و کم ادراک نهایت بعضی از ایشان علم نقشه
کشی دارند یا مختصر هندسه و هیئتی میدانند و چه بسیار در نقشه‌ها دیده‌ایم که سهو کرده‌اند و اشتباه
نموده‌اند در جهات و اسامی و حدود و اگر شاهد عرض مرا میطلبی از علما خودشان سؤال کن که علم
جغرافی شما امروز کاملتر است یا سی سال قبل بیشک میگویند امروز کاملتر است و نقشه‌های حالیه
بهتر است و همین شاهد است بر صدق عرض من چرا که معلوم است که سابقاً بعضی جاها را
ندیده بودند و تازه دیده‌اند و همچنین در علوم تجربیه که در رسید در جغرافیا میگویند سؤال کن که شما
جمیع خطوط بحر را رفته‌اید یا از همان اطراف و کناره‌ها و جاهای نزدیک بنادر و خشکیها گذشته‌اید
بیشک احدی مدعی نمیشود که همه جا را دیده‌ایم همه معترفند که هنوز تحت قطبین مقدورمان نیست بگذریم
در ظلمات که اکثر اوقات سال شب است نتوانسته‌اند بروند و خبری از آنجا نزد ایشان نیست بلکه
در ممالک چین تازه راه پیدا کرده‌اند و همه جا را ندیده‌اند و در رمال نرفته‌اند و نتوانسته‌اند بروند بلکه
اغلب ارض در مملکت افریقا قسمی است که عبور در آنها مشکل است پس ای کسی که دعوی عقل می
کنی و همه بزرگان و کاملین عالم را مسخره کرده‌ای از کجا که در محلی شهری نباشد که حضرات ندیده‌اند
بعد از این ببینند یا در مقاماتی که حضرات نتوانسته‌اند بروند خداوند شهرها خلق فرموده
باشد و مگو وقتی هم محض اتمام حجت و مصلحت بعضی از بندگان را موفق فرموده باشد که بروند و ببینند

چنانچه در این ملتهای مدیده آمریکا بود و خبر نداشتند حال چند سالیست که دیده‌اند اگر دویست سال
قبل کسی اسم ینگی دنیا را میبرد جهال تکذیب میکردند کذلک ائمه در زمان خود انواع اناسی
روی زمین را بیان میفرمودند که مردم بسا باور نمیکردند حال خورده خورده تصدیق میکنند
آن بلاد هم بسا از این قبیل باشد امریست ممکن پس چرا دین خود را ضایع میکنی گاهی میگوئی
شهر موهوم است گاهی مینویسی متمدنین اروپا دانسته‌اند که شیعیان دین خود را بر این سخنها
گذارده‌اند کاش شما از متمدنین اروپا خجالت میکشیدید و اینگونه جهال را امام خود نمیخواندید که خاک
مذلت بر سر تمام مسلمین بپاشید و خدا را بخشم آورید آنها که نمیدانند که شما چه مرض دارید خیال
میکنند همه شیعه چنین اشخاص را که هنوز حکمت یک صنعت از صنایع اروپا را نفهمیده‌اند
امام میدانند میترسم بعضی را گمان رود که حجتهای سابقهٔ ما هم نعوذ بالله چنین بوده‌اند
هست که الحمد لله درمیان ایشان مردمان با علم و شعور هست نظر بقرآن مجید و اخبار میکنند حجتهای
آنها را میفهمند شاید ملتفت شوند که این مبدعین چه مرض دارند خلاصه بطور ظاهر هم عرض میکنم
حق این نفی کردن از محض عدم اطلاع اهل اروپا نداشته و از این رحله میکنند محض خاطر اهل فهم
شیعه میگوئیم که کتاب خدا بر اصطلاح خاصی نازل شده و اخبار ائمهٔ هدی علیهم السلام بر
اصطلاح مخصوص وارد شده مثل اینکه اهل هر علمی را اصطلاحی است و غیر ایشان وقف بر آن نیست
مگر برود تحصیل کند همچنین اصطلاح ائمه را همه کس نمیدانند مثلاً میفرمایند جبل قاف از زمرد است
مردم خیال میکنند کوهی روی زمین باید باشد پس شبهه می‌کنند که در کجاست یا سد یأجوج و مأجوج
میشنوند چنین می‌پندارند همین سد معروفست که از آن جزئی اثری مانده است و حال اینکه مراد این
سد نیست همچنین شهر جابلقا و جابرسا که می‌بینی خداوند فرموده است یکی در مطلع شمس است یکی در مغرب
و مطلع و مغرب در روی زمین نیست بجهة اینکه زمین کروی است در هر ساعتی از برای بعضی شمس طالع است

وبرای بعضی غارب واز برای بعضی زوال پس جای مخصوصی مطلع و مغرب نیست خاصه که تصریح فرموده اند که ارواح در آن دو شهر ساکنند پس باید روی زمین نباشد و در جهت سماء خواهد بود و این سماوات ظهور سماء غیبیه است لهذا اشاره بانها میشود که آن دو شهر در این سماوات مثل اینکه گفته میشود بهشت در آسمان است یا در کرسی و جهنم در زمین است و مراد اینها است و مگر بعضی جهال نفهمند و بگویند موهوم است ضرر بحال گوینده ندارد و عیب بر حجتهای خداوند وارد نمیآید اگر خداوند بخواهد در زمان مقتضی شود همه اینها شرح میشود ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وسخن دیگر در این عقیده که از همه بدتر است و آن این است که ضروری مذهب و ملت است که عالم خالی از حجت معصوم نمیشود و این ضرورت که میگویم مرادم اجماع نیست که بگوئی اجماع سلف حجت نیست بلکه مراد از آن بداهت است چنانچه سابقاً بیان شد و بدیهی چیزی نیست که بتوان منکر شد خاصه که عقل سلیم هم حاکم بر این است و مسلم تامان امام ثانی عشر عالم از حجت معصوم هرگز خالی نشده حال که میگوئی امام دوازدهم از میان تشریف برده و بعد از هزار سال انشخص تولد کرده آیا در این عرض مدت عالم بوجود که برپا شده است آیا بدون معصوم عالم قائم بوده یا بعلما ظاهر میگشته فاختر لنفسک ماتحلو لابدی از اینکه بگوئی بمقتضای مذهب حودت در هر عصری امام معصوم از بدنی ظاهر بوده است نهایت خروج نفرموده تا این زمان آیا چنین خبری با مذهب شیعه درست میآید خاصه با آن اخبار صریحه صحیحه که نص فرموده اند بر اینکه ائمه دوازده تن اند و باطن کتاب خداوند ناطق باین مسئله است یا بشروحی که در اخبار برآنها فرموده اند که کاتنه ظاهر فرموده اند مطلب باطنی را علاوه صریح حدیث که سابقاً روایت نمودم که رد بر جمعی نموده که قائل شدند که امام از دوازده تجاوز میکند بسیزده یا بیشتر یا انچه فرمود قائلی قائل میشود که از غیر بدن خود ظاهر میشود آیا این مسئله ممکن است و جایز که هر وقتی بدنی برای آن بزرگوار آورند

کُند و از آن ظاهر شود باز میر داز بدن دیگر تجلی کند بوضع تناسخ آیا با مذهب قائلی یا آنکه مطلقاً میگوئی مردند و سالها عالم خالی بود یکدفعه اینجوان آمد هیچ یک از این اقوال با اخبار و صحیح اعتبار درست نمیآید جواب این مطلب را آماده نما تا ببینیم چه میگوئی

قال و اما احادیثی که بصراحت دال است بر اینکه مطلع اینده نیر اعظم بلاد شرقیه است و محل ندای قائمیت مکه معظمه و محل قیام و ارتفاع ندای ظهور ثانی مدینه منوره عکا وارا صغی انقطاع

مقدسه سوریه بسیار است از جمله فقره خطبه حضرت امیر علیه السلام را روایت کرده که فرموده ولو ذاب ما فی ایدیهم لقد دنی التمحیص للجزاء و کشف الغطاء و انقضت المدة و ازف الوعد و بدا لکم النجم من قبل المشرق و اشرق لکم قمرکم کالملأ کلیلة تم فاذا استبان ذلک فارجعوا التوبة و خالفوا الحوبة و اعلموا انکم ان اطعتم طالع المشرق سلک بکم منهاج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فتداویتم من الصمم و استشفیتم من البکم و کفیتم مؤنة الطلب و التعسف و نبذتم الثقل الفادح عن الاعناق تا آخر استدلال باین فقره نموده است بر اینکه امام از جانب مشرق ظاهر میشود پس اینمرد هم که شیرازیست پس از بلاد شرقیه آمد

اقول عجب میکنیم و الله از اینمرد صدر و عجز کلام را ترک میکند وسط کلام را نقل میکند محض اینکه شاید مسئله را مشتبه نماید مجلسی مرحوم روایت کرده از مسعده که حضرت امیر علیه السلام خطبه خواندند حمد و ثنای الهی بجای آوردند پس از آن فرمودند انا سید الشیب و فی سنة من ایوب و سیجمع الله لی اهلی کما جمع لیعقوب شمله و ذلک اذا استدار الفلک و قلتم ضل او هلک الا فاستشعروا قبلها بالصبر و بوؤا الی الله بالذنب فقد نبذتم قدسکم و اطفأتم مصابیحکم و قلدتم هدایتکم من لا یملک لنفسه و لا لکم سمعاً و لا بصراً یعنی منم سید پیران و در من سنتی از ایوب رود باشد که خداوند جمع فرماید از برای من اهل مرا و احتمال میرود که آن

هم یعقوب باشد و مراد نیست که چنانکه یوسف را خدا از یعقوب جدا کرده ذریهٔ من از من جدا شده
اند و در رجعت جمع میشوند یا آنکه اول ایوب باشد و دویم یعقوب و مراد دو سیر است از دوسی و سرشت
ایوب صبر او بر بلایا و موت اولادش باشد یعنی اولاد منهم شهید میشوند او لا یحتمل هم هر دو ابوت
باشد که در اول در بلا صبر فرمود و چنانچه خداوند ثانیاً جمع فرمود برای ایوب اولادش را
کند لک از برای آن بزرگوار جمع میفرماید و این جمع فرمودن در وقتی است که فلک دور
زند و شما بگویید کم شد علی یا هلاک شد و مرد و مراد از استداره گذشتن دورات است یا آنکه
مراد گذشتن دورهٔ اولی و آمدن دورهٔ ثانیه است و این لفظ در همین مورد مکرر گفته میشود
چنانچه حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمود بعد میفرماید الا فاستشعروا
آگاه باشید پس استشعار کنید قبل از آن صبر را یعنی قبل از رجعت و جمع شدن عترت من و
سنت من بر من صبر را شعار خود قرار دهید و راجع بسوی خدا شوید یعنی توبه کنید از آنچه کرده اید
بتحقیق که افکندید قدس و طهارت خود را و خاموش کردید چراغهای خود را و هدایت کردن را
بگردن کسی انداختید که خیر و شر خودش و شما را نمیفهمد نه گوش دارد نه چشم بعد فرمود ضعف
والله الطالب و المطلوب همهٔ این فقرات اشاره بآیات قرآنیه است یعنی ضعیف است
والله طالب یعنی مقلدین و مطلوب یعنی رؤسا، و لو لم تتواکلوا امرکم و لم تتخاذلوا عن نصرة
الحق بینکم و لم تهنوا عن توهین الباطل لم یتشجع علیکم من لیس مثلکم و لم یقو من قوی
علیکم و علی هضم الطاعة و ازواها عن اهلها فیکم یعنی اگر وا نمیگذارید امر خود را
یعنی با آن رؤسا و خذلان نمیکردید از نصرت حق نبی خود را و سستی نمینمودید از توهین باطل
شجاع نمیشد بر شما کسیکه مثل شما نبود یعنی در قوت و علم و قوت نمیگرفت آنکه قوی شد
بر شما و بر دور کردن طاعت شما از اهل طاعت که میان خود شما است همه اشاره است بمعویه

و غیر آن از کسانیکه ریاست باطله کردند تهتم لما تاهت بنو اسرائیل علی عهد موسی یعنی
بتیه ضلالت افتادید چنانچه بنی اسرائیل بتیه مبتلا شدند عهد موسی و بحق اقول لیضعفن
علیکم التیه من بعدی باضطهادکم ولدی ضعف ما تاهت بنو اسرائیل یعنی بحق
سخن میگویم بعد از من تیه شما دو مساوی تیه بنی اسرائیل میشود بسبب مقهور کردن شما اولاد مساوی تیه
من را فلو قد استکملتم نهلا و امتلأتم عللاً عن سلطان الشجرة الملعونة فی القرآن لقد
اجتمعتم علی ناعق ضلال و لاجبتم الباطل رکضا ثم لغادرتم داعی الحق و قطعتم الادنی
من اهل بدر و وصلتم الابعد من ابناء الحرب اصل نهلا یعنی ورود شتر بر آب است
در اول و عله که بعد از آن بخوابگاه رود و علل بفتح عین و لام آب خوردن دویم است که پس
از آن بخوابگاه رود میفرماید پس اگر کامل کردید آب خوردن اول را و شکم خود را پر کردید
از آب دویم بجهه رفتن بمرتع و این کلام از باب تشبیه است حاصل اینست که خود را سیر کردید
از سلطنت شجرهٔ ملعونه در قرآن که بنی امیه باشند هر آینه جمع شدید بر ناعق گمراهی و اجابت
نمودید باطل را در کمال سرعت پس ترک کردید داعی حق که مراد خود آنحضرت است و قطع کردید
کسیرا که از همه نزدیکتر بود برسول خدا صلوات الله علیه و آله از اهل بدر مخصوص این فقره اشاره
فرمود بجهه اینکه مدح بدریین را حضرت رسول فرموده بود و قطع از ایشان را و نمودند آنحضرت
و وصله کردید دورتر را از اولاد حرب یعنی دورتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله که معاویه
باشد که اسم او را خال المؤمنین گذاردند و اطاعت نمودند و ابو الارامل و ابو الیتامی
اخ الرسول و زوج البتول را دور کردند از مقام خود الا و لو ذاب ما فی ایدیهم لقد
دنا التمحیص للجزاء و کشف الغطاء و انقضت المدة و ازف الوعد آگاه باشید اگر
ذائب شود آنچه در دست ایشان است اگر لفظ صحیح باشد محتملست مراد از ذوب جریان

ظاهر باشد بجهت ظهور امر باطن و از باب تشبیه بطلا و نقره فرموده اند که ذوبش میکنند
بجهة خالص کردن یعنی شما را ذوب کنند که امتحان شوید اگر ذایب شود آنچه در دست ایشانست
هر آینه نزدیک شده است تحیص و اگر معنی کنیم بانعیتم که کاوش ذایب میشد آنچه در دست
شما بود ولعقد دنا را کلام متأنف بگیریم بهتر است هر آینه نزدیک شده است امتحان
از برای جزاو برداشته شد پرده یا آنکه عطف بر جزا باشد یعنی برداشتن پرده از روی
کارها از روی حق بظهور حجة الله و مدتی که خدا قرار داده بود منقضی شد و نزدیک شد
وعدهٔ خداوند و اینگونه نزدیکیها که فرمایش شده یا بمقتضای این است که مقدر
شده بود زودتر این امر بشود یا آنکه مثل قرب ساعه است که فرمود اقتربت الساعة
و فرموده انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا پس از آن میفرماید و بدا لکم النجم من
قبل المشرق و اشرق لکم قمرکم کملا شهر و کلیلة تم اینجاست که مزله قدم اهل خیال
کرده که این نجم که فرموده امام است و حال آنکه این نجم از علامات است و ذو ذنبی است
که از طرف مشرق ظاهر میشود چنانکه در احادیث عدیده فرموده اند و در همین خبر دو قرینه
در کلام است که دلالت دارد بر اینکه مراد ذو ذنب است یکی اینکه فرمود بدا لکم ظاهر
شود نجم چون ذو ذنب در سما نیست و در هواء است مثل کواکب سما و ثابت نیست و حرکتش
با آن منوال نیست لفظ طلوع بر آن نفرموده و فرموده ظاهر شود یعنی پیدا شود ولی قمر کنایه
از امام است که فرمود اشرق لکم یعنی بتابد بر شما قمر شما مخصوص فرموده قمر شما و نفرموده
قمر چون اول فرموده نجم و مرادش ظاهر بود اگر مطلق فرموده بود مشتبه بقمر سماوی میشد
و میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است و چون در
اخبار عدیده فرموده امام شما از خود تا است یعنی از امت پیغمبر است پس فرموده با شما

بتابد مثل پری ماه یعنی مثل شب چهارده و مثل شب تمام و دلالت صریح بر این مطلب میکند
همین خطبه بسند دیگر که از کافی روایت کرده که میفرماید و بدا لکم النجم ذو ذنب
من قبل المشرق بعد از آنکه یکفرمایش باشد راوی هر دو مسعده نهایت اولی از ارشاد
است بحذف سند و دیمی از کافی است با سند و مسلم کلینی اضبط است بلکه بعید نیست شیخ مفید
هم از کلینی روایت کرده باشد و کاتبش غلط نوده علی ای حال شکی نیست که نجم مشرقی که ذکر شده
ذو ذنب است و در اخبار عدیده وعده آن فرموده اند و در قدیم یا بسیار کم اتفاق میافتاده
یا نبوده و دلالت دارد بر این قول مجلسی رحمه الله که میگوید حکایت کرده اند که سنهٔ هشتصد و
سی و نه هجری ستارهٔ ذو ذنبی پیدا شده نزدیک آفتاب و شرحش را میفرماید و در هزار و هفتاد و
پنج که زمان خود ایشانست باز نجمی پیدا شد بین قبله و مشرق باری معلوم است قدیم کم پیدا شده
و شاید هم در جهات دیگر میشده و مراد شان بیان نجم شرقیست قریب زمان ظهور خلاصه و مراد
از قمر حال کلی میرود امام باشد و در سند کافی میفرماید و لاح لکم القمر المنیر و اخبار محقق
معنی دیگر هم هست اگر این صحیح ثابت بشود میتوان گرد که مراد امامست باری برویم بر سر ترجمه
فرمایش فاذا استبان ذلک فراجعوا التوبة و خالعوا الحوبة هر گاه این ظاهر شد مراجعه
کنید بتوبه و خلع کنید عصیان را و اعلموا انکم ان اطعتم طالع المشرق سلک بکم
منهاج رسول الله فتداویتم من الصمم و استشفیتم من البکم و کفیتم مؤنة التعسف و
الطلب و نبذتم الثقل الفادح عن الاعناق خلاصهٔ مطلب اینست که اگر طاعت کردید
طالع مشرق را شما را بر منهاج رسول صلوات الله علیه و آله وا میدارد پس مراد امام است
و ترجمه با قمر اترک کردیم طالع مشرق هم که فرموده محتملست که مراد امام باشد ولی احتمال در وجه
نسبت مشرقست مجلسی مرحوم دو وجه فرض کرده یکی اینکه آن بزرگوار از مکه ظاهر میشود و مکه

مدینه است اینوجه صحیح نیست بجهة اینکه مکه جنوب مدینه است و مدینه درسمت شمال مکه معظمه است
نهایت اندکی از جنوب اگر مایل بطرف شرق باشد شاید حال درست در نظرم نیست تعیین از
دوایر و نقشه ها هم مجالی لازم دارد بهر حال مسلمست که نقطه جنوب بیت سابقا خیال میکردند
که خیلی منحرفست از جنوب بمشرق قبور را هم همینطور حفر کرده اند ولی در آخر الزمان الا آنکه آیت
صحیح که تعیین کردیم اینقدرها نیست یا جزئی مایل بسمت مغرب است یا بسمت مشرق احتمالهم داده است که
مراد کوفه باشد عرض میکنم اخبار دیگر هم هست که دلالت دارد براینکه امام علیه السلام
آن اوقات رو بمدینه منوره تشریف میبرد و قشون سفیانی رو بمدینه بطلب امام میروند ولی
چون یقین باصطلاح نداریم نمیتوانیم ثابت براین کنیم که حضرت از شرق مکه حرکت میفرمایند
محتمل مراد ایشان جای دیگری باشد شاید مراد شان مشرق حقیقی باشد مثل اینکه در مشرق
شمس عرض میکنم دور هم بعید نیست مراد شان از طالع شرقی علم خراسانی باشد که قبل از ظهور خروج
میکنند و فرمایش شده است که اگر بتوانید همراه آن علم بروید محفوظ هستید تا با امام برسید علی ای
حال لفظی است متشابه بلاد لحسا و بحرین را هم مشرق میخوانند هم باصطلاح قدیم هم باصطلاح جدید
فرنگان و از حضرت پیغمبر صلعم در خبر صحیح مرویست که فرمود ستردد امتی من بعدی
الا مدینتی هذه و مدینة یقال لها البحرین و من دان بدینهم من الامصار و در حدیث
دیگر است که میفرمایند اذا ذهبت بکم المذاهب والادیان فعلیکم بمدینة یقال لها
البحرین فانها فسطاط المؤمن یومئذ و از شیخ یاسین مرویست که بحرین وقتیکه گفته
شود مراد جزیره اوال است و حاء دون خط اگرچه چنین ادعا میکنند که هر دو را بحرین گویند و شیخ
مرحوم اه فرموده عند الاطلاق منصرف بهر دو جا میشود و تخصیص جزیره اوال باسم بحرین
امری مستحدث است پس در صورتیکه ایمحل هم از شرق باشد بچه دلیل میتوان گفت مراد امام

علیه

علیه السلام لکن از طالع مشرق امام است شاید شخصی بر حق از این بلاد برخاسته باشد یا برخیزد که او
داعی بحق باشد و حضرت امیر علیه السلام خبر از او داده اند زیرا که این خطبه را ظاهرا در بصره یا در حوالی
بصره فرموده اند مردم را خواستند متنبه فرمایند خاصه که حدیث وارد شده از حضرت صادق علیه
السلام بابی بصیر فرمود یا ابا محمد لا یری امة محمد فرجا ابدا ما دام لولد بنی فلان ملک حتی
ینقرض ملکهم فاذا انقرض ملکهم اتاح الله لامة محمد برجل منا اهل البیت یشیر بالتقی و یعمل
بالهدی و لا یأخذ فی حکمه الرشا والله لانی اعرفه باسمه و اسم ابیه ثم یاتینا
الغلیظ المقصره ذو الخال والشامتین تا آخر حدیث ابن طاوس علیه الرحمه احتمال داده یا شخص
خود او باشد ولی از حیث شأن و علم امتیازی با سایر ندارد اما متقی و بر طریق هدایت بوده
ولا محو در شان کسیست که امری در دست او باشد که قایل بشارت امام باشد و از برای آن فرج هست حتمی داده
باشد دیگر خدا داناست کیست و از کجاست شاید از مشرق هم باشد والله اعلم ولی اقرب در نزد اهل
خبر اینست که شارح این حدیث مجمل آن فرمایش است که اصبغ بن نباته از حضرت امیر علیه السلام روایت
کرده فرمایش طویلی است میفرمایند سلونی قبل ان تفقدونی فتشغر برجلها فتنة شرقیه
وتطأ فی خطامها بعد موتها وحیوتها وتشب نار بالحطب الجزل من غربی الارض رافعة
ذیلها تدعو یا ویلها لرحلة فاستدار الفلک قلتم مات او هلک بای واد سلک
فیومئذ تاویل هذه الآیة ثم رددنا لکم الکرة الآیة ولذلک آیات و علامات گاه
علاماتی میشمرند تا اینکه میفرمایند و یقبل رایات من شرقی الارض غیر معلمة لیست بقطن
و لا کتان ولا حریر مختوم فی رأس القنا بخاتم السید الاکبر یسوقها رجل من آل محمد
یظهر بالمشرق و توجد ریحها بالمغرب کالمسک الاذفر یسیر الرعب امامها شهرا حتی
ینزلوا الکوفة طالبین بدماء آبائهم فبیناهم علی ذلک اذ قبلت خیل الیمانی و الخراسانی

یستبقان الخ و بسیار کلام شریفی است و بیان میفرماید که جماعت میگویند انا التائبون و خدا ستایش آنها فرموده ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و مسلم است این علم هنوز مقدمه امام است اگر درست سخن را میفهمی که طالع مشرق این علم باید باشد اهل عزاد قبل هم نیست آن فقره هم که آنجا فرمود توبه کنید شاهد این مطلب است و دیگر خدا هم داناست

قال اینخطبه فصیحه صریح است که آن نیر سعادت یعنی موعود امت از جانب مشرق ظهور خواهد فرمود و بر نهج حضرت رسول بتشریع شرع جدید خواهد نمود و مقصود این نیست که آنحضرت بشریعت اسلامیه عامل خواهد شد بعد بر ملأ آورده مختصر اینکه اگر مراد اسلام باشد همه ائمه دعوت بآن فرموده‌اند پس مراد امر جدید است

اقول صریح آنچیز را میگویند که بطور وضوح لفظی فرماید که هیچ خفا و شبهه در آن نباشد و بطور مطابقه بحقیقت دلالت نماید لفظ قمر یا طالع مشرق چه صراحت بر امام زمان علیه السلام دارد و بر فرض منصرف بآن بزرگوار شود بقرائن است و الا خود آن لفظ استعمالش در شخص مجازیست مثل اینکه کسی از معشوق خود بماه و آفتاب تعبیر آورد و اسم نبرد و همچنین سلوک بحکم منهاج رسول الله دلالت صریح بر این مسئله ندارد که شرع جدید آورد بلکه ظاهر در این است که ایشان را بطریقه اسلام خالص وا دارد و همین معنی در شان سایر ائمه در آن زمان که تشریف داشتند ثابت است زیرا که ایشان از ابتدا مبتلا بتقیه شدند و نتوانستند آنطور که باید احکام را جاری فرمایند و در عرض چند صباحی هم فی الجمله مقدورشان شد حکمی ظاهر فرمایند مثل زمان باقرین علیهما السلام که کانه زمان فتره بود چون وقت انقراض بنی امیه و ابتدای بنی عباس بود و هنوز دولت قوتی نداشت قدری احکام را بر حسب مصالح منتشر فرمودند آنهم باز در اواخر عصر حضرت صادق علیه السلام باز

نور حق رو بخفا گذارد و تقیه زیاد شد چنانچه خود آنسرور فرمود رحم الله اصحاب ابی توجهوا منه عینین فافتاهم بمر الحق و اما سایر ائمه سابقا و لاحقا که تقیه ایشان بسیار بود بقسمیکه در زمان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام اسم آنسرور را بکنایه میبردند چه جای آنکه حدیث فرمایند پس ایشان نتوانستند خلق را بر منهاج حضرت رسول سیر دهند ولی امام زمان عجل الله فرجه ایشان را بمر حق وا میدارد پس اشکالی هم که گفته بعید است و احتمال قوی میرود که مراد همان باشد که در اخبار دیگر فرموده‌اند که میفرمایند بر منهاج حضرت رسول الله را میرود یعنی غذای غیر لذیذ میخورد و خشن میپوشد و خلق را بریاضت وا میدارد چنانچه در مقامش مذکور است و محض اختصار ترک کرده‌ایم ولی ایشان دو سه حدیث نادر دیده‌اند که امام شرع و کتاب جدید میآورد و این را وسیله بر خود کرده‌اند که شریعت را ترک کنند و هر خلاف قاعده خواهند بجا بیاورند و انشاء الله این مسئله را بر تو مکشوف میکنیم که محسوس ببینی که در دنیا محال است بی شریعت بتوان زیست کرد و بالای شرع پیغمبر نمیتوان شرعی آورد انتظار بیهوده نکش که آزاد نمی‌شوی

قال مجلسی ره از حضرت امیر ع روایت کرده است المهدی اقبل جعد بخده خال یکون مبدؤه من قبل المشرق

اقول اگر صادقی و بحدیث عمل میکنی و تصدیق داری لااقل تمام همین حدیث را بیان بایست روایت کنی و خلق را گمراه نسازی بعد از مبدؤه من قبل المشرق میفرماید و اذا کان ذلک خرج السفیانی فیملک قدر حمل امرأة تسعة اشهر یخرج بالشام فینقاد له اهل الشام الا طوائف من المقیمین علی الحق یعصمهم الله من الخروج معه و یاتی المدینه بجیش جرار حتی اذا انتهی الی بیداء المدینه خسف الله به و ذلک قول الله عز و جل و لو

تری اذ وقفوا تا آخر چه شد یک کلمه حق است و معمول به آنهم کلمه متشابه اش باقی دیگر که همه محکم است متروک حاصل فرمایش اینکه مهدی با بسیاهی چشم خود روبینی نظر میکند موی او مجعد است بر صورتش خالی است منظر او یا ابتداء او بد و احتمال در لفظ ارشر قیت آنوقت سفیانی در شام خروج میکند نه اما بسلطنت میکند اهل شام مستعد او میشوند الا من شاء الله قشون بمدینه میکشد و در بیدا همه خسف میشوند در اینباب چه میگوئی در غیر این حدیث هم در قیافه امام علیه السلام فرمایشات فرموده اند و کذلک در لباس ایشان که چه لباس پوشند فرمایشات بسیار هم در علامات فرموده اند بعضی از علامات عامه که محتمل البدا است و بعضی خاصه که در اخبار عدیده است که محتوم است و بدا بر دار نیست و در اخبار عدیده وارد شده که بعضی عرض کرده اند که ظهور نزدیک شده فرموده اند کجا چنین میشود هنوز فلان علامت ظاهر نشده فلان نشده است و هکذا حال چه شد که ظهور بیعلامت باید بشود یا علامات تاویلیه درست بکنیم علاوه بر این آنکسی که مدعی امامت است آثار امامت هم در او ظاهر نیست پس چه طور میتوان اعتنا بر این مسئله کرد خلاصه اینها صحبتهاست که میدارند مختصر اینکه در این حدیث فرموده اند بعد او از قبل مشرقیت بر فرض که حمل شود بر مشرق عرفی اول که مبدا اینم نسبت یکجای فرموده اگر در مدینه منوره فرمایش شده جمیع عراقین شرقی میشوند بمعنی اصطلاحی اینوی که بنسبت بطول بلاد باشد اگر در کوفه فرمایش شده باشد همه عراق عجم شرقی میشود چه خصوصیت شیراز دارد بر فرض تخصیص داده شود بچه دلیل و علامت این شخص مراد است اینها همه سخنهای واهیه بی اصل و مأخذ است که گفته میشود

قال و سید عبد الوهاب شعرانی در کتاب الیواقیت و الجواهر و راد صاحب این ظهور از احادیث صحیحه نبویه استخراج نموده شرحیکه مفصل آن در فتوحات مکیه است هو الطبی

المجتهد اقنی الانف الی ان قال یشهد الملحمة العظمی مادبة الله بمرج عکاء از شأن صحابه آنحضرت است شهداؤه خیر الشهداء و امناؤه افضل الامناء قال الشیخ و استوزر الله له طائفة خباهم الله تعالی له فی مکنون غیبه الی ان قال و هم من الاعاجم لیس فیهم عربی و لکن لا یتکلمون الا بالعربیة لهم حافظ من غیر جنسهم ما عصی الله قط و هو اخص الوزراء الی ان قال و یقتلون کلهم الا واحد منهم ینزل فی مرج عکاء فی المادبة الالهیة تا آخر بعد از ترجمه میگوید این حدیث که جمیع بشارات در ظهور اعظم و وقوع یافت انسان منصف را کفایت مینماید و لکن شک نیست که هزاران آیت و بشارت صاحبان قلوب مطبوع را نفع نمی بخشد و ان یروا کل آیة لا یؤمنون بها

اقول اولا عرض میشود سابقا گذشت که سید عبد الوهاب نیست شیخ عبد الوهاب است و ثانیا از صاحبان انصاف سؤال میکنم آیا بحرف محیی الدین بن عربی و عبد الوهاب شعرانی میتوان بنای دین و ایمان گذارد بر فرض اینکه بطور صراحت هم روایتی از حضرت پیغمبر نمایند با آنهمه روایات معتبره که وارد شده است در اینکه ابدا روایات ایشانرا اخذ نکنیم اینکه حدیثی موافق اخبار ما روایت کنند کسیکه بخلافت بلافصل امام ما اقرار نکرده و دشمن او را ترجیح داده چگونه میتوان اعتماد بقول و نقل او نمود در فصل الخطاب از حضرت صادق علیه السلام روایت فرموده است که شخصی عرض کرد انا نأتی هؤلاء المخالفین لعنهم فنسمع منهم الحدیث یکون حجة لنا علیهم قال لا تأتهم و لا تسمع منهم لعنهم الله و لعن مللهم المشرکة در صورتیکه امام بحق ناطق اینطور حکم فرموده صراحة که نه برو نزد ایشان نه حدیث ایشانرا بشنو ما را چه حق اینست که روایات ایشانرا بشنویم اینکه علماء ما روایات ایشانرا جمع میکنند و نقل مینمایند مثل علی بن عیسی مثلا که در کشف الغمه جمع نموده باید شتم که در

غایت المرام کرده یا بعض دیگر مثل مجلسی وغیره که بعضی روایات نقل کرده اند محض اتمام حجت
بر خود ایشانست نه محض رفع حاجت ما الحمد لله ببرکت آل محمد علیهم السلام محتاج بایشان
نیستیم خاصه مثل محیی الدین که علاوه بر تستن فسادهای دیگر در مذهب و عقیده اوست که
بر متتبع امرش مشتبه نیست در همین فتوحات روایاتی و بیاناتی در فضل ابی بکر و عمر و
معویه و یزید وغیر هم از خلفاء و مراشد سنیه نقل کرده اگر آنچه در اینمقام گفته مطالب پس
سایر بیانات او را هم باید قبول کرد اگر آنها را رد میکنی اینها را هم نباید قبول کنی
خاصه تحقیقات که در اینمقام کرده عین روایات هم نیست بلکه بعضی از آنها را ابر طبق
اخبار یکه خودشان نقل کرده اند گفته بعضی از تحقیقات خود اوست بر فرض آنچه موافق
روایات گفته منکر شویم از جهة عدم مطابقه با روایات طریقه خود مان است و بقاعده کلمه
در باب معامله ما با مخالفین است هر کس باشد اما نسبت بمحیی الدین در باب تحقیقاتی که در فتوحات
کرده اغلب تأویلات است و مأخذ اغلب مکاشفات خود اوست که بریاضات باطله نفس خود را
مرتاض نموده و چیزهائی از برای او کشف شده و برسم تأویل بیان کرده و در اصل ظهور امام
علیه السلام و رجعت بنا را او بر تأویل است نه ظاهر نه این است که معتقد او این باشد که
امامی علانیه متعیناً میان مردم آید و سلطنتی فرماید چنانچه صریح اخبار آل محمد است علیهم السلام
بلکه یک ترتیبی پیش خود داده است مهدی که میگوید مرادی دارد و وزیر که میگوید مرادی دارد
و من نمیخواهم مرادات او را شرح کنم مبادا راهی دست بعضی طالبین تأویل افتد و از کلمات
او چیزی اخذ کنند کمتر کسی را هم گمان دارم لحن او را بفهمند بلکه عرض میکنم در اینجا از زمان کسی را
ندیدم تحقیقات او را بتواند شرح کند اگر در بلاد دیگر باشند من اطلاع ندارم جمیع قدر بدان
مطلقا مراد او بیان ظاهر نیست و اگر در کلامی که در اینباب ذکر کرده درست نظر کنی میفهمی که

اهم

آنچه عرض میکنم حقیقت و از همه اینها گذشته اینمرد در نقل عبارات محیی الدین هم خیانت
کرده هر جا که بیانی بوده مخالف مراد او ترک کرده آن کلمه که دلش خواسته بمعنی خود معنی
کند و بر عوام مشتبه نماید نقل کرده و گمان دارم همین بیانات را هم از کتاب یواقیت و
جواهر نقل کرده و سابقاً نقل کردم از شعرانی که میگوید من مطالب محیی الدین را نفهمیدم محض این
نقل میکنم که علما بپسندند و مذهب خود من همان مذهب مجمع علیه است ولی ایشان بمذهب شکوک اند
هم رفته اند ولی اقوال را باو نسبت داده تأکید قول خود گرفته اند عجب میکنم از جاهل این مرد که
چقدر جری است بر خدا و رسول و نمیدانم چرا این زحمات را کشیده اگر میدانست که از برای هر داعی
بحقی اتباع و از برای هر ناعقی هیچ دعا هی هست و هر کسی بر فطرت خود میتند این زحمتها را
نمیکشید میرزا علیمحمد اول مرتبه هیچ دلیلی نداشت بجز چهار کلمه مهمل و استدلالهای جعلی
جمعی متابعتش کردند تا کتابش را گفت آسمانیست آنها که فطرتشان خوب بود و از جهت نادانی
اغوا شده بودند برگشتند و بعضی از ایشان را من ملاقات کردم چیزی چند از اعمال و جعل و فحش
نقل میکردند که انسان حیران میشود ولی بعضی که فطرتشان فاسد بود برگرداو جمع شدند و دو میرزا را
هم بیدلیل متابعت میکردند چرا بیچاره خود را بتعب انداختی و این زحمت فوق العاده را از برای ترکیب
شدی سهم نو هم از انخلق بیچاره بکمتر از این میرسید باری اگرچه این برهان جوابی لازم ندارد و بعلاوه از برای
که محیی الدین صریح مینوشت که میرزا علیمحمد و میرزا حسینعلی میآیند و بر حقند ما اطاعتی از او نداشتیم و کسی را
حق این نبود که چنین حکمی بر ما جاری سازد چنانچه جماعاتی را باسم و رسم ذکر کرده و قضایای
بر آنها نقل کرده بلکه منازل هر یک را از آیات قرآنی قرار داده باصطلاحی که خودش دارد و تا زمان
خود را هم ذکر کرده و بعد را آنچه ادعی این است که شیاسم رؤسا و مشایخ را ولی عمداً ذکر نکنم مقامات
آنها را دلیلش هم اینست که من پیغمبر نیستم که بر من حتم باشد ابلاغ کنم صلاح را در این ندیدم

همه مذاهب باطله را از عالم بر میدارد پس باقی نمیماند مگر دین خالص اعدا او مقلدین علما هستند
از مجتهدین بجهة اینکه می بینند بر خلاف اقوال پیشوایان خود را حکم میفرماید پس بناچار تحت
حکم او داخل میشوند از ترس سیف او و محض طمع در مال غنیمه مسلمین سرورشان بوجود او و زیاده
از خواص است عارفین بالله از اهل شهود با او بیعت می کنند با او هستند رجالی الهیین که وزرا
او هستند دعوت او را برپا میدارند و نصرتش مینمایند و ایشان وزرا او هستند که حمل می کنند
اثقال مملکت را و نصرت میکنند او را بر آنچه خداوند بگردن او انداخته حضرت عیسی نازل
میشود بر او بر مناره بیضاء در مشرق دمشق با دو جامه زرد در حالی که تکیه بر دو ملک کرده
است آب از سرش متقطر میشود مثل مروارید تشریف میآورد وقتیکه مردم مشغول نماز
عصر اند تا اینکه میگوید خداوند مهدی را قبض میفرماید بسوی خود در حالی که طاهر است و مطهر تا
اینجا را بسبک ظاهر سخنی گفته و بعضی مطالب را موافق اخبار خودشان بر بعضی اسم هادی شان فهم
از اخبار مطلقا پس از آن بنا گذارده بطرز خودش سخن گفتن و بیاناتی بسیار مشکل کرده و
کلام او طویل الذیل است مختصری عرض میکنم محض اینکه مقدمه نقل نمودن آن فقرات باشد که در
نقل کرده تا بفهمی مرادش را میگوید بتحقیق که آمده است شما را زمان محمدی و سایه بر سر شما انداخته
ادوان او و ظاهر شده است در قرن رابع که ملحق است بثلاثه ماضیه قرن رسول الله صلی الله
علیه و آله و آن قرن صحابه است پس قرن بعد از آن پس آن قرنی که بعد از ثانی آمد بعد از آنها
رمز کرده است که معین نیست مرادش از قرون چیست بعد میگوید پس میان آن دو سنی قرن
چهارم و سیمی که باسم سیم عد ا نخوانده و گفته تالی دویم است فترهاست اموری چند حادث
شد و اهواء منتشره پیدا شد و خونها ریخته شد و گرگها میان شهرها افتادند و فساد در عالم
منتشر شد تا اینکه جور در عالم بسیار شد و عدل برداشته شد پس شهدای بهترین شهدا و امناء هستند

حال آنها را مکشوف بکنم تا در هر زمان هر یک که ظاهر میشوند مردم بحسب معرفت خود با آنها سلوک
کنند خلاصه مرادم اینست که چنین دعادی داشته حال بعضیرا هم ذکر کرده معذلک با
اطاعت میکنیم و قولنا فی جمیع الاشیاء قول آل محمد علیهم السلام فیما اسروا و فیما اعلنوا و
فیما بلغنا عنهم و فیما لم یبلغنا عنهم ولی معذلک کلمه محض رفع اشتباه از بعضی که قانع بانچه گفته
هستند حاصل کلام او را بطور اختصار نقل میکنم اگر عین عبارات او را بتفصیلها بخواهی در فتوحات
ملاحظه کن و ان شاء الله در نقل معنی کلام امین هستم چرا که بحمد الله و اقف بر حق میباشم محتاج
بمکر و حیله نیستم و برهانم محکم است مثل آنان نیستم که بی برهانند پس حاجتی بحذف و زیاده ندارم
که قولی ثابت کنم اگر هم بعضی از کلمات را سقط میکنم محض اختصار از عبارات خواهد بود که خارج
از مسئله است گفته است بدان ایدک الله که خداوند را خلیفه ایست که خروج میکند وقتیکه زمین
پر از جور و ظلم است پس آنرا پر از عدل میکند اگر از دنیا نماند مگر روزی البته خروج میکند از
ذریه رسولخدا صلوات الله علیه و آله از اولاد فاطمه جدا و حسن بن علی است بیعت میکنند میان
رکن و مقام تا اینکه گفته است نصر جلوی او میرود پنجسال یا هفت سال یا نه سال زندگانی میکند
متابعت میکند اثر رسولخدا را خطا نمیکند ملکی او را تسدید میکند طوریکه او را نمی بیند با اینکه
میگوید اصلاح میکند خداوند امر او را یک شب فتح میکند مدینه رومیه را بتکبیر با هفتاد
هزار مسلم از اولاد اسحق مشاهده میکند ملحمه عظمی که میهمانی خداوند است در مرج عکا تمام میکند
ظلم و اهل آنرا و قائم میکند دین را و میدمد روح در اسلام عزیز میشود بواسطه او اسلام بعد از
ذلت و زنده میشود بعد از موت جزیه میگذارد و دعوت میکند بسوی خداوند با سیف
مادام که در میان مردم است هر کس ابا کند مقتول میشود و هر کس منازعه کند خذلان کرده
میشود دین را بطور حق ظاهر میکند همانطور که رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرموده است

او بهترین امنا . ملاحظه کن چه فقرات را از میان انداخته و همین دو فقره را نقل کرده
محض اینکه بعضی اجزا آنها گشته شده‌اند و حال اینکه اگر ملتفت شدی فهمیدی چه میگوید و
تصریح کرده که آنچه باید ظاهر شود ظاهر شد بعد میگوید وزیر میگیرد برای خود طایفه را که خداوند
ایشان را ابر او پنهان داشته در مکنون غیب خود که ایشان را مطلع کرده از روی کشف
و شهود بر حقایق و بر آنچه خداوند او را امیر بر آن قرار داده است در عباد خود پس مشورت
ایشان آن امر را تفصیل میدهد و ایشانند عارفانی که میدانند آنچه انجاست و اما خود او صاحب
سیف است و سیاست میشناسد از خدا بقدریکه محتاج بآن است در مرتبه خود بجهة اینکه
او خلیفه مسدد است میفهمد زبان حیوانات را و سرایت میکند عدل او در انس و جان از
اسرار علم وزرا او که خداوند آنها را وزیر قرار داده است و فرمود و کان حقا علینا
نصر المؤمنین و ایشان بر اقدام و جالی هستند از صحابه که صدقوا ما عاهدوا الله علیه
و ایشان از اعاجم هستند که میانشان عرب نیست و لکن تکلم نمی‌کنند مگر بعربی از
برای ایشان حافظی است که از جنس ایشان نیست که هرگز معصیت نکرده و مرادش ظاهرا
حضرت عیسی است بتاویلی که بر عیسی قرار داده است بعد از آن شرحی از صدق در عمل و در
و ذکر گفته است که همه اشاره بتاویلی است که بیان نموده است تا اینکه میگوید وزراء
مهدی صدق دارند و لهذا اعمالشان مؤثر است از اینباب بتکبیر مدینه روم را فتح می
کنند تا اینکه میگوید عددشان از ده نفر کمتر است و هرگاه عالم شد مهدی همه مسئله را عمل
باو میکند پس اصدق اهل زمانش میشود پس وزراء او هداتند و او مهدی ملاحظه نما چگونه
تاویل میکند که وزراء را اعلم و ابصر و اصدق دانسته سلطان را حکم میکند که بهدایت آنها
هدایت مییابد پس مهدی را اسم مفعول گرفته بسبب هدایت کردن ایشان پس ای باتقصان

چنین مهدی که او گفته چه طور حمل بر امام خود میکنی و تحقیق او را چگونه دلیل خود میگیری
در محل دیگر تحقیق می‌کند که پنج وزیر دارد هر سالی بدلالت یکی راه میرود پس چون دیگر
هادی ندارد میمیرد حالا ملاحظه کن کلام او قابل اعتنا هست اگر میگوئی خطا هر سخن گفته که
کفر گفته از خطا گذشته اگر تاویل دارد که داخل مطلب تو ندارد خلاصه میگوید پس اینقدر
علم حاصل میشود از برای مهدی از علم بخداوند برایدی وزرا او و اما ختم ولایت محمدیه
پس او اعلم خلق است باینکه نه در زمان او و نه بعد از او احدی اعلم بخدا و بمواقع حکم از او
نیست و او و قرآن با هم برادرند مثل اینکه مهدی و سیف برادرند و مرادش از ختم
ولایت شاید حضرت امیر علیه السلام باشد بعد پایه جسارت را بالا برده باین لفظ که حضرت
رسول شک فرمود در عدد سنی آن بزرگوار بجهة شک در عدد وزراء که فرموده پنج یا هفت
یا نه سال زندگانی میکند و عددشان زیاده از نه سال نیست و همه کشته میشوند در مرج عکا
که خداوند او را مهمانی سباع و طیور و هوام قرار داده مگر یک نفر از ایشان که نمیدانم همان است
که خداوند استثنا فرموده در قول خود و نفخ فی الصور فصعق من فی السماوات و
من فی الأرض الا من شاء الله یا اینکه میمیرد در نفخه صور الی آخر کلامه اینست ترجمه کلام که
ما عرض کردیم و اولا از باب مقدمه معنی مرج عکا را عرض میکنیم بعد از آن ترجمه که او نموده
عرض مینمایم و بیان حق را بعد از آن نقل میکنم مرج در صحاح میگوید موضعی است که دواب در آن
چرا میکنند بعد بعضی مرجها که مضاف بهر محل است ذکر میکند و میگوید مرجت الدابة امرجها
بالضم اذا ارسلتها ترعی و قوله تعالی مرج البحرین یلتقیان یعنی تخلیه کرد آنها را که
یکی بدیگری مشتبه نشود تا اینکه میگوید مرج الدین و الامر اختلط و اضطرب در مرج میگوید
مرج زمین واسعی است که گیاه دارد که دواب در آن میچرند معرب مرز است بعد در ان تصرف

کرده اند و معانی تحتا ذکر کرده اند و از معانی که در صحاح ذکر کرده بیان نموده تا اینکه گفته
مرج السلطان الرعیة اذا خلاهم و ترکهم یظلم بعضهم بعضا و رجل مارج مخلی مرسل
غیر ممنوع و ابل و دابة مرج کسبب مرسلة ترعی بلا راع للوحد و الجمیع تا اینکه میگوید
مرج امرهم و عهدهم مرجا کتعب و مروجا اضطرب و فسد فهو امر مارج و مریج و قد
امرجوا دینهم و عهودهم فی هرج و مرج کفلس فیهما فی اختلاط و اضطراب بعد مرجی را
که مضاف بهر محل است ذکر میکند در تاج العروس که شرح قاموس است و بسیار مفصل نوشته
و بر لغتی هر مورد استعمال داشته مهما امکن ضبط کرده است میگوید مرج فضائیست و ارض ذات
کلاء که مرعای دواب است و در تهذیب گفته ارض واسعه ست که در آن نبت کثیر باشد که مرعای
دواب باشد و میگوید مجاز بمعنی خلط مستعمل است و از اینباب است آیه مَرَجَ البحرین تا اینکه می
شمارد مروج را آنچه در قاموس شمرده است پس از آن میگوید و المروج کثیرة فاذا
اطلق فالمراد مرج راهط بعد بعضی دیگر را که در قاموس تعداد نکرده خودش شمرده و هیچیک
از اینجماعت مرج عکا را نشمرده اند پس لامحاله همان فضا را که محل غزا میشود مرج خوانده اند از باب
اختلاط و اضطراب که حاصل میشود مثل مرج الخطباء در خراسان روزی که صحابه بجهة فتح نیشابور
جمع شدند و شور کردند هرکدام خطبه خواندند شاید آنمحل را هم محض اختلاط و اضطراب مرج
خواندند یا مراد محض فضائیست که شهر در آن بنا میشود و اما عکا در معیار میگوید عکا بلدیست
و تصریح میکند که غیر عکه است و عکه آن شهریست که در ساحل است در قاموس همان عکا را ضبط
کرده و میگوید از ثغور شام است بعد روایت کعب را نقل میکند باین لفظ انه ذکر ملحمة للروم
فقال و لله مأدبة من لحوم الروم بمروج عکا اگر کتاب صحیح باشد و بلفظ جمع گفته و لامحاله
مرادش یا نواحی عکا میشود بعد گفته قال الصاغانی و العوام تسمیه عکه قلت و هذا الذی

تسمیه للعوام هو الذی فی الصحاح و در صحاح همان عکه را ذکر کرده است که بلدی از ثغور
است و در حدیث طوبی من رای عکه و یاقوت حموی تصریح کرده است باین لفظ عکا
اسم موضع غیر عکة التی علی ساحل البحر و شک نیست که قول اولی تصدیق است آنا
در صحاح که لغت معتبری است و ذکر عکه کرده و حدیث هم بر طبق آن نقل کرده و از اهل
عرب هم حکایت نموده است نهایت اسم عکا نبرده میتوان گفت او خطا کرده است فیروزآبادی
هم گفته عکا بلدیست نفی عکه هم ننموده بر آنهم نمیتوان ایراد کرد ولی حکایتی که محب الدین از صاغانی
کرده محض ادعا است و قول نافی حجت نیست بعد از آنکه یاقوت با اینکه اهل فن بوده اثبات
کرده است در معیار هم که مردی با تتبع است اثبات کرده پس قول منکر حجت نیست نهایت
صاغانی خبر نداشته خواسته بدی از جوهری بگوید و با اینکه او از حدیث نقل نموده نتوانسته بگفت
قول بماخذ گفته در دائرة المعارف در عنوان سوریا بلدان را که شمرده میگوید عکا از متصرفات
بیروت است دیگر نمیدانیم عکه را گفته یا نه و عنوان عکه از آنکتاب نزد من حاضر نیست خلاصه
موافق قول اینها هم عکه است هم عکا و از اهل سنت روایت کرده اند از حضرت پیغمبر صلوات الله
علیه و آله که فرموده اند ان عکا مدینة بالشام قد اختصها الله برحمته و از ابن مسعود
روایت کرده از آن سرور ان افضل السواحل عسقلان و ان عکا افضل من عسقلان
و فضل عکا علی عسقلان و علی جمیع السواحل کفضل محمد علی جمیع الانبیاء الا
اخبرکم بمدینة بین جبلین فی الشام فی وسط المرج یقال لها عکا الا و ان من دخلها
راغبا فیها و فی زیارتها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و من خرج
منها غیر زائر الا لم یبارک الله فی خروجه الا و ان فیها عینا یقال لها عین البقر
من شرب منها شربة یملاء الله قلبه نورا و امنه من العذاب الاکبر یوم القیمة

از کتب خود حضرات نقل کردم و از جائی دیگر ندیده ام اخبار دیگر هم نقل کرده که بسیار غرابت
دارد مثل فضیلت نگاه کردن بدریا و شمردن امواج و غیرها ولی اسم نبرده از چه کتاب است
خود این شاهد است که یا مجعول است یا مصحف و بر فرض در کتب آنها هم باشد اعتباری ندارد
و بر فرض اعتبار صریح بلد دخل باهل بلد ندارد و از این گذشته وضع عبارت دلیل حال است
که کسیکه خارج شود و زیارت نکند مبارک نمیشود زیارت چه بکند آنروز که شخصی آنجا نبوده و قبری
هم که نبوده زیارت شهر اگر مراد است که بورود و خروجش دیده میشود پس اینچه لفظ است که گفته
خلاصه وضع مجعول شبیه است والله اعلم بعد از آنکه معنی لفظ را دانستی حال ملتفت باش وضع
ترجمه کردن او را در فقرات سابقه

قال هنگام فترت و سستی دین خروج میفرماید و فزون از آنچه بقرآن منع و کف
فرمود بانحضرت منع و کف میفرماید بعد معنی میکند این سخن را و میگوید تا بنحدی که مرد در
نادان و کم دل و بخیل مشاهده میشود و بامداد عالم و شجاع و کریم گردد تا اینکه میگوید پس میفرماید
بانحضرت در مرج عکا که مائده آلهیه و خوان نعمت سماویه است وارد میشود و فتن و وقایع عظیمه
مشاهده میفرماید ظلم و اهل آنرا از میان بر اندازد و دین را بر پا میدارد و بعد ترجمه بعضی کلمات را میکند
تا میرسد باین مقام که خواهد کلام را دلیل وقوف میرزا حسینعلی در عکه قرار دهد میگوید تمام
کبار اصحاب آنحضرت کشته میشوند مگر یکی از ایشان که وارد میشود در مرج عکا، مهمانخانه که خداوند تبارک
و تعالی مقرر فرموده و برای سباع و طیور و هوام یعنی جمیع اصناف خلق از قوی و ضعیف
و صغیر و کبیر مهیا داشته انتهی و این حدیث که جمیع بشارات آن در این ظهور اعظم واقع
بصیر منصف را کفایت میکند

اقول ای مرد با خدا خیانت با خود خیانت با امام خیانت با مؤمن خیانت با دوست

و دشمن و شیعه و سنی همه خیانت آخر از خداوند شرمی کن چهار شهر و قریه سیر کردی علماء
با تو معاشرت نکردند چهار نفری جهال را اغوا کردی سخنان ترا پذیرفتند و نفهمیدند چه
میگوئی گمان کردی عالم خالی شده و ملک را بشما واگذاردند که آنچه میل دارید بهم ببافید
هیهات هیهات اینقدر آسوده مباش مولای من خدام بسیار دارد هر کدام را برای امری بزرگ
ذخیره فرموده چون این کلمات و مزخرفات قابل نبود که ایشان وقت خود را صرف رد آنها
نمایند لهذا این عبد که از بندگان عبا داویم بر انگیختند در مقابل آنها که جواب گویم اگرم
بزرگتری حادث کردند لامحاله جماعتی برد ایشان حاضرند ما را هم امر فرمایند و تایید کنند حاضریم
بهر حال که آسوده مشو اگر دیدی چهار نفر از قشریین جواب نتوانستند بدهند بگوئی همه را
عاجز کردم باری اول مکر او اینکه اسم این کلام را حدیث گذارده و میگوید دلیل میرزا حسینعلی
است با اینکه قول محیی الدین است بعضیرا استنباط از حدیث کرده بعضی دخل بحدیث تفوه هم
ندارد و ثانی همان عبارات غلط را که معنی کرده ثالثاً از هر کلامی هر قدرش برای او نفعی داشته
نقل کرده آنچه ضرر داشته ابراز نداده است بمقام که ترجمه از نقل کردم اصل عبارت
محیی الدین اینست یخرج علی فترة من الدین یزع الله به ما لا یزع بالقرآن یمسی جاهلا بخیلا
جبانا فیصبح اعلم الناس اکرم الناس اشجع الناس یمشی النصر بین یدیه یعیش
خمسا او سبعا او تسعا نور الخداوند میخواهم در ترجمه درست ملاحظه کن با این عبارت بین
چه میگوید ابن عربی میگوید خروج میکند امام وقت فتور دین منع میکند خداوند بواسطه
او آنچه بواسطه قرآن منع نمیفرمود شام میکند یعنی امام در حال جهل تا آخر کلام مزخرفش و
باعتقاد خودش معنی حدیث یصلح الله امره فی لیلة را بیان نموده و این سخن مبتنی است بر
مذهب سخیف عامه که امامت علم لازم ندارد عصمت لازم ندارد بلکه باید سائس باشد چنانچه

در عبارا تیکه سابق نقل کردم صریح گفته که امام همان علم سیاست دارد و بعلم وزرا اداره میشود
ولی این بیچاره چون از مذاهب اطلاعی ندارد خواسته تمجیدی هم از اشخاصیکه کرد دورشان جمع
میشوند بکند پس ضمیر را بتابعین برگردانید که یعنی کسیکه متابعت او را میکند شب جاهل است
و فلان و فلان صبح منقلب میشود آنوقت تحقیقات کرده است و آیه را تأویل بشان ایشان
کرده اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات حال ملاحظه کن این کار را جهل او است یا
علمش اگر از جهل است که خود جهل تو مکذب قول تو است تصدیق کردی عالم نشدی و شخص جاهل
چرا باید دخیل بعضی مسائل شود و خلق را بضلالت اندازد و اگر از روی علم کرده است که خیانت
عمدی نموده مراد محی الدین اینست که عرض شد که مهدی قبل از ظهور ناقص است نعوذ بالله
و یک شب همه این صفاتش کامل میشود آنوقت میگوید مشی النصر من یدیه انهم مأخوذ از
اخبار است نصر جلوی او میرود پنجسال یا هفت سال یا نه سال زندگی میکند اینها هم قرینه
اینست که مرادش از میسی جاهلا امام است حیاتا بچه از برای اهل عربیت مخفی نیست بعد باز
از صفات او میگوید تا تکرار میکند مسئله را یصلحه الله فی لیلة بفتح المدینة الرومیة
بالتکبیر فی سبعین الفا من المسلمین من ولد اسحق یعنی خداوند اصلاح میکند او را
در یکشب بسبب فتح کردن مدینه رومیه بتکبیر با هفتاد هزار مسلم از ولد اسحق شاید مراد ش
نصاری باشد بعد میگوید یشهد الملحمة العظمی مأدبة الله بمرج عکا یبید الظلم و اهله
ملاحظه کن چه قسم ترجمه را بهم پیچیده که مسئله را مشتبه کند ترجمه کلام اینست که مشاهده
میکند محل جنگ بزرگ را که میهمانی خداوند است در مرج عکا و محض اینکه استدلال بر مرادش
کند باین لفظ ترجمه کرده است و حال اینکه لفظ این است و معنی آن همین که گفتیم و این
کلام مجمل اوست که اول گفته و در ترجمه سخن او که ابتدا عرض شد نقل کردم که میگوید حالات را

تا اینکه میگوید مهدی مقبوض میشود اشعاری هم میگوید که اول آنها اینست

الا ان ختم الاولیاء شهید	و عین امام العالمین فقید
هو السید المهدی من آل احمد	هو الصارم الهندی حین یبید
هو الشمس یجلو کل غیم و ظلمة	هو الوابل الوسمی حین یجود

بعد بنای تحقیق گذارده میگوید وقد جائکم زمانه و اظلکم اوانه تا آخر ترجمه که سابق
عرض کردم و تکرارش محض تنبه ناظرین است تا اینکه میگوید یستوزر له طائفة خبأهم الله له فی
مکنون علمه و پیشانی آن تمجید وزرا را مینماید تا آنکه بیانی نموده که ترجمه اش عرض شد
ترجمه سخن او را هم عرض کردم حال عین عبارت را نقل میکنم تا بر مکر او واقف شوی میگوید
و یقتلون کلهم الا واحد منهم فی مرج عکا فی المأدبة الالهیة التی جعلها الله
مائدة لسباع الطیور و الهوام یعنی همه وزرا کشته میشوند مگر یکی از ایشان در مرج
عکا در میهمانی خداوند سباع طیور و هوام را او معنی کرده که همه کشته میشوند مگر یکی از ایشان
که میماند و بعکه ترا اتخاذ در عبارت ملاحظه کن هیچ معنی این سخن را میرساند فی مرج جار و مجرور
است متعلق بیقتلون اگر مراد قول او بود میبایستی بگوید الا واحد منهم یدخل یا برد
فی مرج عکا بتقدیر هم بدون قرینه نمیتوان گرفت پس عمداً میخواهد مطلب را مشتبه
کند بعد بیانی میکند که صریح در همین مسئله است که اصل مراد او نه قتل ظاهریست نه مرج
عکا نه امر دنیا میگوید و ذلک الواحد الذی یبقی لا ادری هل یکون ممن استثنی الله
فی قوله و نفخ فی الصور الآیة او یموت فی تلک النفخة ملاحظه کن اشاره بچه مطلب
میکند که میگوید یکی که باقیست من نمیدانم از اشخاصی است که خدا استثنا کرده است
که در نفخه صور نمیمیرند یعنی وجه الله باقیست یا از آنها نیست اینهم از باب حیرتش در عدد

وزراء است اگر بداند بیقین که نه نفرند میگوید که وجه الله است والا اصل از او است محال
این یک شاهد ظاهر است که اصل مرادش از وزرا اشخاص خارجی نیست و یک شاهد بر اینکه
مرادش مسئلهٔ دیگر است این است که میگوید وزرا کشته میشوند و سباع را خداوند مهمانی میکند
مرادش فناء دنیا است که اینها در دنیا فانی میشوند و الا چگونه چنین جسارت میکرد که گوشت بدن
وزراء امام با سایر کفار و منافقین قوت سباع شود اگر واقعاً چنین اعتقادی داشته و آنچه
هم گفته از کشفهای او بوده پس حقا که یک وزیر میرزا حسینعلی است باقی هم سایر اصحاب
که مقتول شدند خلاصهٔ عبارات او همین است اولا معنی عبارت را کج کرده قول او نیست که یکی
از وزراء بعکا میرود ثانیا موافق تصدیق لغویین دانستی عکا غیر عکه است عکه که
منزل میرزا حسینعلی بود در ساحل بحر است و عکا شهر نیست و محل آنرا بتحقیق ندانسته ام
این قول را بروایت کعب الاخبار میگوید ولی در اخبار ما وارد است که این قتل در قرقیسیا
واقع میشود و آن بلدیست در شاطی فرات و در مراصد قرقیسیا ثبت کرده با یاء عقب سین
آنجا را میفرماید مأدبهٔ خدا است که وحوش و سباع را مهمانی میفرماید و بکوجه جمعی میان
این روایت و قول کعب الاخبار در نزد اهل فن است و آن این است که قرقیسیا مانند واسع
کرم است و مرج عکا هم بهمین معنی میآید شاید مراد فضاء رشید الحری باشد که محل
این ملحمه است احتمال هم دارد مراد از مرج عکا فتنهٔ صعب باشد بمقتضای اینکه قبل از ظهور عالم
هرج و مرج میشود و هر صاحب صیصیه علمی برپا میکند ولی ابن عربی بمقتضای تا ویلات خود
این ملحمه را در همان زمان ظهور ذکر کرده است از اخبار ما هم بطور صراحت مسئله معلوم
نمیشود مگر همینقدر که از اجتماع الویه متفرقه قتل عظیمی واقع میشود که خداوند وحی
میفرماید بوحوش و طیور که شکمهای خود را از لحوم جبارین پر کنید و این منافات دارد با آنچه

او گفته باری در صدد نقض و ابرام قول ابن عربی نیستم ولی سخنم با این ابن عجمی است که زبان
عربی نمیفهمد و ترجمهٔ کلمات را صحیح نمیکند گمان ندارم اگر غیر من بود در اینگونه مطالب که
میگوید بکلی او را مفتضح میکرد ولی دأب من نیست همیشه ستاری میکنم تا خداوند عیوب
مرا ستر کند ناظر در این اوراق هم اگر دوست امیرالمؤمنین علیه السلام است اشارتی به
از اشتباه در آید باری مع التنزل فرض مسئله چنین باشد که مراد ابن عربی همان حرف
ظاهر است و عکا هم بنا بر قول مصنف و محب الدین عکه باشد اولا که قول و مرامت تحجب میشود
ثانیاً اینوضع وصفی که از وزرا کرده بقول خودش مدحی بر ایشان ننموده که سایر اگر نباشد
باز و قوش و گرگ و پلنگ و مار و مور بخورند مبغوض شدند نه محمود خداوند مهمانی درندگان را
بگوشت خواص خلیفه اش میکند مؤمن عزیز الله است در عالم خداوند عزیز خود را ذلیل
نمیکند با وجود اینکه آنچه از اخبار و آثار ظاهر است این است که این قتال بعد از فتح امام است
اگر بنا باشد همه وزراء الا واحد کشته شوند کدام شکست از این بالاتر میشود و این مخالف
قول خداوند و فرمایش پیغمبر و ائمه است سلام الله علیهم اجمعین علاوه بر آنچه خلاف عقل
و نقل گفته از سایر اقوالش و ثالثاً بنا بر قول و اصل این سخن که مصنف گفته منظور ابن عربی
نبوده و منظورش همانست که ما گفتیم و ربعاً عکا عکه نیست بر فرض عکه باشد بنا نبود کسی
از وزرا امام آنجا سکنی کند و اگر در خبر مرج عکه فرموده اند عرض میکنم اولا حدیث معتبر
نیست حدیث و حدیث از طرق عامه که از جوهری روایت کردیم و بر فرض صحت تعریفی است
که از شهر عکه فرموده اند شکی نیست که قدیم شهر معتبری با صفا و رونق بوده عمارات خوب
و بازارهای مرغوب داشته حصارهای آن بسی محکم بوده است و در تواریخ مسطور است که قشون
اسلام آنشهر را با شوق تمام گرفتند و دولت فراوان بدست آوردند ولی بفرمایش که خوشا

حال کسیکه عکه را دیده باشد دخلی باین مطلب ندارد بر فرض هم که فرموده بودند زمین
طیبی است چه دلالت برمطلب داشت اینهمه شهرها را که مدح فرموده اند و مسلم سکنه بدهم
داشته اند چه منافات دارد کوفه را چه قدر مدح فرموده اند بلکه جبستان مدامتان را
فرموده اند آنجاست معذلک ابن زیاد هم آنجا بوده خلفاء جور هم آنجا سکنی کرده اند کربلا
قطعه از جنت است معذلک کله اشقیاء در آنجا جمع بوده و هستند و بعضی بلاد را مدحت
کرده اند و مع ذلک در آنجاها جمعی ملحدین بوده اند خلاصه عالم اعراض محل نظر نیست پس
اگر هم مدح عکه فرموده اند چه دلالت دارد براینکه آنجا شخص خوب ساکن میشود و مع اینکه اگر
هم بفرمایند شخص بزرگ یا دارای فلان صفت و فلان صنعت آنجا ساکن میشود و
از حال ایشان شمه بیان کن بطور صدق تا بشناسیم و بوجه دیگر میگویم بر فرض متعلق این خبر
شدی و مراد او هم همین باشد پس چرا سایر آنچه گفته ترک کرده آیا همه را باید ترک کرد
و همین یکی را گرفت مثل اینکه از اخبار خودمان چندین حدیث معتبر را که در علامات ظهور و آثار
علویه و سفلیه که قبل از ظهور باید بروز کند ترک کرده و آنچه از سیرت و صفات امام وارد شده
جمیعرا فراموش نموده و برای خود اسم کبیرا امام گذارده و بدو سه حدیث و قولی که برای خود منصرف
نموده قانع شده اینکه رسم تدین نیست و چون بمکاشفات محیی الدین استدلال کرده
منهم مکاشفه از شیخ مرحوم اعلی الله مقامه نقل میکنم که هیچکس منکر نیست که ایشان اهل کشف
بوده اند حتی حضرات بابیه هم مدعی اینمسئله هستند که شیخ مرحوم صادق است اگرچه فتوی بر ایشان
برخلاف این باشد باری میفرمایند در رساله خاقانیه در بیان حالت روح کفار و منافقین
بعد از موت ملحق میشود روح ایشان بآتش دنیا در نزد مطلع شمس معذب میشوند وقت طلوع
و وقت غروب ملائکه میکشند آنهارا با سلسله های آتشی بسوی برهوت در حضرموت یمن معذب

میشوند آنجا و در طیف دیدم بعضی منافقین در مشانزا آورند بعیون بقر آنجا معذب شدند
و اسم عیون بقر شنیده بودم و نمیدانستم کجاست در بیداری روزی با جمعی نشسته بودم و
مرد کبیری از عرب میان ما بود شخصی اسم عیون بقر برد آنشخص کبیر گفت میدانید چه طور محلی است
هستیم نمیدانیم گفت وادیست در ناحیه شام ما حوالی او میرویم از دور نظر میکنیم در گودی آن وادی افتاده
نمیتوان در آن نظر کرد و از آن صدای بلند میشود و دودی دارد و تنگی نیست که از او دیده جهنم
است و هر یک از آنها مکانی دارد و مثل در میان ما معروفست که هرکه بر شخصی غضب کنند و
او پشت کند و برود میگویند فی سقر و عیون البقر بعد میفرمایند من نمیدانستم این را مگر از زمان
طیف که این منافق لعنه الله در آن معذب بود و از قول امیر دکه قرائن دلالت میکند بر صدق
او حال در تمام این فرمایشات ملاحظه کن چه مفهمی معلوم شد عیون بقر در شامات است الا اینهمه اصرار دارد
که محل آنشخص است فیروزآبادی در قاموس و میرزا محمد علی در معیار مینویسند که عین البقر در عکا واقعست
صاحب تاج العروس هم تصدیق دارد و شیخ هم اشاره بمنافق معینی میفرمایند با بعضی منافقین این کیست
عمر و ابوبکر که مسلم نیستند چرا که حدیثست که ابوبکر در برهوت است عمر هم همچنین رئیسی
معین که شیخ کتمان فرماید و بر او کشف شده باشد کیست جز لعین میرزا حسینعلی که بپای خود در زندگی
و مرده گی آنجا رفته اگر قول شیخ صحیح است و تصدیق میکنی اینرا اطاعت کن نمیتوانند صریح
فرمایند که بر من کشف شده که میرزا حسینعلی آنجا میرود انصاف ده و اغماض مکن و اگر احادیثیکه در مدح
عکا روایت میکنند صحیح هم باشد منافات ندارد که میرزا اینقدر مدح میفرمایند برهوت هم انجا
است و آنچه در مدح عین البقر هم نقل کرده اند اولا که طریقش معتبر نیست ثانیا این موضع انجره
و عفونت که از آن مشهود است منافی است با آنچه نقل میکنند که از عیون جنت است با اینکه روایت
هم معتبر نیست

قال ودر حدیث صعصعة بن صوحان که از حضرت امیر المؤمنین از میعاد خروج دجّال سؤال نمود پس از ذکر علامات میفرماید خیر المساکن یومئذ البیت المقدس لیأتین زمان علی الناس یتمنّی احدهم انّه من سکانه پس از ترجمه میگوید آخوند ملا مجلسی روایت کرده و از اشهر روایاتست از ابی جعفر علیه السلام که فرموده توقّعوا الصوت یأتیکم بغتة من قبل الشام فیه لکم فرج عظیم بعد میگوید از احادیث مشهوره است حدیثیکه سید هاشم روایت کرده از حضرت امام حسن که میفرماید تملؤ ذلک الفتنا تک تا آخر و همه مرادش ذکر طبریه است که نزدیک عکا است بعد قدری اظهار اطلاعی کرده که طبریه از کدام محل است و همه مطلبش این است که امام علیه السلام فرموده است صوت از قبل شام متوقع باشید یا مثلاً بیت المقدس مأمن است که نزدیک عکا است

اقول امّا آنچه از صعصعه روایت کرده صحیح است ولی از احادیث مشهوره که گفته نیست روایتیست که در کافی نقل نموده است صعصعه سؤال از علامات خروج دجّال کرده حضرت اوّلا فرموده خشتن مراد تو ظاهر است شاید مقصود او این بود که علم بوقت ظهور امام علیه السلام حاصل کند نهایت از علائم دجّال پرسیده بجهة اینکه مقدمه ظهور است بهر حال شرحی فرموده از علامات آن بعد فرموده بهترین مساکن بیت المقدس است اگر کسی اهل خبره باشد میفهمد که اولا یومئذ که فرموده اند مراد وقت حدوث فتنه ها و جنگهاست نه زمان ظهور امام و مخصوص بیت المقدس را اختیار فرموده بجهت اینکه دجّال همه جا را اسیر میکند مگر مکه و مدینه را و بواسطه اینکه مذاهب او مهمل است نصرانی باشند حرمت بیت المقدس را هم میکند تا آنوقت که بشام میرسد بردست امام کشته میشود چنانچه در آخر همین روایت پس از آنکه کلام حضرت باینمقام رسید اصبغ برخواسته عرض کرده من الدجّال اسم و صفات او را میفرماید تا اینکه میفرماید میکشد خداوند عزّ و جلّ او را در شام بر عقبه

افیق بساعت از روز جمعه گذشته بدست کسیکه عیسی مسیح اقتدا باو میکند در نماز در روایت های دیگر هم روایت شده است که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه به بیت المقدس تشریف میآورد با حضرت عیسی بر حجر بیت المقدس می نشینند و در امر دجّال شور میکنند و تفصیلی وارد تا او را قتل میکنند و این حدیث از احادیث مشهوره نیست ولی بعید هم نیست چنین باشد و این فرمایش مؤید آن میشود که فرموده بهترین مساکن بیت المقدس است و شاید هم از این باب باشد که سفیانی بعد از آنکه فتنه ها را در شام کرد و بیرون رفت دیگر در بیت المقدس آسوده گی است و امّا اینها از ظواهر اخبار است ولی در باطن از باب اینکه ارض محشر در شام است و خود آن ارض طیبه ایست فرموده اند بهترین مساکن آنجا است [illegible] همه راجع بهمان محلّت نه مطلق شامات که بتوان قیاس کرد عکه را هم بآنجا یا بگوئی محض اینکه امیر در آنجاست [illegible] فرموده اند و از این گذشته فرمایشات در باب مقدمات ظهور است و تو مدعی هستی که امروز العیاذ بالله رجعت امام حسین است پس چه دخل بهم دارد آن عالم دیگر است آن عالم دیگر حکم اول بر آخر جاری نیست و از آن گذشته مسلّم است بعد از ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام بر هیچ مرد مؤمن روا نیست که از امام دوری کند و بر همه واجبست که در رکاب او باشند و نصرت کنند امّا مبهم که مسلّم است که در بیت المقدس بظاهر مسکن میفرماید باری [illegible] استدلال که بکلی بیجا شد و امّا حدیث ثانی که روایت کرده است غلط روایت کرده است حدیث این است که از غیبت نعمانی روایت کرده است بسندش از ابن محبوب از علاء از محمد از ابی جعفر علیه السلام که فرمود توقّعوا الصوت یأتیکم بغتة من قبل دمشق لکم فرج عظیم آخوند [illegible] بندها که فرمایش شده ندارد آنها صیحه هائی است که از آسمان میآید باسم امام یا صیحه که از زمین میآید باسم سفیانی از جانب شیطان و این صوت یعنی خبرهای سفیانی است از قبل شام

برسد بفارسی که معنی شود اینطور ادا میشود که منتظر صدائی باشید که از طرف شام میآید که
آنهمه اخبار رسیده است که سفیانی آنجا خروج میکند و شامات را خراب میکند و شاهد دیگر
بر این عرض باز حدیثی است که مجلسی از غیبت نقل میکند از جماعتی باسنادی از جابر که
حضرت باقر فرمودند یا جابر الزم الارض ولا تحرک یدا ولا رجلا حتی تری علامات اذکرها
لک ان ادرکتها اولها اختلاف بنی العباس وما اراک تدرک ذلک ولکن حدث
به بعدی عنی ومناد ینادی من السماء ویجیئکم الصوت من ناحیة دمشق بالفتح
بعد علاماتی باز از شام و خرابی آن و خسف وغیر اینها میفرماید تا اینکه میفرماید اول ارضی
که طرف مغرب خراب شود ارض شام است که در این هنگام سه رایت بلند میشود و آمد و شد
می کنند بآنجا رایت اصهب و ابقع و سفیانی تا آخر ملاحظه کن چه طور تصریح میفرماید که صوت
بلند میشود بفتح کردن یعنی فتح سفیانی پس بچه میتوان تاویل کرد این صوت را اگر بر خود
میگذاری که عکه عکا باشد آنهم از محال شام باشد میرزا حسینعلی هم سفیانی باشد یک طوری
میتوان حدیث را تاویل کرد ولی من اخبار را برای خود شرح میکنم خلاصه خجالت میکشم چه
قدر بگویم غلط گفته و کج نقل کرده است ولی چکنم چاره ندارم و اما آنچه از حضرت امام حسن روایت
کرده در اینهم یا خدعه کرده یا اشتباه نموده شاید ترسیده اگر درست نقل کند بعضی براو
ایراد کنند که سابق آن سخره که کردی و جوان هزار ساله گفتی یعنی چه خلاصه این فقره روایت
ابراهیم بن مهزیار است که روایت کرده اند فی الجمله اختلافی هم در روایت هست با متنی که از
علی بن ابراهیم مهزیار قریب بهمین مضامین بعضی روایت کرده اند از خود ابراهیم هم نقل کرده اند
اگر در دو روایت کسی بدقت نظر کند ملتفت میشود که باید یک حکایت باشد نهایت قدری قلیلی
زیاده و نقیصه دارد و این اسباب ضعف حدیث هست و شاید صحیح همین باشد که از خود ابراهیم

نقل شد

نقل شده علی ای حال تفصیلی بیان میکند که آرزوی زیارت امام داشتم تا سفری بمکه
معظمه مشرف شدم و تجسس از اولاد امام حسن عسکری میکردم تا در هر حال طواف جوانی
دیدم و سیمای او را بیان میکند و میگوید نزدیک شدم سلام کردم جواب داد فرمود کجائی هستی
عرض کردم از عراقم فرمود از کدام شهر خلاصه معرفی خود را کردم تا اینکه مرا برد طایف مختصر
سخن تا در خیمه آن بزرگوار رسیدم و رخصت فرمود مشرف شدم تا اینکه فرمود پدرم با من عهد
فرموده که منزل بگیرم مگر جاهای دور و پنهان محض حفظ نفس خودم از دشمن تا اینکه فرمود
اعلم یا ابا اسحق انه قال صلوات الله علیه یا بنی ان الله جل ثناؤه لم یکن لیخلی
اطباق ارضه واهل الجد فی عبادته وطاعته بلا حجة یستعلی بها وامام یؤتم به
ویهتدی بسنته ومنهاج قصده وارجو یا بنی ان تکون احد من اعده الله لنشر الحق وطی
الباطل واعلاء الدین واطفاء الضلال فعلیک یا بنی بلزوم خوافی الارض وتتبع
اقاصیها فان لکل ولی من اولیاء الله عدوا مقارعا وضدا منازعا حاصل
فرمایش اینکه حضرت به محمد بن فرمود ای فرزند خداوند زمین را از حجت خالی نمیگذارد و مسلم
امامی نصب میفرماید بجهت اینکه خلق را هدایت فرماید و امید دارم تو یکی از آنها باشی و بی
هر یک از اولیاء خدا دشمن دارند پس خود را پنهان دار و گوشه گیر تا محفوظ باشی و علم
ان قلوب اهل الطاعة والاخلاص نزع الیک مثل الطیر اذا امّت اوکارها وهم معشر
یطلعون بمخایل الذلة والاستکانة وهم عند الله بررة اعزاء یعنی اینکه دلهای اهل
طاعت و خلاص کننده میشود بسوی تو مثل اینکه مرغ بآشیانه خود میرود ایشان بحسب ظاهر مستمند که
بنظر هر ذلیل و خوار مینمایند ولی عند الله عزیزند تا اینکه میفرمایند فاقتبس یا بنی نور الصبر
علی موارد امورک تفز بدرک الصنع فی مصادرها واستشعر العز فیما ینوبک تحظ

بالحمد

بما تحمد علیه انشاء الله پس اقتباس کن ای عزیز نور صبر را بر آنچه وارد شود بر تو تا فایز شوی
مدرک کردن صنع در مصادر آنها و شعور کن عزت را در آنچه بتو برسد تا اینکه سلوک کنی
بوجهیکه محسود شوی انشاء الله حال اجمال است که صدر کلام را انداخته بجهت اینکه مطلب را مشتبه
کند فکانک یا بنی بتایید نصر الله قد ان وتیسیر الفلج وعلو الکعب قد حان وکانک
بالرایات الصفر والاعلام البیض تخفق علی اثناء اعطافک ما بین الحطیم وزمزم وکانک
بترادف البیعة وتصافی الولاء یتناظم علیک تناظم الدر فی مثانی العقود وتصافق
الاکف علی جنبات الحجر الاسود تلوذ بفنائک من ملأ براهم الله من طهارة
الولادة ونفاسة التربة مقدسة قلوبهم من دنس النفاق مهذبة افئدتهم
من رجس الشقاق لینة عرائکهم للدین خشنة ضرائبهم من العدوان واضحة
بالقبول اوجههم نضرة بالفضل عیدانهم یدینون بدین الحق واهله فاذا اشتدت
ارکانهم وتقومت اعمارهم قدت بمکانفتهم طبقات الامم اذ تبعتک فی ظلال
شجرة دوحة بسقت افنان غصونها علی حافات بحیرة الطبریة فعندها یتلألأ
صبح الحق وینجلی ظلام الباطل ویقصم الله بک الطغیان ویعید معالم الایمان
یظهر بک استقام الآفاق وسلام الرفاق یعنی گویا تو ای فرزند بتایید نصر خداوند
منصوری وبتحقیق که رسیده وقت وتیسیر شدن رستگاری وبلندی شان فایز شده و وقت رسیده
رسیده است و این کلام کنایه از نزدیکی وقت حال ملتفت باش نوع بیان را که همه را از کلام
سقط کرده گویا علمهای زرد و سفید است که حرکت میکند بر اطراف دامان تو ما بین حطیم و
زمزم و گویا ترا می بینم مردمان با تو بیعت می کنند عقب سر هم مثل اینکه دانه های
مروارید را برشته کشیده اند و در اطراف حجر الاسود می بینم دستها بر هم میخورد بجهت بیعت

کردن که همه پناه میبرند بفناء تو ایشان جماعتی هستند که خداوند ایشانرا آفریده جنب
طاهر و تربت پاکیزه دلهای ایشان پاک است از کثافت نفاق افئده ایشان پاکیزه و قدسست
از نجاست شقاق نرم شده است نفوس ایشان از برای دین سخت شده است طبایع ایشان
از برای عدوان روشن است بسبب قبول کردن حق رویهای ایشان تر و تازه است بسبب فضل
خداوند چوبهای ایشان کنایه از خوشدلی و خرمی ایشانست متدین میشوند بدین اهل حق پس چونکه
شدید شود ارکان ایشان و قائم شود عمودهای ایشان متفرق میشوند بسبب اجتماع ایشان طبقات
امم در وقتیکه متابعت کنند ترا و در کمال الدین اذ تبعتک روایت نموده و شاید بهتر
باشد یعنی در انوقت متابعت میکنند یا بیعت می کنند ترا در سایه های شجره عظیمه که کشیده
است شاخهای آن بر کنارهای آن بحیره طبریه در این مقام معنی میکند که در نزد بحیره متلألأ
میشود صبح حق ولی اگر کسی سیاق کلام را بفهمد ملتفت میشود که مرجع ضمیر این وقایع است
یا بیعت یعنی پس بعد از انکه این امور اتفاق افتاد روشن میشود صبح حق یعنی حق ظاهر
شود و آشکار میشود ظلمت باطل و میشکند بواسطه تو طغیان تا آخر کلام و اینکه فرموده در اطراف
حجر مردم با تو بیعت میکنند بمقتضای آن حدیث طویل شریفست که در علت نصب کردن حجر
این رکن فرموده اند که پیغمبر بامر خدا حجر وضع شد بر این رکن بجهت علت میثاق که خداوند از بنی آدم
گرفته است آنوقت که ذریه ایشان را از ظهور ایشان استخراج فرمود میثاق را در این موضع از ایشان
نما یابند و از این موضع مرغ بر قائم هبوط میکند و مراد جبرئیل است و بسوی ایشان قائم پشت
خود را میدهد و اوست حجت و دلیل برای قائم تا آخر حدیث و اینکه پیغمبر ما داد حجت معانی
دارد که اینجا محل بیان آنها نیست بهر حال سخن ما در مسئله دیگر است بعد از آنکه ترجمه آن حدیث را
نموده وجه استدلال را میگوید که طبریه شهریست از بلاد اراضی مقدسه و قریب مکه است این

حاصل سخن است اولاً دانستی که همان عبارت محیی الدین که دلیل و حجت ایشانست ابداً دلالت بر این
ندارد که کسی از وزراء ایشان آنجا رود و مسکن کند و اصل مطلب معلوم شد و حاجت بتحریر نیست از فرض
که اطراف عکا هم دفعه اتفاق افتد اولاً که معین نیست که عکا عکه باشد و ثانیاً یا ورود بعضی
اماکن را متعلق ببعضی ممالک کردن دلیل شرعی نمیشود که انسان جاییرا شرعاً بجائی ملحق کند مثلاً
در شرع برای کرمان حکمی قرار دهند نمیتوان گفت رفسنجان هم جزو حکومت کرمان است پس
حکم شرع که متعلق بکرمانست در رفسنجان هم جاری است بلکه همان محوطه که شرعاً اسمش کرمانست
باید جزو کرمان گرفت لاغیر همچنین شام که فرموده اند مخصوص همان محل است اراضی متعدده
تا ایلخلی است که یقیناً متعلق بآن محل است سایر را نمیتوان ملحق بآنجا گرفت و ثانیاً بر فرض
که همین عکه باشد شهریست که در واقع جزو بتادر است در ساحل بحر افتاده است از آنجا تا بیت
المقدس مسافت بسیار است طبریه هم محلی است مخصوص و در این حدیث میفرمایند که شجره یعنی شجره
دولت آنسرور یا شجره ولایت شاخهایش تا اطراف بحیره طبریه میکشد یعنی دولت و مملکت آن
بزرگوار تا آنجا قوت و شوکتش ظاهر میشود و اینهم سری دارد مخصوص که لابد باید بیان شود و آن
اینمطلب است که آنچه از بعضی اخبار ظاهر است این است که یأجوج و مأجوج که ظاهر میشوند در ایام
ظهور امام علیه السلام بحیره طبریه را بالتمام میخورند بطوریکه خشک میشود و پس از آن ابتدا بیاغیگری
میشوند و تیرهای خود را باسمان میاندازند و در بعضی اخبار است که تیر ایشان بر میگردد در
حالیکه بر سر آنها چیزی شبیه بخون است و بر طغیان ایشان میافزاید پس آنگاه خداوند ایشانرا
هلاک میفرماید پس اینکه میفرماید شاخهای درخت تا آنجا کشیده بمقتضای ظهور نصرت خداوند
است در آنمحل و حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده و الذی نفس محمد بیده ان
دواب الارض تسمن و تشکر من لحومهم شکراً و محتمل است که اینمحل را که فرموده اند مقتضی

این نقل باشد که بعضی گفته اند که سد یأجوج و مأجوج وراء بحر روم است میان دو جبل که موج
آنها به بحر محیط میرسد پس بنابراین در همان حوالی مقام سد است که فاصله میان بشر
و یأجوج و مأجوج است و مراد اینست که بیان فرماید که امداد در تمام ملک جاری میشود خلاصه پس
از آنکه معین باشد که اصل آن بیان که یکی از وزراء حضرت ساکن عکه میشود سخنی بیمأخذ است
دیگر این تحقیقات همه بیجاست بهر معنی باشد نهایت ما بیانی نمودیم در وجه خصوصیت اینفقره
که فرموده شاخهای آن شجره تا آنجا می کشد و مسلم است که شجر از یک طرف شاخ بیرون
رویاند بعد از آنکه از بیان امام معلوم شد که اصل شجر در مکه معظمه است و شاخهای آن تا آنجا
کشیده پس همه اطراف را فرا گرفته چنانچه از سایر فرمایشات که در همین حدیث و غیر آن
فرموده اند ظاهر است

قال ومأخذ این حدیث که مشعر بمقام ارتفاع ندای الهیست این آیه مبارکه است
که در سوره ق میفرماید واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب تا آخر بعد از ترجمه
آیه کریمه میگوید مفسرین از اهل سنت و اهل تشیع متفقاً در تفسیر آیه فرموده اند که ندای الهی
از صخره بیت المقدس بلند میشود و عجب این است که من مکان قریب را معنی بارضی عربستان
میکند با ملاحظه که نزدیک بمحل نزول آیه است

اقول روایاتی که از طرق شیعه در اینمقام است این است که از تفسیر علی بن ابراهیم
روایتست که واستمع یوم ینادی المناد باسم القائم و اسم ابیه قوله یوم یسمعون الصیحة
بالحق ذلک یوم الخروج قال صیحة القائم من السماء ذلک یوم الخروج قال هی الرجعة
این تأویل که دخل بنداء از صخره ندارد و همچنین در کنز الدقائق از حضرت صادق علیه
السلام روایت کرده است در یوم یسمعون الآیه فرمود هی الرجعة و آیات بعد را

همه را تأویل بقیامت فرموده اند بهر حال که نیست حدیثی که معنی آیهٔ کریمه این باشد که
ندای رجعت از صخره بلند میشود مگر آنچه بعد میآید آنهم در شرح این آیه نیست و ربطی ببلند
شدن صدا ندارد و از طرق عامه هم تفاسیری از مفسرین هست اقتصار ببعضی از آنها
میشود حدیثی از پیغمبر صلوات الله علیه و آله در این آیه نقل نکرده اند از ابن عباس نقل کرده اند
که گفت این ندا صیحه است و از یزید بن جابر نقل کرده اند که گفت می ایستد اسرافیل بر صخرهٔ
بیت المقدس پس میدمد در صور و میگوید ایتها العظام النخرة و الجلود المتمزقة و الاشعار
المتقطعة ان الله یامرکن ان تجتمعن لفصل الخطاب و همچنین از این قبیل اقوال
گفته اند و در باب مکان قریب هم از قتاده نقل میکند که ما صحبت میکردیم منادی از صخرهٔ
بیت المقدس ندا میکند که اوسط ارض است کسی بما خبر داد از قول کعب که گفته بیت المقدس
هیجده میل بآسمان از سایر جاها نزدیکتر است دیگر حدیثی از طرق عامه ندیده ام اگر همین اقوال را
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده باشند بنهایت سند گفته اند خود علمند علی ای حال ربطی
بدعوی او ندارد و این سخن هم که بیجا و بی پا باشد دیگر تفاصیلی که در ذیل این سخن اظهار کرده
حاجت ببیان نیست

قال حاصل سخنش این آنکه اگر کسی در کتب و احادیث نظر کند بصراحت می بیند که جمیع مبشرات
بر اینکه پس از غیبت شمس حقیقت در مدت هزار سالها تا آن نجم سعادت از بلاد مشرق طلوع
کند و ندای مهدی موعود از مکه بلند شود و ندای ظهور ثانی از اراضی مقدسه یعنی صخرهٔ بیت المقدس
ارتفاع یابد و بر حسب بشارات هر دو در ایران تولد کرده اند و نقطهٔ اولی از مکه ارتفاع
یافت و مقر دومی عکا شد

اقول ابداً از این بیان متوحش مشو بجان خودم دروغ میگوید جمیع ادلهٔ محکمه که

از اخبار و آیات قرآن داشت همینها بود که ذکر کرده و دانستی که همه را اینجا شرح کرده است و از
سایر کتب سماوی هنوز میان مسلمین و سایر ملل اختلافست که آیا بشارت خاتم صلوات الله
علیه و آله هست یا نه چه جای این تفاصیل بعضی بغرضان یهود از بعضی آیات کتب سماوی اینمطلب را
استخراج کرده اند در انجیل یوحنا میگوییم در یک آیه اسم پیغمبر ما هست و آنها منکرند و میگویند
معنی این نیست و بعضی علمای اسلام زحمت کشیده اند و لسان عبری و یونانی آموخته اند تا از
از کتب آنها مطلب را استخراج کرده اند و در باب رجعت هم مجملاً اشاره در بعضی هست ولی تفاصیل این
نیست اگر یک آیه مجمل دیده بود که میتوانست استدلال بآن کند فریادش بآسمان میرسید پس
هیچ مغرور باین سخنان مشو و اما ظهور علیه السلام از مکهٔ معظمه مشکوک است و اخبار هم اغلب منادی
باینمطلب است ولی میرزا علیمحمد خروج و بروزش از مکه نیست شوخی کرده ما که معاصر بوده ایم
لازم نیست اینمطلب را ثبت کنیم شاید مصنف اینکتاب هم آن اوقات نبوده یا طفل بوده از سنت در
خبر ندارد ایشان فی النسب بزاززاده هستند و تولدش در شیراز شده و نشو و نما در آنجا کرده
و مختصر تحصیلی کرد پس از آن ایام قلیلی در عتبات جزو طلاب بود و چندی هم بخیال ریاضت
افتاد و بمقتضای اینکه تجربه شده هر کس بی استاد ریاضت کشیده مریض شده در گرمای بوشهر
ریاضت کشید و شخصی که خودش او را ملاقات کرده بود از حالاتش بیان میکرد که [illegible]
و بیشتر مشغول آشامیدن چای پرمایه جوشانیده بود و گاهی در آفتاب راه میرفت تا حالش متغیر
شد در تاریخ مینویسد چندی هم در مسجد کوفه ریاضت کشیده و آنجا جنونش بروز کرد ولی از زبان
اشخاصیکه معاشر او بودند اینقسم نشنیدیم خلاصه بعد از آنکه حالش متغیر شد مدعی شدن باب
امام و باین لقب معروف شد کاغذی بخط خودش نزد من است که مدعی بابیت است و اسم مبارک
امام را بتعظیم میبرد و عجب است که هم غلط عربیتی دارد و هم املائی هم سهو عبارتی خورده خورده ادعائی

مهدویت کرد و بخیال اینکه از مکهٔ معظمه خروج کند تا فی الجمله اسباب اشتباه بشود عزم مکه کرد و عده
جزمی داد باصحاب خود که در فلان موعد خروج بسیف میکنم با علامات و بهمان طمع بعضی با او همسفر
شدند و شخص ثقهٔ امینی که خودش با خیمه و رفیق راه او بود بغرضانه بیان حال او را میکرد که در مکهٔ
معظمه طرح امتحان را کرد و بعضی عقلا او را مسخریه کردند و جزو مزاح ما شد که او را الطعنه حجة الله میخواندیم
و خود او هم میخندید و شریک ما در قول بود و ابداً التصور نمینمود که چنین ادعائی بجد میتوان کرد
حتی آنکه میگفت صبحی در خیمه ها برخاستیم بجهة اداء فریضه و او بیدار نشد متعمد کردیم و او را بیدار
نکردیم تا قریب آفتاب آنوقت بیدارش کردم باین لفظ که الحجة الله آفتاب برآمد و نمازت قضا شد
یکمرتبه بی اختیار بلند شد و در همان گوشهٔ خیمه پارچهٔ شلوار را ملبند کرد و مشغول ادرار باشد
و علامی داشت مبارک نام فریاد کرد مبارک جئ بالماء بجهة اینکه میخواست کلامش عربی
باشد و اینهم یکی از اسباب خندهٔ ما بود که میگفتیم کسیکه مدعی چنین مقام خطیر است در مجلس از سوراخ
پارچه چگونه ادرار میکند و نمازاو چطور قضا میشود خلاصه اینگونه مطالب را صحیح نیست عاقل در
کتاب خود بنویسد ولی چکنم کار مسلمین وقتی بجائی برسد که در غیبت ولی خود از یهود بدتر شوند
آنها عجل با خواری را پرستنده شمردند اینها چنین عجلی که خوار هم ندارد امام میگیرند چه
چیست جز قبایح اعمال او را انسان ظاهر کند و لابدیم بعضی مطالب را بنویسیم چرا که از زمان
میرزا علیمحمد تا حال قریب دو قرن گذشته اغلب معاصرین او مرده اند و آنها که هستند زمان او را
درک نکرده اند و هر چه باشان رسیده روایات و هر کس از نظر رفت عظمتی پیدا میکند مسلم
حرفهای بزرگ و کارهای بزرگ با و نسبت میدهند و دروغ و تهمت بهم میبافند خوا اینها تهمتهاهم
باو میبندند بر ماکه معاصر بوده ایم لازم است حال او را علی ما ینبغی بنویسیم که بفهمند میخواهی الیقین کی
چه قدر نا قابل بود کتبی که مرحوم میرزا آقای والد من در رد او نوشته اند مطالعه کن ببین بجه بی

بی اعتنائی بر او اعتراضات فرموده اند و آنچه از او نقل میشد و رد میفرموده اند چه بوده و بها ذکرت لی
مراهم ملاحظه کن ببین چقدر کارم سخت شده و چه شبهات و شکوک عزیبه القا میکنند و باید جواب
گویم اگر متأخرین ایشان خود او را میدیدند اینقدر زحمت بیهوده میکشیدند خلاصه مختصر این است که
جوانکی بود که دماغش عیب کرده بود جمعی دنیا پرست دورش گرد شدند بجهة نفع خود شان و آخر بعضو ابیل
سید یحیی که رکن رکین ایشان بود گفت بروی ما بالا رفت ملجأ شدیم و در این عرض کنم بنمودم
احتمال خلاف مده مسئله نیست که کسی بر کسی افترا بندد اما منکه الحمد لله محتاج بکذب نیستم و افترا
صدق دارم که محتاج بافترا نشوم وان افتریته فعلی اجرامی واما آنچه که حکایت میکرد مرد
بود صادق امین مدتها خدمت سید مرحوم اعلی الله مقامه را کرده بود و محل وثوق ایشان بود
امین خلوت و جلوت بود باری عرض میکنم معصیت کبیره کرده خواب افتاده یا پیشروی عقلاء
با مشکل ادرار کرده ولی میگویم امام خواب نمی افتد و بر فرض بگوئی شرع صلوة بر داشته شده بود
میگویم پس چرا با آن عجله اقرار بعدم تنبه کرد و نماز بجا آورد اگر میگوئی تقیه کرد امام در پیش
نمیخواهد عرض میکنم میبایست برخیزد همراه مسلمانان نماز بتقیه کند اقلاً کمال خود را اظهار کند
که من امامم و حال اینکه در آن امر بزرگ تقیه نمی کرد ادعای امامت میکرد و میبایست بگوید نماز
ممنوع شد و همچنین مسلم است امام مثل اراذل از سوراخ زیر جامه گوشه چادر پیشروی محترمین بول
نمیکند هر کاری جائی دارد اموریکه لازمه وقار و طمأنینه است جزئی جنبت ممنوع شود انکار هم مشکل
اینست که شخصی ادعای نقابت کرد و در مجلس اخراج ریح صدا دار مکرر نمود چون عقلا بر او گرفتند عیب
عذر میخواست که همانطور که کامل تغوط میکند روایح هم از او خارج میشود اینها مکر شیطانی است
که جاهلرا با آن فریب میدهد و عذری بر اینگونه افعال نمیتوان آورد مگر اینکه بگوئیم خداوند بدعی
باطل را عمداً خذلان میفرماید و چنان اختیار را از او سلب میفرماید که بر او قدرت نمیماند که خود را

نگاهدارد محض اینکه رفع اشتباه از مسلمین شود تا حجتی نداشته باشند باری از مکه برگشت دید خیالش
گفت مدا حاصل شد و عما قریب از عراق با شمشیر کشیده خروج خواهم کرد آنهم دروغ شد و نتوانست
بعراق آید آمد از بوشهر سر بیرون آورد و روبشیراز آمد با آن تفاصیل که معروفست پس این ظهور
طلعت اولیه شما که انیعتیم شد نه از مکه خروج کرد و نه در انجا توانست دعوی کند خیالش میرسید که
اوضاع مکه مثل بوشهر است گفت میروم در حرم میرنم و فی‌الفور وقتی رفت مکه سلطنت رسولخدا را صلی الله علیه و آله و سلم
مشاهده کرد و آن جمعیت عظیمه را دید که بعد از هزار و کسری بی آنکه کسی آنها را جبر کند بمحض محبت
آن نفس مقدسه از اقصای بلاد جمع میشوند سر برهنه پای برهنه لبیک لبیک گویان
بسوی کعبه کویش میشتابند زهره اش آب شد و ساکت شد حجة بن الحسن میباید که یکنفری از جبل
سرازیر شود و دعوی انا هو فرماید و خطیب را بکشد و از آسمان و زمین خداوند نصرتش فرماید
کار هر کس نیست افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند — نه هر که سر بتراشد قلندری داند
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست — کلاهداری و آیین خسروری داند

باری چه عرض کنم سخن بطول انجامید و اما دویمی ایشان که وجودش بسته باولی بود اگر او
نشد دویم کیست و از اینهم گذشته در چه حدیث و آیه است که رجعت حضرت سید الشهداء
علیه السلام از عکه باشد بر فرض رجعت در ارضی شام مقدسه هم باشد اول حشر هم آنجا باشد از
کجا اول حشر آنوقتست و از کجا عکه شرعا جزو آنها محسوب شود بسا تأویل دیگر تاویل کند که اول
حشر فرموده است بجهة اینکه ابدال از شام بیرون میآیند در اول ظهور امام علیه السلام یا بعد از این
هنوز تاویلش ظاهر شود و اصل اوضاع حشر و نشر ربطی بامور دنیا ندارد و بودن حشر در
ارض شام مثل بودن جنت در وادی السلام و جهنم در برهوت و حضرموت است اگر آنها را فهمیدی

اینرا هم میفهمی خلاصه از این مقوله بیان لطیفه در کافی است
قال و باین معنی اشارتست در حدیث ابان بن تغلب که از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که فرمود ان اول من یبایع القائم علیه السلام جبرئیل ینزل فی صورة
طیر ابیض تا آخر حدیث بعد میگوید اینحدیث بصراحت دلالت مینماید که موقع ارتفاع ندای آن
دو مقام مقدس گردد و ندای آسمانی از این دو بیت رفیع مسموع خلایق شود و جمیع بشارات
و علامات تحقق و وقوع یابد
اقول بلی چنین روایتی هست هم از ابان بن تغلب هم از ابان بن عثمان که
جبرئیل اول کسی است که بیعت با امام علیه السلام میکند نازل میشود در صورت مرغ سفید پس بیعت
میکند آنوقت یکپای خود را بر بیت الله میگذارد و دیگر پا بر بیت المقدس و ندا میکند اتی امر الله
فلا تستعجلوه بغیر این وجه هم در این باب وارد شده است ولی ابداً دخلی باین مسئله ندارد و اینکه یکپا
اینجا میگذارد و یکپا آنجا بجهت این است که هر دو بیت الله هستند و جبرئیل منادی من عندالله است
و در این امر خطیر که باید من عندالله اتمام حجت نماید لامحاله باید از خانهای خداوندی در زمین صوت
داعی الی الامام بلند شود و وجه دیگر هم اینست که مکه معظمه محل ظهور آن نور مقدس است شام
هم مقام دشمن آن بزرگوار است و جبرئیل که داعی من عندالله است و امر خدا را میرساند باید
کلام او در محل ظهور نورالله بلند شود و بدشمن او هم برساند تا اتمام حجت شود پس یکپا
اینجا میگذارد و یکپا آنجا پس لامحاله صوت او در وسط بلند میشود که محل ظهور نور نبوتست و ولایت
که مدینه و کوفه باشد اگر حق مسئله را بخواهی باین قسم شرح میشود پس اتمام حجت خداوند بر سفیانی
و غیر او همه میشود و شک نیست که شام آنوقت محل فتنه‌ها است چنانچه در بحار از جابر روایت
کرده از حضرت باقر علیه السلام انه قال یا جابر لا یظهر القائم حتی یشمل الشام فتنة

یطلبون المخرج منها فلا یجدونه و یکون قتل من الکوفة و الحیرة قتلاهم علی سواء
و ینادی مناد من السماء، و شاید مراد ایشان از ندا، این محل ندای مائده باشد باری احادیث
ابدا دلالت بر این مسئله ندارد که ظهور ثانی بقول او در عکا باشد بر فرض معنی هم نخواهیم کنیم این لفظ
که فرموده جبرئیل پا بر این محل میگذارد ربطی بشخص امام و حجت ندارد و شأن امام اجل از این است
که از شخص او تا دلیل بقدم جبرئیل آورند باز اگر منکشف از اثر قدم جبرئیل در دامان میرزا حسینعلی
انداخته‌اند چهار کلمه حرفی میزند مشد بوجهی تصدیق کنیم خلاصه از این مقوله هم بگذریم ظهور حضرت سید
الشهداء در اواسط ایام ظهور امام است و ندای جبرئیل در همان ابتداء است آنهم در بیت المقدس نه
عکا در باب عکا هم که دلیلی نداریم که کسی آنجا رود پس حرفها همه شد مثل سخن آن شخص که حسن
و حسین هر سه دختران معاویه هستند

قال بلی بحکم حدیث صحیح مقبول الطرفین عند الشیعه و اهل السنه که حضرت خاتم الانبیاء صلعم
با امت اسلام فرمود لتسلکن سنن من قبلکم شبرا فشبرا و ذراعا فذراعا ناچار است که کثیری از
جهال مانند امم ماضیه بظواهر غیر معقوله تمسک جویند و معارضه نمایند که کی جبرئیل بصورت
مرغ سفید ظاهر شد و چه وقت این مرغ عجیب الخلقه این آیه را تلاوت فرمود چنانکه یهود در علامات
ظهور مسیح موعود با حضرت عیسی و امت نصاری معارضت کردند و بظواهر غیر معقوله تمسک جستند
و مجادلت کردند که در توریة بصراحت وارد است که در ایام ظهور مسیح کودک با افعی بازی کند
و شیر مانند گاو کاه خورد و گرگ با بره سکونت ورزد و آفتاب و ماه تاریک گردد و سلطنت ارض
بقوم یهود رسد کی این علامات در ایام حضرت عیسی واقع شد و چه وقت این بشارات متحقق
گشت و الی یومنا هذا این کلمات را میگویند و در دین خود باقیند و بعقاید باطله خود در
کمال اطمینان متمسک

اقول نعوذ بالله من غضب الله بطور مسخره و استهزاء نسبت بکلام خداوند و ائمه
هدی علیهم السلام سخن گفته و فرمایشات ایشان را غیر معقول دانسته ملاحظه کن که چه قدر جرأت
بر خداوند و رسول کردند خداوند در کتاب مجید خود فرموده است فلا و ربک لا یؤمنون حتی
یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما یعنی قسم
بحق پرورنده تو مؤمن نمیشوند تا اینکه ترا حکم قرار دهند در آنچه میان ایشان نزاع شود پس
از آنکه تو حکم کردی در دل خود هیچ حرج از حکم تو نه بینند و تسلیم نمایند تسلیم نمودنی با
فرض است در این اختلاف رجوع بخدا و رسول کنیم باز میفرماید یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول در
حدیث میفرماید رو بسوی خدا کردن رجوع بقرآنست و رد بسوی رسول کردن رجوع باخبار است
باز میفرماید انما کان قول المؤمنین اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم ان یقولوا سمعنا
و اطعنا و همچنین آیات دیگر در این باب متعدد است پس در این مسئله باید رجوع باخبار
ائمه علیهم السلام کرد ابتداء لازم است ملاحظه کنیم آیا اجازت فرموده‌اند بمحض استغراب
امری موعود باخبار را از امری گذشته که مخالف وضع معهود است حدیث را انکار شوند یا آنکه تأویل
بمعنی دیگر نمایند بمحض رأی و هوی یا نه اگر مجاز نیستیم که چرا چنین عملی بکنیم و خود در خسر الدنیا
و الآخره نمائیم امر دین مثل اکل و شرب و لبس نیست که بگوئیم طعام از آنها شیرین شد بخوریم
المطلوب نباشد تلخ میخورم سیر میشوم خوب باشد میپوشم ساتر میشود نشد بد میپوشم بلکه این
امر دین است و اصل در آن تسلیم از برای صاحب کار است و از ما غیر این نخواسته‌اند اگر من
کلام شما را نفهمیده اطاعت کردیم فبها و الا تسلیم میکنیم که اصل در دین است آنرا نباید رد
داد خداوند فرموده است قد افلح المؤمنون و امام فرموده است یعنی المسلمون و المسلّمون

هم النجباء و اخبار هم در اینباب بسیار است در اصول صافیه روایت کرده است از حضرت باقر علیه
السلام از حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله ان حدیث آل محمد صعب مستصعب لا یؤمن
به الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان فما ورد علیکم من حدیث
آل محمد فلانت له قلوبکم و عرفتموه فاقبلوه و ما اشمازت قلوبکم و انکرتموه
فردوه الی الله و الی الرسول و الی العالم من آل محمد علیهم السلام و انما الهالک ان
یحدث بشیء منه لا یحتمله فیقول و الله ما کان هذا شیئا و الانکار هو الکفر حاصل فرمایش
اینکه حدیث آل محمد صعب است و مستصعب مؤمن نمیشود بان مگر ملک مقرب یا نبی مرسل
یا عبدیکه خداوند امتحان فرموده قلب او را از برای ایمان پس آنچه وارد شد بر شما از حدیث آل محمد
علیهم السلام پس نرم شد از برای آن دلهای شما و فهمیدید پس قبول کنید آنرا و آنچه
مشمئز شد قلوب شما و نفهمیدید آنرا پس رد نمائید بسوی خداوند و بسوی رسول و بسوی عالم از
آل محمد علیهم السلام و اینست و جز این نیست که هالک آن کسی است که خبر داده شود از چیزیکه متحمل
آن نشود پس بگوید و الله این نیست از فرمایش ایشان یا آنکه بگوید اصل آن صحیح نیست سه مرتبه
بعد فرمودند و انکار کفر است پس با وجود این فرمایش چطور میتوان حدیث ایشانرا منکر شد
و باینمعنی اخبار بحد تواتر رسیده است و در باب تأویل کردن اخبار هم برأی و هوی در حدیث
بطور صراحت نهی فرموده اند در بحار روایت کرده است در حدیث طویلی از محمد بن سنان از
حضرت صادق علیه السلام که فرمود و انی احدث احدهم بالحدیث فلا یخرج من عندی
حتی یتأوله علی غیر تأویله و ذلک انهم لا یطلبون بحدیثنا و بحبنا ما عند الله
یعنی من برای بعضی حدیث را بیان میکنم پس بیرون نمیرود از نزد من تا اینکه آنرا تأویل میکند
بغیر تأویل آن و این فعل محض اینست که نیت ایشان در حدیث ما و حب ما خالص نیست لله تعالی

وحضرت

و حضرت صادق علیه السلام فرمود اتق الله و لا تأول کتاب الله فان الله یقول و ما یعلم
تأویله الا الله و الراسخون فی العلم یعنی بپرهیز از خداوند و تأویل مکن کتاب خداوند را
بدرستیکه خداوند فرموده است نمیدانند تأویل آنرا مگر خداوند و راسخین در علم و در خصوص مقامات
نیز اخباری چند روایت شده است در بحار از غیبت نعمانی روایت کرده است بسندش از ابن
محبوب از عبد الله بن سنان قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فسمعت رجلا من
همدان یقول ان هؤلاء العامة یعیرونا و یقولون لنا انکم تزعمون ان منادیا
من السماء ینادی باسم صاحب هذا الامر و کان متکئا فغضب و جلس ثم قال لا ترووه
عنی و ارووه عن ابی و لا حرج علیکم فی ذلک اشهد انی سمعت ابی علیه السلام
یقول و الله ان ذلک فی کتاب الله عز و جل لبین حیث یقول ان نشأ ننزل
علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین فلا یبقی فی الارض یومئذ
احد الا خضع و ذلت رقبته لها فیؤمن اهل الارض اذا سمعوا الصوت من السماء الا
ان الحق فی علی بن ابی طالب و شیعته فاذا کان الغد صعد ابلیس فی الهواء حتی یتواری
عن اهل الارض ثم ینادی الا ان الحق فی عثمان بن عفان و شیعته فانه قتل
مظلوما فاطلبوا بدمه قال فیثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت علی الحق و هو
النداء الاول و یرتاب یومئذ الذین فی قلوبهم مرض و المرض و الله عداوتنا
فعند ذلک یتبرؤن منا و یتناولونا فیقولون ان المنادی الاول سحر من سحر اهل
هذا البیت ثم تلا ابو عبد الله علیه السلام قول الله عز و جل و ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا
سحر مستمر حاصل اینکه عرض میکند عامه ما را سرزنش میکنند که شما گمان میبرید که منادی
از آسمان ندا میکند و مسلم است که عامه که تعییر میکرده اند نه از اینباب بوده که تکذیب ائمه

هرئی میکرده اند بلکه استبعاد و استغراب بوده که چنین امری از عادت بعید است مثل اینکه
رجعت را منکر بوده اند بزعم اینکه تناسخ است حضرت بعد از استماع متغیر شدند و راست
نشستند و فرمودند از من روایت نکنید از فرمایش پدرم نقل کنید از اینباب که اعتماد شان
بفرمایش حضرت باقر علیه السلام بیشتر بوده زیرا که عادت مردمان ناقص است که بر ماضی اعتماد شان
از حاضر زیاده است فرمود بر شما حرجی در این نیست که از پدرم روایت کنید خودم از او شنیدم
بعد استدلال بآیه میفرماید و شرح مدارا بیان میفرماید شاهد ما در اینست که مردم چون استبعاد
کردند منکر شدند حضرت غضب فرمود و با برهان کتاب و حدیث اثبات فرمود و همچنین روایت
نموده از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام در حدیث طولی در سیرت حضرت قائم علیه السلام
فرمود فیملک علی ذلک سبع سنین مقدار کل سنة عشر سنین من سنینکم هذه
ثم یفعل الله ما یشاء قال قلت له جعلت فداک فکیف تطول السنون قال یأمر الله
الفلک باللبوث وقلة الحرکة فتطول الایام لذلک والسنون قال قلت لهم انهم
یقولون ان الفلک اذا تغیر فسد قال ذلک قول الزنادقة فاما المسلمون فلا
سبیل لهم الی ذلک وقد شق الله القمر لنبیه ورد الشمس من قبله لیوشع بن
نون واخبر بطول یوم القیمة وانه کالف سنة مما تعدون ملاحظه کن که چطور بیان
میفرماید که هر سالی معادل ده سال میشود عرض میکند چگونه چنین چیزی میشود میفرماید خداوند
فلک را امر میفرماید بدرنگ نمودن و کم حرکت کردن پس ایام طویل میشود لاجرم
سنین هم طویل میشود عرض کرد مردم میگویند فلک اگر متغیر شود عالم فاسد میشود فرمود
اینقول زنادقه است که مراد دهریه باشد چون معتقد ایشان است که عالم افلاک بر پا است
و مدبر ملک طبیعت است فرمود اما مسلمین بر ایشان جایز نیست چنین سخنی خداوند شق قمر

برنبی خود فرمود و رد شمس از برای یوشع بن نون کرد عالم طوری نشد و کذلک خبر داده
که روز قیامت بمقدار هزار سال طول میکشد حاصل فرمایش اینست که مسلم باید بهمین روایات
اعتقاد کند امر رجعت هم از همین قبیل است خلاصه پس نمیتوان محض اینکه از عادت ما
خارجست منکر شویم یا تأویل نمائیم و چون سخن باینمقام رسید ناچار عنوان خاصی مینمائیم
بجهت بیان این نوع مطالب که مردمانی که عاری از این علمند و مستغرق بحر طبیعت و عادیات شده
اند قدری متنبه شوند ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

فصل بدانکه خداوند عالم جل شانه خالق جمیع ملک و ملکوت و جاعل ظلمات
و نور و ظل و حرور است و چنانچه همه چیز را از کتم عدم بعرصه وجود آورده قادر است غیر از اینها را
ایجاد فرماید و تغییر دادن صور اشیاء بعد از خلق مواد آسانتر است تا از کتم عدم بعرصه فعل
آوردن چنانچه در کتاب مجید خود در جواب آنکسان که استغراب میکردند احیاء عظام رمیم را
بهمین طور میفرماید قال من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشأها اول
مرة وهو بکل خلق علیم بلی از برای انخلق اشکال شده است امر طبیعت زیرا که بسیار شنیده اند
از زنادقه که آن فاعل و متصرف است لهذا بر ایشان اشکال وارد میاید که چگونه خلاف طبع شود
و در حکمت اثبات کرده ایم که طبیعت را هیچگونه فعلی بالاستقلال در ملک نیست زیرا که آن بنا
برقول حق امریست کلی مبهم مگر اینکه اسباب عینی برا و فراهم شود از فاعل و قابل تا کاری کند زیرا
که از هر کلی فعل جزئی بالطبع نشاید و بنا بر قول آنان که طبع را امزاج یا صور جزئیه دانند آنها
بعد از ترکیب اشیاء متولد شوند چگونه قبل از وجود فاعل میشوند و اگر میگوئی طبع مخلوق
سابق در لاحق اثر میکند اینهم در حکم طبایع معقول نیست چرا که هیچ طبعی بر خلاف خود
بالطبع عمل نکند اینکه می بینی طبایع موالید صاحب اثر است بعد از آن است که خداوند

قوابل خاصه آنها ایجاد فرموده است ومشیت او مساعدت فرموده ونوری از مشیت بر آنها القا
شده امری بواسطه آنها بروز وظهور پیدا میکند از اینجهت است که یکمرتبه قضیه بر عکس گردد و بکلی
برخلاف طبع میشود از همین متنبه شو که امر با طبیعت نیست و همچنین است امر در ملک پس
چه بسیار چیزها برخلاف طبع ملک جاری میشود و او قادر بر دفع نیست و اگر طبیعت عاجز شد
عادت بطریق اولی عاجز است زیرا که طبیعت ثانیه است اگر طبیعت اولی فاعل نشد ثانیه
بطریق اولی فاعل نیست عبرت بگیر از اینمسئله که انسان که یکی از موالید ملک است اندک نفس جزئیه
از غیوب باو متعلق میشود چه اختراعات عجیبه غریبه میکند که هیچ طبعی و عادتی بر آن جاری
نشده است اینک حکماء اروپا با آن نفوس وعقول ناقصه جزئیه اندک مواظبت کردند و [illegible]
نفوس خود را ریاضتی دادند ملاحظه کن از کمین انملک چه صنایع وبدایع بیرون میآورند اگر
بنا بود بطبیعت و عادت از انملک اینها بروز کند هزاران سال میبایست بگذرد تا یک جزئی
از این امور بروز کند اینها باهمین نفس جزئیه آنها را استخراج کرده اند مثل مسئله تلگراف و قوه
الکتریسیته که در واقع نصف حرکات عالم از این است و مسئله کار زوجه حبس صوت و انطباع
عکوس و غیرها که انسان از آنها متعجب میشود وچون بعضی صنایع را با دست و آلات مشهوده
کرده اند تومی پنداری امر عادیست و حال اینکه امر عادی چیز نیست که بترتیب ملک ظاهر شود ولی
اینها خلاف ترتیب ملک است چون نفوس ظاهر از ابدان شده است بر حسب ابدان آلات را
برسم عادت جاری ساخته است و چون در اینها با اینهمه نقص دیدی برخلاف عادت ملک کرده اند
چرا که منکر میشوی که صاحب ملک امری را برخلاف عادت جاری سازد تومی بینی اینها باختراع
با اسباب از یک قطعه جسمی صوت استخراج میکنند چرا منکر میشوی که کسی که بنای ملک بجهة
وجود او شده از سنگ صدا بیرون آورد که تاویل میکنی اینها بجهة غرض شان لابد اسباب

شهادی فراهم کنند او با سباب غیبی میکند و همچنین سایر چیزها چه میشود او آسمان را برگرداند
یا نگاه دارد اینها خیالات واهی است مسلم شده است امروز بطوریکه احدی نمیتواند منکر
شود که پیغمبر شق القمر فرموده در قرآن فرموده است و اخبار هم از مسلم وکافر در اینمسئله روایت شده
است که همه کس دیدند تو استغراب میکنی و تاویل مینمائی بحرفهای جاهلانه که چرا همه زمین ندیدند
اینمطلب را آنوقت اینحرفها اسباب شبهه بود که مردم نمیدانستند زمین کرویست و عیانست
برای ایشان بدلیل اثبات کنند که زمین کرویست امروز الحمدلله امر در همه عالم مکشوف است
که زمین کرویست و اگر درست دقت کنی در مسافت ده فرسخ اوقات فرق میکند چه
جای همه عالم آنساعت که حضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه وآله شق القمر فرمود یکجا
روز بود یکجا اول شب بود یکجا آخر شب نهایت در قدری از زمین هم قمر در موضعی خاص
از افق بود و بسا بعضی از آنجاها هم ابر بوده چنانچه از حدیثی معلوم میشود بعضی جاها که قریب مکه
بوده و مردم ملتفت بودند و نظر کرده اند دیده اند آنها که ملتفت نبودند ندیدند تومی بینی آفتاب
منخسف میشود بسا در یک شهر همه کس نمی بینند پس چرا استغراب میکنی کذلک رد شمس
و از همین قبیل است سایر امور غریبه عالم چرا باید ممکن نباشد صوت از آسمان بلند شود
بعد از آنکه حجت خدا در عالم باشد و معجزاتش با هره هم چنانچه معجزات دیگر فرموده اند اینهم
یک معجز ایشان باشد و از این گذشته خود این امریست ممکن و از طبیعیات ملک است
چنانچه در کتب ملاحم و نجوم مینویسند اگر فلان نظر شود مثلا صوت از آسمان بلند میشود
نهایت بجهة اینکه نظرات مختلف است و هر یک اثر دیگری را باطل میکند بسا نظری شود شدید
باو باشد مانع از ظهور اثر آن شود چنانچه در سایر احکام نجومیه مبنی حکم اختلاف میکند
همچنین میشود آنچه مقتضی بلند شدن صوت است وقتی بروز کند مانعی هم باشد نشود یا اینکه

نجر نباتات بگذرد مثلاً صوت رعد شود یا صاعقه شود یا در زمین اثرش ظاهر شود مکرّر
کوهی از هم بپاشد صدائی شود یکوقتی هم اسباب فراهم شود مانع نباشد صدا از آسمان بلند شود
صدا ما هم بیک شکلی تقطیع میشود صدای رعد را مثلاً تشبیه بکلمه میکنی شاید وقتی صوتی بلند
شود بشکل کلام حقیقی که همه کس بفهمند بشود اینها چیزی نیست که عاقل منکر شود و کذلک
پیدا شدن هیکل در کتب احکام ملاحظه کن مینویسند اگر فلان نظر شود صورت در سما پیدا
میشود بعضی از حکما نوشته اند در وقتی از اوقات فلزی افتاد بزمین که هیچ سلاحی در آن
کار نمیکرد چرا این را منکر میشوی و همچنین نوشته اند در یکی از قرون سالفه صورتی در آسمان
پیدا شد عجب است و البته از عقل مردم اغلب روزها اگر در ابرها نگاه کنی هیکلهای غریبه ظاهر میشود
کاهی بصورت حیوانات گاهی بصورت نباتات خودم وقتی نزدیک مغرب در جهة مغرب
در کرمان قطعه ابری مشاهده کردم بعینه قریه معظمی که باغها و کوچه و درختها و عمارات داشت از
طرف اعلای آن مثل نهری جاری بود که فرض میشد از مسافت یکفرسخ میآید اطراف اینها درختها
دیده میشد بالای آن نهرها جای مختصری دیده میشد مثل باغ کوچکی و با دوربین بسیار خوب
مشهود بود بعینه قطعه دورنمائی که بر آن این قسم نقش شده باشد و جمعی نمایانیدم بجهت اینکه
یقین حاصل کنم که در واقع انفسیم دیده میشود یا آنکه من در حس مشترک انفسیم مجسم کرده ام بطن
خودم همه تصدیق میکردند که چنین است بلکه نکاتی علاوه بر آنچه من بایشان نمایانیدم ایشان
بمن نمایانیدند حال چه میشود خداوند یکه قادر است نجار را تدبیر نوع ملک باین اشکال صور بورد
وقتی جسمی محاذی شمس ظاهر فرماید بصورت بشری صدائی هم از آن بلند شود بلکه عرض میکنم نوع
ملک طبعش این جاریست که هرچه حادث میشود مصوّر بصورتی باشد از قبیل همین صور مخلوقه
نهایت بعضی چیزها مطاوعه آنها کمتر است فی الجمله انحراف از اعتدال پیدا میکنند یا صورتی

ترکیب ضروری میشود باری پس منکر مشو آنچه را که از آل محمّد علیهم السلام برسد همه حق است
نهایت ما هم نفهمیم مانع ندارد ما کارهای عادی را هم نمیفهمیم چون این بیان زاید است و ذهن
تو قدری نزدیک شد عرض میکنم آن مسئله که غریب شمرده که جبرئیل بصورت مرغ ظاهر
شود و یک پا بخانه کعبه بگذارد یکی بر بیت المقدس و بر مؤمنین عیب میگیرد که اینها
باین آورده اند در واقع عیب بر او وارد است نه بر ما اولاً مسلّم است که صورت خلقتی
جبرئیل دخلی باین صور ندارد بلکه او نوریست معنوی و ظهورش در این ملک بر حسب صلاح
ملکست هر وقت هرچه اقتضا نماید یکدفعه بصورت دحیه میآمد وقتی بصورت اعرابی
آمد یکدفعه از برای رسولخدا صلی الله علیه و آله ظاهر میشد بقسمی که جلوی افق را پر میکرد
که باعث دهشت بود یکوقتی هم صلاح باشد برای امام بصورت مرغ ظاهر شود چه نشود
پای او هم بلند شود چه میشود این امر نیست که بجهة مطلبی در این ملک باید ظاهر شود هیچ
مانعی ندارد بخصوص بعد از آنکه صاحب معجز نشسته باشد تو دعا کن آنکه اصل کار است ظاهر
شود در جزئیات امور چرا تکلّم میکنی در اصل مطلب سخن بگو بلی بعد از آنکه بنا شد مقام
خطیر را برای کسیکه اهلیت هیچ ندارد مدّعی شوی نعوذ بالله لابدی جمیع آنچه فرموده اند و تأویل
کنی اگر بنا باشد جمیع علامات تأویل شود امامی هم که میآید وجه امتیازی نداشته باشند
مگر محض ادّعا پس هر کس مدّعی شود اهلست برای این امر و ترجیح دادن یکی بر دیگری ترجیح بلا
مرجّح است و عاقل چنین کاری نمیکند و امّا آنچه گفته در سایر اخبار کتب سلف در صدد
ردّ و بحث نیستیم ولی تو عابدان که اینها امثال است و تعبیرات از ظهور عدل و سلطنت و ریاست
مثل اینکه میگوئی از عدل فلان گرگ و میش با هم چرا میکنند مراد این نیست که واقعاً اینها
با هم در مرتع میچرند ولی مطلب این است که ظلم مرتفع میشود و کسی نمیتواند بکسی ظلم کند همچنین

سایر مثلها افمی زهر بچه با نیز بند وادنیت نمیکند یعنی ظلم نمیشود در واقع این نه از باب تاویلات
است بلکه استعارات و مجازاتی است که شایع است این دخلی بعلامات که فرمایش
شده ندارد که میخواهد باین حیله اخبار را تاویل کند هوش خود را جمع کن که دین توازدست
نرود

فصل باعتقاد خود برهان تقریر از برای حقیت بهائیه اقامه کرده است و بعضی آیات و ادله
که دیده است ما در کتب خود ذکر کرده ایم ذکر نموده و آنها را دلیل خود شمرده و بجهة توضیح
بیان اظهار فضلی کرده از روی کتب و روزنامجات بعضی مذاهب و ملل را و عدد نفوس
متمسکین بآنها را شمرده محض اینکه در دل عوام بیچاره وقعی پیدا کند و بیان نموده که جمیع
اینها مذهب خود را حق میدانند و ماسوای آنرا باطل و از برای رئیس خود معجزات میشمرند
یا کتابی در دست دارند و دیگر اینها دلیل حقیت شان باشد پس همه این نوع برهان دارند پس دلیل حق
منحصر بتقریر است و تقریر را شرح میکند به برقرار گذاردن شرع و شارع دین حاصل کلامش آنکه
اگر کسی مدعی نبوت شد و شرعی آورد و خداوند شرع او را باقی گذارد و از میان نبرد و مطیع
تابعی بر آن باقی بماند معلوم است که حقست و میگوید حکم کردن این برهان منحصر است در کسیکه
شارع شود و ادعای رسالت کند ولی اگر در دین و شرعی اختلاف شد باین برهان نمیشود
تمسک جست

اقول اگرچه شیطانیکه معلم او بوده بسیار مکار است و خواسته دست و پائی کند و لی
باز نشده و ما محض اختصار عبارات او را نقل نکردیم چراکه آیات حقیت و مطاع و شکی در آنها نیست
تعداد مذاهب و نفوسهم مسئله منیت که عنوان شود باقی میماند اصل وجه استدلال پس مسئله
اوکانه منحصر بهمین کلمه است و باید بیان این مسئله شود عرض میکنم تسدید خداوند بلا کلام دلیل است

و اگر کسی را خداوند تسدید نمود مسلم حقست و در این شبهه نیست آیات و اخبار و ادله عقلیه
همه حکم باین مسئله میکند بلکه اگر درست نظر کنی و بعبرت بنگری آن دلیل یقینی که در دست است همین
است اگر این نباشد بسیار ادله یقین نمیتوان کرد بلکه بسیار ادله هم بقوت این برهان یقین
میکنیم ولی معنی این غیر از آنست که او گفته که مراد از تقریر برقرار گذاردن نفس شریعت
یا تابعین باشد چنین چیزی ابداً خداوند نفرموده اغلب ادیان که تمسک بآنها امروز جائز
نیست باقی هستند و جمعی هم تابع ایشانست اول رئیس باطل شیطانست که باقی است در کمال
قوت و شوکت و در واقع از زمان حضرت آدم تاکنون دولت دولت شیطانست و حکم حکم
او و قول قول او و شرعه شرع او و حق همیشه مظلوم و مقهور و مغصوب بوده است اگر چهار
صباحی در گوشه از عالم حقی ظاهر شده است باقی دیگر پر از وسوسه شیطان است نفسی از
انفس خاتم انبیا صلوات الله علیه و آله بزرگتر نیست و شرعی از شرع او اقوی نبوده و کتابی از
کتاب او محکمتر نیست همین بس است که در شأن آن نازل شد لو انزلنا هذا القرآن علی
جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشیة الله هنوز بعد از هزار و سیصد و کسری دولت او
عالم را نگرفته است و مسلمانان در میان ملل باطله مثل یک خال سفید در تن گاو سیاه اگر بگوئی
همان بقائش دلیل حقیت است عرض میکنم همین ملل سبعه که تعداد کردی همه باقی هستند اگر
بگوئی شرع آنها باقی نیست عرض میکنم شرع آنها نسخ شده است نه آنکه بکلی معدوم گشته یهود
شرعی دارند و کتابی ولو بقول ما مصحف باشد ولی خود ایشان منکر نیستند نصاری کتابی دارند و شرعی
مجوس کتابی دارند و شرعی بر همه بهمان قوانین که خود دارند باقیستند هنود فرق عدیده و مذاهب
بسیار دارند و آداب و احکام و ایشان باقیست زیادتر از همه مشرکین چین هستند که عدد شان
از همه ملیین زیادتر و آداب ایشان شایعتر است اگر بگوئی بقاء دلیل حقیت است باید همین

۱۲ از زمان آدم تاکنون

ابهی

براهین مستدلند اگر بگوئی بقا اهلیین بجهت این است که یکروزی حق بوده اند عرض میکنیم مشرکین که هیچروز حق نبوده اند آنها چرا باقیند و از این گذشته چه فرق میکند امروز مذهبی که هرگز حق نبوده یا آنکه روزی حق بوده است و امروز منسوخ شده بعد از آنکه شرعی آمد که ناسخ آنها باشد امروز خواهی تو مشرک باش خواهی یهودی بر حق نیستی و باز چنین عرض میکنم بعد از خاتم صلوات الله علیه و آله مسلمین هفتاد و سه فرقه شدند و یکی بر حقیقت باقی بر ضلالت و همه باقی هستند الا معدودی و اینکه گفته اند دلیل در کسی حکم میکند که شرعی آورد نه جماعتی که منشعب از یک ملت شوند قولیت زور اگر تقریر دلیل است در همه حکم میکند بحکم عقل و نقل قرآن حکم میکند که نوع باطل زاهق است هر چه باشد عقلهم بهمین حکم میکند که خدای عادل لطیف نباید باطل را تائید فرماید پس تقاریر دلیل نمیتوان آورد و خداوند هم چنین حکمی نفرموده که در دنیا اگر کسی مدعی باطل شود او را فوراً تمام میکنم و شرع و حکم او را بر میدارم اگر کسی چنین ادعائی کند بر او لازم است که حکم کند بر عدم جواز بقاء باطل ولو یکروز باشد زیرا که فرق نمیکند بقاء یکروز با صد روز و ده روز چرا که مستدل وجه استدلالش این است که اینمدعی در حضور خداوند شرعی آورده اگر خدا راضی نیست و آنرا باطل نکند اغراء بباطل فرموده و با قدرت و قهاریت او درست نمی آید که کسی برابر دین او دینی بیاورد عرض میکنم فرض میکنیم امروز کسی شرعی برابر اسلام آورد تکلیف من چیست در اینباب که بفهمم خداوند تقریرش فرموده است یا نفرموده باید بنشینم ایامی و صبر کنم تا واضح شود که باقی میماند یا نه اگر بگوئی نه باید تسلیم کنی عرض میکنم بدلیل تقریر معین نشده حقیت او و حال اینکه دلیل محکم این است اگر میگوئی تأمل کن تا تقریر معلوم شود عرض میکنم حدی دارد یا نه اگر بگوئی حدی دارد دروغ

گفته و گمان میکنم خود تو هم چنین چیزی مدعی شوی پس لا ابدی بگوئی حدی ندارد پس باید بگوئی بر خدا لازم است که تا بدعتی از دهان مبدع بیرون آمد فوری آنرا تمام کند یا بگوئی مراد این است که بقاء ابدی ندارد پس باید تأمل کنی تا بقاء ابدی را بفهمی و هر دو مزخرفست و بیجا و از این گذشته عرض میکنم اگر جایز است یکروز و دو روز باطل برابر حق باشد ابدی جایز است اگر جایز نیست ابدی جایز نیست پس باین معنی که گروه است قولیت زور و از قضا همه جا هم قضیه بر عکس شده است اغلب رؤسا حقه قبل از دو جای زمان خودشان از میان رفتند اغلب بدعتها تا بعضشان زیادتر بوده است حتی اینکه اغلب همیشه رو بباطل بوده اند و اهل حق همیشه کم بوده اند و خداوند در کتاب خود در آیات عدیده مدح قلت و ذم کثرت را فرموده است و حضرت موسی کاظم علیه السلام بهشام فرموده ای هشام خداوند مذمت فرموده کثرت را و فرموده و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله و فرموده و لئن سئلتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله قل الحمد لله بل اکثرهم لا یعقلون و فرموده و لئن سألتهم من نزل الی قوله بل اکثرهم لا یعقلون یا هشام بعد از این مدح قلت فرموده و فرموده و قلیل من عبادی الشکور و فرموده و قلیل ما هم و فرموده و قال رجل مؤمن من آل فرعون الآیة و فرموده و من آمن و ما آمن معه الا قلیل و فرموده و لکن اکثرهم لا یعلمون و اکثرهم لا یعقلون و اکثرهم لا یشعرون ملاحظه کن چگونه از قرآن استدلال بر قلت اهل حق میفرماید بلکه حضرت امیر علیه السلام فرمود ایها الناس انا انف الهدی و عیناه ایها الناس لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقلة من سلکه فان الناس اجتمعوا علی مائدة قلیل شبعها کثیر جوعها والله المستعان بلکه در حدیث

علامت حقیقت این را فرموده که رعنین بان کمند فرموده انما یعرف الهدی بقلة من
یاخذه من الناس و مراد نه اینست که تمام برهان این است بلکه مقصود اینست که اهل حق
ناشی از اعتدال و استقامت و اغلب خلق طبایع منحرفه دارند لهذا بالطبع از حق منحرفند
و مؤمن قلیل است بلکه فرمود اقل از کبریت احمر است اگر قاسر نباشد بالطبع راغب بحق
نمیشوند لهذا بعد از آنکه رسول خدا صلوات الله علیه و آله از میان رفتند همه از حق معرض شدند
الا قلیل و بر راه باطل قهقری رفتند باری پس کثرت دلیل حق نمیشود و همچنین باقی بودن
هم دلیل نیست تا شیطان هست باطل در عالم هست نهایت هر روزی بشکلی جلوه میکند
وقتی ادعای شارعیت وقتی ادعای امامت وقتی ادعای علم میکند همچنین که را اگر نتواند
از ارتکاب معاصی وامیدارد بهر حال کار او این است که انسان را اغوا کند بهر شکل باشد و همیشه
اهل باطل بوده و هستند بلکه غالب و قاهرند تا اینکه شیطان کشته شود اینکه می بینی اشخاص
ادعائی کردند و احکامی آوردند بعضی از بیخ رفتند یا اینست که تکلم کلامشان واهی و شرعشان بیپا
و قولشان مجتث بوده که مردم کمتر اعتنا کردند یا ضررشان بر اسلام زیاد بوده خداوند
تمامشان فرموده است مثل آن اشخاص که در زمان غیبت برخاسته اند و ادعای مهدویت
یا نیابت خاصه بباطل میکردند مانند ابو محمد حسن شریعی که از اصحاب حضرت ابی الحسن
علی بن محمد علیهما السلام بود و بعد خدمت حضرت امام حسن عسکری را نمود چنین نقل کرده اند که
که مرتد شد و اول کسی بود که ادعای مقام بابیت حضرت صاحب روحی فداه را نمود و دروغ
بر خدا و رسول بست و نسبت بحجج خداوند داد چیزهائی که ایشان بری از آن بودند پس از آن
قول بکفر و الحاد از او ظاهر شد و همچنین محمد بن نصیر نمیری از اصحاب حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام بود بعد از آن حضرت ادعای نیابت کرد و پس از زمانی اظهار کلمه الحاد نمود و

بتنا

و بتناسخ قائل شد و مدعی شد من رسول و نبی هستم از جانب علی بن محمد و مدعی ربوبیت
آنحضرت شد و از مذهب او بود که با محارم تجویز بعضی اعمال میکرد و نکاح رجال را
حلال کرد و میگفت این از تواضع است و میگفت موطوء تواضع نموده و واطی کسر شهوت کرده است
و یکی دیگر احمد بن هلال کرخی بود و ابتدا از اصحاب حضرت ابی محمد علیه السلام بود و بعد حالش
دگرگون شد و ابو جعفر محمد بن عثمان انکارش فرمود و توقیع رفیع بلعن او بیرون آمد و امر
فرمود به تبری از او و بهمین قسم بود امر ابو طاهر محمد بن علی بن بلال و حلاج و محمد بن علی شلمغانی
معروف بابن غراقر و توقیع رفیع در طرد و لعن آنها بدست شیخ ابی القاسم حسین بن روح
اعلی الله مقامه بیرون آمد و یک نسخه توقیع رفیع از محض تبرک می نگارم اعرف اطال الله
بقائک و عرفک الخیر کله و ختم به عملک من تثق بدینه و تسکن الی نیته من اخواننا
ادام الله سعادتهم ان محمد بن علی المعروف بالشلمغانی عجل الله له النقمة و
لا امهله قد ارتد عن الاسلام و فارقه و الحد فی دین الله و ادعی ما کفر معه بالخالق
جل و تعالی و افتری کذبا و زورا و قال بهتانا و اثما عظیما کذب العادلون
بالله و ضلوا ضلالا بعیدا و خسروا خسرانا مبینا و انا برئنا الی الله تعالی و
الی رسوله و آله صلوات الله و سلامه و رحمته و برکاته علیهم منه و لعناه
علیه لعاین الله تتری فی الظاهر منا و الباطن فی السر و الجهر و فی کل وقت و علی
کل حال و علی من شایعه و تابعه و بلغه هذا القول منا فاقام علی تولیته بعده
و اعلمهم تولاکم انا فی التوقی و المحاذرة منه علی مثل ما کنا علیه ممن
تقدمه من نظرائه من الشریعی و النمیری و الهلالی و البلالی و غیرهم و عادة الله
جل ثناؤه مع ذلک قبله و بعده عندنا جمیلة و به نثق و ایاه نستعین و هو

حسبنا

حسبنا فی کل امورنا ونعم الوکیل حاصل فرمایش اینکه یعنی فرموده شریعی و نمیری
وهلالی وبلالی وغیر ایشان از آن کسانی که مدعی بباطل شدند و خلق را بسوی خود دعوت
کردند و مذهب شلمغانی خیلی شبیه بحضرات بابیه و بهائیه است از ابی نصر هبة الله که از اولاد ام
کلثوم دختر ابی جعفر رحمه الله بود روایت میکنند از کبیره ام کلثوم رحمها الله که ابن عزاقر
در نزد بنی بسطام وجیه بود از اینباب که شیخ ابی القاسم رضی الله عنه برای او در نزد
مردم منزله و جاه قرار داده بود پس از آنکه مرتد شد هر دروغی و کفری و بلائی را
بر بنی بسطام نقل میکرد و بشیخ ابی القاسم نسبت میداد پس قبول میکردند از او
میگرفتند تا اینکه امر ظاهر شد بر شیخ پس رد نمود بر او و عمل او را خطا و بزرگ شمرد
و بنی بسطام را از کلام او نهی فرمود و امر فرمود بلعن او و برائت از او پس منتهی
نشدند و پا داری نمودند بر تولی او از آنجهت که مکری میکرد و میگفت چون من سر را
فاش نمودم و امر کرده بود که کتمان نمایم مرا دور از خود نمود بعد از آنکه مرا مخصوص
بخود فرموده بودند بجهت اینکه امر عظیم است لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل
او مؤمن ممتحن پس تأکید میکرد در نفوس ایشان عظم امر را پس خبر رسید بشیخ ابی
القاسم رضی الله عنه پس نوشت برای بنی بسطام که او ملعون است و تبری فرمود از او
و تابعین او و هر کس باقی بماند بر دوستی او پس چون تعلیقه رسید باو نمایانید بنا گذارد
بگریستن و گفت این قول باطنی دارد و لعنت بمعنی ابعاد است لعنه الله یعنی خدا او را دور
کند از عذاب و آتش حال من منزله خود را دانستم و روی خود را بخاک مالید و گفت
کتمان کنید این امر را کبیره فرمود من خبر دادم شیخ را که روزی بر مادر ابن بسطام
داخل شدم استقبال کرد و تعظیم و توقیر نمود بحدیکه خود را بر قدمهای من انداخت

گفتم چرا چنین میکنی ای خانم این امر عظیمی است و من دست او را بوسیدم پس گریست
و گفت چگونه چنین نکنم و حال آنکه بی بی فاطمه زهرا هستی گفتم چه طور چنین میگوئی گفت
ابی جعفر محمد بن علی این سر را بما گفته کبیره فرمود گفتم سر چیست گفت از ما عهد گرفته
است که پنهان داریم اگر فاش کنم معاقب میشوم کبیره فرمود با او عهد کردم که پنهان
دارم ولی در دل گرفتم استثنا شیخ را یعنی شیخ ابو القاسم گفت ابو جعفر بما گفته است
که روح رسول خدا صلوات الله علیه و آله منتقل شد ببدن پدرت محمد بن عثمان و روح امیر
المؤمنین منتقل شده است بشیخ ابی القاسم و روح حضرت فاطمه منتقل بتو شده است پس من چگونه
ترا تعظیم نکنم ای خانم ما پس من باو گفتم مهلا مکن انکار را اینها دروغ است گفت سر عظیمی است
با ما عهد کرده است که ابراز ندهیم الله الله طوری مفرما که من معذب شوم اگر تو امر
نفرموده بودی من ابدا ابراز نمیدادم کبیره ام کلثوم رحمها الله فرمود چون از نزد او رفتم
منزل شیخ رفتم و قصه را برای او نقل کردم و او وثوق بقول من داشت و رکون بآن نمود پس
فرمود یا بنیه بپرهیز از اینکه نزد این زن بروی بعد از این سخن که از او شنیدی و اگر کاغذی
برای تو نوشت قبول مکن اگر رسولی فرستاد جواب مگو این قول کفر بخداوند است و الحاد
است که این مرد ملعون در دلها محکم کرده است تا اینکه این را وسیله قرار دهد بر اینکه بگوید
خداوند حلول در او کرده است چنانچه نصاری درباره مسیح گفتند و آخر راجع بقول حلاج
خواهد شد لعنه الله کبیره فرمود که من مهاجرت کردم از بنی بسطام و ترک کردم آمد و شد را
و هیچ عذر از ایشان قبول نکردم و ملاقات نکردم ام ایشان را بعد از این و حکایت در میان بنی
نوبخت شایع شد و شیخ ابی القاسم برای همه ایشان نوشت که شلمغانی ملعون است و باید از
او و دوستانش تبری نمود ملاحظه کن در نوع مذاهب و تأویلات بابیه که چه قدر شبیه است

بمذهب شلمغانی و امثال او و این مطلب را که شیخ ابو القاسم فرموده که شلمغانی مقدمه بر آن چیده
حضرات تصریح بآن میکنند و صاحب فراید صدر کتابش دعوی ربوبیت از برای بابش
کرده است آنجا که جواب شیخ الاسلام را داده است باین نحو که شیخ الاسلام سؤال کرده گفته است
که مقام باب چه مقام است نبی است یا امام است و بر هر یکی ایرادی دارد میگوید غافل از اینکه
مقام قائم موعود بحکم آیه کریمه یوم یاتی ربک او بعض آیات ربک و آیه مبارکه
وجاء ربک والملک صفا صفا وکثیر من امثالها مقام ربوبیت منصوصه در قرآن است
و یوم ظهور مبارکش یوم الرب موعود در کل ادیان و مقام ربوبیت مقام اصالت است نه
نیابت و رتبه شارعیت است نه تابعیت تا آخر بیاناتش ملاحظه کن بچه نحو تاویل میکند
و در تمام کتابش وضع بیاناتی که میکند مشعر بر همین مطلب است و معلوم است که ادعای ربوبیت
برای شخص او دارد که تجویز میکند کتابی غیر قرآن و تغییر شرع محمد صلوات الله علیه و آله آورد
و همین مقام را بر بهاء خودشان نقل میکنند دیگر نمیدانم آن فرقه دیگرشان که منکر باب اند
بر ازلشان چه میگویند خلاصه با این وجوه آیات قرآنی را تاویل کرده اند و اولیهای ایشان
هم مثل منصور حلاج و سایرین همین را گفتند و از ناحیه مقدسه توقیع بر لعن ایشان بیرون
آمد خلاصه مرادم این بود که اوایل هم از این قبیل اشخاص بودند و دعاوی باطله کردند
و اقوال و مذاهب باطله شایع کردند و بعضی از ایشان که از میان رفته اند هنوز تابع دارند مثل
منصور حلاج و کسانیکه مذهبشان شبیه بمذهب او است باری مطلب این است که حکم حکمت
که اهل باطل بسرعت تمام شوند و بدعتشان زایل شود میشود و بقاء ایشان مدت زمانی طول کشد
ولی آن وقت که حضرت رسول صلوات الله علیه و آله رجعت فرماید جمیع باطل را از عالم بر میاندازد
و آن بعد از هلاکت شیطان رجیم است بلی چیزیکه مسلم است این است که اگر قولی پیدا شد

بعد بکلی منسوخ شد معلوم میشود حق نبوده بجهت اینکه حق از عالم بکلی مرتفع نمیشود و همیشه باقی
خواهد بود ولو چهار نفر اهل حق باشند لابد همیشه در عالم بوده و هست چنانچه حضرت صادق
علیه السلام فرمود لن تخلو الارض من الحق پس آن تقریری که شنیده دلیل حقیت آنست
که حجت آن محکم باشد و برهانش از آن کسر نمایند برخلاف باطل که حجت آن داحضه است
و خداوند اینطور وعده فرموده است و آیاتی که در باب تأیید نازل شده اغلب صریح در این
مطلب است بعضی هم که محتمل وجهی است که او گفته یا نزولش در غیر مورد ظاهر است یا تاویلش
بر خلاف تنزیل است چنانچه از اخبار مفسره آنها ظاهر میشود و اینک بعضی از آنها را در این
مقام نقل نموده شرح میکنم تا حق از باطل ظاهر شود خداوند عالم میفرماید کیف یهدی
الله قوما کفروا بعد ایمانهم و شهدوا ان الرسول حق و جاءهم البینات
والله لا یهدی القوم الظالمین اولئک جزاؤهم ان علیهم لعنة الله والملائکة
والناس اجمعین خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون ملاحظه
کن چگونه بیان میفرماید مرتد نمودن کافر را ترجمه آیه کریمه اینست که چگونه هدایت میکند
خداوند و معنی هدایت دلالت نمودن و ظاهر کردن طریق رشاد است چه در امر دنیا و چه در دین
یعنی خدا ارشاد نمیکند قومی را که کافر شدند بعد از ایمان یعنی مرتد شدند و بعد از آنکه دیدند
حقیت رسول را و ادله و بینات بر ایشان آورد خداوند هدایت نمیکند ظالمین را در باطن بیان
حال آنهاست که مرتد شدند بعد از پیغمبر و ظلم با آل محمد علیهم السلام کردند و از همین جهت تعبیر
بظالمین علی الاطلاق آورده است و اگر مراد ارتداد فقط بود لفظ ظالم نمیفرمود یا اگر تعبیر میفرمود
ظالمین را بچیزی مقید میفرمود که معنی ارتداد را برساند باری مراد شرح معنی تمام آیه
نیست بعد میفرماید اولئک این مرتدین جزاشان این است که بر ایشان است لعنت خدا

و ملائکه و همه مردم و مسلم است که مطرود و مردود از درگاه خداوند و ملائکه و همه ناس شدند
و خداوند بطریق رشاد دلالتشان نکرد و همه امورشان مختل میشود و مراد از ناس در باطن
آل محمد علیهم السلام و شیعیان ایشانند چرا که فرمود نحن الناس و شیعتنا اشباه
الناس و سایر الناس نسناس و در ظاهر مراد عامه ناس است یعنی هر کس که داخل در عداد
اناسی شمرده شود یعنی صاحب عقل و انسانیت باشند هر کس بدو پا راه میرود نتیجه اینکه مسلم
است بحکم عقل که جمعی از این عموم خارجند مثل اطفال و مجانین و سفها یقیناً داخل
لاعنین محسوب نیستند پس بعض دیگر هم که بظاهر از مستثنین محسوب نیستند ولکن در واقع
اهل شعور محسوب نمیشوند و در هیچ موردی اعتنا باشان نیست بلکه محسوب نمیشوند مگر
از همج رعاع خارج خواهند بود زیرا که سب و صحبت که انجماعت شعور خیر و شر نمیکنند
و خود را اهل دنیی شمرده نمیشوند تا اینکه لعن کنند راجعین از حق را لهذا امام ایشانرا از هفتاد
و سه فرقه نشمرده اند پس چون منحصر شد لعن بعقلا ظاهر میشود این مطلب که مرتدین ملعون عقلاء امت
هستند بعد از آنکه خداوند کسیرا خذلان فرمود و هدایت نکرد لا محاله گمراه میشود و من یضلل
الله فلا هادی له پس هیچکارش از روی عقل نمیشود و دنیا و آخرتش خراب میشود و کارهایش
بر خلاف اعتدال میشود پس امر دنیای او بکلی فاسد میشود چنانچه تجربه شده است که اشخاصیکه
از ابتدا بیدین بوده اند در دنیا زیستی میکنند و با خداوند هم ایشانرا مهلتی میدهد
و چهار صباحی زندگانی میکنند نهایت آخرتشان خراب میشود و اما کسانی که حق را شناختند
و از روی بصیرت داخل شدند بعد الامر مرتد شدند لا محاله امرشان خراب شده و ذلیل و مخذول و
منکوب میشوند بطوریکه در مجالس و محافل اذل ناس میشوند و اگر بگوئی بعضی اشخاص بودند
در سابقین که مرتد شدند و سلطنت کردند و عزیز بودند عرض میکنم اولاً آنها از اول مسلم

نشدند و بنفاق راه رفتند و ثانیاً آنچه امروز میشنوی غیر از آنست که آنروز بود مسلم اگر
مؤمنینی را که بر ایمان ثابت ماندند میدیدی علانیه مشاهده میکردی که عزتشان از مرتدین
هزار مرتبه بیشتر بوده است و کارهاشان صحیحتر و اطمینان خلق بآنها بیشتر و سایرین نزد خلق
مفتضح بودند نهایت از ترس سیف و سطوتشان کسی جرأت نمیکرد دفعتاً تظاهر کنند
علاوه بر اینکه چون جمعی از ایشان خواستند خلافت کنند و اگر خداوند بخودشان وامیگذارد
ملک را فاسد میکردند و صلاح نوع ملک هم در این بود که چهار صباحی امر خلافت در دست
اهل باطل باشد لهذا حضرت امیر علیه السلام یا سایر ائمه هدی علیهم السلام در باطن و ظاهر هم مواظبت
میفرمودند و دلالت مینمودند تا آنکه آنها خلافتی که میخواهند چهار صباحی بکنند و نظام
عالم هم از هم نپاشد اگر بکلی باشان واگذار میشد عالم فاسد میشد و اگر بالمره ممنوع
میشدند خلاف عدالت و مصالح ملکیه بود و اهل سیر و اخبار میدانند و اطلاع بر این امر دارند
که اغلب غزوات و قضایا و تدابیر در زمان خلفا به بیان و تعلیم حضرت امیر علیه السلام بوده
اگر کار را برای خود میکردند بالمره فاسد میشد باری برویم بر سر مطلب بعد از اینکه بیان
گمراهی و خواری آنها را فرموده در آخرتشان هم بیان فرموده که مخلدند در نار و ابداً
مهلت ندارند و در اغیاب آیات داله بر عدم تسدید بسیار است که فرموده خداوند آنهارا هدایت
نمیکند و در یک آیه میفرماید و ما للظالمین من انصار پس از آنکه ناصر بر ایشان نباشند
لا محاله ذلیل و خار میشوند یرید الله ان یحق الحق بکلماته و یقطع دابر الکافرین لیحق الحق
و یبطل الباطل و لو کره المجرمون یعنی اراده دارد خداوند که حق را بکلمات خود
احقاق فرماید و دابر کافرین را قطع فرماید که از عالم مرتفع شوند تا اینکه احقاق حق فرماید
و ابطال باطل اگر چه مجرمین اکراه داشته باشند و در باب این آیه امام میفرماید این امر است

که خدا اراده دارد که من بعد بکند ولی هنوز نکرده است و انیهم مسلّمست که هنوز نشده
چنانچه می‌بینی که هنوز کفار تناسل و توالد میکنند اگر خداوند دابر شانرا قطع فرموده بود
دیگر نسل از ایشان تولد نمیکرد پس آیه مخصوص رجعت است که دیگر کافری در عالم نماند و
از آیاتی که خود او استدلال کرده این است والّذین یحاجّون فی اللّه من بعد ما استجیب له
حجّتهم داحضة عند ربّهم و علیهم غضب و لهم عذاب شدید یعنی کسانیکه محاجه میکنند
در خداوند بعد از آنکه خداوند اجابت کرده شد حجّت ایشان باطل است در نزد خداوند و بر ایشان
غضب خداوند است و از برای ایشان است عذاب شدید با این استدلال میکند بر بقای شریعت
پیغمبر بمقتضای اینکه آیه در سوره شوری است و سوره شوری مکیه است و آنوقت اصحاب پیغمبر
کم بودند معذلک فرموده حجّت مشرکین داحضه است و شریعت باقیست نمیدانم چه دخل
بهم دارد و چه وجه استدلال است اوّلاً سوره مکیه باشد دلیل اینکه همه آیات مکیه باشد
نیست بسا آیه در او هم نازل شد و پیغمبر صلوات اللّه علیه و آله امر میفرمود که ملحقش بآیاتی
کنند که ابتدا نازل شده کاش در همانجا که نظر کرده و دیده که گفته اند سوره مکیه است
با قی را خوانده بود که بعضی گفتند مگر فلان آیه و بعضی گفتند مگر چهار آیه خلاصه بمحض اینکه گفته
سوره مکیه است حکم جزمی نمیتوان کرد با اینکه اصل این اقوال صحت و سقمشان معلوم نیست مگر
هرچه از امام برسد ثانیاً آیه در باب احتجاج است میفرماید کسانیکه مجادله و محاجه میکنند در خداوند
یعنی امور متعلقه بربوبیت در اثبات او یا وحدت او یا در نبوت خاتم زیرا که آنهم راجعست
بامر ربوبیت حجّت ایشان داحضه است یعنی باطله است و موافق ترتیب قرآن این آیه بر آن آیه
سابقه است یا مفسّر اجمال آنست قبل از آن میفرماید در محاجه با یهود و نصاری
و جواب ایشان فلذلک فادع و استقم کما امرت یعنی پس بسوی این یعنی آنچه

با آن دعوت فرمودند از توحید و غیره پس دعوت کن مردم را و مستقیم باش چنانچه مأمور
شدی و لا تتبع اهوائهم یعنی تابع اهواء ایشان یعنی مشرکین یا اهل کتاب مباش
و قل آمنت بما انزل اللّه من کتاب یعنی بگو بهمه کتب سماویه ایمان دارم و امرت
لاعدل بینکم یعنی مأمور شدم بعدل سلوک کنم میان همه شما اللّه ربّنا و ربّکم
یعنی همه بندهٔ خدا هستیم لنا اعمالنا و لکم اعمالکم جزای هر کسی بخودش میرسد جزای عمل
ما بر ما جزای عمل شما بر شماست دخل بهم ندارد لا حجّة بیننا و بینکم یعنی دیگر حجتی میان
ما و شما نمانده یعنی حجت را ظاهر کردیم و شبهه رفع شده مثل آن آیه که فرموده لا اکراه
فی الدّین قد تبیّن الرّشد من الغیّ اینست معنی آیه نه آنکه منع از احتجاج باشد چگونه نهی
میشود و حال اینکه میفرماید ادع الی سبیل ربّک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم
بالّتی هی احسن و میفرماید قل هاتوا برهانکم پس مراد اینست که حجت اقامه شد و مجهول
معلوم است دیگر حجتی پنهان نمانده اللّه یجمع بیننا و الیه المصیر و خداوند جمع میکند
میان ما و بسوی اوست مصیر پس از آن میفرماید والّذین یحاجّون فی اللّه تا آخر
پس از آنکه فرمود حجتی میان ما باقی نمانده جهتش را میفرماید چون اهل کتاب بعضی براهین می
آوردند از این قبیل که دین ما سابق است و قدیم و کتاب ما مقدم است و اولی باتباع است
کانّه میخواستند استصحاب جاری کنند با وجود تغییر موضوع میفرماید براهین آنها باطل است
و در ایشان باطل بعد از آنکه جمعی داخل اسلام شدند و بعضی چنین معنی کردند که بعد از آنکه
جمعی از یهود قبل از بعثت اقرار کردند بوجود محمد صلوات اللّه و سلامه علیه و آله و ایمان
آوردند بلکه تشبّث باو ایمان آوردند و بعد از آنکه بعثت تکذیب کردند و باین براهین متمسک
شدند حجتشان باطل است پس مورد آیه اینست و ابداً دخلی بافناء دین باطل و شیخ

مبدع ندارد و چون آیات قرآنیه هر یک در موردیکه نازل میشود در همه امثال آن جاریست یا بتنزیل یا بتأویل گفته میشود که هر باطلی حجتش داحضه است و تسدید و تأیید خداوندی اینست که اهل حق برهانشان باطل نشود و لو اهل باطل قبول نکنند آنها برهان صحیح داشته باطل برهان ندارند و اگر یک چیزی بهم ببافند باطل و عاطل است و اینست یکوجه تسدید خداوند پس میشود کسی دعوی کند بر حق و در برابر او کسی برخیزد بر باطل و انکه بر حقست بمیرد و احدی تابع او هم نشود مگر یکنفر دو نفر غریب خائف مغموم و انکه بر باطلست بماند و معروف و مشهور هم شود معذلک حق مسدد است بجهة اینکه برهانش نیز ثابت و باطل غیر مسدد است بجهة اینکه برهانش باطلست و چه بسیار قرون گذشته که اهل حق معدود بودند آنهم خائف و پنهان و اهل باطل عالم را پر کرده بودند مثل اینکه در بدء امر ابرهیم بود که خداوند فرمود کان امة قانتا و احدی غیر او نبود و در بدو زمان موسی که خود تنها بود تنها با هرون بفهم مطلب را و از همین عرضها تا بیدر انفهم که صاحب فرایداد عا میکند و آیه مینویسد و استدلال میکند ولی همه برخطاست من میگویم بحول الله و حجتم ظاهر و شاهدم موجود است و الحمد لله اولا و اخرا و باطنا و ظاهرا و یکی دیگر از آیات که استدلال بآن نموده اینست ام لهم شرکاء شرعوا لهم من الدین ما لم یاذن به الله و لولا کلمة الفصل لقضی بینهم و ان الظالمین لهم عذاب الیم و چنین عجب است زیرا که انحجت بر اوست نه دلیل او زیرا که میفرماید یا از برای ایشان شرکا است و مراد اینست که آلهه غیر خدا آیا هست نهایت شرکا را بایشان نسبت داده بجهت علو ساحت کبریا خداوندی از شریک پس مشرکین در واقع بر خود شریک گرفتند میفرماید یا از برای ایشان شرکائی است که شریعت قرار دادند از دین آنچه خداوند امر نفرموده است

(حاشیه: باشند و اما اهل)

مراد اینست که آیا خدای دیگر هست که دینی دیگر قرار دهد غیر دین اسلام و اگر نبود کلمه فصل یعنی خداوند حکم نفرموده بود بتأخیر عذاب و امتحان نمودن خلق و اینمعنی موافق تفسیر بعضی از مفسرین است ولی نزد اهل تحقیق معلوم است که مراد از کلمه فصل برهان قاطع فاصل است مثل قرآن یا سایر براهین که رسول خدا اقامه فرموده و در روایت مراد اتمام حجت است یعنی اگر اتمام حجت نشده بود و حق از باطل آشکار نشده بود هر آینه حکم میشد میان ایشان بنزول عذاب در دنیا و بدرستی که از برای ظالمین عذاب الیم است پس بحکم این آیه کریمه هر کس متحدی بباطل شود خداوند برهانش را باطل میکند ولی لازم نکرده عذابش در دنیا نفرماید یا هلاکش فرماید لکن در آخرت معذب میشود و از آیات که استدلال کرده قول خداوندست ان جندنا لهم الغالبون و آیه کریمه جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا اما غلبه مسلم است که جند الله غالب هستند ولی غلبه ایشان لازم نکرده است بصورت ظاهر باشد حضرت رسول صلی الله علیه و آله غالب بودند و گاه بصورت ظاهر قشون ایشان شکست هم میخورد حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بظاهر مقتول شدند معذلک گفته میشود لا مغلوب و الله ناصره پس مراد غلبه معنویه است و اما جاء الحق و زهق الباطل با این حال مقابله است لابد بعد از آنکه برابر هم شوند باطل زاهق است و زهوق لازم نکرده بموت و هلاک باشد بلکه بطلان محقق و ظهور فساد عقیده و همچنین استدلال کرده بآیه کریمه مثل کلمة طیبة کشجرة طیبة و مثل کلمة خبیثة تا آخر و چنین پنداشته که مراد از قرار نداشتن فنا است و حال اینکه مراد از قرار نداشتن اینست که ریشه بزمین نازل نمیشود و ثابت نمیشود مثل این گیاهها که در زمینهای سخت سبز میشود و ریشه آنها روی زمین است و جزئی ترابی روی آنرا میگیرد پس

بهجینکه بادی بوزد آنرا میاندازد یا اندک هوا از اعتدال خارج شود آنرا فاسد میکند
و امّا درختی که در زمین نرم شیرین میروید ریشه اش بقرار ارض داخل میشود پس درخت محکم
و برقرار میشود همچنین است امر حق و باطل حق برقرار است تا قیامت بلکه بسبب بقای ابدی
است و امّا باطل مجتث است از جوف و زایل بهجینکه حادثه روی داد مرتفع میشود و هر بادی
آنرا میشکند خلاصه هیچیک دلالت نمیکند برّا دا و ولی معذلک عرض میکنیم مسلّم است که باطل
دوام ندارد و لو اینکه در عالم تا زمان ظهور همیشه باطل هست ولی نوعش هست نه اینکه یک
مبدع شرع و منهاجش بماند بلکه بسا چندی نماند پس از آن مرتفع شود و لی انسان نباید
در وقت ظهورش تأمّل نماید تا به بیند باقی میماند یا مرتفع میشود بلکه آیت حق اگر با اوست
باید قبول کرد و همان تأیید است و هرگاه مذهبی هم بروز کرد و زایل شد مسلّم است
که باطل بوده در اینهم سخنی نیست چراکه حق نمیشود مرتفع شود باری مسئله قدری مشکل است
و مصنف خلط مبحث کرده و همه مرادش این است که چون میرزا علیمحمد شرعی آورده است
و تا امروز باقی مانده است پس معلوم است که حق است و این مسلّم برهان فاسد است و نهج
حکمت بیان عرض میکنم که حق مطلب ان شاء الله ظاهر شود بدانکه خداوند عالم عادل است و معنی
عدل اینست که نسبت او بکل بالسّواء است ابداً مایل بجهتی نیست و میل خاص بطرفی نمیفرماید و از برای
ذات مقدس او هیچ فرقی نمیکند اهل حق یا باطل یا جنّت یا نار او تبارک و تعالی مستوی
بر عرش است و نسبت او بکل بالسّواء است اگر همه مردم اهل حق شوند برای او فرقی نمیکند و
اگر همه کافر شوند نیز فرق نمیکند چنانچه میفرماید ومن کفر فانّ الله غنیّ عن العالمین
و میفرماید کلّا نمدّ هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربّک و ما کان عطاء ربّک محظورا
و میفرماید امّا الانسان اذا ما ابتلیه ربّه فاکرمه و نعّمه فیقول ربّی اکرمن و امّا اذا

ما ابتلاه فقدر علیه رزقه فیقول ربّی اهانن کلّا بل لاتکرمون الیتیم و لاتحاضّون
علی طعام المسکین و تاکلون التراث اکلاً لمّا تا آخر آیات اکرام بحق فرموده است
بجهت منفعت خود خلقت و اگر نهی از باطل فرموده بجهه دفع ضرر از خود ایشانست و الا بخداوند عالم
راجع نمیشود گوایست که فرموده ما خلقتکم لاربح علیکم بل خلقتکم لتربحوا علی

من نکردم خلق تا سودی کنم — بلکه تا بر بندگان جودی کنم

و بمقتضای عدل خود خلق را مجبور بامری نفرموده است بلکه همه را مختار فرموده است و تحقیق
این مطلب در مقام خود شده است و چون ایشان را مختار فرموده اسباب همه چیز و همه کار را هم بر
ایشان مهیا فرموده است نه اینکه مقهورشان فرموده باشد بر چیزی مثل ملائکه که بحسب
ظاهر خلق مقهور بر صفت خاصه هستند اگرچه در اصل خلقت آنها هم مختار باشند نهایت
اختیارشان ضعیف است مثل این است که می بینی در طبایع عناصر نار بظاهر مقهور
بر حرق است و ماء بر ترطیب و خاک بر تجفیف و هوا بر ترویح همچنین ملائکه هم هر یکی
مقهور بر فعل خود است و امّا خلقی که مرکب اند دارای همه صفات اند و مقهور بر امری نمیشوند
و اسباب وصول بهر امری را هم خداوند بر ایشان مهیا فرموده و از لطف خود بیان خواص اشیاء را
بر ایشان فرموده چه باین وجه که از راه مربیهای طبیعی بالطبع بایشان فهمانیده باشد یا بواسطه
مربیهای شرعی تعلیم فرموده باشد و از جمله اسبابی که لابد باید در ملک باشد یکی اسباب
هدایت است و یکی اسباب ضلالت اگر خداوند خلق را طوری آفریده بود که قابل هر دو بودند
ولی متحمل از هیچ طرف در خارج قرار نداده بود مخالف عدل بود بلکه مخالف حکمت بود و اگر
یک سنخ متحمل تنها آفریده بود و از سنخ دیگر نبود اختیاری که در خلق قرار داده لغو میشد
و از آن گذشته از عدل نبود پس مادام که اینملک باین نهج ثابت باشد و از برای خلق قوه

باشد بایستی در ملک مکلّفین برحق و مکلّفین بر باطل باشند تا هر کس بخواهد از راه حق رود
میسّرش باشد و هر کس بخواهد از راه باطل رود میسّرش باشد تا آنوقتیکه جمیع قوی استخراج
شود و بواطن خلق ظاهر شود و در صلب کافری مؤمنی نماند و در صلب مؤمنی کافری نماند آنوقت
است که رایت شیطان بیافتد و رایت حق علم شود و جمیع ملک منوّر باشد بنور الله
تعالی اینست که خداوند فرموده است ولو تزیّلوا لعذّبنا الذین کفروا و اگر
غیر از این باشد ملک ناقص میشود پس نوع مدّعین بباطل قبل از رجعت محال است
از عالم مرتفع شوند خواه یکنفرشان بماند یا متعدد یک بدعت باشد یا هزار بدعت و
همچنین حق هم محالست که مرتفع شود و آنکه واحد است که از روز اول گفته اند
و بعد هم میگویند و متعدد نمیشود و با اینوضع ملک و ترتیب که ملاحظه میکنی ادعاء
رجعت شدن سفه است ملاحظه کن ببین امروز ملک با هشت هزار سال قبل چه فرق کرده
آسمان همانست که بوده و زمین همانست که بوده و توالد و تناسل بهمان وضع که بوده
حال ما بیائیم یک تاویلی برای خود کنیم که رجعت شد و جنتان مدهامّتان آمد و احوال
نعمت جنت است فلان علمای ابد مزه زقوم یا علم من نعمت است و جهل فلان عذاب اینها
کلامیست که نه ثمری میبخشد و نه نتیجه میدهد جز خلق بیچاره را حیران داشتن و از زندگی باز
کردن کاش قدری شعور در سرها پیدا میشد و از اینخرفات میکشیدیم عصمنا الله من
الزلل و امّننا من الفتن اگرچه الحمد لله کسانی که شعوری داشتند از اینخرفات
خسته شدند نهایت چون میل بآزادی دارند تابع دهریّین فرنگان شدند خورده خورده
فهمشان بیشتر میشود انشاء الله باز باسلام قدیم برمیگردند انشاء الله در آنزمانها دیگر ادعا نکنند
و دعای خیر مان نمایند باری حاصل برهانش اینست که معنی تقریر باقی گذاردن شرع

شارع است همینکه ماند معلوم است حقیّت عرض کردم این دلیل نیست بساختند و بد
مدّتی مدید قول باطل را محض امتحان باقی گذارد بلی چیزیکه مسلّم و معیّن است اینست که باطل ابدی
نیست مسلّم وقتی از میان میرود چه قبل از رجعت و چه بعد از رجعت و امّا حق ابدیست محال است
که بالمرّه از میان برود چیزیکه هست این است که میشود حقّی گاهی منسوخ شود بحق دیگر بحکمت مصالحی
چند ولی آنچه منسوخ است آیت حقیّت اوست و آنچه هم ناسخ اوست آیت حقیّت اوست و منافی
تقریر نیست مانند ادویه که طبیب یوماً فیوماً بجهت معالجه استعمال میکند همه در روزیکه تجویز
کرده صحیحست ولکن در غیر آن روز خطا و باطل بفهم حکمت نسخ را از اینمثال مختصر و امّا معنی
تسدید و تقریر قائید که حاصل همه یکیست اینست که برهانش نیز و ظاهر باشد و غالب
و قاهر گردد و حقیقت اینمطلب را در رسائل دیگر که مناسب اینمطلب بوده عرض کرده‌ایم حاصل
اینست که مدّعی هر ادّعائی که میکند آثار آن از او ظاهر شود مثلاً نار مدّعی ناریّت در لسان
حال خود آثار ناریّه هم از او ظاهرست و این شاهد صدق اوست اگر او را قطعه یخ کنی
حکم ناریّت باطل میشود و همچنین شخصی مثلاً مدّعی علم فقه است شاهد صدق او اینست که قوه فقه
داشته باشد و کتاب فقه را بفهمد شخصی مدّعی اجتهاد است باید قوه استنباط احکام
فرعیه از ادله تفصیلیه داشته باشد اگر ندارد معلومست دروغ گفته و حالش تکذیب ادعای
اوست پس میگوئی فلانرا خدا تسدید نکرد شخصی مدّعی میشود که من فاضل هستم اگر دارای
دوازده علم هست مثل عربیت و معانی و بیان و بدیع و اصول و فقه و منطق و کلام و بعضی از فنون
ریاضیه و طبیعیه که تعداد شده گفته میشود فاضلست و الّا مسدّد نشده شخصی مدّعی میشود
که کامل هستم یا باصطلاح متقدّمین اهل علم رئیس و تنها دم باید همه علوم متعارفه را دارا داشته
باشد اگر ندارد مسدّد نیست و بهمین سیاق اگر کسی مدّعی نبوتست باید آیت نبوت خود را باورد

اگر مدعی امامت است باید دلیل امامت بیاورد یعنی آثار امامت و نبوت را اظهار نماید
همچنین هر مسئله دلیلی دارد و هر شخصی برهانی و دلیلی و برهان هر چیزی از آثار خود اوست
اگر اظهار کرد پس او مؤید است و مسلم در برهان خود غالب احدی بر او غالب نمیشود ولو همه
منکر او شوند مثلاً آتش دلیلش احراقست اگر همه عالم منکر او شوند و او را تکذیب کنند
و او بسوزاند او غالبست و اگر او محرق نباشد و همه بگویند آتش است کفته میشود دروغ است
این آتش نیست نهایت رنگی دارد تشدید چنین است نه اینکه ملکی کسی باید از آسمان بیاید
و بگوید فلان دروغ گفته یا آنکه بمحض آنکه ادعا کند هلاک شود یا آنکه گنگ شود از آدم تا
خاتم و از خاتم تا امروز نه همچنین چیزی دیده‌ایم نه شنیده‌ایم هزاران مدعی باطل برخاستند
اند سالها هم باقی بوده اند بلکه با هر پیغمبری دجالی بوده است چنانچه صریح حدیث است
و محض اختصار نقل نمیکنم و همه هم مبدع بوده اند و با پیغمبران خدا دعوی مقابله کرده اند
و معذلک خداوند مهلت داده است و صریح میفرماید سنستدرجهم من حیث لا
یعلمون و املی لهم ان کیدی متین و معذلک کلمه حق همیشه مؤید بوده و باطل را عاجز
اینکه خداوند بطلان شانرا اظهار فرموده که خلق اگر بخواهند بفهمند دیگر کاری نکرده فمن
شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر حال المطلب را که دانستی پس کیفیت تقریر و عدم تقریر را
بلکه ابطال را بتو نشان میدهم اگرچه شرم دارم از اینکه برابر هم میاندازم ولی اهل حق همیشه
یکقسم بوده‌اند و اهل باطل هم یکقسم بوده‌اند چه اولین چه تابعین هیچیک را برابر حق نتوان
انداخت هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و همچنین میفرماید قل هل
یستوی الاعمی و البصیر ام هل تستوی الظلمات و النور ام جعلوا لله شرکاء
خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم قل الله خالق کل شیء و هو الواحد القهار و چون

خلق بزعم خود چنین پنداشتند ما هم موافق زعم ایشان سخنی میگوئیم از روی انصاف در جمیع
ملاحظه کن حضرت رسول صلی الله علیه و آله طفلی بود در شکم مادر عبدالله پدرش رحلت نمود
تا چندیکه تولد فرمود ایامی نگذشت وهب پدر مادرش هم برحمت ایزدی پیوست چند وقت
بعد هم مادر مرد عبدالمطلب جدش او را دست دایه سپرد دایه هم زنی بود بادیه نشین را عی
گوسفندان حضرت را برداشت برد در بیابان بهوای دل خود تربیت کرد تا آنکه فطیم شد نزد
دایه بود با بچه های دایه راهی میرفت و گاهی عقب گوسفندی میرفت نه مربی داشت نه
دده نه لله نه معلم گاهی او را میآوردند در خدمت عبدالمطلب و باز میبردند و بحسب عادت
روزگار چنین بچه مسلم باید بهمان سیاقهای اعراب بادیه نشین پرورش یابد معذلک آن
چنانچه از حالات آن سرور نقل شده در همان ایام دایم متفکر بود و متذکر هر جا گوسفند
میرفت ولی مشغول بفکر و ذکر خود بود و از او معجزات و برکات ظاهر میشد اغلب یهود
همیشه مطلع بر حالش میشدند قصد قتلش را میکردند و کهنه اغلب را خبر داده بودند که او نمود
که منسوخ شدن دین یهود و نصاری و مجوس بواسطه او میشود آنست و حقد های همه بجوش می
آمد و معذلک بر او دست نمیافتند و خداوند او را محافظت میفرمود تا آنکه بزرگ شد
خداوند عالم او را محافظت و محارست میکرد و او دعوت بسوی خداوند مینمود و مردم را نهی
از بت پرستی میکرد در حالیکه نه ناصری داشت نه معینی و کلیه خلق مگر معدودی با او دشمن بودند
بحدیکه اگر دست بر او میافتند او را میکشتند معذلک منصور و مؤید بود و مثل جدش
ابراهیم خلیل علیه السلام اصنام آنها را لعن میکرد و سب مینمود تا مبعوث شد ایستاد
یکنفری در میان این عرب بوآل علی اعقابهم که هر از بر نمیفهمیدند و ایشانرا دعوت کرد
بخدا و او را طرد کردند و لعن نمودند و مجالس منعقد کردند شوری در قتلش کردند

و ابداً نترسید نه اندیشه کرد هر چه بر اذیت او افزودند او بر دعوت افزود تا آنکه در کوهها
جستجوش کردند باز متحمل شد و صبر نمود و شکر خداوند کرد تا معدودی باو ایمان آوردند و خبر
او بمدینه و اطراف رسید همینقدر که مردم دانستند در عرب نبیئی مبعوث شده دیدند دوستان
او را زیاده اذیت میکنند و آنها ضعیفند و متحمل نمیشوند بعضی را روانه حبشه فرمود که آسوده تر
باشند رفتند آنجا و مدتی زیستند تا هجرت فرمود بسوی مدینه و قوتی گرفت و
بآنطورها که معروفست جنگها کرد و یوماً فیوماً امرش بالا گرفت و آیاتش ظاهر شد و اعدائش
مقهور این معنی تأیید خداوند است کذلک از جهت اعجازش کتابی بلسان خود عرب
آورد بهمان لسان متعارف و متداول میان ایشان و فرمود معجز من اینست اهم احتیاج
فرمود محض اینکه افتخارشان آنزمان بسخنوری بوده پس کتابی آورد و فرمود اگر راست
میگوئید مثل این بیاورید در حالیکه امّی هم بود و به یتیمی بزرگ شده بود نه استاد داشت
نه معلّم نه مدرس عرب همین الکلام را شنیدند بر عجبشان افزود بجهت اینکه اهل لسان بودند
بعضی که شعور و سعادتی داشتند فوری تصدیق کردند بعضی که شعورشان کمتر بود تاملی میکردند
تجربه مینمودند میدیدند نمیشود مثل آن آورد و تاکنون که هزار و سیصد و کسری گذشته احدی
نتوانسته یک سوره مثل آن بیاورد و اینست تأیید و تأیید خداوند با اینکه هیچ علم نیاموخته
در این کتابش از علوم غامضه گنجانیده که هوش از سر انسان میبرد و همچنین شریعتی آورده
که احدی از آحاد مثل آنرا نتوانسته بیاورد که امروز همه حکما را از حکمت او درمانده اند و مردمان
یوماً فیوماً اسرار شرع او را دانسته اند و فهمیده اند و پس از او اوصیاء او و احداً بعد واحد
برخاستند یوماً فیوماً علومیکه عقلها از آنها حیران میشود از کتاب و فرمایش او استخراج کردند
و معجزات باهره از هر یک ظاهر شد با اینکه هیچیک در خارج تحصیلی نکردند و تا امروز احدی

نتوانست بر کتاب او یا کلام یا شرع او یا کلام اوصیاء او ایرادی وارد آورد و اگر
ایرادی کرد مخذول و منکوب شد بلی چهار نفر از اراذل و اوباش شارب الخمر یکوقتی چرتشان
طلوع کرد مزخرفی گفتند ولی عقلا همه دانستند و فهمیدند که الحق معهم و فیهم و بهم
و منهم و الیهم چنین کسی شد و مؤید است با اینکه همه عالم هم تصدیق او را نکردند بلکه
نصاری زیادتر از مسلمین هستند و بت پرستان و مشرکین زیادترند و نوعاً اعداء اسلام
عالم را پر کرده اند و مسلمین امروز غریب و مظلوم واقع شده اند و امامشان غایب شده و دور
میان خودشان شیطان اختلافها انداخته که خود آن اختلاف مفسد جمیع امور و متفرق
جمیع قبایل و ناسخ کل ادیانست معذلک خداوند اسلام را حفظ فرموده و غالب شده بر کل
بطوریکه فرنگان با آن تغیّر و غلبه قرآن عظیم را لابدند تعظیم کنند و بزرگ بشمرند و از شرع
او اقتباس کنند و قبول نمایند و یوماً فیوماً حکمتهای شرع او را بفهمند و غلبه آنچه وعده داده
بوده واقع شده هرچه اشاره کرده ظاهر شده و دروغ نشده چنین امری تأییدات و آثار این
شخص مدعی بر باطل از او بیان حالی میکنم همینقدر انصاف ده ببین خودت منفهمی مسدد
هست یا نه شخصی از میان عجم از مردمان تربیت شده از معظم شهرها که اهلش از اغلب ملل ادعا ظرف
تر و با تربیت تر مختصر در همه چیز بر عکس حالت آن زمان مکه بود ابتدا در این شهر زیست کرد
مدتی تحصیل علم و خط کرد و درس خواند با پدر و مادر و مردمان تربیت شده بقدری زیست کرد
که اگر انسان اهل تربیتی باشد کمتر از آن کفاف میکند چنانکه همه شنیده اند که علامه مرد
بود ادعای مقامی هم نکرد معذلک در کمتر از سن مراهقه بدرجه علم داشت که مردم نزد
او تحصیل میکردند و پیرا و معروفست در سن چهار سالگی اغلب مسائل فقهیه را از حفظ داشت
پدرش من اعلی الله مقامه حاکم زاده بود و در تربیت حکومت مسلم است که تربیت علمی نمیشود و در همان

اندازه هم ممکن بود نگذارند تحصیلی کند و قبل از بلوغ یتیم شد و چند ورقی شرح قطر در نزد معلّمی
تحصیل کرد و دیگر بلا مشرّف شد و بخدمت سیّد مرحوم اعلی الله مقامه مشرّف شد و آن اندازه
که خود ایشان و بعضی ثقات تعداد میکردند بقدر دو سال و نیم تحصیل علم فرمود آنهم منحصر بود بیک
درس عمومی که مرحوم سیّد از خارج میفرمود از حکمت چند صباحی هم بطور اختصار شرح عضدی
بر ایشان فرمودند ملاحظه کن این علم کثیر را خداوند باو نصیب فرموده و خود ایشان
میفرمودند این علم من از نوکری سیّد مرحوم اعـ از روی خلوص بمن رسیده برگشت از
آن مکان شریف در حالیکه سیّد مرحوم بایشان فرمودند میروید ایران و محتاج باحدی
نیستید تشریف آوردند در حالیکه محتاج باحدی نبودند و قریب سیصد مجلّد مصنّفات
ایشان الآن در میان است در علم نحو و صرف و اصول و فقه و حساب و نجوم و اسطرلاب و
طبّ و فلسفهٔ صنعت و فلسفهٔ حکمت و کلام و رمل و جفر و اعداد و ماسه و خصیات و در جمیع علوم
مخترع شد حتی الف با معروف از از تغییر داد الف و بائی بقانون شرع و دین آورد حالا
اگر قابلیتی ریخته علم باشد باندک زمان نفس علم از او ناطق میشود و امر شیخ مرحوم اعلی الله مقامه
اعجب و اعجب بود که از گوشهٔ لحسا از میان مردمان جاهل چنین اعجوبه برخاست حال اینمرد
که سخن در آن میگوئی مدّتی شیراز بود بعد رفت عربستان آنجا میگویند تحصیل کرد و برگشت
بوشهر مدّتها ریاضت کشید آنوقت بیرون آمد جمعی مردمان دنیا پرست دورش را گرفتند
باستعانت یکدیگر کتابی آوردند با اینکه مدّتها درس خوانده بود و باقی هم اهل علم بودند
معذلک عربیّت ندارد علمی در آن بیان نشده بلی بعضی کلمات ترکیب کرده خواسته بر
سیاق قرآن چیزی بگوید آخر نشد آنوقت مدّعی شد معجز است بچه جهت مسخره کلمات برای
آورند هم فصیح تر هم بلیغ تر هم با معنی تر اگر بگوئی چنین نیست عرض میکنم خداوند برای چیزی

میزانی در عالم گذارده از برای دانستن فرق دو کلام میزان هست یا نیست اگر میگوئی میزان نیست
پس مدّعی این شده که خداوند عادل نیست و خلق را بی میزان گذارده در این امر بزرگ
و چنین چیزی بخداوند نسبت داده نمیشود و اگر میگوئی میزان هست عرض میکنم جهت
قاعده از برای سخنوری هست یا نیست اگر قاعده دارد پس کلام را بقاعده باید سنجید اگر
قاعده ندارد پس معجز نمیشود بجهت اینکه فضل از میان میرود و نهایت تو کلامی که شیخ
کلامی تفاضل و فوقی است که نسبت بچیزی سنجیده شود و اگر قاعده هست و مسلّم قاعده هست
عرض میکنم در صرف لغات رجوع بعلم صرف میشود در ترکیب و اعراب رجوع بنحو در فصاحت
و بلاغت رجوع بمعانی و بیان در محسّنات رجوع ببدیع چنانچه کلام رسول خدا را با کلمات خود
باین علوم سنجیدند دیدند که کلام او بالاتر است چنانچه سابقا مختصری از این باب عرض
شد حال کلام میرزا علیمحمد را با کلام سایر بهمین قواعد سنجیم می بینیم درست نمیآید در علوم
معنوی و آثار حرفی و غرائب باطنیه دیگر سخنی نداریم فذروه فی سنبله بعد از آنکه
بر حضرات این ایراد را کردیم گفتند عربیّت همشا دو جهه است این یک قسم دیگر آن جوان
ویدیم شعور نمیکنند مطلب را با تقسیم جواب دادیم که معجز آنست که از سنخ آنچه در دست خلق
است بیاورند و خلق را عاجز کنند حتی آنکه انبیاء ملاحظه کردند آن کاریکه شایع و ذایع
بود از سنخ آن آوردند طوریکه همه را عاجز کردند حال اینمرد یک قسم عربی نوظهور که آورده معجز
نمیشود این مثل اختراعی است که از کار خلق خارج باشد خلاصه این که حال کلام ایشان در
این باب که مستند نشدند امّا در علوم هم هرچه از ایشان سؤال شد فرضا جواب گفتند بگوئی
گفت سلونی قبل ان تفقدونی بعضی مسایل پرسیدند خداوند خذلانش کرد جواب نتوانست
بگوید گفت موسم بیابی یعنی خاطرم نیست دانستیم از این باب هم مستند نیست رو باو

حکام بناگذاردند او را آزار کردن و اذیت نمودند در هر موقع که بر او سخت آمد توبه کرد و گفت
تقصیر من نیست فلان و فلان کردند دانستیم مردیست خوش‌لق مزخرف‌گوی علاوه بر آنکه
جمیع دعاوی او برخلاف حق بود خلاصه تا آنکه با آن تفصیل کشته شد و خداوند حقرا اسند
کرد و او را خذلان نمود تا آنکه خورده خورده این اوضاع سرپا شده و در واقع خود وجود میرزا
حسینعلی که ایکتاب فرائد در اثبات حقیت اوست خلاف تسدید بلکه خذلان خودش
و بزرگترش است بجهة اینکه مسلم میرزا یحیی را میگفتند نایب میرزا علیمحمد است میرزا حسینعلی را
قرار داد او را تربیت کند تا رفتند بغداد او را پس پرده پنهان میداشت بعضی را میبرد نزد او
و خودش دعوت باو میکرد تا این بزرگ شد و سر و زبانی پیدا کرد دید اگر تمکین او را
کند نان پخته از دست میرود و میرزا یحیی جلو میافتد خودش مدعی شد و رد او را کرد و فضایح
او را ظاهر ساخت و دیده‌ام نوشتجاتی از او که او را باسماء زشت خوانده و قبایحش را ظاهر
کرده پس نفس این قبایح که خودش ظاهر کرده دلیل است که میرزا یحیی مسدد نشده و خود
میرزا حسینعلی هم معلوم است که نایب میرزا علیمحمد بوده مدتی هم که مدعی مسئله نبوده یکدفعه
بطمع مدعی شده است پس تسدید در چه باب شده خلاصه وقتی که شخصی سؤال کرده از میرزا
حسینعلی که چه طور میشود تا مدتی میرزا یحیی خوب بوده یکدفعه برگشته بد شده ولی با الفاظ عجیز
نانوسه پرسیده او هم جواب مینویسد برحمانیتم قسم که مدتها او را تربیت کردم قابل نبود
خلاصه بیان افعال و اقوال او وقت وسیعی میخواهد وقت تنگ است حیف است صرف این چیزها کردن
بعد از آنکه فساد امرش ظاهر شد و از عربستان و ایران اخراجش کردند و در عکا مجبوراً نشست و مدتی
مدید آنجا بود و شکی نیست هر کس ادعائی کند بعضی اطاعتش میکنند این معنی تسدید نیست الحجه را
هم که از نوشتجات او دیده‌ایم همه مزخرف بوده کتاب ایقانی هم نوشته جواب بعضی

سؤالات بعضی میگویند کتاب آسمانیست وقتی نزد من آوردند اینقدر نامربوط بود که دیدم رد او
کردن تضییع وقت است یکی از اصحاب خود رجوع کردم ردی بر او نوشته خلاصه بود
تا مرد حال مصنف اثبات حقیت او را تبدید و تقریر میکند خیلی عجب است بعد از آن کسی
که حالش ظاهرتر است مدعی است و ادله بر حقیت او بعضی اشعار دارد که در این کتاب
جمع کرده که شعرا مدحش کرده‌اند دیگر دلیلی در دست نیست خداوند اسلام را از شر
اینها حفظ فرماید آنها که نطفه ایشان در اسلام منعقد شد چه کرده‌اند که اینها در باب ملت
بوجود آمده‌اند خداوند عالم حفظ فرماید بمحمد و آله و همینقدرها در جواب فصل
تقریرش کافی است

فصل فصلی مخصوص عنوان نموده در معجزات و چون در فقره فقره تکرارها کرده لابد
باید فقره فقره عبارات او را نقل کرده جواب داد ولی تمنا دارم از مؤمنین با انصاف که
بتمام هوش خود ملتفت بشوند تا جهات تکرار او را ملتفت بشوند و آنچه هم من عرض میکنم
بفهمند آنگاه حق را از باطل تمیز دهند و چون باید تحقیق مطلب شود در این فصل چند مطلب
عنوان میکنم انشاء الله یکی در جواب حرفهای او یکی در بیان ملازمت معجزه با نبوت
و امامت برخلاف آنچه او گفته یکی در رد کلام او در معجز آوردن میرزا علیمحمد و میرزا حسینعلی که
ابداً دلیل حقیت ایشان نیست

مطلب اول در رد ادله و براهین او در عدم ملازمت معجزات با نبوات و امثال
اینها

قال اعلم یا حضرة الشیخ وفقنا الله و ایاکم علی ما یحب و یرضی که اهل بها را عقیدت اینست
که انبیاء و مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین مظاهر قدرت الهیه‌اند بل مطالع جمیع صفات و

حضرت احدیه بر همه چیز باذن الله قادرند و بر عوالم تکوین باراده الله توانا و معتقد بجمیع افعال و اطوارشان فوق طاقت بشریه است و تمام حرکات و سکناتشان مظهر قدرت و سلطنت و حکمت الهیه

اقول عرض میکنیم اصل مطلب حقست و از آن مأخذی که گرفته صاحب آن درست گفته است نهایت مصنف نفهمیده و نتوانسته اداء الفاظ و مطالب را بطور حکمت کند این مردم هم اکثر نمیفهمند در صدد ایراد کردن برآمده اینگونه نقصهای کتاب او هم هستیم بجهة اینکه ضرری بجائی ندارد و نهایت حکیم نبوده ولی چیزیکه لازم است ملتفت باشی این نکته است که گفته انبیاء و مرسلین چنین هستند ذکر امام ننموده و حال اینکه امام هم دارای این کمالات هست مسلم دیگر خداوند داناست از ترک اسم امام اراده نموده است بنا نیست اینجه تصحیح نکرده ما باستنباط خود رد می کنیم و همینقدر که اقرار کرده بر او لازم است که بجمیع فروع و لوازم آنهم اقرار کند یعنی همینکه گفت پیغمبر مظهر قدرت خداوندی و مطلع اسماء و صفات اوست و بر همه چیز قادر است باید اقرار کند که قادر بر جمیع خوارق عادات و تصرفات است نفی کردن معجزی از انبیاء سزاوار نخواهد بود پس اگر در جائی اشاره کردیم یا تصریح نمودیم که این قولش متناقض آن قول شد ملتفت باش و اینکلامش که جمیع افعال و اطوارشان فوق طاقت بشر است کلام متینی است و آنکه این بیان را فرموده صحیح فرموده و مرادش اینست که کارهائیکه از نفس الهیه سر میزند نفس قدسیه و نفس حیوانیه و نباتیه و جمادیه از اتیان آنها عاجزند بلکه باحکم آن غالب آید بر سایر نفوس و در افعال خاصه با آنها هم عملی کند که از سایر مثل آن بر نیاید و شاید بعد از این مختصری در اینباب عرض کنیم خلاصه اصل مطلب صحیح و متین است ولی مراد او این نیست میخواهد بگوید همین سلوکی

که در ظاهر میفرمایند و راه چون میروند نفس نبوت است همین فوق طاقت بشر است دیگر محتاج بمعجزه جدیدی نیست همین نشستن و میروند معجزه است و راه رفتن ایشان معجزه است که دیگر کسی توقع نکند که مدعی خارق عادتی بیاورد و منفعت نکات عباراتشان اینست ولی الحمد لله اینقدر در ظاهر عبارت خطا هست که محتاج باظهار معنیهای خفیه نیستیم

قال ولکن چون دلالت معجزات و خوارق عادات از قبیل ادله ثانویه و مؤیدات است که بالذات دلالتی بر صدق مدعی ندارد بخلاف کتاب که دلالت آن بر صدق ادعا دلالت اصلیه اولیه مرتبطه است لذا حق جل جلاله آیات کتاب را حجت بالغه مقرر داشت و هدایت عباد را در آن ودیعه نهاد و بآن برهان محکم حجت بر اهل عالم بالغ و کامل فرمود

اقول چون دروغ بزرگی خواسته بگوید و حقرا منکر شود و این امر بر قلوب ناس بسیار دشوار بود لهذا اول مجمل گفته که فی الجمله ناظر بکتابش عادی شود و انس بگیرد بعد توضیح کرده و جواب مفصل بعد انشاء الله عرض میشود همینقدر عرض میکنیم در دو سطر فاصله چرا باین تفصیل متناقض سخن گوئی خود تو اقرار کردی انبیاء مظاهر قدرت و مطالع اسم و صفتند وقتی ظاهر هم میشوند مدعی نبوت شد یعنی خبر از خداوند میدهیم یعنی حکایت میکنیم بقول و فعل و اعمال و اخلاق و قول و فعل و عمل و صفت خداوند را و معجزات هرچه باشد و لو یک عمل جزئی باشد دلیل اولی است بر همیله نبوت محض علم داشتن فقط نیست که کتاب علمی اول دلیلش شود و انطباق حصی دلیل بالذات نباشد با آنکه رجوع همه باز بعلم است و انهم که بطور اطلاق گفته خداوند کتاب را حجة بالغه فرموده خطاست کتاب همه انبیاء معجز نبوده حضرت موسی نخواهد انفرمود توریه معجزه نیست حضرت عیسی هم نفرموده انجیل معجزه من است و همچنین صحف آدم و صحف اخری هیچیک معجز نبوده اند بلکه معجزات انبیاء هریکی اعمالی خاص بوده ولی کتاب معجزه

معجزه

پیغمبر خاتم صلوات الله علیه وآله شد آنهم نه اینکه منحصر بفرد باشد هیچ جا نفرموده من کار دیگر
نمیتوانم بکنم چنانچه بعد از این بحول الله وقوته این مطلب را بکتاب وسنت انشاء الله اثبات
میکنم چنانچه بر همه مکشوف شود نهایت مثل اینکه موسی علیه السلام تسع آیات آورد
بطور خصوصیت ولی هزاران معجز دیگر میفرمود در وقت حاجت حضرت عیسی چند معجز خاص
از قبیل احیاء موتی وشفا دادن کور و پیس وخبر دادن از غیب مخصوص بخود فرموده است
ولی معجزات دیگر هم از ایشان سر میزد در موقع حاجت همچنین پیغمبر ما صلوات الله علیه
وآله وسلم قرآن را آورده ومعجز خود قرار داده است هر وقت هم حاجت شده معجزی
دیگر اظهار فرموده چنانچه عالم پر شده از ذکر معجزات آنسرور وطوری ضروری شده که
هیچ عاقل نمیتواند منکر شود

قال وبرای مزید توضیح معروض میدارم که نزد اهل علم ثابت است که در صحت استنتاج
قضایا شرط است که دلیل با مدعی مرتبط باشد تا موجب اثبات مطلوب گردد واگر ارتباطی
فیما بین مدعی ودلیل نباشد ابداً آن دلیل مثبت مطلوب نشود هر چند دلیل محیر ومعجب
باشد مثلاً اگر نفسی گوید من طبیبم ودلیل من اینست که بهوا طیران میکنم ویا سنگ را بنطق
میآورم ابداً نزد عالم بر فرض وقوع دلالت بر صدق مدعی نکند زیرا که معالجه
امراض وابراء مریض دلیل صدق ادعاء طبابت است نه نطق حجر یا طیران بسما چه فیما بین دلیل
ومدعی ارتباطی نیست

اقول این اعتراض بر خود مصنف وارد هست ولی ابداً دلالتی بر مطلب ما ندارد زیرا که درست
است دلیل هر چیزی باید از سنخ مدلول علیه باشد تا دلالت بر آن کند وطیران دخلی
بمعالجه ندارد ولی امر نبوت ابداً دخلی باینخیال که او کرده ندارد نبی مدعی میشود من مبعوث

من عند الله هستم واز برای ادعای خود لامحاله برهانی باید اقامه کند که ما بر صدق
او واقف شویم زیرا که ما را آنچشم نیست که تمیز نبی از امت بدهیم اگر چشم بینا داشتیم محتاج
برهان نبودیم مثل سایر اموریکه از عرصه خود ما است واز برای ما مکشوف است مثلاً انسانی
مدعی میشود انسانیت ظاهره را من محتاج برهانی زاید بر همین سیمای او نیستم وآنرا بچشم خود
می بینم وصوت او را بگوش خود میشنوم دیگر دلیلی از سنخ صفات باطنه نباید برای
من ظاهر کند وهمچنین هر حیوانی را بهمان شکل درک میکنم ولی نبوت وصفی بالاتر از
مدرک منست من نمیتوانم بحواس خود درک کنم پس برهان میخواهد وبرهان از سنخ ادعاء
باید باشد پس چون ادعا میکند من رسول خدا هستم لابد باید وصفی از مرسل داشته باشد
ولو یک وصف باشد تا من بدانم راست میگوید ومعجزات اعمالی است که از بشر بر نیاید
وخارق عادت کل باشد خواه طیران در هوا باشد یا فرو رفتن در زمین یا صعود بسما یا غیر آن
باشد از اعمال مثل احیاء موتی وابراء اکمه وابرص اگر بگوئی مثل طیران یا نفوذ یا صعود چگونه
فعل خدا است عرض میکنم خداوند جلیل از هر فعلیت ومنزه از کل اوصافست کمال التوحید
نفی الصفات عنه ولی انفعل که بدنی مثل بدن بشری که آلت طیران ندارد دیگر تهیه برای خود آلت
وضع کند وبپرد مثل اینکه راوی میگوید دیدم امام علیه السلام بال وپر بیرون آورد ونه بهوا
پریدند یا آنکه بر بساط مثلاً نشستند وصعود کردند این فعل عمل خلق نیست والا مسلم است
خداوند نمیپرد بلکه خداوند دست خود را هم بلند نمیکند مثل اینکه حضرت عیسی مرغ میسازد
او منزه از همه صفات وافعال است ولی مطلب از فعل خدا اینست که عرض شد پس همه اینها
دلالت میکند بر اینکه این شخص من عند الله است وما انشاء الله پس از جواب عبارات او حق
مطلب را با برهان عرض میکنیم ولی او چون حرف بیجا گفته ومسلم از قول خدا ورسول

برهانی بر آن دست بینا آورد پس متمسک بکلام سستی شده

قال قال الاستاد الشهید فی الجزء الثانی من کتاب النقش فی الحجر و بما ان الانسان معرض للخطاء فی الامور العقلیة لوافقه ان یستعین بآلة قانونیة تعصمه من الخطاء و ترشده الی الصحیح حتی لایحسب علة ما لیس بعلة و لانتیجة ما لیس بنتیجة و لایبنی علی اساس فاسد و لایعد برهانا ما لیس ببرهان قال الامام الغزالی لو قال قائل اربعة اکثر من عشرة و انا ابرهن ذلک باحالة هذه العصا حیة ثم فعل و تحولت العصا حیة لکنت اندهش من حیلة المحتال و لکنی کنت ابقی علی یقینی بان اربعة اقل من عشرة الی آخر قوله معناه ان لاتعلق بین البرهان و الامر المبرهن و اذا ذاک فلا یعد برهاناً

اقول حیله بکار برده عبارتی که دخلی بمدعای او ندارد ذکر کرده محض اینکه عوام بیچاره فریب خورند این بیچاره عوام چه میدانند سخن از چه مبحث و مثل از برای چیست همینقدر اسم عصا و ماری دیده شیطنتی بکار برده که امر را مشتبه کند که مردم گمان میکنند که اشاره بمعجز حضرت موسی علیه السلام است و حال اینکه غزالی ابداً چنین اراده نکرده خلاصه صاحب نقش خواسته است اثبات کند حاجت خلق را ببرهان در تمیز دادن حق و باطل میگوید بسبب اینکه انسان معرض خطاست در امور عقلیه موافق او میشود یعنی بر او پسندیده چنین است که استعانت جوید بآلتی قانونیه که او را حفظ کند از خطا و ارشاد نماید بصحیح بعد برهانی اقامه میکند برای اینکه آلت قانونیه باید باشد میگوید تا اینکه علت گمان نکند آنچیز را که علت نیست و نتیجه نپندارد آنچه نتیجه نیست و بنا را بر اساس غیر صحیحی نگذارد و چیزی را که برهان نیست برهان نشمارد و چون معرفت مقدمات و نتایج صحیح و سقیم آنها بعلم منطق حاصل میشود لهذا گفته است محتاج بآلت قانونی شدند و چون

گفته است چیزی را که برهان نیست برهان نپندارد استدلال بکلام غزالی نموده حاصلش اینکه اگر کسی بگوید چهار بیش از ده است و من اینمطلب را برهان میکنم باینکه عصا را مار میکنم و انکار را هم بکند من از حیله او وحشت میکنم و لکن یقین من کم نمیشود در اینکه چهار کمتر از ده است تا آخر کلامش ترا بخدا میخوانم ملاحظه کن کلام او را ابداً هیچ دلالت بر اینمطلب دارد که او اراده کرده یا احتمال میرود غزالی چنین اراده کرده باشد بلکه معین و معلوم است مراد او اینست که برهان باید چیزی باشد که اینها را دلالت بر مطلوب کند و این نمیشود مگر اینکه قیاس صحیح معتبری که بمیزان منطقی درست آید اقامه نمایند و اگر غیر از این باشد مورث یقین نمیشود و لو مثل این حیلهٔ بزرگ را کسی بکند و ابداً مرادش معجز نیست و اشاره بعمل حضرت موسی نکرده است و حق مسئله را بعد انشاء الله عرض میکنم پس از آنکه کلام را ترجمه نموده است و باعتقاد خود فتحی کرده و شاهد صدقی یافته

قال پس چون بر این مقدمه استحضار حاصل شد معروض میدارم که انسان بصیر باندک تأمل تواند دریافت که ابداً ارتباطی و ملازمه فیما بین ادعای رسالت و قدرت رسول بر امور خارق عادت نیست زیرا که رسول میفرماید من از جانب خداوند برای شما پیغامی آورده ام باین ادعا چگونه ملتزمست که مدعی قادر بر احیاء اموات و تقلیب بحر و انطاق احجار و امثالها باشد و براستی طلب خارق عادت از مدعی رسالت بدان ماند که از رسول سلطان کسی اموریکه خاصه نفس سلطانست طلب نماید فی المثل اگر نفسی بگوید که من رسول سلطانم و پیغامی از سلطان برای شما آورده ام چه مقدار بمعنی و غیر مرتبط است که در جواب او گویند اگر تو رسول سلطانی کارهائی که سلطان بر آن مقتدر است اظهار نما تا ترا باور داریم و پیغام ترا گردن نهیم سپاه بکش و ممالک را فتح نما و نفوس را بقتل رسان و حال آنکه بالبداهه ظاهر است که این ادعا ملتزم

قدرت بر اظهار امور مذکوره نیست و بنا بمثل اگر نفسی از جانب امپراطور اعظم والی تفلیس گردد
اگر از او سؤال نمایند که دلیل صدق ادّعای تو چیست تا ولایت ترا گردن نهیم و اوامر ترا
اطاعت کنیم او بالضروره و بالبداهه بفرمان امپراطور که کتاب محکم دولتست تمسک جوید و استدلال
نماید در اینصورت اگر او را جواب گویند که ما بخطابی که هر کس تواند نوشت اکتفا نکنیم و
دعوت ترا باور نداریم اگر تو نایب پادشاه و قایم مقام نفس اویی اموری که خاصه اوست اظهار
کن و از قبیل جر عساکر و فتح ممالک و قتل نفوس و هدم حصون و بنای بلاد و امثال آن ظاهر
نما تا دلالت بر صدق دعوای تو نماید و مثبت امارت و ولایت تو گردد ظاهر و واضحست
ابدا اعتنای باین اقتراحات ننماید و هرگز بغیر فرمان سلطان و نفوذ امر او تمسک نجوید
و هیچیک از امور مقترحه قوم را اظهار ندارد هر چند بر این امور هم قادر باشد و تلک الامثال
نضربها للنّاس لعلّهم یتفکّرون

باین الفاظ بارده ردّ بر خدا و رسول میکند و مثلهای بیمعنی بوضع اشتباه
کاری میاورد که عوام بیچاره را اغوا نماید اولا راه اشتباه کاری و مغالطات را عرض میکنم
و بعد از فراغ از بیان مزخرفات او انشاء الله میفهمانم امّا اینکه میگوید رسول مدّعی
است که من پیغامی آورده‌ام و ملازمتی میان این ادّعا و خارق عادت نیست عرض میکنم
رسول شأنش همان ابلاغ چهار کلام نیست بلکه رسول علّت غائی همه ملک و فاعل و اصل
موجودات و علّت صوری کائنات است و قلب جمیع عالم است و قطب همه موجودات
اوست معدن فیوض و منبع امداد و باب الله مفتوح بسوی خلق اوست معنی جمیع اسماء و
صفات چون مبعوث شود در واقع مدّعی جمیع این مراتب است و همچنین امام و اگر کسی در اخبار
و آثار مراجعه نماید جمیع آنچه عرض نمودم علانیه می‌بینند و دلیل این مدّعی اظهار کارهای

خداست لامحاله چنانچه بعد از این ظاهر میشود و مع التنزل بر فرض که هیچ ادّعا نفرماید مگر اینکه
بگوید آمده‌ام من عند الله شرع و منهاج را بیان نمایم همین ادّعای اینست که خداوند مرا حامل
علم خود فرموده و سرّ خود را از برای من فاش نموده و معنی این سخن اینست که مرا آگاه بر لوح
و قلم نموده چرا که هر ذی شعور میفهمد که وحی شدن احکام و تعلیم حلال و حرام نه بانحو است که خداوند
مثل بندگان سخن فرماید و ملئکه مانند پیشخدمتان سخن او را بشنوند و بر رسول برسانند چنانچه
عوام النّاس فرض کرده اند و متقدمین از ارامنه در کتب سیر و سلوک خودشان نقش می
کردند صورت خداوند و روح القدس و عیسی را در وقت تزویج فرمودن و صور حروف و
کلمات را مینوشتند از دهان خداوند تا گوش روح و از دهان او تا گوش رسول و اینهمه از قلت
معرفت ایشان بوده بلکه حقّ مسئله این است که رسول از علم لوح سخن میفرماید دیگر آن
علم را خود او بی واسطه اخذ میفرماید یا بواسطه آن مسئله دیگر است و بهر حال این فضل برای او
حاصل نمیشود مگر در صورتیکه از حیز التخلق بالا رود و بمقامی رسد که فوق کلّ ایشان
واقف شود و آن مقام علل است پس چون مدّعی شود که من صاحب اینمقامم باید برهانی
اقامه کند برهانش اینست که مثل سایر علل فاعل و مؤثر در ما دون شود پس هر خارق
عادتی که ظاهر کند دلیل رسالت میشود و نفس کتاب من حیث هو دلیل نمیشود بلکه او
هم از دعاوی است مگر برهانی دیگر آورد و اینکه حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله
کتاب را دلیل قرار داد من حیث انه کتاب نبود بلکه از حیث عجز خلق از اتیان بمثل او بود
بفهم این نکته را و امّا مثلها که آورده امّا اولا برهان که از رسل شاه میطلبیم بر حسب ادّعا
است هر چه ادّعا عظیم تر باشد باید برهانش اعظم باشد اگر مدّعی است که پیغامی دارم
نوع برهانی میخواهد اگر مدّعیست حاکم بر شما هستم برهان اعظمی میخواهد و اینکه میگوید همان

فرمان برهان حاکم تفلیس است یعنی است وغلط فرمان تنها دلیل نمیشود آیا نمی بینی که
میشود فرمان را دیگری بدزدد که با اینحاکم هم اسم باشد وبیاورد واگر اهل تفلیس اطاعت
آنشخص دزد را بکنند البته امپراطور مؤاخذه میکند واز اینجهة است که در حکم شرع وارد شده
لاعبرة بالقرطاس پس کتاب حجتست اگر قرینهٔ صدق با او باشد وما که طاعت حاکم را
بفرمان میکنیم بواسطهٔ قراین صدقست وبرفرض قرینه هم نباشد کار رسی با سهل است
امپراطور مشهود ومعروفست باو مینویسند وسؤال میکنند ولی همه اینسخن را محض مدارات گفتیم
والا آنچه حق مقام است اینست که حاکم باید برهان سلطنت داشته باشد وفرمان محض
اخبار است ویک دلیل جزئی است والا ادلهٔ دیگر با اوست که همه قطعی است حکم میکند
وتعزیر مینماید وحبس میکند وقتل مینماید بلکه بسا وقتی قشون بکشد واینکه میگوید اگر از او
دلیل بطلبند اعتنا نمیکند محض ادعاست وچنین نیست اگر قرینهٔ صدق با او هست اظهار
میکند والا همان قوت وقدرتی که از جانب سلطان دارد اظهار میکند پس تادیب می
کند وتعزیر مینماید وعجب اینست که خود او اقرار بمطلب من حیث لایعلم کرده زیرا که
میگوید اگر اقتراح نمایند که ما بکتاب قانع نیستیم افعال سلطان را اظهار کن او اعتنا نخواهد
کرد وامر سلطان را جاری میکند یعنی اینسخن اینست که باقی براهین را جاری میکند زیرا
که حاکم است باید حکم کند جبایه ومالیات حواله دهد ونظم امور دهد وهکذا وهمه اینها فعل سلطان
است ودلیل حکومت اوست اگر ماذون از سلطان ومطمئن بتقویت او نبود چگونه جرأت
میکرد وانکارها کند ماهم پس از آنکه دیدیم انکار رها را میکند وسلطانهم منعش نمیکند فهمیدیم
راست میگوید حاکم از جانب سلطان است وفرمانشهم فرمان سلطان ولی اگر یک شخص نکره
وارد شود فرمانی آورد از سلطان که انی جعلته علیکم حاکما وابدا شاهد صدق دیگر با خود

نداشته باشد وهیچ قرینهٔ خارجیه یا داخله دلالت بر صدق او نکند هیچ عاقلی اطاعت او را
نمیکند مسلم انصاف ده وهوش خود را جمع کن وباین ترهات که خطا چیده از برای مطلب
باطل خودش ابدا مغرور مشو بدلیل قول همان مصنف نقش وغزالی که در برهان اقامه نموده
برهان باید بقاعدهٔ صحیحه اقامه شود واین بقول ایشان نمیشود مگر بمیزان منطقی موزون
باشد ومیزان منطقی اینست که از مقدمات صحیحه فراهم آید ولابد باید مقدمه ضروری
باشد اگر ضروری نشد اقلا مسلم باشد نه مقدمهٔ باطله ترتیب دهند آنوقت نتیجه
کاذبه بگیرند وحکم بمقتضای آن نمایند انصاف ده وحق را از باطل تمیز ده بعد از آنکه
اینمقدمه را چیده نتیجه گرفته که تکاد السموات یتفطرن منه

قال وخلاصة القول نظر باثبات عدم ملازمت وارتباط فیمابین دعوت رسالت
وقدرت بر امور خارقهٔ عادت در سورهٔ انعام بسید انام خطاب آمد که قل لا اقول لکم عندی
خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول لکم انی ملک ان اتبع الا ما یوحی الی قل
هل یستوی الاعمی والبصیر افلا تتفکرون حق جل جلاله بسید انام میفرماید بگو من
نمیگویم خزاین خداوند نزد من است ومن نمیگویم غیب میدانم ومن نمیگویم ملک هستم جز این
نیست که آنچه را بمن وحی شده است متابعت میکنم یعنی من ادعای علم غیب وقدرت بر
اشیا نکرده ام که شما گاهی از من بآسمان رفتن میخواهید وهنگامی چشمه جاری نمودن
میطلبید تا آخر کلام او که حاصلش اینست که مسلم پیغمبر صلوات الله علیه وآله قادر بر همه چیز
نبوده ولی مراد از این آیه بیان اینمطلب است که ملازمتی میان ادعای نبوت واتیان معجزات
نیست

اقول اولا که آیه را غلط معنی کرده میفرماید بگو من نمیگویم نزد من خزائن الله است

نقل نموده نزد من نیست ملتفت طرز بیان شو تعلیم کیفیت مجادله با ایشان را چون آیات
سابقه را ملاحظه کنی ملتفت میشوی که خداوند بیان حال کفار و منافقین را میفرماید که با آنچه
معجزات و قرآن مجید تکذیب می کنند و پیغمبر خود را اولا تعلیم میفرماید و تنبیه میکند بفرمایش
خود که وان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبتغی نفقا فی الارض او
سلما فی السماء فتاتیهم بآیة یعنی اگر بر تو گران است تسلیم نکردن ایشان میتوانی در زیر
زمین راهی بجوئی یا نردبانی باسمان بگذار و آیه بر ایشان نازل کن که ایمان آورند یعنی
هر قسم که بر ایشان آیه نازل کنی ثمر نمیکند و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی اگر
خداوند میخواست قهرا ایشان را مؤمن فرماید میفرمود ولی این صحیح نیست باید باختیار
باشد و ایشان قبول نمیکنند باز بیان حال ایشان را میکند و پیغمبر خود را تعلیم میفرماید که در
جواب ایشان چه بگو تا اینکه میفرماید با ایشان بگو من نمیگویم نزد من خزائن الله است یعنی مدعی
خزینه داری نشدم که شما هر روزه میگوئید آیتی نازل کن و لا اعلم الغیب یعنی نمیدانم
غیب را و محتمل است که عطف بر جمله عندی خزائن الله باشد و معنی این باشد که نمیگویم
غیب نمیدانم و اگر بهمان وضع هم باشد که مفسرین معنی کرده اند چنین میشود که مدعی علم
غیب نشده ام و نمیگویم من ملک هستم من متابعت نمیکنم مگر آنچه وحی میشود خلاصه اینست
که من بحرف شما نیستم که هر روز معجزه ظاهر کنم هر چه خدا بفرماید من چنان میکنم این است
دلالت آیه ابدا دلیل این حرف نیست که میان رسالت و معجزه ملازمتی نیست بلکه حکم
قرآن مجید به برهان اطاعت احدی را عنوان کرد و برهان هر چیزی از آثار او باید باشد
و آثار رسالت مسلما معجزات است چنانچه بعد مفصلا عرض میشود انشاء الله تعالی پس
از آن شاهدی از کلام محمد بن احمد بن رشید اندلسی آورده که او گفته بعد از کلام مفصلی

قال ولما کان هذا کله انما فضل فیه صلعم لانه فضلهم فی الوحی الذی
به استحق اسم النبوة قال علیه السلام منبها علی هذا المعنی الذی خصه الله به ما من نبی
من الانبیاء الا و قد اوتی من الآیات ما علی مثله آمن جمیع البشر و انما کان
الذی اوتیته وحیا و انی لارجو ان اکون اکثرهم تبعا یوم القیمة و اذا کان
هذا کله کما وصفنا فقد تبین لک ان دلالة القرآن علی نبوته صلعم لیست هی مثل
دلالة انقلاب العصا حیة علی نبوة موسی و لا احیاء الموتی علی نبوة عیسی و ابراء
الاکمه و الابرص فان تلک و ان کانت افعالا لا تظهر الا علی ایدی الانبیاء
و هی مقنعة عند الجمهور فلیست تدل دلالة قطعیة اذا انفردت لانها لیست
من افعال الصفة التی بها سمی النبی نبیا و اما القرآن فدلالته علی هذه
الصفة هی مثل دلالة الابراء علی الطب الی آخر قوله

اقول اصل کتاب او را ندیده ام و نسخه نزد من نیست صدر و عجز کلام را ندیده ام
ولی عادتا باید اولا بیانی کرده باشد که چندان بقاعده نباشد اما رسم مصنف فرائد
اینست که بیانها را ناقص نقل میکند شاید برهانی برای خود جوید عرض میکنم اول
ما را چه حاجتست بکتب مردم بخصوص سنیها در اثبات کلمه حق چرا باید از غیر امام نقل
کرد خاصه چیزیکه مخالف فرمایش ایشان باشد باری اصل این مسئله که قرآن از همه معجزات
اشرفست و بر نبوت ادل از سایر معجزات مسلم است ولی سایر معجزات هم همه دلیل
است و دلیل مستقل هم هستند اینکه حکیم میگوید بعضی از آنها دلیل مستقل نیست از
اینباب است که با اعمالی باشد که صورتش مشتبه بسحرها و شعبده ها شود مثل انقلاب

عصا و انطاق حصی محتمل بشعبده کسی کاری کند که صدورتش چنین باشد و بر خلق مشتبه شود
پس لابد کسی که مدعی نبوت شود و چنین معجزی آورد باید ضم ببعضی قراین دیگر نمود
مثلاً با عصمت اگر قرین شد مسلم میشود که این عمل شعبده و سحر نیست یا بغیر اینهم
معین شود مثلاً سحره با او معارضه کنند مثل اینکه با حضرت موسی معارضه کردند و حضرت
غالب آمد پس ظاهر شد که فعل او سحر نیست خلاصه مراد حکیم این بوده نه اینکه غیر نبی
قادر بر معجزه باشد و شکی نیست که قرآن هم اشرف معجزات است بجهة اینکه امر
عقلی است و فضل آن بر سایر افعال مثل فضل عقل است بر سایر مراتب شهادیه و
در اینجا در صدد شرح این مطلب نیستیم و مراد مصنف از این بیانها نه بیان اشرفیت قرآن است
بلکه میخواهد مطلب دیگر برساند که بعد سد اظهار نماید این تردیدات را میکند در بعضی رسایل
دیگرشان بکلی منکر معجزات شدند که اصلا نموده و همه را تاویل کردند و رئیسشان در
کتاب بعضاشان خود که میگویند آسمانیست بیانی دیگر میکند که بعد عرض میشود و عجب اینست
که هر روزی مدعی نزول کتابی هستند ما در فغان شودیم از باشان که بیان آورده و میگویند
کتاب آسمانیست و بزبان عربی بود میگفت معجزه است این یکی ایقانی فارسی آورده و
مزخرفاتی جمع کرده اینرا هم میگویند از آسمان آمده است در کتاب یکی از ایشان دیده‌ام
که وعده میدهند هنوز کتاب دیگر هم میاید دیگر نمیدانم اشاره باین می کنند که امام بحق
بعد از این تشریف میاورد و کتابی میاورد یا آنکه در خودشان هنوز خیالی کرده اند که
طرح تازه بریزند بیچاره عوام هم که مستعد اطاعت هستند و بحول الله ما هم تا جان در بدن
داریم در جلو داریم در صدد نصرت امام خود هستیم و بقدر مقدور دفع درفع می کنیم اللهم
اجعلنی ممن تنتصر به لدینک بالحق ولا تستبدل بی غیری

قال بعد از آنکه کلام انه لیس را ترجمه نموده و شاهد خود قرار داشته اگر نفسی در
جمیع قرآن تفحص نماید موضعی را نتواند یافت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای
اثبات رسالت خود بمعجزات احتجاج فرموده باشد بل در مواضع کثیره بصراحت و تلمیحات
معجزات را رد فرموده و در هر موضع که از آنحضرت معجزه میطلبیدند ولولا یاتینا
بآیة من ربه می گفتند ایشان را بکفایت کتاب و کافی بودن معجزات و مهلک بودن
خوارق عادات اسکات نموده و انا نتلوا علیک من آیات القرآن وانباء الرحمن (الرحمن)
ما فیه مزدجر للخائفین وکفایة للمستبصرین و ذکری و موعظة للمتقین منها
فی سورة بنی اسرائیل وما منعنا ان نرسل بالآیات الا ان کذب بها
الاولون و آتینا ثمود الناقة مبصرة فظلموا بها وما نرسل بالآیات الا
تخویفا بعد از ترجمه میگوید و چون وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء رحمة للعالمین
بود و اراده الهیه بر این تعلق یافته بود که نسل قریش و سایر عرب و قبایل یهود بر سایر فرق
انقراض نیابد و از اعقابشان اهل ایمان بظهور آید این بود که از اظهار معجزات قاهره
قهریه اباء نمود و هلاکت ایشان را روا نداشت و حجت را الکتاب که رحمت و هدایت در آن
ودیعه نهاده شده است و حدی مثل آن را نتوانند آورد منحصر نمود

اقول چه قدر جرأت میخواهد اینگونه افترا بر خدا بستن و دروغ علانیه گفتن که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله هیچ جا استدلال بمعجزات نفرموده مگر مرادش این باشد
که بلفظ معجزه نفرموده یا آنکه در جائی مثلا نفرموده که من فلان خارق عادت کردم
شما چرا قبول نمیکنید والا بلفظ کلی که آیات و بینات اظهار فرموده بسیار است اینهم
که گفته در هر جا که گفته لولا یاتینا بآیة جواب چنین فرموده اینهم افترا است همه جا

چنین نفرموده در بعضی جاها ردع فرموده آنهم نه باینوجه که معجزه دلیل کافی نیست بلکه
باینقسم که معجزات سابقین آوردند و قبول نکردند یا بلفظ دیگر قریب باینها و اما آیه کریمه را
هم که شاهد قول خود گرفته دلیل او نیست بلکه شاهد عرض ما است میفرماید منع نکرد
ما را از ارسال آیات مگر اینکه تکذیب نمودند بآنها اولین یعنی آیات با سایر انبیا نازل
کردیم امم ایشان تسلیم نکردند و تکذیب نمودند حالهم اگر آیتی نازل کنیم باز شما تکذیب می
کنید پس عمل لغو میشود بعد شاهد این را بیان میفرماید که آوردیم ثمود را ناقه که حضرت صالح
علیه السلام ظاهر فرمود علانیه و آشکارا با آن تفصیلی که معلوم است و تهمت تکذیب
کردند و ظلم نمودند بآن و بعد از آنکه ناقه بآن بزرگی را با آن عجائب که با آن بود منکر شدند
دیگر سایر آیات را چگونه منکر نمیشوند بعد میفرماید ما نمیفرستیم آیات را مگر محض تخویف یعنی
موعظه و ترسانیدن از عذاب خداوند این است معنی آیه کریمه و بعد از این حکایت
میفرماید اقتراحات معاندین را و ایرادات که داشتند که ما ایمان نمی آوریم مگر آنکه چشمه در
مکه جاری فرمائی و باغ خوب داشته باشی یا از آسمان قطعه بر سر ما بیندازی و هکذا
در آخر مقام جواب ایشان را تعلیم خداوند میدهد و بیان میفرماید که بموسی آیات نازل کردیم
و چه شد اینجا کلیة میفرماید که چون سایر امتها از این آیات ایمان نیاوردند حال هم
نفرستادیم و معلوم است که مراد اینگونه آیات است نه مطلق معجزه زیرا که در همین مقام
بیان معجز بودن قرآن را میفرماید و اخبار بهلاکت قریه ها قبل از قیامت میدهد و این
خبر غیب است که فرموده است و همچنین آیات کثیره دیگر که بعد شاید نقل کنیم و موده
است که آیات بینه با پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است بهر حال که آیه کریمه ابدا دلیل
اینمطلب نیست که میان نبوت و معجزات ملازمت نیست یا معجزات کافی نیست ولی

هم ازول

اصراری بر اینمطلب دارد

قال ومنها فی سورة الانعام قل انی علی بینة من ربی وکذبتم به ما عندی
ما تستعجلون به ان الحکم الا لله یقص الحق وهو خیر الفاصلین قل لو ان عندی
ما تستعجلون به لقضی الامر بینی وبینکم والله اعلم بالظالمین پس از ترجمه آیه میگوید این
آیه وقتی نازل شد که کفار هر روز معجزه میطلبیدند و متصل میگفتند لولا یاتینا بآیة
من ربه فریاد میکردند فرمود بگو من بینه الهی یعنی قرآن را آوردم آنچه شما طلب میکنید پیش
من نیست اگر معجزه ظاهر کنم شما هلاک میشوید

اقول بر فرض که راست گفته باشد و آیه چنین وقتی نازل شده باشد و حضرت
چنین جواب فرموده باشد چه دخل بمطلب او دارد که معجزات دلیل نبوت نمیشود و کجا
نیست در حدیث وارد شده که خداوند دروغ گو را حافظه نداده مطلب او این بود که معجزات
مطلقا دلیل نبوت نمیشود نبی آمده که خبر از جانب خدا آورد و هدایت کند چه ربطی بمرده
زنده کردن یا مریض شفا دادن دارد و مثل میزد که علاج مرضی دلیل طبیب است اینجا
استدلال میکند بآیه که معجزه خواستند حضرت فرمود قرآن کافیست آنچه شما میخواهید
باختیار من نیست و اگر معجزه آورم شما هلاک میشوید ابدا این دو مطلب ربطی بهم ندارد ولی چاره
ندیده که مردم جاهلند و حرفی که بگوید لا عن شعور قبول میکنند خاصه اگر علمی باشد و هم بلحنی
بهم ببافد غافل از اینکه   نکته بینانند در عالم بسی   واقفند از کار و بار هر کسی
قل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون   باری اما وقت نزول آیه را خدا داناست
اینکه گفته وقتی بوده که چنین و چنان فریاد میکردند ما نمیدانیم حدیثی هم ندیدم با تتبعی بتفسیر
هم بقاعده بیانی نکرده اند مگر آنچه از سیاق آیات معلوم که وقتی بوده که از آن بزرگوار

نزول شود از سیاق معلوم است

نزول عذابی خواسته اند چنانچه از آیات دیگر معلوم است که طایفه میکشند اگر راست میگوئی
عذاب نازل کن یا قطعهٔ از آسمان بر سر ما بینداز آنچه مفسرین در شرح آیه میگویند و بحسب ظاهر تفسیر
هم صحیح است این است که در جواب میفرماید بگو که من با بینه هستم از جانب خداوند یعنی
معجزه و برهان با خود دارم بقدر ظهور امر و اتمام حجت و بینه اعم از قرآنست و تخصیص دادن
برای بدون مخصص جایز نیست مراد این است که من برهان نبوت ترا اقامه کردم و تکذیب
آنرا اگر دید نیست نزد من آنچه تعجیل بآن میکنید بعضی مفسرین گفته اند معنی آن عذابی
است که طلب میکردند می گفتند یا محمد ائتنا بالذی تعدنا و این مثل قول خداوند
است و یستعجلونک بالعذاب بعضی هم میگویند مراد آیاتیست که اقتراح میکردند
در جواب میفرماید که اینها نزد خداست نیست حکم مگر از برای خداوند و از ابن عباس
روایت کرده اند که فصل بین حق و باطل و انزال آیات نیست مگر مخصوص خداوند یقص
الحق یعنی فصل میکند حق را از باطل و قصه میکند حق را یعنی میگوید و خبر میدهد و او
بهتر فاصلین است بجهة اینکه ظلم نمیکند بگو ای پیغمبر صلوات الله علیه و آله که اگر نزد
من بود یعنی برای من بود آنچه شما عجله میکنید از انزال عذاب هرآینه امر میان من و شما
قطع میشد یعنی عذاب نازل میکردم و شما هلاک میشدید و راحت میشدم یا از آیاتی که شما
میخواهید میآوردم و این حجت شما را هم قطع میکردم و مستحق هلاک میشدید ولی قرینه نظم
آیه دلالت بر معنی اول دارد این است معنی آیه بسیاق ظاهر و ابدا دلالتی بر مدعای او
ندارد که معجزه دلیل نبوت نمیشود اگر بگوید که دلالت التزامی دارد باینوجه که بر نبی لازم
است که امر خود را بهر قسم که ظاهر شود مبرهن سازد و اگر راهش اتیان معجزات بود البته
میآورد و باینقسم جواب نمیفرمود عرض میکنم اگر فرموده بود مطلقا هیچگونه آیتی نمیآورم هیچ

معجزی

معجزی ظاهر نمیکنم میشد احتمال دهیم باینوجه که چون بر او لازم است اثبات امر خود را
نماید و چون فرموده معجز نمیآورم معلوم است اتیان معجزات سبیل اثبات نبوت نیست
ولی باینقسم نفرموده بلکه میفرماید من بر بینه هستم دلیل محکم دارم نهایت اینکه شما میخواهید
دست خدا است اگر خداوند بخواهد بر دست من ظاهر میکند ولی اگر شد دیگر کار میگذرد
این دلیل است بر اینکه هر معجزیکه شما میخواهید نباید که من بیاورم من بحسب مصلحت را مرم
باری این بر حسب بیان مفسرین است و اما بمقتضای فرمایش اهلبیت عصمت علیهم السلام که
حمله قرآن هستند چنین است که کلینی روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که فرمود
که خداوند عز و جل فرمود به پیغمبر صلوات الله علیه و آله که بگو اگر من مأمور میشدم که تعلیم کنم
شما را آنچه پنهان کردید شما در سینه های خودتان از استعجالتان بموت من تا اینکه ظلم
کنید بعد از من اهلبیت مرا پس مثل شما بشود که مثل الذی استوقد نارا فلما
اضائت ما حوله میگوید روشن شد زمین بنور محمد صلوات الله علیه و آله چنانچه روشن میکند
آفتاب پس خداوند آفتاب را مثل محمد قرار داده است و ماه را مثل وصی علیه السلام آنحضرت
که میفرماید جعل الشمس ضیاء او القمر نورا و قول خداوند و آیة لهم اللیل نسلخ
منه النهار فاذاهم مظلمون قول خداوند عالم ذهب الله بنورهم و ترکهم فی
ظلمات لا یبصرون یعنی فرمود محمد صلوات الله علیه و آله را پس ظاهر شد پس ندید فضل قبض کرد ظلمت
اهلبیت پیغمبر را صلی الله علیه و آله این است معنی قول خداوند و ان تدعهم الی الهدی
لا یسمعوا و تریهم ینظرون الیک و هم لا یبصرون تمام شد حدیث شریف و حاصل
اینست که کفار قریش پنهانی میکشند که حضرت رسول صلوات الله علیه و آله رحلت فرماید
چنین و چنان می کنیم خداوند میفرماید بگو ای پیغمبر که اگر این مطلب باختیار من بود من اظهار

کنم

کنم بشما که چه خیال دارید اظهار میکردم و فصل بین حق و باطل میشد دیگر مراد از فصل قضا چه باشد
الله اعلم محتمل است از اینوجه باشد که میفهمیدند آنحضرت اخبار بغیب داده پس حجت بر
ایشان تمام میشد محتمل است مراد اجرای حکم حد الهی باشد علی ای حال باینمعانی هم
هیچ دلالت بر مطلب او ندارد ولی محض ترهیب و ترغیب مردم بیچاره حرف بیهوده
بسیار میگوید

قال وفی سورة الانعام و اقسموا بالله جهد ایمانهم الی قوله و لکن اکثرهم
یجهلون پس از ترجمه آیات میگوید نمیدانم قلب مدرکی هست که در مضمون این آیات
کریمه تفکر نماید که حق جل جلاله بصراحت میفرماید که معجزات سبب ایمان نمیشود و اگر
معجزه هم ظاهر شود خداوند قلوب و ابصار ایشان را منقلب میفرماید خلاصه کلامش اینست که معجزات
سبب هدایت نمیشود مگر خدا خواهد

اقول خلاصه معنی آیه را عرض میکنم که جواب شبهه دیگر را میفرماید که حضرات کفار گفتند
این قرآن هرچه باشد از سنخ معجزات انبیاء نیست و اگر معجزه بینه ظاهر کنی ما ایمان میآوریم و
این را مؤکد بقسم کردند و قسم خوردند که اگر آیتی آوری ما ایمان میآوریم در جواب میفرماید بگو
ای پیغمبر که آیات عند الله است یعنی باذن الله و امر او جاری میشود و شما نمیدانید اگر آیات آنها را
هم نازل کنی ایمان نمیآورند و فایده بحال آنها ندارد و میگردانیم ما دلها و ابصار ایشان را
همچنانکه اول ایمان نیاوردند یعنی بسایر انبیاء یا با سایر آیات که تو نازل کردی چون از اول
تقریر بعضی مفسرین وقتی نازل شده که میگفتند کوه صفا را طلا کن و آنحضرت خواست دعا
فرماید جبرئیل نازل شد اگر دعا کنی طلا میکنیم ولی دیگر مهلتشان هم نمیدهیم آنحضرت عرض کرد پس طلا
نفرما باشد بر اینحال تا هرکس باید ایمان آورد و نذرهم فی طغیانهم یعمهون یعنی

میگذاریم ایشان را در حال طغیان خود سرگردان کور شوند بعد میفرماید ولو اننا تا آخر یعنی اگر
ملائکه را نازل کنیم روبرو و موتی با ایشان علانیه سخن گویند و هر چیز را بر ایشان محشور کنیم علانیه
ایمان نخواهند آورد مگر خدا بخواهد که قلب ماهیت ایشان را تغییر دهد ولکن اکثر ایشان جاهلند تا منتهای
ترجمه آیه کریمه بدانکه اینمسئله مسلم است که هیچ نفسی مهتدی نمیشود مگر خدا خواهد و معجزات هم علت
بالاستقلال هادی خلق نیستند و لکن معجزات سبب ظهور نبوت نبی است و هر کس بخواهد اطاعت
کند بواسطه ظهور معجزات معرفت بنبی حاصل میکند و آیات ابدا دلالت بر این ندارد
که معجزه دلیل نبوت نیست دیگر حاجت بتطویل مقال نیست فی الجمله در ذیل دو آیه سابقه هم
که مختصر بیانی کردم جهت این بود که مطلب بر عوام ظاهر شود چون آنچند آیه را فهمیدی این آیات هم
بدانکه بر همان سیاق است حاصل اینست که هر آیتی که پیغمبر ظاهر فرماید اینها ایمان نمیآورند
مگر سعادت یار ایشان شود و خدا توفیق دهد

قال درینصورت چه فایده بر معجزه مترتب میشود و چه حجتی در خوارق عادات
باقی میماند

اقول بسیار عجیب است این سخن از شخص مسلم بر فرض منکر جمیع معجزات حضرت پیغمبر شدی
و معجزاتی هم که در خود قرآن فرموده اقرار نکردی آیا معجزات سایر انبیاء را که در قرآن بطور
صراحت خبر داده مثل معجزه نوح از غرق کردن امت و حفظ نمودن اهل سفینه و معجزه حضرت
ابراهیم در قلب نار برد و سلام و معجزه صالح و معجزات حضرت موسی و حضرت عیسی و سایر انبیا
صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیهم اجمعین که خداوند خبر داده آنها را هم منکری اگر همه را منکری
که علانیه انکار را ظاهر کن تا مسلمانان بر عقیده فاسدت آگاه شوند اگر منکر نیستی پس چگونه
میگوئی معجزه آوردن لغو و بیهوده است آیا خداوند لغو کار است در قرآن مجید میفرماید بر شما

ما خلقت هذا باطلا و میفرماید افحسبتم انما خلقناکم عبثاً و میفرماید ما کنا لاعبین
خداوند کار لغو نمیفرماید معجزات را بر دست انبیاء البته بجهت چیزی ظاهر فرموده حال انطاق
حصی مثلاً در صریح قرآن نیست یا انشقاق قمر را تأویل میکنی یا نامربوط دیگر میگوئی اینها را
چه میگوئی والله اگر تکلیف شرعی خود نمیدانستم ابداً بر کاغذ قلم نمیگردانیدم و نقل این خرافات را
نمیکردم و متعرض جواب نمیشدم ولی چه کنم جمعی از علما که ساکت شده اند بهر ملاحظه که داشته اند
که خود ابصر اند بخیال خود بعضی هم که در صدد رد و طرد و منع برآمدند همان حکم بکفر و لعن و سب
نمودند و جواب علمی صحیح ندادند انفعتم رد هم باعث جرأت ایشان شده و مسجّی قرار داده اند
برای مشغول نمودن عوام که چون از عهدهٔ جواب ما برنمیآیند سب میکنند چنانچه می بینی در کتب
خود مینویسند لابد این ضعیف عاجز این خدمت را بجهت مسلمین متکفل شده ام و عجب این است
جوابی — که یکی از مصنفین ایشان اوراقی نگاشته باعتقاد خود از کتاب تقویم العوج این فقیر داده از
هر فصلی دو کلمه مختصر نوشته چه مطلب بوده چه نموده آن وقت دو سه کلمه مهمل گفته چند سطری شتیمه است
بالفاظ مهمله که متداول در السنه است که ردیف میکنند مثل کتاب و متاب مثلاً اگر عاقلی
ملاحظه کند میفهمد حاجت بعرض من نیست هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون
هیهات کلام حقی که مأخوذ است از کتاب خدا و احادیث ائمه هدی علیهم السلام و تائید و
تسدید حجة الله علی اهل الارض والسماء نوشته شده است چگونه میتوان رد نمود بلی مگر مثل این
حرفها گفته شود که صاحب فرائد در رد قول خداوند و ائمه هدی علیهم السلام نگاشته که اگر
اندک — انسان شعور داشته باشد میفهمد که چه گفته است عصمنا الله من الزلل و من
الفتن

قال بلی حق جل جلاله هدایت عباد را در آیات کتاب ودیعه گذارده و شفای قلوب را

در وحی سماوی مقرر داشته است ولی خلق جاهل هدایت را از مأخذ ضلالت میطلبند و شفا را
از موجب هلاکت ولکن فرق این است که مردم آن زمان در شرف خدمت حضرت رسول صلی
الله علیه و آله را دریافتند و در مقابل طلب معجزات اینگونه جوابها را استماع مینمودند و لکن
مردم این زمان در بلاد بعیده در خانه خود نشسته متوقعند که صاحب الامر معجزاتی را که اثر
آنرا او نبیند و فایدهٔ آنرا نفهمیدی برای ایشان ارسال فرماید و ایشانرا از تحمل مشاق غربت و
مصاریف مسافرت معاف نماید

اقول مقصود چیست آیا مراد این است که هدایت شدن بواسطه بیانهایی است که در
کتاب مجید است که راه حق را ظاهر فرموده است مسلّم است ولی منحصر نیست پیغمبر صلعم بلسان مبارک
هم بیان فرموده ائمه هدی علیهم السلام هم بیان فرمودند هر کس قابل بود فهمید و هدایت یافت
هر که قابل نبود گمراه شد و اگر چه قرآن مجید حاوی کل علوم است و لا رطب و لا یابس الا
فی کتاب مبین ولی همه کس نمیفهمند و هدایت نمییابند الا بتعلیم از طاهران و
جهت — از فرمایشات ایشان پند میگیرند و شاید هدایت یابند اگر مراد این است که از معجز بودن آن
خلق مهتدی میشوند پس همه معجزات چنین است مسئله چه فرق میکند ولی اگر کسی بر مسائل متفرقه
ایشان که در کتب خود نوشته اند آگاه شود میفهمد که از اصل منکر معجزاتند و معجز بودن
قرآن هم معتقد نیستند اگر اعتقادی داشتند باینکه خداوند تصریح میفرماید که بعد از اینهم نمیتوانند
مثل آن بیاورند و جای دیگر میفرماید جن و انس اگر جمع شوند مثل آن نمیتوانند بیاورند
ابداً ادعا نمیکردند که ما کتابی مثل قرآن بلکه بهتر از قرآن آورده ایم ولی از ترس مسلمانان
چاره ندارند جز اقراری بکنند اخبار را که میتوانند باحتمال منکر شوند منکر میشوند و میگویند
دروغ است معجزی نبوده مردم بسبب اخلاص ما را جعلی کردند آنچه در قرآن است که میتوانستند

منکر شوند مثل شق القمر مثلاً تأویل کردند که شق القمر یعنی روح حیوانی را مثلاً قطع کردند
بجهة ظهور انسانیت و در سایر رسایل بیان این مسائل شده است تکرار نمیکنیم اما خود قرآن را
لا بدی گفته معجز است ولی پس از آن نامربوطها گفته که عقل حیران میشود مثل غلط گرفتن بر بعضی
آیات یا اظهار عدم مطابقه جواب و سؤال یا عدم فصاحت الفاظ خلاصه بجهة تصحیح نامربوطهای
خودشان است ولی اینجا کلام را مجمل گذارده که بقرآن هدایت میابند که محل ایراد نشود اما
حکیم باید کلامش همه جا دقیق هم باشد نه هر جائی برحسب اقتضا حرفی بزند باز ترجیحی بخود
داده بآیات دیگر استدلال نموده

قال ومنها قد نعلم انه لیحزنک تا فلا تکونن من الجاهلین پس از آن
مطلبی بعبارات مشانه ادا کرده حاصل اینکه چون مردم بعد از آوردن قرآن عقیده نیاوردند
و جسارت بآنحضرت نمودند حضرت محزون شدند خداوند این آیات را نازل فرمود پس ترجمه
کرده است و آیات را تلخیص بآیات قرآن داده

اقول آنچه از احادیث ظاهر است همینقدر است که آیات در وقت تکذیب نازل شده
دیگر آنها چه لفظ گفته اند خدا داناست افتراها می بسته اند و معلوم هم نیست که آیات بجهة تکذیب
قرآن نازل شده که بگوئیم وقتیکه گفتند شاعر است یا سحر است آیات نازل شد بلکه
امام ما فرموده بعد از تکذیب است باید اطاعت کرد حضرت صادق علیه السلام در حدیثی میفرمایند
خداوند پیغمبر را امر بصبر و مدارا فرمود پس فرمود واصبر علی ما یقولون تا آخر آیه
و فرمود ادفع بالتی هی احسن السیئة تا آخر پس صبر فرمود تا جسارتها کردند و بی
ادبیها نمودند پس سینه آنحضرت تنگ شد پس خدا نازل فرمود قد نعلم انک یضیق
صدرک بما یقولون پس تکذیب ادا کردند و بی ادبی نمودند پس محزون شد آیه نازل شد

قد نعلم انه لیحزنک تا آخر حدیث شریف حاصل حدیث شریف اینست که آیه بعد از
تکذیب ایشان نازل شده و در حدیث میفرماید که آنحضرت را تکذیب نمودند اشد تکذیب و
در حدیثی فرموده اول تکذیب کردند وقتی فرمود من رسول الله هستم بار دیگر خندیدند فرمود
ما میدانیم که محزون میکند ترا آنچه ایشان میگویند یعنی سخنها که معاندین در غیاب تو
میگویند ما همه را میدانیم انهم لا یکذبونک در قرائت اختلاف است بعضی بقرائت معروف
میخوانند که مشدد باشد از باب تفعیل و معنی این میشود که ایشان تکذیب نمیکنند ترا و در
این چند احتمال میرود یکی اینکه بقلب تکذیب نمیکنند ولی بزبان تکذیب میکنند چنانچه
روایت شده است که ابوجهل گفت والله محمد صادق است و دروغ نگفته هیچ ولی اگر تصدیق کنیم
بنو قصی لواء و دربانی و سقایت و ندوه و نبوت همه را دارا شوند دیگر برای سایر قریش چه میماند
پس بنا براین تکذیب نکردند ولی انکار کردند چنانچه فرمود وجحدوا بها واستیقنتها
انفسهم و احتمال دیگر این است که ابطال نمیکنند حق ترا بحجتی و متمکن نیستند از اینکه برد
تو دلیلی بیاورند و حضرت امیر علیه السلام هم باینوجه معنی فرموده اند و در حدیث دیگر هم
میفرمایند که حقی اولی و احق از حق تو نمیتوانند بیاورند و روایت شده که آنحضرت بتخفیف قرائت
میفرموده اند از باب افعال و باینوجه تفسیر میفرمودند ولی طبرسی میگوید از باب تفعیل هم
باینمعنی استعمال میشود و دور نیست که صحیح باشد و احتمال سیوم این است که ترا کاذب
نمییابند و احتمال چهارم اینست که ترا نسبت بکذب نمیدهند در هر چه خبر دهی این وجوه را
احتمال داده اند ولی آنچه در حدیث فرموده اند اولی باتباع است ولکن الظالمین
بآیات الله یجحدون یعنی ولکن ظالمین بآیات خداوند انکار میکنند بدون حجت نه اینکه
بتوانند بگویند تو دروغگوئی پس محزون مشو و دلگیر مباش جحودشان محض شقاوت ایشانست

و مراد از آیات همه معجزات است نه همان قرآن فقط یا آیات قرآنی اگر مراد همان قرآن فقط بود
باسم کتاب و قرآن میفرمود نه آیه زیرا که آیه اسم پاره های سور است و مراد این نیست
که یک آیه دو آیه منکر میشوند بلکه مراد انکار نوع قرآنست ملتفت باش و بر حق واقف شو
بعد بجهة تسلیه او میفرماید ولقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا واوذوا
یعنی قبل از تو تکذیب کرده شدند رسل پس صبر کردند بر آنچه تکذیب کرده شدند و اذیت
کرده شده اند و در حدیث میفرماید بعد از این فرمایش حضرت صبر فرمود حتی اتیهم نصرنا
تا اینکه آمد ایشانرا نصر ما ولا مبدل لکلمات الله یعنی نیست تبدیل کننده از برای کلمات
خداوند یعنی کسی نمیتواند قول خدا را تغییر دهد و وعده او را مانع از بروز و ظهور شود و خبر او را
دروغ کند حاشا و کلا ولقد جائک من نبأ المرسلین خبر انبیاء مرسلین بتو رسیده
بر حالشان مطلع مشاهده کن امت چگونه ایشانرا اذیت و آزار کردند و آخر خداوند نصرتشان
فرمود و امر شانرا ظاهر کرد فان استطعت ان تبتغی نفقا پس اگر میتوانی که راهی
بطلبی در زمین او سلما فی السماء یا نردبانی در آسمان فتاتیهم بآیة پس بیاوری
برای ایشان آیتی و حجتی که ایمان آورند پس انکار مکن و از حضرت باقر علیه السلام مرویست
که آیه وقتی نازل شد که حضرت میل داشتند که حارث بن عامر بن نوفل ایمان آورد و تشفقات و
دامنگیرش شد و هرچه حضرت دلالتش فرمود قبول نکرد پس بر حضرت ناگوار آمد این آیه
نازل شد تمام شد حاصل حدیث و مراد این است که ایمان آوردن بدست خداست نه بدست پیغمبر
ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی اگر خدا خواسته باشد جمع میکند ایشانرا بر هدایت
فلا تکونن من الجاهلین در حدیث میفرماید خطاب به پیغمبر است ولی مراد سایر مردمند
باری این بود ترجمه آیات تا انجا انصاف ده هیچ جای این آیات دلالت دارد بر اینکه

معجزات لازمه نبوت نیست بلکه عرض میکنیم همه دلیل است بر اینکه معجزات داشته اند
نهایت بعضی اشعار باین میکند که بمحض هوس مردم معجزه ظاهر نمیشود بلکه بقدر حاجت بحسب
مصلحت است ولی این شخص میخواهد بر مردم بیچاره مشتبه کند و نمیدانم این آیاترا که ذکر کرده
مبارکه انعام انتخاب کرده از چه جهت است آیا بحسب دلالت که بر مطلب او دلالت ندارد و الا بعض
اسم آیات قانع بوده که در اغلب این سوره ذکر هست و خاصه آیاتی در این سوره است که
صراحتا دلالت میکند بر اینکه با انبیاء معجزات بوده و با آنحضرت هم معجزات بوده است
ولی آنها را نقل نکرده است از این قبیل نقل کرده و در ذیل این آیه هم باز بیانهائی کرده
که فایده بر آن مترتب نیست و جوابی هم ندارد

قال ومنها فی سوره البقره وقال الذین لا یعلمون لولا یکلمنا الله او
تاتینا آیة کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد
بینا الآیات لقوم یوقنون پس از آن ترجمه برای خود کرده است بعد میگوید
و این سخنرا کفار برای آن میگفتند که در باب ۱۹ و ۲۰ سفر خروج از اسفار توریة مقدس
مذکور است که در بریه سینا خداوند با بنی اسرائیل تکلم میکند یا معجزه ظاهر نمیشود تا ما حقیقت
او را بفهمیم و باو ایمان آوریم و در جواب ایشان میفرماید که کافران پیش نیز چنین میگفتند و
بهمین مزخرفات بنیاد ایمان نمیآوردند دلهای ایشان بیکدیگر شبیه است و اعتراضات
بیکدیگر شبیه و فی الحقیقه اگر انسان بدقت ملاحظه کند می بیند که همیشه معارضین مظاهر امر الله
بیک نوع از شبهات متشبثند لاحق همانرا گوید که سابق گفته است و متاخر بهمان طریق رود
که متقدم رفته چنانکه انشاء الله در طی کلام مفصلا بیان خواهد شد

اقول ترجمه آیه کریمه اینست پس از آنکه بیان فرمود حال کسانی را که منکر توحید شدند

کفتند خداوند فرزند برای خود کرفته است وشاید مراد نصاری باشد بیان حال جمعیرا کرده که
منکر نبوت شدند میفرماید وگفتند کسانیکه نمیدانند وجاهلند چرا خود خداوند با ما سخن نمیکوید
بدون واسطه وبعضی احتمال میدهند که حکایت از قول یهود است که چنانچه خداوند با موسی
سخن گفت چرا حال با محمد ص نمیکوید در اصحاح نوزدهم وبیستم از سفر خروج بیانی فرموده از ظهور
آیات بجهت حضرت موسی که صداها از کوه برآمد وبوقها بلند شد ودودی ظاهر شد وآتش کوه را
کرفت وخداوند با حضرت موسی تکلم فرمود واز شعب بنی اسرائیل عهد ومیثاق کرفت و
اوامری فرمود حال مصنف آیه را حمل براین میکند که یهود گفتند مثل اینکه آنروز چنین شد
امروز هم آیتی نازل فرما بالجمله تحقیقیکه مصنف کرده وحکایت از یهود نموده محض اظهار اطلاع است
نه در آیه قرینه بر این مطلب است ونه مفسرین گفته اند باری جهال که خدا را نمی شناختند
ایراد کردند که چرا خود خدا با ما سخن نمیکوید یا باید ما را آیتی یعنی مثل اینکه انبیاء سلف موافق
دعوت ما آیتی آوردند پیغمبر آنچه ما میخواهیم بیاورد نه اینست که مراد این باشد که مطلقا معجز
نیاورده وبدون معجز بکلم حکم فرموده اقرار بنبوت من کنید یا قرآن عربی علمی را آورده وبه
جمیع عوام وجهال وعجم وترک وتاجیک حکم کرده شما با معجز من ایمان بیاورید حاشا که چنین
باشد مفسرین هم بهمین وجه معنی میکنند آخر آیه هم دلالت برهمین دارد هم چنین گفتند کفاریکه
قبل از ایشان بودند یا یهود ونصاری قبل از این ایراد آنها هم همین بود بر انبیاء سلف ومسلم
است بنص صریح قرآن که سایر انبیاء معجزات معینه که در قرآن مذکور است آوردند پس چگونه
آنها بهانه کردند که معجزی ظاهر کنید وحال اینکه معجز داشتند اکر میکوئی پس از اقتراح آوردند
عرض میکنم پس درباره پیغمبر ما هم همین را بکو چرا باین استدلال میکنی که معجز نداشته مطلقا
باری بعد میفرماید تشابهت قلوبهم یعنی دلهای متأخرین شبیه است بمتقدمین از دو

مظلم است وقسی ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور مثل اینکه یهود گفتند ارنا الله
جهرة نصاری گفتند انزل علینا مائدة من السماء مشرکین عرب گفتند خداوند برما
ظاهر شود با ملئکه یا کوه صفا را طلا کن مثلا این است که خداوند میفرماید اتواصوا به بعد
میفرماید قد بینا الآیات یعنی ما ظاهر کردیم آیات داله بر نبوت را یعنی معجزات را
از برای قومیکه یقین میکنند یعنی کسانیکه استدلال بآنها میکنند تا یقین کنند
یعنی شما هم تأسی بآنها کنید بآنقدر از آیات که ظاهر کرده ام استدلال کنید
تا یقین کنید چرا دیگر معجزات برأی وهوای خود طلب میکنید این است معنی آیه کریمه
نه اینکه پیغمبر معجزی نداشت مطلقا ومشرکین معجز خواستند با نفهمی جواب فرموده
است حاشا وکلا ومصنف بوضعی اظهار کرده است که مراد از آیات آیات قرآنیست
وحال اینکه مسلم است که مراد اینست که انبیاء معجزات آورده اند از برای کسانیکه یقین
حاصل میکنند پس از آن حسرت خورده است که همیشه منکرین چنین بوده اند وحرفشان شبیه بهم
است راست گفته من این حسرت را میخورم از اوایل غیبت تا کنون هر چندیکه مرتبه
مدعی برخاسته دعوی امامت کرده کاهی مدعی رجعت شدند کاهی مدعی قطبیت ووقتی دیگر
مردم بیچاره را اغوا بوضعی نمودند در زمن سایر ائمه هم چنین بوده است با هر امامی جاعلی
بوده ودر سلسله باطل لابد کتاب خدا را تأویل باطل هم میکنند ولی بحمد الله خداوند هر
امامیرا نصرت فرموده بوجود جماعتی از مؤمنین چنانچه فرمودند ان لنا فی کل
خلف عدولا ینفون عن دیننا تحریف الغالین وانتحال المبطلین و
تأویل الجاهلین یعنی از برای ما است با هر امامی عدولی که نفی میکنند از دین ما تحریف
غالین وبجود بستن مبطلین وتأویل جاهلین را باری سخن بطول انجامید پس از

این انشاء الله تعالی حقرا بیان میکنم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

قال ومنها فی سورة آل عمران الذین قالوا ان الله عهد الینا ان لا نؤمن لرسول حتی یاتینا بقربان تاکله النار قل قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات وبالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین فان کذبوک فقد کذب رسل من قبلک جاؤا بالبینات والزبر والکتاب المنیر

اقول بعد اظهار کمالی کرده شان نزولی بیان کرده و از توریة حکایتی کرده کتب عهد عتیق و عهد جدید را بهمه زبانها ترجمه کرده اند و چاپ نموده منتشر کرده اند هر با سوادی میتواند بخواند ایشان گاهی نقلی میکنند که مردم بگویند ایشان با اطلاع و کمال اند پس هر چه بنویسند صحیح است و مرادش از نقل این آیه نه همان استدلال بمعجز خواستن است بلکه خواسته رجعت را تاویلی کند و آیه را شاهد قول خود بگیرد باری ترجمه دو آیه ظاهر است میفرماید بدرستی که کسانی گفتند که خدا عهد نموده با ما که ایمان نیاوریم برسولی تا بیاورد قربانی که آتش او را بخورد بعضی گفته اند که آیه نازل شد در شان جمعی از یهود که بعضی از آنها کعب بن اشرف و مالک بن صیف و وهب بن یهودا و فنحاص بن عازورا بودند عرض کردند خدا در توریة چنین عهدی با ما کرده است و بعضی گفته اند در توریة چنین نازل شده که هر پیغمبری که بیاید از او نپذیرید تا مسیح و محمد صلوات الله علیه و آله مبعوث شوند ایشان که آمدند بدون قربان اجابت کنند و انچه می بینی در این توریة معروف نیست مناط نیست از لجاج تحریف کردند باری در صدد آنها نیستم بعد از انکه آن ایراد را کردند خداوند جواب میفرماید بگو ای پیغمبر بتحقیق که آمده اند رسل قبل از من با معجزات

باهره و با آنچه شما گفتید چرا شما آنهارا کشتید اگر راست میگوئید یعنی ایشان معجز داشتند قربان هم کردند و آتش آنرا سوخت باز ایشانرا کشتید بر فرض منهم بیاورم چنین می کنید بعد تسلی میدهد پیغمبر خود را و میفرماید اگر تکذیب کردند ترا پس بتحقیق که تکذیب کرده شدند رسلی قبل از تو و حال اینکه آوردند معجزات باهره و زبر یعنی احکام و مواعظ و کتاب منیر یعنی توریة و انجیل و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که زبر کتاب انبیا است بنبوت و کتاب منیر حلال و حرام است تمام شد حدیث و وصف بمنیر فرمود بجهت اینکه حقرا ظاهر میکنند و هدایت بحق مینمایند و این آیات هیچ ابدا دلالت بر این ندارد که معجزه لازم نبوت نیست و هیچ دلالت بر اینهم ندارد که انبیاء معجزی نداشتند بلکه در دو مقام تصریح فرموده باینکه انبیاء معجز داشتند و مراد از بینه معجز است نه دلیل لفظی و برهان عقلی خود مصنف هم گاهی که غافل بوده اقرار باینمطلب نموده و همچنین دلالتی بر اینهم ندارد که حضرت خاتم صلعم معجز نداشته اند بلکه نهایت دلالت این است که خواستند آنحضرت قربان بیاورد مثل سایر انبیاء بنی اسرائیل حضرت قبول نفرمودند پس زحمت ایشان عبث شد

قال بعد از ترجمه شرحی مفصل حاصل کلامش اینکه خداوند فرموده است که رسل قبل از این قربان آوردند شما چرا آنهارا کشتید و حال اینکه ایشان با رسل قبل بودند و قتل انبیاء نکردند عجب اینست که دروغهائی بهم بسته که تاویلهای باطلی کند میگوید اصل آیه اشاره بمجاجه انبیاء بعد است با ایلیا که قربانی فرمود و مراد از ایلیا هم میگوید الیاس است آنوقت شرحی میدهد که یهود اعتراضها بر پیغمبر صلوات الله علیه و آله کردند که ما کی هزار و پانصد سال قبل از این بودیم و کی ایراد کردیم و کی ایلیا را قتل کردیم بلکه ایلیا کشته نشد آنوقت می

کتب انبیای

گوید معنی آیه درست نمی آید مگر معنی موت و رجعت و حشر و نشر را تاویل کنیم بانچه بهاء
ایشان در ایقان نازل کرده

اقول نعوذ بالله من قبح الزلل و بوار العقل از خداوند شرمی و از بنی آدم آزرمی
حرا جعل میکنید و دروغی بهم میبافید اینکه گفته در توریة در سفر ملوک است خطا است سفر
ملوک داخل توریة نیست و تواریخ ملوک بنی اسرائیل است که در اواخر عصر بنی اسرائیل نوشته
اند ولی من استغفار العبد از توریة های مترجم چاپ چاپ کرده اند خیالش همه توریة است
اینهم که گفته در سفر اول است خطا است یا سهو کرده یا از عجله نفهمیده در سفر سیم است و بعد
از اینجا فهماگی گفته که مراد قصه الیاس است کدام حدیث بلکه کدام مفسر شیعی چنین سخنی گفته
و از کجا این بحث مخصوص بان فقره باشد گیرم در کتاب تاریخ ملوک چنین قصه از الیاس و بنی
اسرائیل نقل شده کی گفته مراد از آیه همان است در اخبار هم که چنین تخصیصی نیست در شرح
این آیه چند حدیث روایت شده است از علی بن ابراهیم در اصل کیفیت میگوید نزد بنی اسرائیل رسم
بود که قربانی میکردند و در طشت میگذاردند پس ناری می افتاد بطشت و قربانی را میسوخت عرض
کردند یا رسول الله ما ایمان نمیاوریم تا قربانی کنی و آتش بیاید و آنرا بسوزاند خداوند نازل
فرموده قل تا آخر ملاحظه میکنی ابدا ذکر شخص خاصی نیست در آیه هم که خداوند حکایت می
فرماید که حضرات گفتند که خدا با ما قرار داده که اطاعت هیچ رسولی نکنیم مگر با قربان پیغمبر هم
که بر ایشان رد نفرموده این قول را معلوم میشود از زمان حضرت موسی تا زمان حضرت عیسی
بنای ایشان بر این بوده مفسرین هم میگویند که مراد از انبیاء که قتل کردند زکریا و یحیی است و اما
اینکه میگوید که اینها قاتل نبودند و خداوند قاتل شمرده و خواسته اینرا از باب رجعت شمرده بطور
اختصار عرض میکنم اولا در قرآن مجید مکرر می بینی میفرماید کذب الذین من قبلهم یا در قرآن

بر گرا

بامعنی بلکه در جای میفرماید الیوم اصلوا به اگر دقت نمائی اینها نبودند که رجعت کرده بودند همه
جا میبالیست بفرماید صراحتا که شما آنجا چنین کردید اینجا چنین چند حدیث در اینباب
وارد شده اقتصار بر دو حدیث میکنم شیخ کلینی علیه الرحمه روایت کرده است از حضرت صادق
علیه السلام که فرمود خداوند لعنت کند قدریه را خداوند لعنت کند خوارج را خدا لعنت کند مرجئه را
خدا لعنت کند مرجئه را و مراد از ایشان نواصب هستند که عدو اهلبیت بودند راوی عرض
کرد آنها را یکمرتبه لعنت فرمودید و مرجئه را دو مرتبه فرمود اینجا عتت میگویند قتله ما مومن
پس خونهای ما ملطخ است بثیاب ایشان تا روز قیامت خداوند حکایت فرموده در کتاب خود
از قومیکه گفتند ان الله عهد تا آخر فرمود میان این قاتلین و قتله انبیاء فاصله پانصد سال بود
پس خداوند قتل آنها را بر ایشان اثبات کرد محض اینکه راضی شدند بفعل آنها ملاحظه کن بچه جهت
اینخطابه و نسبت داد تا اینکه طور بیان میفرماید که اگرچه اینها آنوقت نبودند و قتل انبیاء
نکردند ولی چون بفعل آنها راضی شدند خداوند فعل را با ایشان نسبت میدهد و این مسئله در حکمت مسلم
است که نفس بهر صفتی موصوف شد باو نسبت داده میشود و اسم فاعل آن وصف بر او صدق
میکند و اگر نفس عاری از وصفی باشد بر او صدق نمیکند اگرچه ببدن آنکار را کرده باشد چنانچه در
حدیث در حکم کسی که ولد الزنی باشد و بر ما در او حد جاری شده باشد که تطهیر شده باشد
میفرماید اگر باو بگوئی ولد الزنی عیب ندارد و اگر بگوئی ابن الزانیه باید تعزیر شوی بجهت اینکه
که بواسطه حد و توبه صفت زنا از او سلب شده و این حدیث عبرت است از برای معتبر پس اگر کسی
با بدن خود کاری نکرده ولی در دل دوست داشت البته موصوف باو میشود و از اینجهت است که
در قیامت معاصی دوستان حضرت امیر علیه السلام از ایشان سلب میشود و بر دشمنان حمل میشود و
و طاعات دشمنان از آنها سلب میشود و بر دوستان اثبات میشود اگر غرضی نداری بعض این

بعض

بیانرا عیاشی از محمد بن ارقط روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که کوفه
بروی عرض کرد بلی فرمود می بینید قتله حسین را پیش روی خود محمد گفت عرض کردم جعلت فداک
ندیدم احدی از ایشانرا فرمود تو قاتل ها را نمیدانی که گشته یا متولی قتل شده آیا نشنیده
قول خداوندرا قل قد جائکم الخ کجا بود رسولی که جامتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله میان
ایشان بود بکشند میان حضرت عیسی و آنحضرت رسولی که مبعوث نشد که حضرات کشته باشند
خداوند چنین فرمود بجهت اینکه راضی شدند قتل سابقین را از رسل زمان خود و چند حدیث
دیگر هم بهمین مضمون روایت شده که این حدیث در حقیقت متواتر میشود اخبار دیگر هم در غیر
اینمقام وارد شده که شاهد صدق اینمطلب است آیات قرآنیه هم بر این مطلب بسیار است این آیه
وجه صدق نسبت در آیه نه رجعت سابقین و حضرات باب نقیم توجیه کرده اند که روح کفار
سابقین در ابدان این کفار آمد پس خداوند اینزمان عقابشان فرمود مثل تناسخی ها که گفتند
ارواح موتی در قوالب دیگر میآید اگرچه در تعلیمشان که شیطان بر قلب بها رقم بهاشان
نازل کرده بوجهی خواسته تصحیح کند قول خودش را ولی باز از عهده بر نیامده و بهر حیله نخواهد
درست آوردن اسم که بر خود گذارده بسیار جرأت کرده است و سابقا بیان این
مطلب شد در سایر رسائل هم شرح داده ایم دیگر تطویل کلام بر خلاف مرام
است

قال ومنها فی سورة القصص فلما جائهم الحق من عندنا قالوا لولا اوتی
مثل ما اوتی موسی اولم یکفروا بما اوتی موسی من قبل قالوا سحران تظاهرا
وانا بکل کافرون قل فأتوا بکتاب من عند الله هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم
صادقین بعد از ترجمه میگوید معلوم میشود که یهود چنین اعتراض میکردند حضرت

دلالتشان بکتاب میفرموده و از طلب معجزه منع میفرموده بعد داغش تازه شده که مردم
از میرزا علیمحمد هم معجزه خواستند که اگر تو امامی معجزه بیاور

اقول اگر غرضی نداری چرا دو سه آیه پیش را نقل میکند که بیان معجزه پیغمبر است
و من محض نصرت دین خداوند آن آیات را نقل میکنم و ترجمه میکنم انشاء الله اولا نقل میفرمایم
قصه حضرت موسی را تا آنکه با عیال از مدین بیرون تشریف آوردند و آنس من جانب الطور
نارا بعد بیان بعثت بسوی فرعون و ظهور آیات و غیر را میفرماید تا اینکه میفرماید وما کنت
بجانب الغربی اذ قضینا الی موسی الامر یعنی ای پیغمبر تو حاضر نبودی بجانب غربی جبل
که ما با حضرت موسی تکلم فرمودیم و عهد کردیم با او و محکم کردیم با او امر رسالت را بسوی فرعون
و بعضی گفته اند مراد بیان حلال و حرام است و در حدیث است که مراد عهد وصایت یوشع است و اخبار
حضرت موسی بنبوت خاتم و وصایت حضرت امیر علیه السلام وما کنت من الشاهدین
یعنی نبودی از کسانیکه بودند و مشاهده کردند ولکنا انشأنا قرونا ولکن ما خلق کردیم
قرنهای چند را یعنی قرنی پس از قرنی فتطاول علیهم العمر یعنی طول کشید برایشان
عمر بواسطه هلاک شدن امم سالفه وما کنت ثاویا فی اهل مدین تتلوا علیهم آیاتنا
یعنی مقیم در اهل مدین نبودی که بر ایشان آیات ما را تلاوت نمائی یعنی بر اهل مکه بیان کنی
آیات را که ما بر آنها نازل کردیم ولکنا کنا مرسلین ولکن ما بودیم مرسلین یعنی ما
ترا فرستادیم و خبر دادیم ترا از اخبار ماضین ملاحظه نمائید بعین عبرت مراد خداوند اظهار
بدیهی که نیست که پیغمبر آنوقت نبوده و در ذکر اینمطلب ثمری نیست ولی خواسته بیان
اثبات نماید نبوت آنحضرت را پس از آنکه بیان میفرماید اخبار موسی را آنوقت میفرماید
تو خود که آنجا نبودی اینها را بگوئی پس اخبار تو از آنها بعد از آنکه سالها دراز

گذشته است معلوم است بوحی خدا ونداست وخود این اخبار از غیب دلیل نبوت
باز تاکید میفرماید اینمسئله را بقول خود وما کنت بجانب الطور یعنی نبودی حاضر در
ناحیه جبل طور اذ نادینا وقتیکه ندا کردیم بعضی گفته اند بیان همان وقت آن است که
سابق بعضی گفته اند مره اخری است ومسلم است که مراد بیان دفعه دیگر است زیرا که تکرار قول بدون
جهت از فصاحت نیست خاصه ملاحظه میکنی اول اذ قضینا فرمود اینجا اذ نادینا میفرماید
وبعضی گفته اند مراد آنوقت است که وحی شد بهفتاد نفر اختیار کن ودر حدیث میفرماید کتابی
است که خداوند دو هزار سال قبل از خلق خلق نوشته است که یا شیعه آل محمد عطا کردم شما را
قبل از آنکه سؤال کنید وآمرزیدم شما را قبل از استغفار هر کس از شما با ولایت محشور شود
او را داخل جنت میکنم برحمت خودم ودر حدیث مفصلی است که حضرت امام حسن عسکری علیه
السلام بیان میفرماید در شرح آیه که حضرت موسی عرض کرد خداوندا مرا اکرم داشتی بکراماتی
که احدی را اینطور مکرم نداشتی خداوند برای او بیان میفرماید شرافت وفضل محمد وآل محمد
علیهم السلام وامت او را وحدیث طویل است بعد میفرماید بر پیغمبر نازل فرمود وما کنت
بجانب الطور یعنی پیش از تو فضل تو وامت تو را برای موسی بیان کردیم بگو الحمد لله که
خدا مرا با این امت مخصوص کرد وبامت هم همینطور خطاب فرمود باری باین آیه بیان
فضل او را فرمود ومعجزی هم از او ظاهر فرمود که تو نبودی اینطور رشد ولی حال باعجاز
خبر میدهی امت را بآنچه شده است بعد میفرماید ولکن رحمة من ربک لتنذر ولکن او
رحمت است از پروردگار تو تا اینکه بترسانی یعنی خدا برحمت خودش خبر داد ترا وتعلیم فرمود
وترا اختیار فرمود بجهت اتیاء علم باین قصص محض معجزه تو تا اینکه انذار کنی قومی را
که قبل از تو پیغمبری بر ایشان مبعوث نشده که عرب باشند شاید متذکر شوند چون به ... سنند

تو با وجودیکه در آنعصر نبودی که خود مشاهده کنی آنعصر هم که آمدی درسی نخواندی نزد علما
هم تحصیلی نکردی وخود اینهمه علوم را از سینه خودت بیرون آوردی بر فرض کسی گمان
کند که از یهود شنیده ملاحظه میکنیم اخباریکه خود خدا میدانست وموسی یهود هم نمیدانستند
حضرت میفرمود بعضی اخبار که یهود میدانستند ولی از لجاج وعناد از آنحضرت پنهان
میکردند حضرت خبر میداد پس فهمیدیم که نفس علم او باینها معجزه است ولولا ان
تصیبهم الخ یعنی اگر نبود اینکه اگر برسد بایشان مصیبتی یعنی عقوبتی بسبب آنچه ایدی
ایشان مقدم داشته یعنی اعمالی که کرده اند نسبت بحجتهای خدا پس احتجاج کنند
وبگویند خدایا اگر رسولی میفرستادی متابعت میکردیم آیات ترا ومؤمن میشدیم
هر آینه رسول میفرستادیم وانتقام از ایشان میکشیدیم یعنی من محتاج نیستم مردم را
امتحان کنم تا بارسال رسل نیک وبد را بشناسم ولی اگر رسول نمیفرستادم وهلاک ایشان
میکردم بجهة سوء فطرت وخلقتشان آنها حجتی داشتند لهذا تعجیل نکردم بعقوبت ایشان و
تأخیر انداختم واول رسول فرستادم مثل اینکه میفرماید لئلا یکون للناس علی الله
حجة بعد الرسل بعد که در این آیات بیان فرمود معجزه پیغمبر را وظهور حق او را
از این امت میفرماید که پیغمبر بر ایشان محض اتمام حجت فرستاده فرمود فلما جائهم الحق
من عندنا پس چونکه آمد ایشان را حق از نزد ما یعنی محمد صلعم وقرآن واسلام قالوا
لولا اوتی گفتند چرا بمحمد عطا کرده نشده مثل ما اوتی موسی مثل معجزات موسی که
بحر را بشکافد ید بیضا وعصا بیاورد وبعضی از مفسرین گفته اند که معنی این است که چرا قرآن
منجما نازل میشود مثل اینکه موسی یکدفعه توریه را آورد نازل نشده است واینقول را یهود
گفتند با قریش بتعلیم یهود درست نمیدانیم اینقسم که مصنف ثبت میکند که کی گفته است

جرأت بر خدا و رسول است همینقدر معلومست که قول کسی است که مطلع بوده از حالات
حضرت موسی بعد میفرماید اولم یکفروا بما اوتی موسی من قبل آیا کافر نشدند
بآنچه موسی قبل از محمد آورد از همین آیات که حالا میخواهید و گفتند دو سحرند که معاون
هم شده اند اینکلمه دو قسم قرائت شده بعضی سحران خوانده اند بعضی ساحران بصیغه فاعل
و ظاهرا همین صحیح است ولی برحسب قرائت اگر سحران بخوانی مراد قرآنست و توریه چنانچه
مفسرین گفته اند و اگر ساحران بخوانیم ابن عباس گفته مراد موسی و محمد است صلوات الله
علیه و آله که سابقین حضرت موسی را ساحر خواندند و لاحقین خاتم را ص و قمی علیه الرحمه گفته
مراد موسی و هرون است و لامحاله از حدیث میگوید بهر جهت مراد این است که رسول آخر
ولی ایمان نیاوردند و گفتند ساحرند که پشت بپشت هم داده اند و اعانت یکدیگر می کنند نعوذ
بالله و انا بکل کافرون یعنی ما کافر بهمه هستیم بعد میفرماید قل یعنی بگو ای پیغمبر فاتوا
بکتاب من عند الله پس بیاورید کتابی که هادی تر باشد از توریه و قرآن تا من متابعت بکنم
و بعضی میگویند معنی اینست که یک کتابی من عند الله بیاورید که بعضی تکذیبش نکنند بهر
معنی مراد اینست که اینده کتاب جامع و معلم و هادیست و مکمل خلقت شما اگر راست میگویند
که سحر است کتاب بهتری بیاورید یا اگر میگویید ما ساحر هستیم و کتاب را بسحر آورده ایم سحر آسانست
که بشر را میسر است تحصیل نماید بیاورید مثل آنها را بعد میفرماید فان لم یستجیبوا لک تا آخر یعنی
اگر نتوانستند بیاورند پس بدان که برای خود حرفی میزنند و متابعت هوای خود میکنند این شرح
آیات ابدا دلالتی بر مراد او ندارد نهایت دلالت این است که ایرادی کردند که چرا مثل آنچه
موسی آورده نیاوردی اگر مراد معجزات خاصه حضرت موسی است که دلالت نمیکند بر اینکه
حضرت مطلقا معجزی نداشته است اگر مراد هم اینست که چرا قرآن یکدفعه نازل نشده که

مطلقا ربطی بانچه فهمانده ندارد و علی ای وجه دلالتی بر مطلب او والحمد لله ندارد و عجب
اینست که میگوید اینها از الکتاب دلالت نموده که هادی است بنظر میآید که استدلال
بمحض اسم قانع است مراد او اینست که کتاب مناسب معجز نبوت است لاغیر لسن اینجا فرموده
کتابی بیاورید که اهدی باشد مراد این است که غیر کتاب دلیل نیست و اگر اهل فهم هستی
میفهمی که ابدا در آیه چنین دلالتی نیست بلکه آنها گفتند کتاب شان سحر است فرمود اگر شما
راست میگویید کتاب بهتری بیاورید ولی حیف من هر چه بگویم کسانیکه برای آنها خلقت شده اند
سخن من بگوش ایشان نمیرود مثل اینکه کسی را خداوند منور کرده مزخرفات آنها بدلش اثر نمیکند
ولی من مینویسم برای طالبان که مزخرفات آنها را میشنوند و از عهده جواب در دفع شبهه بر نمی
آیند شاید موفق شوند و از این کتاب بهره برند کاش مومنین بضعف آنقدر که حضرات
بابیه قدر اینفواید شان را میدانند و احترام می کنند قدر اینجواب را میدانستند و مطالعه میکردند
دیگر توقع احترام نمودن ندارم

قال ومنها ما نزل فی سورة الرعد و یقول الذین کفروا لولا انزل علیه آیة
من ربه قل ان الله یضل من یشاء و یهدی الیه من اناب الذین آمنوا و تطمئن
قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئن القلوب باین آیه خواسته استدلال کند
که حضرت رسول ص معجز نداشته اند نعوذ بالله

اقول ترجمه آیه کریمه اینست که میگویند کسانیکه کافر شدند چرا آیتی از خداوند
بر او نازل نشد بگو یا محمد ص خداوند هر کس را بخواهد گمراه میکند یعنی راه بهشت را با وجود اینکه
نه اینکه ورد دنیا در سبیل ایمان گمراهش میکند اگر چنین باشد که ضلال ملوم نخواهند بود
و اینست معنی اضلال خداوند چنانچه در حدیث وارد شده و یهدی الیه من اناب یعنی

هدایت میکند بسوی خود هر کس رجوع بسوی او نماید بطاعت کردن آنچنان کسانی را که ایمان
آورده اند و قلوب ایشان بذکر خدا مطمئن میشود یعنی کسانیکه ایمان بتوحید خدا آورده اند
و بصفات او و اعتراف مینمودند بنبوت پیغمبر و ماجاء به من عند الله و ساکن میشود قلوبشان
بذکر خداوند و انس بذکر میگیرند بعد میفرماید الا بذکر الله تطمئن القلوب از باب
ترغیب و تحریص است یعنی آگاه باشید که بذکر خداوند قلوب مطمئن میشود و باری این آیه را
دلیل آورده که پیغمبر معجز نیاورده بود و معجزه هم که خواستند جواب فرمود هدایت و گمراهی
دخلی بمعجزه ندارد و نمی بینی صریح آیه را که میفرماید کفار گفتند چرا نازل نمیشود بر او آیتی
در معجزاتی که بر دست او جاری میشود نمیگویند نازل شد بر او مثلا سنگریزه را که بسخن
در آورده گفته نمیشود این آیت بر او نازل شد بلکه گفته میشود آیتی آورد یا ظاهر کرد یا معجز
فرمود و مقصود از نزول آیت یک علامت خارج است که با او بیاید مثل ناقه برای
صالح نازل شد یا بعضی آیات دیگر که برای موسی نازل میشد مراد این است که با پیغمبر هم
چرا آیتی مثل سایر آیات انبیاء نمیآید ابدا دلیل نیست بر اینکه آن بزرگوار معجزی
نداشته است

قال ومنها فی سوره بنی اسرائیل وقالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا
من الارض ینبوعا او تکون لک جنة من نخیل وعنب فتفجر الانهار خلالها تفجیرا او
تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا او تأتی بالله والملائکة قبیلا او یکون لک
بیت من زخرف او ترقی فی السماء ولن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا
نقرؤه قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا

اقول باین آیات هم دلی خوش کرده و عمده مطلبش در جواب است که فرمود بگو

منزه است پروردگار من آیا من هستم مگر بشری رسول بعد از ترجمه میگوید مراد اینست که من
به بشریت که قادر بر این امور نیستم رسالت هم اتیان خارق عادتی لازم ندارد و نعوذ بالله
و ترجمه آیات ظاهر است و حاجت نیست ولی حدیثی در شرح آیات نقل میکنم که کسانی
که غرض ندارند و الا او از احتیاط اینکه مبادا متمسک باخبار شویم منکر اخبار شده
که چون با این آیات معارض است قبول نیست خلاصه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
میفرماید بحضرت امام علی نقی گفتم آیا پیغمبر با مخالفین محاجه میفرمود فرمود بلی مرار کثیره
بعضی از آنها آنست که خداوند از قول ایشان حکایت میفرماید وقالوا ما لهذا الرسول
یأکل الطعام الی مسحورا وقالوا لولا انزل هذا القرآن علی رجل من القریتین
عظیم وقالوا لن نؤمن لک حتی تفجر الی قوله کتابا نقرؤه بعد عرض کرد که اگر پیغمبر بودی
مثل موسی صاعقه بر ما نازل میکردی بجهة اینکه مسئلت ما سخت تر است از مسائل قوم موسی
از برای موسی و قصه آن حکایت اینست که حضرت روزی پهلوی کعبه نشسته بود جماعتی
از رؤسای قریش جمع شدند که بعضی از ایشان ولید بود و ابو البختری و ابوجهل و عاص و عبدالله
مخزومی و جمعی از کسانی که پست تر از ایشان بودند و در خدمت پیغمبر بعضی از اصحاب بودند
که برای ایشان قرآن میخواند و متذکرشان میفرمود بعضی ببعضی گفتند امر محمد بالا گرفته است
باید برویم قدری تعرضش کنیم و او را توبیخ نمائیم و احتجاج بر او کنیم و ابطال نمائیم ادعا
او را تا اینکه امرش سست شود و قدرش کم گردد شاید برگردد از خیال خود اگر برگشت
معامله با سیف است پس ابوجهل گفت کی با او حرف بزند عبدالله مخزومی گفت من تکلم
میکنم آیا راضی نیستی من قرین او شوم ابوجهل گفت چرا پس همه آمدند عبدالله گفت یا محمد
ادعاء بزرگی کردی گمان کردی رسول خدا هستی و بر خدا سزاوار نیست مثل تو رسول القوم

تو بشری مثل ما هستی میخوری و راه میروی در بازارها و مملکت روم و فارس رسولی مبعوث نشد
مگر مردی صاحب دولت و ثروت که قصرها و مالها و خیمه‌ها و عبید و خدم داشته باشد خداوند
عالمیان اگر رسولی میفرستاد لامحاله ملکی با او بود که تصدیقش میکرد بلکه اگر میخواست
نبی مبعوث کند ملک میفرستاد نه بشری مثل ما تو نیستی الا محمد مگر رجلی مسحور حضرت فرمود
دیگر از سخن تو چیزی باقی مانده است عرض کرد بلی اگر خداوند رسولی میفرستاد مبعوث
میکرد اجل از همه را از حیث مال و احسن از حیث حال چرا نفرستاد اگر گمان داری خداوند
فرستاده است و ترا رسول کرده بر مرد بزرگی از القریتین نازل بخرد ولید یا عروه ثقفی
در طایف حضرت فرمود آیا دیگر از حرف تو باقی مانده عرض کرد بلی ایمان نمیآوریم مگر آنکه
از زمین مکه چشمه جاری سازی بجهت اینکه سنگستان است و کوههای سخت دارد زمین را حفر
کن و آب جاری ساز که ما محتاجیم یا اینکه باغها داشته باشی پر از نخیل و اعناب بخوری و
بخورانی بما و آن نهار از میان آنها جاری سازی یا آنکه قطعه از آسمان بر ما اندازی چنانکه
گفتی چرا که آنحضرت فرمود ان یروا کسفا من السماء ساقطا یقولوا سحاب
مرکوم شاید ما چنین چیزی بگوییم که حکایت کرده اید بعد گفت ایمان بتو نمیآوریم تا خدا
و ملئکه را برابر روی ما بیاوری یا یک طاق زر داشته باشی که بما بدهی شاید طغیان
کنیم بجهت اینکه تو گفتی ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی پس گفت یا آنکه بروی آسمان
و اقرار کنیم بصعودت مگر کتابی بیاوری که بخوانیم با این مضمون کتاب من الله العزیز
الحکیم الی عبدالله بن ابی امیه المخزومی و من معه ان آمنوا بمحمد بن عبدالله بن
عبدالمطلب فانه رسولی و صدقوه فی مقاله فانه من عندی و بعد از همه اینها هم
من نمیدانم که ایمان میآوریم یا نه اگر ما را باسمان ببری و درهای آنرا باز کنی و ما داخل

کنیم

بشویم میگوییم چشم بند کردی و سحر نمودی مترجم گوید این تفصیل وجه نزول آیات
است از تو انصاف میپرسم و بهر مذهب که داری ترا قسم میدهم با این وضع که هر دو مان
جاهل با پیغمبری مثل خاتم تکلم میکنند آیا از حکمت بود اعتنا فرماید و هر جور خواهش دارند
عمل فرماید مسلم است عاقل میگوید شان او نبود اعتنا فرماید لیکن چون پیغمبر بود بایست
حجت خود را ظاهر فرماید بقدر اتمام حجت تکلیف او بود معجز فرماید پس از آن هر ایرادی
که کنند محل اعتنا نیست حال خداوند که حکایت قول ایشان را بجهت عبرت گرفتن مردم
تا قیامت میآمدند در کلام خود درج میفرماید و جواب حکمت آمیز را بیان میفرماید باید به
این آیات را دلیل گرفت که پیغمبر معجز نیاورد و فرمود همان قرآن معجز من است دیگر
معجزی ندارم والله دور از انصاف است اینقسم گفتن مگر بالمره منکر حدیث شوی چنانچه
برای انکار هم مقدمه چیده و بعد ذکر میشود انشاءالله و بس است حدیث شریف که میفرماید
اگر ثقه برای کسی روایت کند بگوید حدیث ثابت کافر شده باری برگردیم بترجمه حدیث
شریف حضرت فرمودند دیگر حرفی باقی داری عرض کرد آنچه عرض کردم کفایت کرد چیزی
باقی نماند آنچه بر شما ظاهر شده بفرمایید و اگر حجتی دارید اظهار فرمایید یا آنچه خواستیم
بیاورید پس حضرت عرض کرد خدایا تو میشنوی هر صوتی را و عالمی بهر چیزی میدانی بندگان
تو آنچه میگویند پس خداوند نازل فرمود و قالوا ما لهذا الرسول تا مسحورا بعد
فرمود انظر کیف ضربوا لک الامثال فضلوا فلا یستطیعون سبیلا حاصل معنی
ببین چه مثلها برای تو میزنند گمراه شدند دیگر نمیتوانند بر تو ایرادی وارد آورند همه آن حرفها
همین بود که گفتند یعنی امر بر ایشان ظاهر شده و دیگر مفری ندارند اینقسم بهانه میجویند
بعد فرمود یا محمد تبارک الذی ان شاء جعل لک خیرا من ذلک تا قصورا

و نازل

و نازل فرمود یا محمد لعلك تارك بعض ما یوحی تا آخر و نازل فرمود و قالوا لولا انزل
علیك یا محمد ملك تا للبسنا علیهم ما یلبسون که در جواب مطلب آنهاست واقع بعد فرمود
اما اینکه گفتی که من غذا میخورم مثل اینکه شما میخورید و گمان کرده که بجهت این سزاوار نیست من رسول خدا
باشم در اینباب امر با خداست آنچه میخواهد میکند و بر احدی روا نیست اعتراض بر خدا کنند
آیا نمی بینی که خداوند بعضی را فقیر کرده و بعضی را غنی و بعضی را عزیز نموده و بعضی را ذلیل و بعضی را
صحیح کرده و بعضی را مریض و بعضی را شریف فرموده و بعضی را وضیع و همه ایشان غذا میخورند
و فقرا نمیتوانند بگویند خدایا چرا ما را فقیر کردی و آنها را غنی و مردمان پست نمیتوانند بگویند
چرا ما را پست کردی و آنها را شریف و مردمان ضعیف و مریض نمیتوانند بگویند چرا ما را
مریض و ضعیف نمودی و آنها را صحیح و قوی و ذلیلان نمیتوانند ایراد کنند چرا ما را
ذلیل فرمودی و آنها را عزیز و مردمان زشت نمیتوانند بگویند ما را زشت کردی و آنها را
جمیل بلکه اگر ابا کردند و چنین گفتند رد بر خدای خود نموده و در احکام او نزاع کرده اند
و کافر شده اند و جواب خداوند ایشان را چنین است که منم پادشاه رافع خافض مغنی و
مفقر معز مذل مصحح مسقم و شمائید عبید بر شما نیست مگر تسلیم و انقیاد اگر تسلیم نمودید
مؤمنید و الا کافرید و معاقب پس خدا نازل فرمود یا محمد قل انما انا بشر
مثلکم یعنی طعام میخورم یوحی الی انما الهکم اله واحد یعنی بگو با ایشان من در بشریت
مثل شما هستم ولکن خداوند مرا اختصاص داده به نبوت نه شما را مثل اینکه بعض بشر را
اختصاص داده به غنا و صحت و جمال دون بعض دیگر از بشر پس انکار نکنید که مرا هم به نبوت
مخصوص فرموده باشد بعد فرمود و اما قول تو که ملک روم و ملک فارس نمیفرستند
رسولی مگر صاحب دولت و ثروت و خداوند فوق همه است و ایشان عبید او هستند پس اگر

که از برای خداست تدبیر و حکم و کاری نمیکند بحسب مظنه و خیال تو بلکه آنچه بخواهد میکند
و او محمود است خداوند پیغمبر مبعوث فرموده تا اینکه بیاموزد بخلق دین ایشان را و بخواند
بسوی خدا و خود را تعب اندازد در همه اوقات شب و روز در اینکار اگر قصوری داشت که در
آنها پنهان میشد و خدم و حشمی داشت که مردم را از او دور میکردند آیا نه این است که امر
رسالت ضایع میشد و امور عقب میافتاد آیا نمی بینی که ملوک وقتیکه خود را پنهان می کنند
چگونه فساد و قبایح در ملک شایع میشود بطوریکه خبر نمیشوند ای بنده خدا خدا مرا مبعوث
کرده و من مالی ندارم تا بشما بفهماند قوت و قدرت خود را که اوست حفظ کننده رسول خود
و مردم قادر نیستند بر قتل او و منع او از رسالت پس باین ظاهر میشود قدرت او و عجز شما
و زود باشد که خدا مرا ظفر دهد بر شما پس جمعی از شما را بکشم و اسیر نمایم پس مسلط سازد
مرا بر شهرهای شما و مستولی میشوند بر آنها مؤمنینی که از شما پست ترند پس فرمود و اما قول
تو که اگر من پیغمبر بودم ملکی با من بود که تصدیقم مینمود و شما میدیدید بلکه اگر خدا میخواست
رسولی بفرستد ملک میفرستاد نه بشری مثل من ملک بحواس شما درک نمیشود بجهت
اینکه از جنس این هواست اگر چشمهای شما قوی میشد بطوریکه او را میدیدید می گفتید که
ملک نیست بشر است بجهت اینکه لامحاله بصورت بشر ظاهر میشد که مأنوس شما باشد
و بفهمید چه میگوید پس از کجا میدانستید صدق ملک را و اینکه آنچه میگوید حقیقت بلکه
خداوند بشر مبعوث نموده و ظاهر فرموده بر دست او معجزاتی را که نیست در طبع بشر پس
چون عاجز شدید شما از اتیان مثل آنچه او آورده است دانستید که معجزه است پس این شهادت
خداست بر صدق او و اگر ظاهر شود برای شما ملکی و بر دست او جاری شود چیزیکه بشر از مثل
آن عاجزند دلیل نمیشود برای شما بر صدق او بجهت اینکه او ملک است و شما نمیدانید

که با تو ملئکه هم از مثل آن کار عاجزند یا نه تا اینکه شمرده شود آیا نمی بینید که مرغان
میپرند و طیران معجز آنها نیست بجهة اینکه طبیعی همه مرغانست ولی اگر آدمی مثل مرغ طیران کند
معجزه شمرده میشود پس خداوند عالم بر شما امر را آسان کرد و رسول را از خود شما قرار داد
بطوریکه حجت بر شما قائم شود و لی شما اقتراح میکنید عمل صعبی را که حجتی در آن نیست و اما
قول تو ما انت الا رجل مسحور آیا من مسحورم و حال اینکه می بینید در کمال عقل و تمیز هستم بالاتر
از همه شما آیا تجربه کرده اید مرا از ابتدای سن من تا بچهل رسیده ام که هرگز از من لغزشی
یا دروغی یا خیانتی بروز کرده باشد یا خطائی در قول من یا سفاهتی در رأی من دیده
باشید آیا گمان میکنید که مردی در طول این مدت بحول و قوه خودش محفوظ میماند یا
بحول الله و قوة او اینست فرمایش خدا انظر کیف ضربوا لک الامثال یعنی نیافتند
راهی که بر تو ثابت کنند حجتی بیش از همین ادعاهای باطل که کردند بعد فرمود اما قول شما
که چرا این قرآن بر ولید و عروه نازل نشد در نزد خدا مال دنیا عظمی ندارد مثل اینکه بنظر
تو عظمی دارد بلکه اگر بقدر بال پشه عظم داشت یکشربت آب از آنکافر نمیداد و قسمت نمودن
رحمت خدا و بزرگ تو نیست بلکه خداوند است قاسم رحمتهای خود و فاعل آنچه میخواهد در عباد
و اما خود خداوند از کسی نمیترسد مثل اینکه تو از کسی میترسی بجهت انتشار حالش پس او را
بجهت نبوت خبر میکنی و نه از کسانیست که طمع داشته باشد در مال و حال احدی مثل اینکه
تو طمع داری پس تخصیص میدهی او را به نبوت محض طمع و نه با کسی دوستی دارد مثل اینکه
بدون استحقاق او را مقدم دارد معامله او بعدل است و بعد از بیان تفضلی در حکمتهای
این مطلب فرمود رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه و آله اما قول تو لن نؤمن لک حتی
تفجر لنا من الارض ینبوعاً تا آخر آنچه گفتی تو اقتراح کردی بر محمد رسول خدا چند

بعضی از آنها را بر فرض که بیاورد برهان نبوت نمیشود و رسول خدا اجل از این است
که غنیمت بشمرد جهل جهال را بر فرض که بیاورد برهان نبوت نمیشود و استدلال کند
بر نبوت خود بچیزیکه مطلقا دلیل نیست و بعضی از آنها هم اگر ظاهر شود سبب هلاک شما است
و حجج و براهین را خداوند ظاهر میکند بجهة اینکه بندگان خدا ایمان آورند پس زندگانی کنند
و لی تو هلاک شدن خودت را اقتراح کردی و خداوند عالم ارحم بعباد است و اعلم بمصالح
ایشانست پس اشیائی را هلاک نمیکند و بعضی هم از جمله محالات است که صحیح نیست کونش و
جایز نیست در رسول خدا همه را بتو بشناساند و تنگ میکند بر تو سبیل مخالفت را و ملجأ
میکند ترا به تصدیق نمودن حجتهای خداوند تا دیگر محیصی نداشته باشی و بعضی از آنها هم که
اعتراف خودت بود باینکه تو معاندی و حجت خدا را قبول نمیکنی و میل برهان نمیکنی و که
چنین است پس دارای ناری است که نازل از سماء باشد یا آنکه معذب در جهیم یا نسبت
اولیاء او بانبیاء او میشود اما قول تو یا عبد الله لن نؤمن لک الی آخر تو اینسؤال را میکنی و حال اینکه
بدلایل خداوندای بنده خدا اگر من چنین کردم چگونه باینجهت پیغمبر میشوم آیا نه این است که طایف
که بساتین دارد آیا بعضی جاهای فاسده ندارد که تو اصلاح کرده و زمین نرم نمودی و کنده
و صاف کرده و چشمهها جاری کرده عرض کرد بلی فرمود آیا در اینباب شریک داری در نظیری
عرض کرد بلی فرمود آیا باینجهت تو و آنها پیغمبر شده اید عرض کرد نه فرمود همینطور را گل نیست حجتی
بر محمد هم نمیشود بر فرض من در مکه چنین باغ ساختم و آب جاری کردم و انحراف تو
نیست مگر مثل اینکه بگوئی ایمان بتو نمیآوریم تا برخیزی و در راه روی و بخوری مثل اینکه مردم
میخورند و اینکه گفتی او تکون لک جنة تا آخر آیا نیست برای تو و اصحاب تو باغها از
نخیل و عناب در طائف میخورید و بمردم میدهید و میان آنها هم چشمهها جاری میکنید

آیا شما پیغمبر شدید عرض کردند نه فرمود پس چرا بر محمد اقتراح میکنید چیزیکه بر فرض که بیاورد دلیل
نبوت نمیشود بلکه اگر پیغمبر گوش بسخنان دهد و آنچه شما میخواهید بیاورد دلیل کذب
او میشود بجهة اینکه احتجاج میکند بچیزیکه حجت نیست و با ضعفاء خدعه و مکر میکند و آنها را
از دین بیرون میکند و رسول خدا اجل است از این بعد فرمود اما قول تو او تسقط
السماء تا آخر در سقوط سماء بر شما هلاک شماست تو میخواهی رسول خدا هلاکت کند و او ارحم
از این است ترا هلاک میکند ولی اقامه حجت بر تو میکند و حجج خدا از برای پیغمبر خود بر حسب
اقتراح عباد نیست بجهة اینکه جهال صلاح و فساد خود را نمیدانند و نمیفهمند چه چیز جایز است
و چه چیز جایز نیست وگاه باشد یکنفر چیزی اقتراح کند و دیگری ضد آنرا بخواهد بنوعیکه
محال لازم آید اگر بنا باشد که بر حسب اقتراحات شما پیغمبر معجز آورد جایز میشود تو تمنا کنی
که آسمانرا بر شما ساقط کند و دیگری اقتراح کند که آسمان بر شما ساقط نشود ولی زمین
بالا رود تا آسمان و واقع شود بر آسمان و اینها ضد یکدیگرند و منافیند و محال است و جور
پس خداوند عالم جاری نمیشود تدبیرش بر محال پس فرمود آیا دیده ای بنده خدا هیچ
طبیبی دوای مرضی را بر حسب میل ایشان بدهد بلکه معالجه میکند ایشانرا بهر چه صلاح داند
خواه دوست دارند یا نه پس شما مریضید و خدا طبیب شما اگر استعمال کردید دوای اورا
شفا میدهد شمارا و اگر تمرد کردید مریضتان میکند و آیا دیده ای بنده خدا که هیچ حاکمی
از حکام حکم کند بر مدعی حقی بر حسب اقتراح مدعی علیه هرگاه ثابت نشود حقی از برای کسی
بر ذمه دیگری اگر چنین باشد پس فرق چه میماند میانه ظالم و مظلوم و صادق و کاذب
و اما قول تو او تاتی بالله تا آخر این از محالاتیست که بر احدی پنهان نیست و پروردگار ما
مثل خلق نیست که بیاید و برود و حرکت کند و مقابل چیزی شود تا بتوان او را آورد و اما رسول

گردید

گردید محالی را و آنچه میخواهید صفت اصنام ضعیفه ناقصه شماست که نه میشنوند و نه
می بینند و نه میتوانند حاجت شمارا برآورند آیا نه اینست که تو دهات و باغها در طایف داری
و دهاتی در مکه داری و نوکرهای تو آنجا هستند عرض کرد بلی فرمود همه احوال آنها را خودت
می بینی یا آنکه میانه تو و عاملین تو سفیران هستند فرمود اگر معاملین تو و اکره و خدمه و سفیران

عرض کرد سفیران

بگویند که تصدیق شمارا در این سفارت نداریم مگر اینکه عبدالله ابن ابی امیه را بیاورید که ببینیم و بشنویم
آنچه شما میگوئید از خود او شفاها آیا چنین چیزیرا قبول میکنی یا جایز میدانی بر ایشان عرض
کرد نه فرمود پس چه چیز واجب است بر سفرای تو در این وقت آیا غیر از اینست که یک علامتی صحیح
از جانب تو بر ایشان ظاهر کنند که دلیل صدقشان باشد و بعد از آن واجب است بر خدام
و کارکنان که تصدیق کنند آنها را عرض کرد بلی فرمود ای بنده خدا خبر ده مرا که سفیر تو چون
اینسخن را شنید از ایشان آیا برمیگردد بسوی تو و میگوید برخیز با من بیا که خدام تو اقتراح
کردند بر من که ترا ببرم آیا نه این است که این خلاف نیست و اگر چنین کرد جواب میگوئی
تو رسولی و مأمور و باید کار خود را انجام بدهی عرض کرد بلی فرمود پس چگونه اقتراح میکنی بر رسول
رب همه عالمها آنچه نمی پسندی از برای اکره و معاملین خودت که اقتراح کنند بر رسول
تو بسوی ایشان و چگونه اراده میکنی از رسول رب العالمین که برود بخدمت او و امر و نهی
کند و تو نمی پسندی چنین چیزیرا بر رسول و اکره خودت اینست حجت قاطعه از برای باطل
کردن جمیع آنچه تو ذکر کردی و اما قول تو ای بنده خدا او یکون لک بیت من زخرف
یعنی طلا آیا نشنیده که عزیز مصر بیوتی از طلا داشت آیا باین واسطه پیغمبر شد عرض کرد نه فرمود
برای محمد هم همینطور اگر دولت داشت باعث نبوتش نمیشد و محمد غنیمت نمیشمرد جهل
ترا بحجتهای خدا و اما قول تو یا عبدالله او ترقی فی السماء تا آخر یا عبدالله صعود

بسوی آسمان دشوارتر است از نزول از آسمان هرگاه اعتراف کردی بر نفس خودت که
ایمان نمیآوری هرگاه صعود کنم پس همچنین است حکم نزول پس گفتی تا بر ما کتابی نازل نکنی
که بخوانیم و بعد از اینهم گفتی نمیدانم ایمان بیاورم یا نه و تو ای بنده خدا مقری باینکه معانده
میکنی با حجت خدا پس دوائی برای تو نیست مگر عقوبت خدا ترا تادیب فرماید بر دست
اولیاء خود از بشر یا ملائکه زبانیه و خداوند عالم نازل فرمود بر من کلمه جامعه از برای
بطلان هرچه تو اقتراح کرده پس فرمود بگو ای محمد سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا
یعنی چقدر دور است پروردگار من از اینکه کارها را جاری سازد بسبب اقتراح جهال چه جایز
باشد و چه جایز نباشد و آیا من هستم مگر بشری رسول لازم نیست بر من مگر اقامه حجتی که خدا او
بمن عطا کرده و جایز نیست بر من که امر بر خدا کنم و نهی نمایم و مشورت کنم پس بشوم مثل
رسولیکه سلطان فرستاد بسوی قومی از مخالفین پس برگشت بسوی او و امر نمود او را بکاری
ساختن آنچه مخالفین اقتراح کردند پس ابوجهل عرض کرد که یا محمد هست قوم موسی از او
خواستند که خدا را بایشان بنماید صاعقه نازل شد آنها را سوخت تو اگر پیغمبری ما را
بسوزان ما سؤال عظیم تری کردیم آنها گفتند خدا را بما بنمایان ما گفتیم خدا و ملائکه را گروه گروه
ما بیاور حضرت فرمود آیا قصه ابراهیم را نمیدانید پس از آن قصه را مفصل فرمود و
هلاکتش معروف است حاصل اینکه خداوند بندگانش را دوست میدارد و نباید آنها را هلاک
کرد بعد بیانی فرمود مختصرش اینکه ای ابوجهل خدا ترا بجهت عکرمه نگاه میدارد با آنهم
بعضی خود ایمان میآورند و بعضی از صلب شان مؤمنی میآید و اگر بجهت این نبود عذاب برهمه
شما نازل میشد پس ای ابوجهل نظر کن بآسمان نظر کرد درهای آسمان گشاده شد و آتش
نازل شد تا بالای سر قوم و نزدیک شد بآنها باندازه که حرارت آتش را میان شانه خود

احساس کردند پس بندهای بدن ابوجهل و سایرین بلرزه در آمد حضرت فرمود نترسید
خداوند شما را هلاک نمیکند باین آتش ولی ظاهر فرمود آنرا بجهت عبرت شما پس نظر کردند دیدند
از پشت آن جماعت انواری ظاهر شد که مقابل آتش ایستاد تا برگردانیدند آنرا باسمان همانطور
که آمده بود پس فرمود که بعضی این انوار از کسانیست از شما که خدا میداند که عما قریب بسبب
ایمان بمن سعادت حاصل میکنند و بعضی از این انوار از کسانی است که خودشان مؤمن
نمیشوند ولی از ذریه ایشان مؤمن بیرون خواهد آمد تمام شد حدیث شریف و آنرا از تفسیر
خود حضرت روایت کردم که کتاب معتبریست که همه آنرا قبول دارند و از این حدیث مبارک
ظاهر شد که اصل این اقتراحات که کرده اند همه خطا بوده بعضی که مطلقا دلیل نبوت نمیشود
بلکه مطلق دلیل حقیقت هیچ مدعی نمیشود آنشرحیکه مصنف اول بیان کرد که دلیل باید از جنس
مدلول علیه باشد و دلالت صحیح بر مدعی کند در واقع در این اقتراحات جاری میشود مثلا قناة
آباد کنند و باغ بسازند چه دلالت بر نبوت میکند بلکه دلیل علم نمیشود دلیل قهر نمیشود اگر گویند
مرادشان این بود که مثل حضرت موسی عصا بر زمین زند و آب جاری سازد و چوبی بر زمین
درخت شود عرض میکنیم اولاً تو بهتر میدانی یا پیغمبر صلی الله علیه و آله اگر مطلب حضرات این بود
حضرت جواب مناسب آن سؤال میدادند یا مثل اینکه برای آن زن یهودیه که خود را مالک حضرت
سلمان میدانست هسته های خرما را زراعت فرمود و فوراً نخلها شد برای اینها هم معجزه می
فرمود چون جواب فرمود که آب جاری ساختن و باغ ساختن دلیل ادعای من نیست اگر
بود تو هم پیغمبر بودی دانستیم مرادش این بوده وثانیاً اگر مرادش مثل معجزه حضرت موسی بود
مجدد عرض میکرد مقصود من این نیست خلاصه اینها هیچیک دلیل نبوت نبوده که او خواسته
بلکه حضرت فرمود اگر من قبول کنم حرف شما را و شما را باین دلیل بخود بخوانم اغراء بباطل است و از این

پسندیده نیست آن سؤال هم که خدا از انبیا در که امر محالی است این امری شدنی نیست پس از
معجزات حساب نمیشود ملئکه آورد نهم که خودش باز مسئله محالیست زیرا که مدرک حضرات نیستند
اگر ملئکه را غلیظ هم میفرمود میشدند مثل مردی مثل اینکه جبرئیل بصورت دحیه مصور میشد
پس اگر مردی میآوردمی فرمود ملک است تکذیب میکردند اگر کار ملکی میکردمی
گفتند سحر کرد اگر اینها را ترقی میدادند تا ملک را میدیدند اولاً که عیبا نیست قلب ماهیت شود
پس کس دیگر میشدند ثانیاً باز اسباب حرفشان بود و حجت دیگر میخواستند که بفهمند ملائکه را
دیدند بارها اینها دلیل نبود که حضرات میخواستند و بنا نیست رسول اطاعت جهال ابترا
فرماید اینهم که گفته بآسمان بالا برو گیرم میرفت تا جائی که میدیدند که هوا بود بالاتر را که نمیدیدند
از آن گذشته میفرماید من من عند الله نازل شده ام نمیپذیرند بالا رفتن هم همین قسم
بود چون فائده نداشت قبول نفرمود کتابی هم گیرم میآورد میشد مثل قرآن باز دلیل میخواستند
که بفهمند من عند الله است حمل نیست هلاک کردن آنها هم که بجهة آنچه فرمود صلاح نبود
و بعد از اینجر فها اسباب هلاک و انزال قطعه را از سماء نشان داد کتابی هم که از آسمان
خواستند که قرآنرا آورده محمد رسول الله هم که نقص بود دیگر چه فرمایش است این آیات
برکدام مطلب شما دلیل است میگوئی دلیل است که پیغمبر معجزی جز قرآن نداشته دروغ
گفته میگوئی دلیل است که اقتراحی کردند قبول نفرمود قبول بعضی از آنها که محال بود
بعضی هم که لغو بود اما آنچه واقعاً معجز بود و بعضی از انبیاء دیگر هم نظیر انرا داشتند
اهلاک بود که اسبابش را نشان داد اگر باور داری نهایت چون رحمة للعالمین است بانجام
نرساند مثل اینست که شخصی ضعیفی با پهلوانی مدعی شود که اگر راست میگوئی شجاعی
مرا بلند کن چنان بزمین بنداز که خورد شوم او بگوید ترا نمیکشم ولی بلندش کند بطور ملایم

زمینش

زمینش گذارد کسی نمیتواند بگوید فلان پهلوان نیست اگر بود فلان کس را کشته بود ولی میگویند
پهلوانی است رؤف و حلیم لطافتش و غلیظ نیست بفهم و انصاف ده جزاک الله خیرا اگر مراد
اینست که دلالت میکند بر اینکه معجزه دلیل مستقل نیست چنانکه گاهی چنین لفظی میگوید اینهم اظهر البطلان است
ابداً آیه دلیل این مطلب نیست از حدیث هم که دانستی حضرت هیچ نفرمود که معجزه دلیل نیست
یا دلیل مستقل نیست بلکه ملاحظه کردی بچه نحو جواب فرمود وفی ذلک عبرة للمعتبرین
وعظة للمتعظین باری سخنها من بعد ذکر میشود

قال پس از ترجمه و چون کفار این معجزات را بر آن حضرت اقتراح کردند از حضرت
پروردگار خطاب آمد که بگو سبحان الله مگر من هستم جز بشری مبعوث شده برسالت یعنی من ادعای
جز بشریت و رسالت نکردم و بشریت مقتضی قدرت بر این امور نباشد و ادعای رسالت مستلزم
اظهار خارق عادت نبود

اقول سبحان ربی که فرمود من ادعا نکردم فرمود بگو سبحان ربی آیا بودم یا هستم مگر بشری
رسول میان این دو قول فرق بسیار است راوی باید در روایت عادل باشد و ثانیاً معنی اینفقره را
از حدیث دانستی که ابداً این نیست که شأن بشر معجزه نیست و رسالت مستلزم معجزه نیست بلکه
فرمود بر من واجب نیست مگر اقامه همان حجتی که خداوند بمن داده یعنی همان معجزه که مأذونم باید بیاورم
بجهة اقامه حجت بحرف شما من نمیتوانم بر خدای خودم حکمی کنم مثل رسول آن سلطان و اما آن
ادعا که رسالت مستلزم اعجاز نیست اینهم خلاف حدیث شریفیست که در علل روایت کرده
آنهم در حد خود کتاب معتبری است که در اعتبار از کتاب من لا یحضره الفقیه کمتر نیست
بسند خود از علی بن حمزه از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که عرض
کردم چرا خداوند بانبیاء و رسل و شما معجزه عطا فرموده است فرمود بجهة اینکه دلیل باشد

برصدق آنکه معجزه میکند و معجزات علامت خداوند است که عطا میفرماید مگر انبیا
و رسل و حجج خود را تا اینکه معروف شود صادق از کاذب ملاحظه کن در این حدیث شریف که
تصریح میفرماید که معجزه را دلیل ایشان قرار داده و صدق صادق را باید از این بفهمیم و همچنین در
احتجاج از هشام بن حکم روایت کرده که از آنحضرت که بجهة زندیق بیان فرمود دلیل اثبات
رسل و انبیا را و حدیث قدری طویل است مختصرا روایت میکنم فرمود چون ثابت کردیم
که خدائی داریم که اعلای از ما است و درک کرده نمیشود لهذا سفیران نصب فرمود که خلق را
دلالت کنند بر خداوند و ایشان انبیا هستند و بندکان خالص خداوند که حکما هستند و مؤدب
بحکمت و مبعوث شدند بحکمت و مشارک احدی از خلق نیستند در چیزی از احوال ایشان و مؤید از نزد
حکیم علیم بحکمت پس اینحکم ثابت شد در هر دهر و زمان مادام که رسل و انبیا بیاورند از دلایل
و براهین تا اینکه خالی نماند زمین خداوند از حجتی که با او علامتی باشد که دلالت کند بر صدق
او و جواز عدالت او یعنی با این ادعا بر عدالت باقی است تمام شد حدیث و مسلم است که مراد
از این دلیل که شاهد صدق است امریست که سایر از اتیان مثل آن عاجز باشند و از کارهای
خلق نباشد چرا که اگر کسی دیگر بتواند مثل آنرا بیاورد دلیل صدق او نمیشود که من سفیر
خدا هستم پس مراد از ادله و براهین دلیل عقلی نیست بر صدق مطالب زیرا که حکما هم میتوانند
دلیل عقلی بیاورند دلالتی بر نبوت نمیکند و لو نبی و امام هم مسئله را بدلیل عقل ثابت فرمایند
مثل اینکه در احتجاجات فرموده اند و نفرموده اند حرف ما را حکما نشنوند بجهت اینکه ما معجز
داریم و لی آنوقت که دعوت بسوی خود کردند معجز آوردند با آنکه امر اظهر من الشمس است و لی
حضرات بجهة اثبات دعاوی خود انکار بدیهی میکنند الامر او ضح من نار علی علم و چون
در اینمقام دو حدیث نقل کردم یک حدیث دیگر هم نقل میکنم که بعد از این تکرار نکنم و ما شیئ

شیئ الا وقد ثلث باز در علل روایت نموده از محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی گفت آنست
که خدمت جناب مولانا شیخ ابو القاسم حسین بن روح قدس سره بودم با جمعی که در آنها
علی بن عیسی قصری هم بود مردی برخاست عرض کرد میخواهم سؤالی از تو کنم فرمود آنچه میخواهی
سؤال کن عرض کرد آیا حسین بن علی علیهما السلام ولی خدا بود فرمود بلی عرض کرد خبر ده مرا
از قاتل او لعنه الله که او عدو خداوند هست فرمود بلی عرض کرد آیا جایز است که خداوند عدو
خود را بر ولی خود مسلط فرماید فرمود بفهم از من آنچه میگویم خداوند خود با خلق مخاطبه نمی کنند
عیانا و مشافهة تکلم نمیفرماید و لیکن رسولی فرستاد میان ایشان از جنس ایشان اگر غیر
از صنف ایشان بود و صورت دیگر داشت از او تنفر میشدند و قول او را نمیپذیرفتند پس
چون رسل آمدند از جنس خود شان طعام میخوردند و در بازارها راه میرفتند گفتند شما مثل ما هستید
پس ما سخن شما را قبول نمیکنیم تا چیزی بیاورید که ما از اتیان بمثل آن عاجز شویم پس از این
بفهمیم که خداوند شما را تخصیص داده است بچیزیکه ما قادر بر آن نیستیم پس خداوند قرار داد از برای ایشان
معجزاتی که خلق از اتیان مثل آنها عاجز باشند پس یکی از ایشان بعد از آنکه دلالت کرد خلق را
از خدا ترسانید و قبول نکردند طوفان آورد پس همه طاغیان و متمردان را غرق کرد یکرا
در آتش انداختند آتش را برد و سلام کرد یکی از سنگ سخت ناقه بیرون آورد و از پستان
او شیر جاری ساخت یکی از ایشان بحر را شکافت و از سنگ چشمه ها جاری کرد و عصا را اژدها
کرد که می بلعید سحر ساحرین را یکی از ایشان کور و مبروص را شفا میداد و خبر میداد آنچه در خانه میخوردند
و ذخیره میکردند یکی از ایشان شق القمر کرد و بهایم را بسخن آورد مثل شتر و گرگ و غیر آن
معجزات بعد از آنکه این معجزات را آوردند و امتهای ایشان عاجز شدند از اتیان بمثل اینها از
تقدیر خداوند و لطف او بعباد و حکمت اینست که انبیا را با این معجزات در حالی غالب قرار داد

و در حالی مغلوب و در حالی قاهر و در حالی مقهور اگر همیشه ایشان را غالب و قاهر میفرمود
و ایشان را امتحان و اختبار نمیفرمود مردم ایشان را خدا میگرفتند تا آخر حدیث ابو اسحق گفت
روز بعد خدمت او رفتم و در دل خیال میکردم که شیخ این بار آیا از خود فرمود یا از امام
ابتدا روبمن فرمود ای احمد بن ابراهیم اگر از آسمان بیافتم و مرغها مرا بجوزند یا باد مرا در مکان سحیق
اندازد محبوبتر است نزد من از اینکه در دین خدا برای خود حرف بزنم یا بهوای نفس چیزی بگویم
بلکه الکلام مأخوذ از اصل است و مسموع از حجت علیه السلام ملاحظه کن چطور تصریح فرموده
که دعوی مستلزم معجزه است و بجهة اینکه کارهای خدائی از ایشان سر میزد و مردم گمان میکردند
ایشان خدایند خدا تدارک فرموده ایشان را گاهی مبتلا فرموده که معلوم شود بشرند نهایت
حجت خدا هستند و ملاحظه کن خود شیخ هم قدس الله روحه چون از امام غایب سخن میگوید چگونه کرامت
میفرماید و از مافی الضمیر خبر میدهد مثل عیسی بن مریم که حجت واضحی باشد حال معذلک دیگر
چه میگوئی و عجب اینکه حضرات با هزاران نقص بی برهان راضی با دعای بابیت فقط هم نشدند
تا مدعی امامت شدند باز هم قانع نشدند که ادعای نبوت کردند تا رسید که بهاء و از ایشان
زمزمهٔ ربوبیت میکند با اینکه خدا میفرماید و ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب والحکم و
النبوة ثم یقول للناس کونوا عباداً لی من دون الله باری صریح این اخبار و
اخبار دیگر است که نبوت مستلزم معجزه است بلکه امامت هم مستلزم معجزه است در خانه
اگر کس است یک حرف بس است لقد اسمعت لو نادیت حیاً و لکن لا حیوة لمن
تنادی خداوند گوش شنوا و چشم بینا دهد

قال و بالجمله از این قبیل آیات در قرآن بسیار است و کل صریحست در اینکه
حضرت صلوات الله علیه و آله ابداً اقتراحات قوم را نپذیرفت و هرگز طالبین اظهار معجزات را

اجابت نفرمود

اقول این آیات را که دانستی و فهمیدی که چه دلالت داشت و اعتنا نفرمودن باقتراحات
دلیل نمیشود بر عدم استلزام نبوت خارق عادت داشتن را یا مطلقا معجزه نداشتن آیا نمی‌بینی
که در همه مقامات در جواب اعتراضات حضرات نفرموده من قرآن آورده‌ام دیگر چه میخواهید
بهمین دلیل ما میگوئیم سایر معجزات هم بوده نهایت ذکر نفرموده است و اما اینکه میگوئی هرگز
طالبین اظهار معجزات را اجابت نفرمود دروغیست که جعل میکنی اما آیات که دلالت بر این مطلب
ندارد و اما اخبار منادی باین مطلب است که هر جا صلاح دیده اند اجابت فرموده اند و منحصر
بیکحدیث و دو حدیث نیست ولی محض اتمام حجت بعضی را نقل میکنیم تا مؤمنین بغرض و مرض بفهمند
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در ذیل آیهٔ مبارکه که ام تریدون ان تسئلوا رسولکم
کما سئل موسی از حضرت امام علی نقی از آباء کرام خود روایت میفرماید از حضرت امام موسی کاظم
علیهم السلام که فرمود بلکه اراده میکنید ای کفار قریش و یهود که سؤال کنید رسول خود را
آنچه اقتراح میکنید از آیاتی که نمیدانید آیا در آن صلاح شما هست یا فساد شما چنانچه از موسی سؤال
کردند و اقتراح بر او کردند که ما بتو ایمان نمی‌آوریم تا وقتیکه خدا را بما بنمائی جهرة پس صاعقه
ایشان را هلاک کرد تا اینکه میفرماید خداوند فرمود ای طایفه یهود بلکه اراده می‌کنید که
از رسولتان سؤال کنید بعد از همه آیات که بر شما ظاهر کرده است و قصه این است که ده نفر از
یهود قصد آنحضرت را کردند و میخواستند حضرت را ملزم کنند پس در آنحال اعرابی آمد بگردنش همیانی
سربسته بود که نمیدانستند در آن چیست عرض کرد جواب ده مرا از آنچه سؤال میکنم حضرت فرمودند
یا اخا العرب جماعت یهود پیش از تو آمده اند که سؤال کنند اذن میدهی اول جواب آنها را
بگویم عرض کرد نه من غریبم و راهگذر فرمود چون غریبی و راهگذر تو احق از آنهائی عرض کرد

حرف دیگر هم دارم فرمود چیست عرض کرد اینها اهل کتابی هستند که بگمان خود حق میدانند من
این نیستم از آنچه تو یک چیزی بفرمائی و آنها را تصدیق کنند و من باین قانع نیستم مگر ام
بین ظاهری برای من آشکار سازی حضرت فرمود کجاست علی بن ابی طالب آن بزرگوار را حاضر
کردند عرض کرد علی را میخواهی چکنی در محاوره من با تو فرمود ای اعرابی تو بیان خواستی این
است بیان شافی و صاحب علم کافی من مدینه علمم و این است باب آن هر کس علم و حکمت میخواهد
باید از باب داخل شود چون حضرت امیر علیه السلام در خدمت آنحضرت ایستاد حضرت با علی
صوت فرمودند هر کس میخواهد نظر کند به آدم در جلالتش و به شیث در حکمتش و به ادریس در نباهت
و مهابتش و به نوح در شکرش و عبادتش از برای خداوند و به ابراهیم در وفا و خلتش و به
موسی در بغض اعدا خداوند و نقض عهود ایشان بعد از آنکه عهد خود را شکستند و به عیسی
در حب هر مؤمن و مؤمنه و معاشرت او پس نظر کند به علی بن ابیطالب مؤمنین از نظر کردن او ایمانشان
زیاد شد و منافقین بر نفاقشان افزود اعرابی عرض کرد همچنین مدح تو پسر عمت را شرف او
بشرف تو است و عزت او در عزت تو من هیچیک را قبول ندارم مگر بشهادت کسی که احتمال
نمیدهم که شهادت باطل دهد هرگاه این سوسمار شهادت داد بآنچه فرمودی قبول میکنم فرمود
بیرونش آور تا شهادت دهد بنبوت من و بفضیلت برادرم اعرابی عرض کرد من زحمتی کشیدم
صیدش کردم میترسم بجهد و فرار کند فرمود مترس نمیجهد بلکه می ایستد و شهادت میدهد عرض
کرد میترسم فرمود اگر رفت کفایت میکند ترا در تکذیب ما و برهانی میشود بر بطلان ما ولیکن
شهادت میدهد وقتی شهادت داد خودت او را رها کن محمد بهتر از آن را بتو عوض میدهد اعرابی
سوسمار را از همیانش بیرون آورد و گذارد روی زمین پس ایستاد و رو بآنحضرت کرد و دو طرف
روی خود را بر خاک مالید پس سر بلند کرد و گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک

له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و صفیه و ان ذلک العبد الرسول سید المرسلین
و افضل الخلق اجمعین و خاتم النبیین و قاید الغر المحجلین و اشهد ان اخاک علی بن
ابیطالب علی الوصف الذی وصفته به و الفضل الذی ذکرته و ان اولیائه
فی الجنان مکرمون و ان اعدائه فی النار خالدون پس اعرابی شروع کرد بگریه کردن
و عرض کرد یا رسول الله منهم شهادت میدهم بآنچه این سوسمار شهادت داد علانیه و دیدم
و شنیدم چیزی را که دیگر نمیتوانم قبول نکنم پس رو کرد به یهود و گفت وای بر شما چه آیت بعد از این
میخواهید و چه معجزه اقتراح میکنید چاره برای شما نیست مگر آنکه ایمان آورید یا هلاک
شوید پس همه ایمان آوردند و گفتند برکت سوسمار تو بر ما زیاد شد یا اخا العرب او را رها کن
پس حضرت پیغمبر فرمود او را رها کن که خدا عوض بهتر بتو بدهد او اول سوسماریست که ایمان
بخدا و رسول و برادر رسول آورده و شهادت داده است سزاوار نیست که اسیر باشد او را رها کن
که بر سایر سوسمارها فضیلت داشته باشد و امیر آنها شود سوسمار عرض کرد یا رسول الله مرا رها کن
و ولایت بعز ما بعوض بهتر که باو میدهم اعرابی گفت چه چیز بمن عوض میدهی گفت میروم نزدیک
آن سنگیکه مرا از آنجا گرفت ده هزار دینار خسروی و سیصد هزار درهم آنجاست اعرابی گفت چکنم
که امشب را جماعت حاضرین شنیدند و من حال خسته ام نمیتوانم بروم و آنها که خستگی ندارند
میروند و میبرند سوسمار گفت یا اخ العرب خدا آنرا بتو عوض از من داده نمیگذارد دیگری ببرد
احدی قصد آنرا نمیکند مگر آنکه خدا هلاکش میکند چون اعرابی خسته بود آهسته میرفت جمعی
از منافقین سبقت بر او گرفتند دست خود را زیر سنگ داخل کردند که بگیرند افعی
بزرگی بیرون آمد و آنها را زد و همه را کشت و ایستاد تا اعرابی آمد پس ندا کرد او را که ای برادر
عرب بگیر مال خود را چگونه خدا امر فرمود بقتل ایشان در نزد مال تو که عوض سوسمار بتو داده بود

و مرا حافظ آن قرار داد پس آنرا به دار پس اعرابی دنانیر دور اهم را بر داشت و بیرون آورد
و طاقت نیاورد و حمل کند افعی ندا داد بگیر ریسمانی را که در کمر تست و ببند بکیسه و سر ریسمان را
بدم من ببند و من برای تو می کشم تا منزل و خادم تو و حارس مالت میشوم پس افعی آمد
منزل اعرابی و حارس او و مالش شد تا او پولها را متفرق کرد و با آنها باغها و املاک
خرید ملاحظه کن از روی انصاف بدون اعتساف اعرابی یک برهان خواست و حضرات یهود محض
تعنت آمده بودند و هنوز عرض هم نکرده بودند حضرت شش هفت معجزه بین از برای ایشان
ظاهر فرمود آیا منکر این حدیث میشوی با وجود آنکه در کتاب معتبر روایت شده است و اصل
شهادت سوسمار بروایات متواتره از طریق شیعه و سنی نقل شده است بلکه بحد
اجماع رسیده است دیگر چگونه میتوان قبول نکرد و اگر چه همین حدیث کافی است ولی روایت
دیگر نیز نقل میکنم تا اینکه جواب اکثر سخنهای مصنف داده شود حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
در ذیل آیه کریمه و اذ اخذنا میثاقکم تا آخر میفرماید از حضرت امیر علیه الصلوة و السلام
حدیث طویلی تا اینکه میفرماید عرض کردند خدمت حضرت امیر که آیت موسی این بود که کوه را
بر سر آنها بلند کرد آیا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله معجزی مثل این داشت فرمود بلی
قسم بحق کسیکه او را مبعوث فرموده است نیست معجزه از برای احدی از انبیاء مگر اینکه پیغمبر
صلی الله علیه و آله نظیر آنرا داشت بعلاوه آیات دیگر بهم که از برای او ظاهر شد و کیفیت
آن اینست چونکه دعوت او در مکه ظاهر شد و مراد او معلوم گشت عرب بانواع اذیتها
آن بزرگوار را صدمه زدند من اول کسی بودم که اسلام آوردم روز دوشنبه بیعت کردم و روز
سه شنبه با او نماز کردم و هفت سال با او نماز میکردم تا اینکه جمعی داخل اسلام شدند و خداوند
دین او را تائید کرد و قومی از مشرکین عرض کردند یا محمد گمان میکنی که رسول خدائی با اینهم راضی

نشدی گمان کردی که سید رسل و افضل ایشانی اگر پیغمبری آیتی بیاور چنانکه ذکر میکنی
از انبیاء سلف مثل نوح که جمیع را غرق کرد و خودش در سفینه با مؤمنین نجات یافت و ابراهیم
که میگوئی آتش برا و برد و سلام شد و موسی که گمان میکنی کوه را بر سر اصحاب نگاه داشت
تا منقاد امرش شدند و عیسی که خبر میداد بآنچه میخوردند و ذخیره میکردند و آن مشرکین چهار فرقه
شدند هر فرقه معجزی را خواستند حضرت فرمود من نذیر مبین هستم برای شما آیت بین
آوردم این قرآن معجز منست که شما و همه امم و سایر عرب از معارضه او عاجزید با اینکه
بلغت شما است پس این حجت بینه بر شما و چه چیز بعد از این بیاورم و بر من نیست اقتراح بر رب
خودم و نیست بر رسول مگر بلاغ بسوی مقرین با حجت صدقش در آنچه میفرماید و آیت حق و
نیست بر رسول بعد از قیام حجت که تحکم کند بر خداوند آنچه مردم بر او تحکم میکنند با اینکه علم
بصلاح و فساد ندارند پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد علی الاعلی سلامت میرساند و
میفرماید من زود باشد که این آیات را بر ایشان ظاهر کنم و کافر شوند بآنها مگر کسیرا از ایشان
که حفظ فرماید ولی زیاد تر از آیات آنها هم مینمایانم بجهت ایضاح حجج تو پس بگو بآن جماعت که اقتراح
و تحکم نمودند و معجزه نوح خواستند بروند بجبل ابی قبیس پس همینکه بدامنه آن رسیدند معجزه
نوح را می بینند پس هر گاه مشرف بر هلاکت شدند پناه ببرند بایمرد و بدو طفل که مشرف و
او هستند و بگو بآن جماعتی که اقتراح بمعجزه حضرت ابراهیم کردند بروند هر جا که میخواهند بیرون
مکه می بینند پس همینکه نار اطراف شما را گرفت در هوا زنی می بینند که طرف خمار خود را
میاندازد نزد شما خود را بآن بیاویزند که ایشان را نجات دهد از هلاک و آتش بر گردد
و بگو بفرقه سیوم بروید زود باشد به بینید آیت موسی را و انجا شما را نجات میدهد عم
من حمزه و بگو بفرقه چهارم و رئیس ایشان ابوجهل است که تو ای ابا جهل نزد من بیا ت

تا خبر این سه فرقه بتو برسد آن آیت که تو خواستی نزد من است پس ابو جهل با آن سه طایفه گفت
برخیزید و متفرق شوید تا باطل محمد بر شما ظاهر شود پس فرقه اولی رفتند بجبل ابی قبیس
پس چونکه رفتند بجانب کوه آب از زیر پای ایشان شروع کرد بجوشیدن و از بالای سر
ایشان شروع کرد باریدن بدون ابر و آب بالا آمد تا بدنهای ایشان رسید و ملجا شدند
از بالا رفتن بکوه زیرا که محل نجاتی نیافتند هر چه بالا رفتند آب هم بالا رفت تا بسر کوه رسیدند
و آب هم بالا آمد تا بدنهاشان رسید و ایشان بقله کوه رفته بودند و یقین کردند که غرق
میشوند زیرا که مفری نداشتند پس دیدند حضرت امیر علیه السلام روی آب ایستاده اند روی قله
کوه طرف دست راست ایشان طفلی و طرف دست چپ طفل دیگر بود پس حضرت ندا فرمود ایشان را
که بگیرید دست مرا یا دست یکی از این دو طفل را پس چاره جز این ندیدند لهذا بعضی دست حضرت
امیر را گرفته و بعضی دست یک طفل را و بعضی دست دیگری را پس آنها را از کوه پائین آوردند
و آب هم پائین میآمد تا ایشان را پائین آوردند و آب بعضی بزمین فرو رفت و بعضی بآسمان
بالا رفت پس حضرت آنها را آورد خدمت حضرت رسول و ایشان میگریستند و عرض کردند شهادت
میدهیم که تو سید المرسلین هستی و بهتر از همه خلق دیدیم مثل طوفان نوح و این دو طفل ما را
نجات دادند که حال آن دو طفل را نمی بینیم حضرت فرمود آن دو طفل بعد از این تولد می کنند
و حسن و حسین هستند و آنها و سید جوانان اهل بهشتند و پدرشان بهتر از ایشان است بدانید
که دنیا بحر عمیقی است که خلق بسیاری در آن غرق شدند و سفینه آل محمدند علی و دو فرزندش
که شما دیدید و زود باشد که تولد کنند و سایر افاضل اهل من پس هر کس بر این سفینه سوار شد
نجات یافت و هر کس تخلف کرد غرق شد بعد فرمود همچنین است آخرت و بهشت و جهنم
مثل بحر است و اینجماعت سفن امت من هستند که محبین خود را ببهشت میبرند پس حضرت فرمود

آیا شنیدی این را ای ابو جهل عرض کرد بلی تا ببینم فرقه دویم و سیوم چه میکنند پس فرقه
دویم آمدند و گریه میکردند و میگفتند شهادت میدهیم که تو پیغمبر خدائی و سید همه خلق رفتیم
به بیابان صافی و با هم صحبت میداشتیم حرف ترا پس دیدیم آسمان منشق شد بجمرات آتش که بر ما ریخت
و زمین شکافت و آتش شعله کشید و همینطور بود تا زمین پر شد و گرم شد بحدیکه بدنهای ما سوخت
بحدیکه پوستهای بدن ما صدا میکرد بطوریکه یقین کردیم که کباب میشویم و میسوزیم و تعجب میکردیم
که چه شده که ما آب نمیشویم از این آتش در این خیال بودیم که زنجیری در هوا دیدیم که خار خود را بست
کرد آویخته شد بطرف ما باندازه که دست ما میرسید و منادی از آسمان ندا در داد که اگر نجات میخواهید
ببعضی رشته های آن متمسک شوید هر یک از ما رشته از آن را گرفتیم پس ما را بالا برد و در هوا
و ما از آتش میگذشتیم و ما را نمیسوخت و سنگینی بر آن رشته ها نداشتیم و ابدا پاره نشد با وجود باریکی
و همینطور ما را برد تا ما از آتش گذرانید پس هر یک از ما را بسلامت در صحن خانه خود گذارد و پس
بیرون آمدیم و یکدیگر را ملاقات کردیم و دانستیم که محیصی از اقرار کردن بدین تو نیست و خواص فضل
کسی هستی که پناه بآن بتوان برد و بعد از خدا بر او اعتماد بتوان کرد و حکیمی در افعال و اقوالت
پس حضرت فرمود بابی جهل اینهم فرقه دویم خداوند بایشان نمود آیات خود را ابو جهل گفت تا
ملاحظه کنم فرقه سیوم چه میکنند پس حضرت فرمود بفرقه دویم بعد از آنکه ایمان آوردند که ای
بندگان خدا خدا بفریاد شما رسید بواسطه این زن آیا میدانید او کیست عرض کردند نه فرمود او دختر من
فاطمه و اینست سیده نساء عالم خداوند هر گاه مبعوث کند خلایق را از اولین و آخرین امر میکند
منادی او از زیر عرش امعشر خلایق چشم بر هم گذارید تا اینکه فرمود پس فرقه ثالثه آمدند
در حال گریه تا اینکه فرمود حضرت فرمود چه دیدید گفتند در ظل کعبه نشسته بودیم و در امر تو
سخن میگفتیم و استهزا میکردیم بخبر تو که فرمودی مثل معجزه موسی داری در این خیال یک دفعه

بلند شد از جای خود و آمد روی سر ما پس ما بجای خود ایستادیم و قادر بر حرکت نبودیم پس
عموی تو حمزه آمد و بلند کرد نیزهٔ خود را از زیر خانه و آنرا بلند کرد میان هوا و بما گفت دور شوید
پس دور شدیم پس سنان رمح خود را بیرون آورد و خانه برجای خود ایستاد و قرار گرفت و ما
آمدیم رو بتو در حالیکه مسلم هستید پس حضرت فرمود بابی جهل اینهم فرقهٔ سیوم که آمدند
و خبر دادند آنچه دیدند پس ابو جهل گفت من نمیدانم آیا راست گفته اند یا دروغ آیا
واقعاً دیده اند یا بخیالشان رسیده اگر آوردی آنچه من اقتراح کردم بر تو لازم میشود اطاعت
من بر تو و الا لازم نیست مرا تصدیق اینجماعت پس حضرت فرمود یا ابا جهل اگر لازم نشود
ترا تصدیق اینجماعت با وجود کثرت ایشان و شدت تحصیلشان پس چگونه تصدیق میکنی به
خونبهای پدران و اجداد و مساوی اسلاف اعادی و چگونه تصدیق میکنی بوجود چین و
عراق و شام هرگاه خبر داده شوی از آنها آیا نه اینست که مخبرین از آنها کمتر از اینها هستند
که خبر از این آیات دادند با سایرین که مشاهدهٔ این آیات نموده اند از مردمان بسیاری که هرگز
بر باطل اتفاق نمیکنند و تو ای ابوجهل محجوجی بآنچه شنیدی از کسانیکه مشاهده کرده اند و
دیده اند پس حضرت رو فرمود بفرقهٔ سیوم پس فرمود این حمزه عم پیغمبر است که خداوند
او را بمنازل رفیعه و درجات عالیه رسانیده است و او را اکرام داشته است بسبب فضائل
بجهت بسیاری دوستی او بمحمد و علی علیهما السلام آگاه باشید حمزه عم محمد نجات میدهد
محبین را از جهنم تا اینکه فرمود بابوجهل ای ابوجهل اینفرقه سیوم مشاهده کردند آیات خداوند را
و معجزات پیغمبر خدا را و باقی ماند از برای تو آنچه میخواهی گفت معجزهٔ عیسی را میخواهم چنانچه
گمان میکنی که خبر میداد ایشانرا بآنچه میخوردند و آنچه ذخیره میکردند در بیوت خودشان
پس خبر ده مرا که امروز چه خوردهام و آنچه در خانهٔ خود ذخیره کردهام و زیاده نما بخبر دادن

از آنمیلی که کردم بعد از خوردن چنانچه گمان کردی که خداوند بتو زیادتر داده است فرمود
اما آنچه خوردهٔ و ذخیره کردهٔ خبر میدهم ترا و خبر میدهم بآنچه کردهٔ در خلال آن و آنچه بر زبانت
که خداوند ترا مفتضح میکند بسبب آن گم کردنت پس اگر ایمان آوردی بخدا و رسول ضرر نمیزند
ترا افتضاحت و اگر اصرار بر کفرت کردی چنانچه در دنیا مفتضح شدی در آخرت مفتضح میشوی
و امر آخرت تمام شدن ندارد عرض کرد چه خوردم حضرت فرمود نشستی ای ابوجهل مرغ بریانی را
بخوری و آنرا خوش طعم کردی پس چون دست بر آن گذاردی برادرت ابو البختری اذن
گرفت بر تو داخل شود پس مشکلت شد که از مرغ تو بخورد و بخل نمودی پس آنرا از زیر دامنت
پنهان کردی تا رفت جسارت نموده عرض کرد دروغ گفتی ابدا چنین چیزی نشده نه مرغ
خوردهام و نه از آن ذخیره کردهام پس چه کردم بعد از خوردن چنانچه گمان کردی حضرت
فرمود نزد تو سیصد دینار بود و ده هزار دینار هم ودیعهٔ مردم است نزد تو صد دینار و دو
دینار و پانصد دینار و هفتصد دینار و نهصد دینار و هزار دینار و نحو این تا تمام ده هزار مال هر
در صرهٔ ایست و عزم تو این است که خیانت بآنها کنی و حقشانرا از ایشان بزنی و انکار کرده و منعشان
نمودی و امروز بعض دجاجه را خوردی و باقی را ذخیره کردی و اینها را دفن کرده و مسرور شدی که خیانت
کرده بندگان خدا را و مطمئن هستی که خوب تدبیر کرده و تقدیر خداوند برخلاف تدبیر تو است
ابوجهل تکذیب کرد و عرض کرد نه ده هزار دینار و دایع مردم را دزدیده اند حضرت فرمود ای ابوجهل
اینحرف از من نیست که تو تکذیب میکنی این جبرئیل است که از جانب خدا مرا خبر میدهد و او است
تصحیح شهادت و تحقیق مقالتش پس حضرت فرمود ای جبرئیل آن دجاجه که ابوجهل خورده است
بیاور پس آنرا حاضر کرد پیش روی آنحضرت فرمودند ای ابوجهل میشناسی اینرا ابوجهل گفت نه
و مثل آن دجاجه که بعضی از آن خورده شده باشد بسیار است پس حضرت فرمود ای دجاجه

ابوجهل محمد را تکذیب کرده بر جبرئیل و جبرئیل را تکذیب کرده بر خداوند پس شهادت بده
از برای محمد بتصدیق و از برای ابی جهل بتکذیب پس دجاجه بسخن درآمد و گفت شهادت میدهم
یا محمد که تو رسول خدائی و سید همه خلق هستی و شهادت میدهم که ابوجهل دشمن خدا است و جاحد
حقّ است ابوجهل یکطرف مرا خورده است و باقی را ذخیره کرده و تو او را خبر دادی و تکذیب کرد
و مرا حاضر نمودی پس بر او باد لعنت خدا و لعنت لاعنین با گوشش بخیل هم هست برادرش اذن
خواست بر او داخل شود مرا زیر دامانش گذارد که مبادا از من بخورد یا رسول الله تو صادق مصدق
هستی و ابوجهل مفتری و کاذب و لعین است پس حضرت فرمود ایمان بیاور تا ایمن شوی
از عذاب خدا ابوجهل گفت گمان دارم که اینها از خیال من آوردی و توهم کرده ام حضرت
فرمود آیا هیچ فرق هست میان مشاهده تو این امور را و مشاهده کردن سایر چیزها از نفس
خودت و سایر قریش و عرب شنیدند کلام ایشان ابوجهل عرض کرد نه فرمود چه میدانی که
جمیع آنچه می شنوی و می بینی تخییل است یا شهود ابوجهل عرض کرد آنها همه شهود است تخییل
نیست حضرت فرمود پس اینهم تخییل نیست چه چیز در عالم از این محکم تر است پس حضرت دست
مالید بر پهلوی مرغ که خورده شده بود گوشتش روئید و افزون از آنچه بود فرمود این آیت را
دیدی عرض کرد خیال کردم چیزی ولی یقین نکردم پس حضرت فرمود بجبرئیل بیاور بارهائی
که پنهان کرده است شاید تصدیق بآنها بکند پس کیسه ها را خدمت حضرت حاضر کردند بهمان قدر
بود که حضرت فرموده بودند پس حضرت صاحبان پولها را یکی یکی حاضر فرمود کیسه ها را بصاحبانش
در حضور ابی جهل رد فرمود و او نگاه میکرد تا همه را رد فرمود و ابوجهل مفتضح شد و سیصد
دینار باقی ماند پیش روی آنحضرت فرمود ای ابوجهل حال ایمان بیاور تا این سیصد مثقال را
بگیری و بر تو برکت کند تا از همه قریش صاحب دولت تر شوی گفت ایمان نمیآورم و این کیسه ها

مال منست و میگیرم چون رفت بردارد حضرت فرمود ای دجاجه ابوجهل را نگاه دار مگذار
کیسه را بر دارد دجاجه برجست بر سر ابی جهل و او را با چنگهای خود گرفت و بلندش کرد در هوا
و برد او را روی پشت بام خانه اش گذارد و حضرت این سیصد دینار را عطا فرمود بفقرای مؤمنین
پس حضرت نظری فرمود باصحاب که ای اصحاب محمد این آیتی است که خداوند برای ابی جهل ظاهر کرد
پس عبا دکرد و اینمرغ که زنده شد از مرغهای بهشت میشود که بر شما میپرد تا آخر حدیث و آن طولانیست
و شریف و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در ذیل اغلب آیات که حکایت اقتراح
و تحکمی از قریش یا یهود در آنها شده بمعجزه یا معجزاتی حکایت فرموده اند پس چطور ثابت میکنند با اینکه
حضرت هیچ جا معجزی نیاوردند و اگر بگوئی در این آیات اقتراحیه ذکر نشده است که معجز
میکنم یا چنین معجزی میآورم عرض میکنم چه لزوم کرده چنین چیزی اگر کسی اندکی شعور
داشته باشد میفهمد که بنای کتاب خدا بر بیان وصف الحال و گذارش ایام و کسب غیبت بلکه
مراد بیان علوم و رسوم و حکم و مواعظ و حقایق و شرایع و احکام است اگرچه قصه و حکایتی هست
ضرب المثل است یا محض تذکر و تنبه و خاصه قصص سایر انبیا را که حضرت بیان میفرمود
در واقع نوع معجزی بود برای یهود و نصاری زیرا که خود حضرت امی بود و کتب سماویه را قرائت نکرده
و تواریخ آنها را نمیدانست و با احبار و رهبانهم جلوس و مکالمه نداشت که احتمال دهی از آنها
خبری و قصه آموخته بلکه اگر کسی توریه را دیده باشد میفهمد که قصص انبیا و حالات ایشان بقدری که
در قرآن مذکور شده موافق با قصص توریه در همه چیز نیست مثل قصه حضرت آدم و بیان خلقت
آن بزرگوار در بعضی چیزها موافق خبر توریه است ولی در بعضی چیزها که مخالف توحید خداوند
و تنزه و تقدس اوست مخالفت در قرآن بوجه حکمت بیان شده و آنچه در توریه موجود است
مسلم مصحف است و هکذا قصص سایر انبیاء در بعضی چیزها مخالف با توریه است و بعضی مختص

هم در قرآنست که در توریه نیست و کذلک با انجیل هم در هر مطلب و قصه موافق نیست
و این اعظم گواه است که آنچه فرموده مأخوذ از توریه و انجیل نیست از احبار و رهبان
هم نیاموخته است و در بلدی هم پرورش یافته بود که اهل هیچ هنر و علم و کمالی نبودند
بلکه اغلب عامی بودند در همان بلد هم در شهر نبود که گمان بری از جده و اعمام کمالی آموخته بلکه
نزد دایه و اخوان رضاعی بود که مردمان اعراب بادیه نشین بودند پس چنین کسی یک مرتبه بیرون
آید برای خلق بیان کند که آدم چنین کرد نوح چنان ابراهیم چنان کرد موسی چنین عیسی
چنان و هکذا و بعضی احکامشان را بیان کند خود این معجزه است بلکه گاه میشد یهود محض تعنت
ایرادات میکردند حضرت از کتب خود ایشان جواب میفرمود طوریکه مبهوت میشدند اگر گمان
میداشتند که حضرت درس خوانده یا ایراد میکردند یا اگر جواب میشنیدند عجب نمی‌کردند
خلاصه ذکر بعضی قصص و اخبار ماضین بجهة این حکمتها است ولی نقل کردن معجزات خودش چه ثمر داشت
مراد تاریخ نویسی که نبود ولی بقدر آنکه ظاهر فرماید که صاحب معجزات است کلیه بیان فرموده
چنانچه خواهد آمد خلاصه لقد اسمعت لو نادیت حیا ولکن لا حیوة لمن تنادی هیچ یقید
مؤمنین بدانند که آنکه میگوید هرچه آنها اقتراح کردند حضرت اعتنا نفرموده و معجزه نیاورده و فرموده
قرآن هست دروغ گفته است یکوقتی هم فرموده قرآن آیت من است و حرفی نیست در این
ولی باز رفع عذر هم کرد اما همانطور که آن روز ابوجهل قبول نکرد امروز هم این ابوجهلها قبول
نمی‌کنند

قال واگر تمام قرآن مجید را تفحص نمائی یکموضع را نتوانی یافت که آنحضرت معجزه غیر
قرآن مجید استدلال فرموده باشد و یا مقترحی از مقترحات قوم را اجابت فرماید بلی بعض علماء
در اثبات معجزات حضرت خاتم الانبیاء بانشقاق قمر و اخبار از غلبه روم بر این استدلال فرموده اند

و بر اهل علم و درایت ظاهر است که این استدلال ابداً در هیچ مسئله نفع نمی‌بخشد زیرا که اهل بهاء منکر
معجزات حضرت خاتم الانبیاء نیستند چنانکه در اول این فصل بان تصریح نمودیم بل کلام ما در این
است که معجزات دلالت مستقله در اثبات صدق ادعای نبوت ندارد و حضرت رسول در اثبات
حقیت خود بمعجزات استدلال نفرموده اند و اگر اهل بصیرت در آیه اقتربت الساعة وانشق
القمر و آیه الم غلبت الروم نظر نمایند می‌بینند که ابداً بر فرض وقوع انشقاق قمر آنحضرت بظهور
این آیت بر حقیت ظهور خود استدلال نفرموده اند و هرگز در غلبه روم احتجاجی ننموده اند و هر چند
کفار بکلمه لولا یأتینا بآیة من ربه فریاد میکردند آنحضرت جز بکتاب مجید متمسک بهیچ دلیلی
و برهانی نگشته اند

کأنه شیطان از دهان او سخن میگوید و شیطان او بسیار مکار است عبارتهایی
نرم بیان میکند که مسلمین بیچاره بدامش افتند پس از آن مکنون سر خود را ظاهر کند و آنچه گمان دارم
اینقدر هم شعور نداشته که همین شبهات را هم القا کند همه اینها را از کتب نصاری گرفته است آنها
از این قبیل سخنان در کتب خود دارند این ایام هم عزمی گماشته اند بر ترجمه کردن و منتشر نمودن
کتبی از ایشان دیده ام مخصوصاً نوشته اند که حضرت موسی علیه السلام معجزات خود را در توریه
ذکر فرموده و حضرت عیسی در انجیل اگر پیغمبر هم معجزی داشتند در قرآن ذکر میشد حضرات اینها
هم در این کتابها شاید دیده اند و وسیله دستشان آمده است ولی بحول الله و قوته تا حبل وریدش این
خادم ملت بیضاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و علامه داعی بسوی مهدی امت و سراج
ائمه علیهم السلام و عجل الله فرجه میخندید هر دامیکه بیندازد پاره میکنم و نمیگذارم ضعفا را اغوا کنند
ولی کسانیکه خود ایشان شریک شیطان هستند محال است بر ایشان ثمری کند و از خود آنمرد
استمداد میجویم عرض میکنم مراد چیست از این سخن آیا میگوئی در جائی نفرموده من چنین معجزی کردم

ایمان آورید راستست باین ترتیب و وضع نفرمود تعداد معجزات را هم در آیه یا آیاتی پشت هم
نفرمود صحیح است ولی لزومی هم چندان نداشت که باینوضع بفرماید اگر همینطور مطلقا فرموده باشند
که آیات ظاهر شد یا آوردم یا قوم با آیات ایمان نیاوردند که معلوم شود مراد معجزات است آیات دلالت
میکند بر اینکه پیغمبر معجزه داشته مسلم دلالت میکند و همچنین بعضی اخبار بغیب یا بیان بعضی امور
خارق عادت فرماید آیا حکایت معجز هست یا نه مسلم حکایت معجزاست بلکه خود معجزات است اما هم که
زیاده از این نمیخواهیم نه مدعی هستیم و ما در این مقام بقدریکه در بادی نظر بنظر آید بدون تعرض بشرح
زیاد مگر بقدر حاجت چند آیه نقل میکنیم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر در سورهٔ بقره میفرماید
یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو
مبین فان زللتم من بعد ما جائتکم البینات فاعلموا ان الله عزیز حکیم هل ینظرون
الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام و الملائکة وقضی الامر و الی الله ترجع الامور
سل بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیة بینة ومن یبدل نعمة الله من بعد ما جائته
فان الله شدید العقاب بنظر انصاف در این آیات ملاحظه کن چه نحو بیان میفرماید که
حضرت رسول صلعم با آیات بینه یعنی معجزات مطلب را ظاهر فرموده بعد مثل به بنی اسرائیل فرموده
که از آنها بپرس موسی چه قدر معجزه برای آنها آورد که قبول کردند یا نکردند و ملاحظه ملازمهٔ دعوی
نبوت را با معجزه آوردن چه نحو بیان فرموده که ما موسی با معجزه امر را ظاهر فرموده نه بمحض دعوت
بی برهان زیرا که مسلم است که از آیات ادلهٔ عقلیه مراد نیست بجهة اینکه عوام دلیل عقلی نمی
فهمند صفات شخصیه خود انبیا هم که مسلم مراد نیست بجهة اینکه عوام شعور نمیکنند که از اخلاق
و صفات انبیاء ایشانرا بشناسند پس مراد معجزات است لامحاله و معنی آیه را از فرمایش حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام عرض میکنم فرمود چونکه خدا دو فرقه را بیان فرمود یکی فرقه

و با بلا

ومن الناس من یعجبک قوله دیگری ومن الناس من یشری نفسه و بیان حال ایشانرا
فرمود مردم را دعوت فرموده بسوی کسانیکه پسندیده و فرمود ایمؤمنین داخل شوید در سلم
بسوی اسلام کافة یعنی همه داخل همه اسلام شوید جمیع را قبول کنید نه بعضی را قبول کنید بعضی را
منکر شوید بعد فرمایش میفرماید حاصل اینکه قبول نبوت کرده اید ولایت را هم قبول کنید و متابعت
نکنید آنچه شیطان بشما تخلی میکند از طرق غی و ضلالت بعد شرحی میفرماید بعد میفرماید پس
اگر لغزیدید از اسلام که تمامیتش بولایت است بعد از آنکه بینات بر شما ظاهر شد از قول
پیغمبر و فضل او و آمد شما را دلالات واضحهٔ باهره بر اینکه پیغمبر یکه دلالت بر امامت علی
فرموده است نبی حقست و دین او حق است پس بدانید که خداوند قادر است بر معاقبهٔ مخالفین و ثواب
دادن موفقین حکیم است در آنچه میفرماید ملاحظه کن چه طور ظاهر فرموده است که بینات دلالات
واضحه نیره است بعد چند سطر دیگر میفرماید در شرح ولایت حضرت امیر و فرمایشات که فرموده اند
بمناسبت تاویل آیه باینمسئله تا آنکه میفرماید در بیان هل ینظرون تا آخر که چون رسول خدا ایشانرا
بهور فرمود با آیات خودش و قطع فرمود عذر ایشانرا بمعجزات خودش و از این فرمایش
بطور وضوح معلوم میشود که مراد از بینات معجزات است خلاصه میفرماید بعضی ایمان آوردند و بعضی
اقتراح کردند اقتراحات باطله که باید چشمه جاری کنی و هکذا سایر آنچه در آیه مذکور است
خداوند فرمود یا محمد آیا نظر میکنند این مکذبین بعد از این آیات و معجزات که ظاهر کردی
و قطع عذر ایشانرا بمعجزات نمودی مگر اینکه بیاورد خداوند در ظلهائی از غمام و بیاورند
ایشانرا ملائکه آنچه اقتراح کردند بر تو از امور محال ممتنعه در دنیا از آمدن خدا که جایز نیست
و نمیشود و امور باطله مثل آوردن ملائکه که نخواهند آمد مگر با زوال ایشان و وقتیکه ظاهر کنیم
هلاک شوند بسبب ظلمشان و وقت توانیشو وقت تعبد است نه وقت مجیئ ملائکه بجهت هلاک

۵۱

گردن وایشان جاهلند در این اقتراحشان پس وقتیکه اینها آمدند دیگر امر میگذرد و بسوی خدا بر
باز میگردد همه امور پس او متولی حکم میشود و چند حدیث دیگر هم قریب همین روایت فرموده اند
بعد میفرماید سل بنی اسرائیل و در ذیل این آیه از آنحضرت چیزی نیافتم و منقول است ظاهراً او
حاصل معنی اینست که سؤال کن از بنی اسرائیل چقدر آوردیم برای ایشان معجزه ظاهره بیّنه
در برهان از ابوبصیر روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که قرائت میفرمودند و
اتبعوا ما تتلوا الشیاطین بولایة الشیاطین علی ملک سلیمان و میخواند سل بنی اسرائیل تا آخر
فرمود بعضی از ایشان ایمان آوردند و بعضی از ایشان منکر شدند و بعضی از ایشان اقرار کردند
و بعضی تبدیل کردند و هر کس تبدیل کند نعمت خدا را بعد از آنکه بیاید او را پس بدرستی و تحقیق که
خداوند شدید العقاب است ملاحظه کن در این آیات اولاً بیان میفرماید که حضرت رسول
معجزات آورده است و قبول نکردند گویا منتظرند که خدا بر ایشان ظاهر شود و دلالتشان کند
و منتظر که بیایند و این نمیشود و اگر ملائکه آمدند هلاک میشوند و از ظاهر آیه چنین مستفاد است که اینها انتظار
می کشند مگر خداوند بیاید ایشان را در ظلل ها از غمام و ملائکه یعنی بیایند ملائکه یا خداوند در میان
ملائکه بیاید ولی آنچه در حدیث فرموده اند همان جهت چراکه قرائن حال شاهد است که آنها منتظر
بروز آیاتی مثل آیات موسی بودند پس از آن تفصیل بنی اسرائیل را میفرمایند و حال ایشان را با موسی
و اما آنچه عرض کردم از دلالت آیه بر ملازمت از اینجهت است که میفرماید موسی با آیات دعوت
کرد پس اگر بی آیت دعوت میکرد و قبول نمیکردند ملوم نبودند و خداوند میفرماید قل هاتوا برهانکم ان
کنتم صادقین پس نبوت را برهانی لازم است و برهانش معجزه است چنانچه در اخبار عدیده
فرمایش شده و اگرچه براهین دیگر هم دارد از صفات و حالات و اخلاق ولی آنها بر همه کس ظاهر
نمیشود آنچه همه کس میفهمند معجزات است و بعد از این تحقیق این مسئله انشاء الله میشود در همین مقام مراد از فضل

آیاتست بعد از این آیات بفاصله یک آیه باز تاکید میفرماید بذکر جمیع امم کان الناس امة
واحدة فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین
الناس فیما اختلفوا فیه و ما اختلف فیه الا الذین اوتوه من بعد ما جائتهم البینات بغیاً
بینهم فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق باذنه و الله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم یعنی مردم همه یک امت بودند یعنی قبل از نوح علیه السلام زیراکه انبیاء
تبعیه راه میرفتند و عالم صالح نبود از برای دعوت پس همه بر ضلالت بودند و بطور
جاهلانه راهی میرفتند پس خداوند مبعوث فرمود نبیین را بشارت دهنده و انذار کننده و نازل
کرد با ایشان کتاب را بحق تا حکم کند میان مردم و مراد از کتاب نوع کتب انبیاء است و صحف
ایشان و اختلاف نکردند در کتاب مگر همان امتی که بر ایشان نازل شده بود در میان خودشان
بعد از آنکه معجزات ظاهره بیّنه آمد ایشان را و اختلافشان بجهت گمراهی میان خودشان بود
و معین است که ضلالت خود امت بواسطه اختلاف در وصی بوده است در هر زمان چنانچه معلوم
است و حال در صدد بیان آن نیستیم پس خداوند هدایت فرمود مؤمنین را در آنچه که مایه الاختلاف
شد از حق باذن او و خدا هدایت میکند هر کسرا میخواهد بسوی صراط مستقیم از این آیه معلوم شد که
هر پیغمبر صاحب کتابی معجزه غیر از کتاب هم داشته در سایرین که حرفی نیست ولی در پیغمبر ما
که سخن دارند آیه بعمومش دلالت میکند اگر انصاف دهی و همچنین در سوره بقره است تلک
الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و آتینا عیسی
بن مریم البینات و ایدناه بروح القدس و لو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم
من بعد ما جائتهم البینات و لکن اختلفوا فمنهم من آمن و منهم من کفر و لو شاء الله
ما اقتتلوا و لکن الله یفعل ما یرید یعنی این رسل هستند که فضیلت دادیم بعضی ایشان را بر بعضی
بعض

بابعضی ایشان خداوند تکلم فرمود و بعضیرا درجات بالا برد و آوردیم عیسی بن مریم را آیات
بینه و مؤید کردیم اورا بروح القدس و اگر خداوند بخواهد مقاتله نمیکنند آنهائیکه بعد از ایشان
هستند بعد از آنکه آمد ایشانرا آیات بینه یعنی معجزات ولکن اختلاف کردند پس بعضی از ایشان
ایمان آوردند و بعضی از ایشان کافر شدند و اگر خدا خواهد مقاتله نمی کنند ولکن خداوند
هرچه اراده فرماید میکند شک نیست که رسل جمع است و محلی بالف و لام پس شامل است تمام
رسل را از آدم تا خاتم و اینهم که فرمود بعضیرا درجاتی بالا برده است مسلم یا مراد حضرت خاتم
است و ادریس و عیسی یا نوع ایشان اگر مراد عروج بسموات است که مخصوص بخاتم است و ادریس
و عیسی علیهم السلام اگر مراد شأن و مرتبه است پس خاتم هم داخلست بطریق اولی و میفرماید همه را آیات
بینه داده ایم و بیشک قرآن تنها معجزه بینه نیست که همه کس نفهمند بر فرض هم کسی نفهمد مخصوص
بعرب است و بعضی علمای سایر فرق و چنین چیزی را معجز بینه نمیگویند خاصه در آیات سابقه
دیدی که فرمود بعد از نزول کتاب خداوند آیات بینه ظاهر فرموده است که کتابرا تا آنها
ثابت فرموده است پس معلوم است که این بینات یا غیر کتاب است یا کتاب هم جزو آنهاست
و اخبار چندی هم دلیل این مطلب است که مراد از رسل همه انبیا هستند و حضرت امیر علیه السلام
بجهت مقاتله خود شان با نصاب استدلال باین آیه میفرمودند و میفرمودند مائیم آنهائیکه بعد
آمده ایم و مؤمنین هستیم که با کفار مقاتله میکنیم و در سوره آل عمران میفرماید قل للذین
کفروا ستغلبون و تحشرون الی جهنم و بئس المهاد قد کان لکم آیة فی فئتین التقتا فئة
تقاتل فی سبیل الله و اخری کافرة یرونهم مثلیهم رأی العین والله یؤید بنصره
من یشاء ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار یعنی بگو بکفار زود باشد که مغلوب
شوید و محشور شوید بسوی جهنم و بد جای قراریست یاد است آنچه بر خود ممهد کردید در آیه

ثانیه اگر چه در مرجع ضمیر یرونهم فی الجمله اختلافی است ولی در دلالت بر مطلب ما فرق نمی کند و اختلاف
نیست و از چند وجه دلالت دارد و جواب حضرات را میدهد یکی اینکه تصریح فرموده که این معجز است
و مصنف مدعی بود که بر فرض معجزه باشد نفرموده این معجزه است و یکی اینکه معجزه شخصی خصوصا
بیان فرموده میفرماید بتحقیق که از برای شما آیتی بود در دو فرقه که جمع شدند در بدر از مؤمنین و
کفار یکفرقه در راه خدا مقاتله میکردند و فرقه دیگر کافر بودند میدیدند ایشان را دو مساوی
خود یک معنی اینست که خداوند مؤمنین را بچشم کفار دو مساوی خودشان بنظر آورد که بترسند و ضعیف
شوند یک احتمال میدهند که مراد این باشد که مؤمنین آنها را دو مساوی میدیدند با اینکه عدد
ایشان بیشتر بود بملاحظه اینکه خدا وعده فرموده بود که هر یک تن برابری با دو تن کنند و هر دو
محتمل است و بهر دو معنی معجز بینی است و این رؤیتهم رأی العین است که بی شبهه بر ایشان ظاهر بود
چنانچه در آیه تقلیل میفرماید که بعد عرض میشود و خداوند تایید میکند بنصر خود هر کسرا میخواهد
و در این فقره هم اظهار فرمود معجز را که با معجزه خدا تایید فرمود و تقویت نمود بدرستی که در
این عبرتست از برای اولوا الابصار و آیه اولی هم معجزه بینه است که خبر پیش دادند و مغلوب شدند
اما یهود بجزیه دادن و تمکین نمودن و مشرکین بمقتول شدن دیگر معجز چه طور ظاهرتر خواهد بود
و در سوره انفال میفرماید و اذ یریکموهم اذ التقیتم فی اعینکم قلیلا و یقللکم فی اعینهم
لیقضی الله امرا کان مفعولا و الی الله ترجع الامور یعنی وقتیکه مینمایاند خداوند بشما ایشانرا
وقتی روبرو میشوید در چشمهای شما قلیل و شما را هم بچشم ایشان کم میآورد تا آنچه جاری سازد
خداوند امری را که تقدیر فرموده اعدا را بچشم مسلمین کم آورد که قلبشان قوی شود و ایشانرا
بچشم آنها کم آورد که آنها هم جری شوند و فرار نکنند پس روکنند تا مسلمین آنها را قتل کنند و
مقهور و مغلوب شوند و بسوی خداوند بر میگردد همه امور و این آیه هم در شرح غزوه بدر است که

آیات و معجزات آنحضرت در آن غزوه ظاهر شد و در برهان از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
که فرمود ابلیس در روز بدر مسلمین را در اعین کفار کم میآورد و کفار را در چشم مؤمنین زیاد
میآورد جبرئیل شمشیری باو حواله کرد پس گریخت و گفت ای جبرئیل مرا خداوند مهلت داده است
در رفت تا در دریا تا آخر حدیث و از آیه ظاهر میشود که پس از آنکه شیطان چنین کرد حضرت حکمی فرموده
است هر دو فرقه را در چشم یکدیگر کم آورده و این معجزی ظاهر و بین است که هیچ عاقل در آن
شبهه نمیکند زیرا که تصرف در نفوس است و تصرف کردن در نفوس مردم و برگردانیدن آن
خیالات بدون قول و تکلم بیک اراده صعب تر است از تصرف نمودن در اجسام غلیظه و کوه
ظاهر در انظار خلق این مشکل تر باشد و این تخییل غیر از شعبده و سحر است زیرا که شعبده تصرف
کردن در خیالات نیست ولی بچلد دستی است که کار را بنحوی میکند که مردم ملتفت نشوند
مثل اینکه بعضی ثقات روایت میکردند که شخصی که از شعبده اطلاعی داشت با بهائی که مرشد
حضرات است محاجه نمود و بعضی شعبده های عجیبه برای او اظهار کرد مثل اینکه چنین نمود که سر
خود را برداشته و روی زانو گذارده تراشید و همچنین از این قبیل کارها کرد فبهت الذی
کفر پس از آن گفت من این اعمال را تعلیم گرفته ام در فرنگستان تو اگر راست میگوئی یک کار
خارق عادت بکن اینها باصطلاح عوام چشم بند و تردستی است و همچنین سحرها از این قبیل است
یا ببعضی معالجات است ولی این عمل که یک قشون را یک قشون کمتر ببیند از عددشان یا زیادتر
باین معالجات و حیلها نمیشود الا بقوت نفس نبی یا ولی که تصرف در نفوس کنند بهر حال این معجز
بینی از آنحضرت است که خداوند ذکر فرموده است و بحرف مزخرفش این بود که اظهار نفرموده من
چنین معجزی کردم ملاحظه کن در همین مقام که در مقام تمام حجت میفرماید بجهة اینکه در مقام ذکر حجج
و بینات و موعظه است مثل آیه اولی که آنهم حکایت غزوه بدر است و تمام حجت با آن فرموده است

باری اگر هزار از این بینات آیات نقل کنم ملحدین ثمر نمیکند از دهان مبارک پیغمبر خدا صلعم
شنیدند و با ایشان اثر نکرد امروز بسخن من عاجز ذلیل چگونه متأثر میشوند ولی از من گفتن است
بجهة اتمام حجت تا سیه روی شود هر که در او غش باشد بالجمله و در سوره احزاب میفرماید
یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمت الله علیکم اذ جائتکم جنود فارسلنا علیهم ریحا و جنودا
لم تروها و کان الله بما تعملون بصیرا یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید متذکر شوید نعمت خدا را
بر شما وقتیکه آمد شما را بادی و جنود دیگه شما آنها را نمیدیدید و خداوند بصیر است بهر چه شما می کنید
اصل این معجز در وقعه احزاب است از حضرت صادق علیه السلام مرویست که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم ایستادند بر تلی که بر روی آن مسجد فتح است در غزوه احزاب در شب تاریک ظلمانی
سردی پس فرمود کیست برود خبر قشون مخالف را برای من بیاورد و اجرش دخول جنت است احدی
جواب نداد حضرت صادق بدست خود اشاره فرمود و فرمود چه مزد میخواستند بهتر از بهشت که اجابت
ننمودند بعد فرمود کیستی شخصی عرض کرد حذیفه هستم فرمود صوت مرا نشنیدی از اول شب تا حال
که هیچ نمی گفتی نزدیک آمد و عرض کرد از سرما و مرض فدایت شوم نتوانستم جواب دهم حضرت فرمود
خداوندا او را حفظ فرما از پیش رو و پشت سر و راست و چپش تا او را برگردانی پس فرمود ای حذیفه
هیچ مگو تا برگردی نزد من پس کمان و تیردان خود را برداشت و رفت حذیفه گفت رفتم و کلی
مرضی نداشتم و از سرما باک نداشتم پس گذشتم بر در خندق دیدم مؤمنین و کفار را هر اگر چه نو دیدند
پس حضرت برخاست و فرمود یا صریخ المکروبین و یا مجیب دعوة المضطرین اکشف همی و غمی
و کربی فقد تری حالی و حال اصحابی پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد خداوند عز ذکره مقاله و دعاء
ترا شنید و جواب ترا داد و کفایت کرد ترا از ترس دشمن پس حضرت بر زانو نشست و دست
خود را پهن کرد و چشمهای خود را بزیر انداخت پس فرمود شکرا شکرا کما رحمتنی و رحمت

اصحابی پس جبرئیل گفت یا رسول الله خداوند عز و جل فرستاد بادی از آسمان پایین و در آن سنگریزه
بود و بادی از آسمان چهارم که در آن سنگ بود و حذیفه گفت بیرون رفتم یعنی از در خندق آتشهای
لشکر را دیدم دیدم چند اول خداوند آمد با دیکه در آن سنگریزه بود و تمام آتشهای قوم را
خاموش کرد و خیام را انداخت و نیزه ها را انداخت بر زمین و دیدم که خود را بناچار میکردند با سپر
که سنگ بر آنها وارد نیاید و صدای سنگها را که بسپرها میخورد می شنیدیم حذیفه میان دو نفر
از مشرکین بنشست و ابلیس بشکل مرد مطاع در مشرکین برخاست و فریاد کرد ایها الناس شما با ساحت
این ساحر کذاب نازل شده اید آگاه باشید که فوت نشود شما را از امر او چیزی هلاک شدند جن
و حاضر شما برگردید و هر کسی نگاه کند بجلیس خودش حذیفه گفت نظر کردم طرف راستم و دستی با زدم
گفتم کیستی گفت معاویه هستم بطرف چپ گفتم کیستی گفت سهیل بن عمرو ازدی حذیفه گفت چند ابهم
اعظم رو کرد ابوسفیان برخاست بسوی راحله خود پس فریاد کرد در میان قریش النجا النجا خلاصه
هر یک طایفه خود را اگر دند و حرکت کردند حذیفه آمد خدمت حضرت پس تفصیل را عرض کرد
حضرت صادق فرمود اشبه روز بود بقیامت خلاصه این تفصیل را خداوند بیان فرموده است
و در آیه کریمه ملاحظه کن چه نحو معجزه حضرت را بیان فرموده است و سیاق را می بینی که محض تذکر و تنبه
و اتمام حجت فرموده و در خود آیه هم میفرماید متذکر باشید این نعمت را دیگر اگر داری که چرا
نفرموده این معجزه من است پس بر خدا ایراد کن و میفرماید و اذ یعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم
و تودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم و یرید الله ان یحق الحق بکلماته و یقطع دابر
الکافرین لیحق الحق و یبطل الباطل و لو کره المجرمون   اذ تستغیثون ربکم فاستجاب
لکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین و ما جعله الله الا بشری لکم و لتطمئن به قلوبکم
و ما النصر الا من عند الله ان الله عزیز حکیم   اذ یغشیکم النعاس امنة منه و ینزل علیکم

من السماء ماء لیطهرکم به و یذهب عنکم رجز الشیطان و لیربط علی قلوبکم و یثبت به
الاقدام   اذ یوحی ربک الی الملائکة انی معکم فثبتوا الذین آمنوا سالقی فی قلوب
الذین کفروا الرعب فاضربوا فوق الاعناق و اضربوا منهم کل بنان تا آنکه میفرماید فلم
تقتلوهم و لکن الله قتلهم و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و لیبلی المؤمنین منه بلاء حسنا
ان الله سمیع علیم نزول آیات در غزوه بدر است که در واقع در آن غزا معجزات از حضرت بسیار
باران بیرون ریخت و اگر بخواهیم شرح آیات را عرض کنم طول میکشد لهذا بترجمه و بیان مختصری اکتفا میشود
یعنی وقتیکه خدا وعده میدهد شما که یکی از دو طایفه بدست شما می افتد یا شتران و بارهای قریش یا خود
شان و دوست داشتید که بی خارش شما برسد یعنی آنکه جنگی نباشد و حربی واقع نشود که همان متاع قافله میدارید
باشد ولی خداوند میخواهد که حق را ثابت فرماید و عقبه کفار را قطع فرماید تا احقاق حق شود و ابطال
باطل اگر چه مجرمین اکراه داشته باشند وقتیکه استغاثه میکنید نزد پروردگار خودتان پس مستجاب
نمود دعای شما را و آن وقتی بود که مسلمین جماعت کفار را دیدند و در روایت شد شیطان بصورت
سراقه شده بود و جماعتی از شیاطین را همراه آورده بود که کفار قوی دل شوند و مسلمین ضعیف شوند
پس خداوند نصرت فرمود مسلمین را و جبرئیل با جماعتی از ملائکه نازل شدند و حمله بر شیطان کردند
فرار نمود حال بیان این معجز بزرگ را میفرماید بدرستیکه من مدد کننده شما هستم بهزار نفر از ملائکه
بیان روایاتی است که دید ملائکه نازل شدند بتفصیلی که در اخبار است و قرار نداد خداوند این رو بار را
مگر بشری برای شما و جهت اینکه مطمئن شود قلوب شما و نصرت نیست مگر از نزد خداوند و آنکه رجاله
میدیدند و صدای اسلحه آنها را می شنیدند و این معجزه بزرگی بود دیگر فقوکه اسباب ضعف بود
این بود که زمینیکه مسلمین واقف بودند سست بود و قدمهای ایشان استوار نمیشد و چون شب
خوابیدند خداوند خداوند بارانی فرستاد که در محلیکه مسلمین بودند نرم آمد بقدریکه زمین محکم شد

ورودی سر مخالفین سخت آمد بطوریکه اسباب صدمه و دهشت آنها شد بیان حال ایشان را
میفرماید که وقتیکه خواب عارض شما میشود بجهة ایمنی و نازل میشود باران بجهت اینکه شما را طاهر
کند چون بعضی جنب بودند و آب نداشتند بجهة غسل و بردارد از شما رجز شیطان را و محکم کند
قلوب شما را و ثابت کند خداوند قدمهای شما را و وقتیکه وحی میکند خداوند بسوی ملئکه که من
با شما هستم پس ثابت کنید کسانیرا که ایمان آوردند زود باشد که بیندازم در قلوب کسانیکه کافر
شدند رعب پس بزنید فوق اعناق و بزنید هر بنانی را تا اینکه میفرماید پس نکشتید شما
ایشانرا ولی خداوند میکشید و نریختی تو ریگ را ولی خداوند ریخت و شرحش اینست که بعد از آنکه
ملئکه نازل شدند و حمله بر اعادی کردند و رعب در دل آنها پیدا شد و مسلمین بر ایشان غالب
شدند حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله بحضرت امیر فرمودند قبضه ریگ بده پس گرفتند و ریختند
بر سر کفار و یکمرتبه شکست خوردند و فرار نمودند و این معجزات بینه است که خداوند عالم بیان فرموده است
دیگر نمیدانم بچه نحو باید معجزه را شرح داد و باین قسم خداوند بیان فرموده است و ظاهر فرموده است
که محل شبهه در واقع نیست معجزات عدیده را بیان نموده و در وقتیکه حضرت عزم مکه نمودند
و قریش منع نمودند و صلح فرمودند بر شروطیکه یکی از آنها این بود که سال دیگر مکه روند
جمعی راضی بصلح نشدند و جنگ کردند و شکست خوردند حضرت ایشانرا ملامت فرمود و در ضمن
فرمود شما اصحاب بدر نیستید که خدا نازل فرمود درباره شما اذ تستغیثون ربکم تا آخر شما اصحاب
احد نیستید که درباره شما نازل شد اذ تصعدون ولا تلوون تا آخر پس معلوم شد خود حضرت
استدلال بآیه فرموده است که بر شما چنین شد مگر یکدو نفر موده است معجزه لازمه نبوت است
آن مسئله دیگر است که جوابش عرض شد بعد هم باز شرح میدهم انشاءالله و همچنین میفرماید انا فتحنا
لک فتحا مبینا و این خبر غیب است آیه نازل شد بعد از اینکه حضرت از حج مصدود شدند

مصدود

و اصحاب اکراه از صلح داشتند و بعد از تفصیلی عذر خواهی کردند و حضرت از تقصیر ایشان در گذشت
و آیه رضوان نازل شد بعد نازل شد انا فتحنا لک فتحا مبینا و این خبر غیب است که خداوند
داده است و بعد هم میدانی که حضرت فتح فرموده است و بحد تواتر هم رسیده است و همچنین بعد از اینکه
پیغمبر صلوات الله علیه و آله مصدود شدند از حج خداوند آیتی از آیات خود ظاهر فرمود و بر پیغمبر
خود مکشوف فرمود قبل از فتح مکه خبر فتح را و بیان آنرا در کتاب مجید خود فرموده است بقول
خود لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤسکم
و مقصرین لا تخافون فعلم ما لم تعلموا فجعل من دون ذلک فتحا قریبا هو الذی ارسل
رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیدا ملاحظه کن چگونه
بیان معجزه نبی خود را اول نموده که خداوند راست فرمود رؤیای پیغمبر را که قبل از حدیبیه دیده
بودند هر آینه داخل میشوید مسجد الحرام را در حالی که ایمن هستید در حالیکه حلق و تقصیر نموده اید و نمیترسید
پس دانست پیغمبر آنچه شما نمیدانید و قرار داد دون این فتح قریبی اوست کسیکه رسول خود را
بهدی و دین حق فرستاد تا اینکه او را غالب فرماید بر همه ادیان اینهم معجزه دیگر که خبر داد غلبه
اسلام را و این بسی ظاهر است که اسلام ظاهرا و باطنا بر همه ادیان عالم غالب آمده است و
دولت اسلام شد و دول دیگر ضعیف شدند نهایت بعد از آنکه اختلاف میان خود شان پیدا شد
بظاهر جمعیت ایشان کمتر شد و امروز نصاری بظاهر بیشترند و لکن در معنی باز غلبه با اسلام است
بجهة اینکه ملتی که دین دارند مسلمین هستند سایر دینی ندارند بلکه اغلب مشرکند یا کافر و این مقام
مقام شرح حال ایشان نیست و ظاهر این آیات قبل از نزول بعضی از آیات دیگر که از آنجمله انا
فتحنا است نازل شده است بجهة آنکه بعد از مصدود شدن اصحاب عرض کردند آیا وعده نفرموده بودند
که لتدخلن المسجد الحرام فرمود من نگفتم امسال بلکه گفتم وارد میشوید در حال ایمنی و آن بعد خواهد شد

باری اینهم معجزه دیگر که در قرآن بیان شده و در سوره فتح معجزات عدیده است و چون بیان
آنها شرح و بسطی دارد متعرض نقل آنها نشدیم و آیات از این قبیل بسیار است برای اهل
حق زیاده از این حاجت نیست برای اهل باطل زیاده از اینهم بگوئی ثمر نمیکند و امّا در باب
انشقاق قمر و خبر روم دو سه فقره میگوید یکی اینکه میگوید اهل بهاء منکر معجزه پیغمبر نیستند
بلکه میگویند دلالت مستقله ندارد و یک سخن این است که میگوید بر فرض وقوع انشقاق حضرت بطور
این آیت استدلال بر حقیّت نفرموده است دیگر سخن این است که در اخبار از غلبه روم احتجاجی
نفرموده عرض میکنم امّا فقره عدم استقلال در دلالت قبل از این مختصری جواب داده شد بعد هم
بحول الله جواب کافی شافی میدهیم و امّا آنچه در باب انشقاق قمر گفته اولاً مگر شرح ملاحظه کن
که میگوید بر فرض وقوع از خود مصنف ندیده ام و نشنیده ام که بکلّی منکر هست بله ولی
بعضی از فرقه بابیه بکلّی منکرند و در رساله تقویم العوج شرح المطلب را داده ام مختصر حرفشان این است
که چنین چیزی نشده و کی دیده بعد از اینهم اشاره مختصری میکنند که روات دوستان پیغمبرند
یعنی حرفشان مناط نیست خلاصه اخیراً تأویل میکنند بانشقاق روح حیوانی و طلوع نفس انسانی
و البته که اینها بدترند از قریش و یهود که منکر پیغمبر بودند چرا که آنها بعد از آنکه دیدند این
معجزه را اولاً که از خانهای خود فریاد کردند که ایمان آوردیم نهایت بعد رؤسای ایشان مردم را
اغوا کردند که سحر است و خود شق القمر را آنها منکر نشدند نهایت بسبیل بروزش را منکر
شدند اینملاعین بالمرّه منکرند و بعد میگوید بر فرض شده باشد حضرت استدلال باین بر حقیت
خود نکرده عرض میکنم اینچه دروغ است که بیک نظر کردن منصفی بکلّی حرفت باطل میشود چه اراده
داری که حضرت استدلال بحقیّت خود بشق القمر نفرموده در قرآن نفرموده یا در اخبار اگر میگوئی
در قرآن نیست چشم را باز کن حواس خود را جمع نما بسم الله الرحمن الرحیم اقتربت الساعة

و انشق القمر و ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر تو را بخدا استدلال بر حقیت بهتر از این میتوان
کرد ساعه نزدیک شد یعنی خاتم مبعوث شد و قیامت نزدیک است دیگر پیغمبری مبعوث نمیشود
و قمر منشق شد باعجاز او و امّا مشرکین اگر معجزه ببینند اعراض میکنند و میگویند سحر مستمر است
یعنی سحر شدیدی است بعد بر ایشان ایراد میکند که چرا مقرّ بنبوت نمیشوید با این آیت بزرگ
و کذبوا و اتبعوا اهوائهم و کل امر مستقر و تکذیب کردند و متابعت نمودند آراء و خواهشهای نفسانی
خودشان را و هر امری مستقر است یعنی هر چیزی از خیر و شر ثابت است و جزا داده میشود و دیگر از
این واضحتر با سیاق قرآنی چه قسم میبایست استدلال فرماید بر حقیت بعد هم مثال نوح را
میفرماید و تکذیب امت و معجزه او را که طوفان است که شاهد حال خاتم باشد و چون شق القمر صرف
در ملک بود مثل را اولاً معجزه نوح قرار داد نه معجزات جزئیه بعد حکایت معجزات سایر انبیاء را
فرموده و همه بمناسبت ظهور اینمعجزه بزرگ و تکذیب امت است عجب میکنم انسان در مقام
عناد و لجاج چه طور چشم و گوشش بسته میشود که چیزی نمیفهمد حتی یک سوره را شعور نمیکند و نمیفهمد
و از طریق اخبار اگر میگوید که اینقدر اخبار صحیحه در اینباب هست که خود حضرات در همان حال حضرات
ائمه علیهم السلام در مقامات عدیده استدلال بشق القمر بر نبوت فرموده اند که دیگر جای
شبهه نمانده تا سیه روی شود هر که در او غش باشد و چون در آن رساله
اخبار اینمعجزه را هم نقل کرده ام و جوابهای شافیه و کافیه داده ام دیگر اینجا طول مقال نمیدهم
با اینکه محل شکی هم نیست نهایت شیطان دهان تهی است حرفهای بسیار میگوید و امّا فقره
غلبه روم بیا از مقام اثبات نبوت نفرموده که اشعاری باین بشود مراد تسلیت مسلمانان
بوده چون فارس بر روم غالب آمد مسلمانان بسیار غمنده شدند و مشرکین قریش مسرور شدند
بجهة اینکه فارسیان اهل کتاب نبودند و رومیان اهل کتاب بودند و فارسیان غالب شدند یعنی

سرحدات روم را گرفتند و بیت المقدس را گرفتند چون مسلمین غمین شدند خداوند تسلی با ایشان
داد که فارس پس از چندی مغلوب میشوند چون نزول آیه در مقام دعوت نبوده حاجت نبوده
که بفرماید این معجزی است و بر فرض هم که نفرموده باشد اگر حتی غلبی بگوید و نفرماید که
معجز من است آیا این دلیل میشود که معجز دلالتی بر حقیقت او ندارد حاشا که چنین باشد دلیل
دالست لازم نکرده بگویند این دلالت دارد ملتفت باشید مثل اینکه عالم هرگاه بیان
علمی کرد نفس بیان کردن دلیل علم اوست بطور استقلال لازم نکرده بگوید مردم ملتفت
باشید من عالمم بدلیل اینکه علم اظهار کردم همچنین است هر صاحب اثری اثرش ظاهر
میشود و نفس ظهور کافی از بیان اوست و آن عالمی هم که استدلال میکند بر اینکه آنحضرت
معجز است مرادش این است که در قرآن معجزه ذکر شده است و چون علم غیب مخصوص خدا است
پس دلیل است که قرآن من عند الله است اگر من عند الناس بود علم غیب نداشتند که اینطور
بیان نمایند و بعضی ایراد کردند باینکه در بضع سنین این امر اتفاق نیفتاد امام فرمود وقت را
که حتم نفرمود بلکه فرموده لله الامر من قبل و من بعد ولی اصل وقوع را حتم فرموده
وعده خداوند خلف نمیشود و شد

قال و بعض از علماء در اثبات معجزات آنحضرت باحادیث و روایات متمسک گشته اند
وجواب آن نیز در غایت وضوح است زیرا که اگر حدیث منافی با قرآن نیست البته مقبول است و اگر
منافی با قرآن است البته مردود است در انفصل ثابت شد که قرآن مجید معجزات اقتراحیه را رد فرموده
و ظهور بل طلب آیات مقترحه را موجب ازدیاد شک و ریب و منذر بعذاب و هلاک شمرده است
و بصراحت فرموده است که چون ملل ماضیه معجزات انبیا را تکذیب کردند و هلاک شدند لهذا
تکذیب ورد ایشان ما را از فرستادن معجزات باز داشت

اقول ملاحظه کن چه مکری کرده و چه لفظ نرم و نازک و مأنوس طبعی پیدا کرده
که هیچکس وحشت نکند بعد از آنکه رام شوند آنوقت مکر خود را واضح کند پس معجزات را که
قدم اول منکر شود پس از آن عصمت را منکر شود و اخبار را دروغ یا غلو بشمرد بلکه عصمت کل
انبیا را منکر شود خورده خورده علم را منکر شود و همینطور میکشد تا بجائی که اغلب شرع را منکر
شود و الحمد لله که خداوند مهلتش را گرفت و رئیس و مرئوس هر دو را برد و الا هر رشته سری دراز داشت
پس عرض میکنیم اولا اینسخن را که قرآن معرض است از ائمه هدی علیهم السلام روایت میکنیم و بفرمایش
ایشان اطاعت داریم پس باید بهمان نحو که ایشان فرموده اند عمل کرد نه برای خود ما و همچنین بحکم
همین قرآن ما تابع قرآنیم پس جمیع قرآن مطاع است نه بعض آیات دون بعض بعد از آنکه رجوع
بقرآن کردیم می بینیم میفرماید قرآن محکمی دارد و متشابهی و عمل بمتشابه شأن منافقین است که در
قلوبشان زیغ است و میفرماید تاویل قرآن را خود خدا میداند خدا هم که وحی بغیر پیغمبر نکرده لهذا
در همین قرآن ما را امر باطاعت خود و اطاعت پیغمبر کرده که میفرماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
ملاحظه کن دو لفظ چرا فرموده مسلم من خدا را که نمی بینم وحی هم که بمن نمیشود و اگر میشد چه حاجت بعث
رسل بود پس اطاعت خدا چه طور میشود اگر باطاعت رسول است که چرا مکرر فرموده است پس اینکه
معلوم است که یکوجهی دارد که فرموده اطاعت خدا کنید و اطاعت رسول نمائید پس اطاعت خدا لامحاله
باطاعت قرآن است پس هم باید اطاعت قرآن کرد و هم اطاعت فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله
و میفرماید و ان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول امام میفرماید رجوع بخدا رجوع
بقرآن است و رجوع برسول رجوع بسنت او و همچنین میفرماید من یطع الرسول فقد اطاع
الله خلاصه پس اطاعت رسول هم بحکم قرآن واجبست و همچنین اطاعت امام واجبست بنص قرآن
انما انت منذر و لکل قوم هاد مسلم هادی را باید اطاعت کرد و همچنین میفرماید و لو

ردّوه الی الله و الی الرّسول و الی اولی الأمر منهم لعلمه الّذین یستنبطونه منهم پس معلوم
شد مطلقا حکم قران و سنّت و حوادث همه را باید باولوالأمر رجوع کرد و همچنین از راویان
گرفت چنانچه فرموده یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین و همچنین میفرماید فلولا نفر من کلّ
فرقة منهم طایفة لیتفقهوا فی الدّین و همچنین میفرماید ان جائکم فاسق بنبأ فتبیّنوا که
بمفهوم دلالت دارد بر وجوب متابعت ثقه خلاصه حاصل عرض این است که کتاب خدا مطالب
و حرفی در آن نیست ولی اوّلا تنها نیست بلکه شارح او هم با اوست ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین
شارحین هستند ایشانهم مطاع هستند در قلیل و کثیر و کتاب از باب اینکه محکم و متشابه دارد و ناسخ
و منسوخ و چه بسیار آیات است که مدالیل آنها بر خلاف ظواهر آنهاست چنانچه در حدیث
شریف است پس تمام کتاب معرض اخبار نمیتواند بشود نه هر حدیثی که با هر آیه معارض شد میتوان ترک
کرد مثلا اخبار متعدده وارد شده در عصمت انبیا صلوات الله علیهم بعض اخبار هم بظاهر لفظ بسیار
بر خلاف دلالت میکند حال نمیتوانیم آیه عصی آدم ربّه مثلا و آیه سبحانک انّی کنت من الظالمین
و لیغفر لک الله ما تقدّم من ذنبک را مرجع و معرض قرار دهیم و بگوئیم این اخبار معارض
صریح قرآنست ملتفت باش چه عرض میکنم مثلا در احکام شرعیه فرموده الزّانیة و الزّانی
فاجلدوا کلّ واحد منهما مائة جلدة نمیتوان این آیه را معرض کرد و حکم کرد مطلقا زانی حکمش
این است و هر چه اخبار خلاف این است باید ردّ کرد بلکه زنها و زانین احکامشان فرق دارد محصن
و محصنه حکم دیگر دارند صغیر حکم دیگر دارد جاهل حکم دیگر دارد کافر حکم دیگر دارد پس باید این مطلب را
دانست که کدام قرآن معرض است با اینکه مسلّم معرض هم هست و ائمه مخالفت قرآن نمی کنند
پس آن قرآنی که معرض است آیه ایست که محکم باشد و منسوخ نباشد و معنی آن برای ما مسلّم شده باشد
لهذا فرمودند کتابی که مستجمع علی تأویله است نه مطلق کتاب و همچنین این کتاب و لو جامع جمیع

چیزها است ولی در ظاهر کتاب نیست چه بسیار حوادث حکمش برای ما از قرآن ظاهر نیست و چه بسیار
در باطنست لهذا اخذا و نزد ائمه را نصب فرموده است که مبیّن احکام باشند نهایت ایشان
میتوانند حکمی که میفرمایند از کتاب استخراج فرمایند لهذا اگر حدیثی وارد شد در مقامی و حکمی را
فرموده باشد که در قرآن نباشد ما نمیتوانیم بگوئیم که اینها در قرآن نیست ما قبول نداریم بلکه خدا فرموده
است اطیعوا الله و اطیعوا الرّسول و فرموده ما آتاکم الرّسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا
و ما از ادوات عموم است خواه در قرآن باشد خواه نباشد پس نمیشود ترک کرد این اخبار را اگر
چنین کنی نصف شریعت از دست میرود و همچنین آنچه مسلّم است این است که عرض کردن بر قرآن در صورت
تعارض اخبار است مطلقا اگر حدیثی وارد شد صحیح معمول به خاصّه متواتر هم باشد چنین حدیثی را نمیتوان
عرض کرد و لو مخالف ظاهر کتاب باشد در خود اخبار صحیحه که حکم بعرضه داشتن فرموده اند چنین می
فرمایند کتاب خدا هم حکم باین فرموده فان تنازعتم فی شیء فردّوه الی الله پس در
حال اتفاق همان متفق علیه حجّت است و در صورت تنازع و اختلاف فرموده و ما اختلفتم فیه
من شیء فحکمه الی الله و حدیث بی معارض صحیح خاصّه متواتر بالضروره معمول به است دیگر بیان
حکمت این امر لازم نیست در اینجا مراد بیان مسائلی است که مرتبط برد نامربوطهای اوست بازی
اگر بنا باشد که اخبار بی معارض را عرضه کنیم بر کتاب و اگر در کتاب نباشد ترک کنیم باز بیشتر احکام
شرعیه از میان میرود مثلا نماز ظهر چهار رکعت است مغرب سه رکعت صبح دو رکعت در قرآن این
مبهما حکم بصلوة ما شده در این وقت پس یک رکعت هم بشود در هر وقتی بحسب امر قرآن باید
کافی باشد و ما زاد در آن نمیتوان گفت فرض است چنانچه اگر آقا گفت آب بخور اگر یکدفعه خوردی
امتثال شده است حال نمیتوان گفت که اخبار معارض قرآن است باید ترک کرد بفهم آنچه گفتیم از آن محکم
است اخبار معجزه امّا اوّلا که اخبار معجزات خاتم معارض ندارد و لو در بعضی فی الجمله اختلافی

در وضع و کیفیت شده باشد ولی نوعاً در اصل وقوع معجزات عمده اختلافی نیست و بعضی آنها
اجماعی است بلکه ضروری شیعه و سنی است بعضی سندهای متواتره و متظافره است که محل شک
نیست اینها را نتوان عرضه کرد حال بر فرض که عرضه هم بنا باشد بشود بچه عرضه کنیم این آیات که تو
میگوئی هیچیک دلالت ندارد بر اینکه پیغمبر معجزات نیاورده اند بلکه دانستی از آنچه عرض شد که بر
ادعای خودت هم دلالت ندارد بجهة اینکه مدعی بود که حضرات اقتراح میکردند و معجز میخواستند
حضرت بسخن آنها اعتنا نمیفرمود و معجزی نمی آورد مفصلا شرح دادیم و فهمیدی که گاهی معجز هم
میفرمود نهایت بعضی چیزها که میخواستند که بمعنی لغو بود یا اصلاح نبود یا دلیل نبود حضرت اعتنا نمی
فرمود و علی فرض قبول لک نهایت آنست که در آیه حکایت نشده است آن معجزه اگر واقعه را خدا
حکایت فرماید آنچه عمده و اصل است بیان فرماید بعضی را هم ترک فرماید تو میگوئی باید نیست مثلا
حکایت انبیا را تمام و کمال نقل فرموده از هر یکی یک چیزی بیان فرموده حال اگر حدیثی وارد شود که موسی
چنین فرموده تو میگوئی دروغست بجهة اینکه در قصه موسی نقل فرموده همچنین در همه زمانها حضرات
تحکمی کردند بیانهای خدا و نصایح و مواعظ که تا قیامت میماند و بکار میآید عمده است بیان فرماید
دیگر لازم نیست نقل فرماید این قصه کجا بود حضار کیان بودند هم چنین لازم نیست نقل فرماید پیغمبر
این معجزه را هم کرد بجهة اینکه ایشان ولی ثقات دانا را باقی قضیه را نقل کرده اند و وقوع آنها اندک اهمیتی
هم نیست که فرموده باشد سایر انبیا معجزه آوردند مثل آنچه طلب میکنند آوردند و کافر شدند
با اینکه معجز هم آورده باشد چه بعین آنچه خواسته بودند چه امر دیگر چنانچه در اقتراحات مشرکین
عرب از قبیل چشمه جاری کردن و امثال آن از حضرت امام حسن زکی علیه السلام روایت
کردیم باری پس این آیات که بهیچوجه منافی روایات وارده در باب معجزه نیست و دلایل
از آنطرف مؤیدات بانواع دلالات تایید صحت این اخبار را میکنند یکی آیاتیکه روایت کردیم

در باب معجزات اگر بضاف دهی یکی آیه مبارکه و ایدناهم بروح منه که بمجموع انبیا و مرسلین
و اولیا راجعست و از جمله خاتم است و روح القدس ید الله در اجرای جمیع اوامر شرعیه و کونیه است
و در حدیث تصریح فرموده اند که معجزات را بتایید روح القدس میفرمایند پس کسی که مؤید است
قادر است و از آنطرف می بینیم میفرماید ماکنت بدعا من الرسل پس باید در همه چیز شبیه آنها
باشد و میفرماید سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا و بنص
قرآن انبیا معجزات عدیده داشته اند پس پیغمبر ما هم باید داشته باشد و الا سنت خداوند
متبدل میشود یک وجه دیگر این است که فرموده ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن
رسول الله و خاتم النبیین و خاتم بفتح تا اگر باشد بمعنی اشرفست اگر بکسر باشد لازمه
اشرفیت است و اشرفیت لازمه اش جامع بودن است پس باید کمال همه را داشته باشد آنچه
خوبان همه دارند تو تنها داری   چنانچه در بعضی اخبار است که عرض میکردند دعوی اشرفیت
میکنی پس معجزات ایشان را بیاور و در اخبار معتبره است که معجزات همه را حضرت داشت بعلاوه
معجزات دیگر خلاصه پس با این آیات کریمه هم که این اخبار را میسنجیم متعاضد میشوند و همچنین میفرماید
امرت ان اکون اول المسلمین و میفرماید انا اول العابدین و می بینی که میفرماید
له اسلم من فی السموات و الارض و میفرماید درباره سموات و ارض ائتیا طوعا
او کرها قالتا اتینا طائعین پس همه مسلم اند و ان الدین عند الله الاسلام پس حضرت
اول کل خلق است و مسلم اول علت میشود برای باقی پس فاعل است و صاحب معجزات خلاصه
بسیار اسف میخورم که بعد از هزار و سیصد و پنجاه سال چیزی کمتر که از بعثت گذشته امروز از اولاد
مسلمین اشخاصی برمیخیزند که منکر معجزات میشوند بلطایف الحیل مثل قریش و کفار یهود و نصاری
و مجوس و عجب اینکه احمقهائی پیدا میشوند که قول ایشانرا قبول میکنند و عجب میکنم که خود

امروز

میرزا علیمحمد جرأت نکرد منکر معجزات شود حضرات باین حیله منکر میشوند مگو منکر نیستند و
خود ایشان اظهار میکنند که مراد ما اینست که لازمهٔ دعوت نیست و دلیل مستقل نیست عرض میکنم
در خلال کلمات او نگاه بکن تا مرادش را بفهمی اگر صراحةً می گفت پیغمبر معجزی نداشته بجز این
قرآن مسلمانان ضعیف یکدفعه بفغان میآمدند ولی بلطایف الحیل پیش آمده اند ولی بر جواب
دهنده نیست که آنچه صریح نگفته اند رد کنند ما در ذیل هر کلامی هرچه بر آن وارد آید ایراد میکنیم
بحول الله خلاصه حاصل اینکه اخبار ناطقه بوقوع معجزات بسیار است آیات هم بسیار است و
اخبار داله بر ملازمت هم بسیار است و آنچه هم عرض کردیم در رد سخن او در باب عرض بر کتاب
همه از اخبار و آثار است ولی ما از دم اختصار است اگر اخبار را میخواهی از کتب خود ما در مثل فصل
الخطاب و کتاب المبین رجوع کن و از کتب اصحاب در مثل کافی و بحار و عوالم و اصول اصلیه و
فصول المهمه و غیر اینها مراجعه کن همه را خواهی یافت

قال در هیصورت احادیثیکه دلالت دارد بر اینکه از آنحضرت معجزه ظهور یافت
بدون اقتراح و طلب کفار البته حقست و موافقست با قرآن و ما بآن مؤمنیم و اگر حدیثی است که مشعر
است بر اینکه از آنحضرت معجزه ظهور یافت بطلب و اقتراح کفار البته مردود است زیرا که مخالفت
با صریح قرآن مجید و کتاب کریم

اقول عرض میکنم مگر کرده است چنانچه عرض شد بجهة اینکه صاحب معجزه همینطور خود بخود
که معجزه نمیکند مسلما لابد یک کسی خواهشی میکند یا در مقامیست که اظهار امری میخواهد بفرماید و اغلب
معجزات که شده یا آنکه کسی استدعا کرده یا تحکمی نموده ولی معذلک ما همین اندازه را از او
قبول میکنیم معجزاتی که حضرت ابتداءً آورده است بدون خواهش کسی اگر ایمان دارد بهمان نقدر
هم کافیست و دلیل است بر اینکه او صاحب معجزات باهره بوده است و عدد آنها بیشمار است ولی

معلوم میشود انمرد تتبع ندارد و چند معجزهٔ معروفه را که حضرت بسؤال بعضی متعرضین اظهار
فرموده است شنیده و گمان کرده همه اینچنین است والا با نیرودی از سخن خود بر نمیگشت و بی
گمان کرده معجزه ابتدائی همان قرآنست فقط و قرآنرا خود حضرت معجزه خود قرار داده پس همان
یکی ناچار قبول است و دیگر معجزه نیست نعوذ بالله و حال اینکه معجزات عدیده بدون سوال کسی
از آنحضرت ظاهر شده است و همان معجزات اقتراحیه هم دانستی که بکلی معارض کتاب نیست علاوه
که بعضی آیات کتاب حکایت همانهاست مثل فقرهٔ شق القمر که بجهت خواهش جمع کثیری بود و در اخبار
حالشان مذکور است بنهایت در قرآن همان فقرهٔ انشقاق قمر را بیان فرموده با بیان حال منافقین
که تکذیب کردند و همچنین آیاتی که در اقتراحات حضرات در باب طلب چشمه و باغ و غیرها حضرت
معجزه فرموده و در آیه هم اشاره بآن هست و پیش مفصل گذشت اینها را هم میگوید دروغ
است و معارض است یا صحیح است خلاصه با این مکر میخواهد منکر شود ولی ان کید الشیطان
کان ضعیفا

قال وآنچه در هیموقع عرض شد ملایم عموم طبقات خلق است که هر کسی تواند دریافت
ولکن آنچه موافق اهل علم و حکمت این است که معجزاتیکه بانبیاء علی العموم نسبت داده شده آنچه
راجع بقوت و غلبه و کلیت روح قدسی است که منزل بر قلب مبارک انبیاء است حق است و
معقول و آنچه راجع باین مقام نیست خرافست و مجعول ولیکن این مسئله را از غایت دقت جز قلوب
صافیه ارباب معارف و علوم عالیه ادراک نتواند نمود و در خفا و غموض و دقت فهم حقیقت
معجزات این نکته کافیست که لازال این مسئله معضله دام هلاک ملل قویه گشته و مصیده بوار
و دمار امم کبیره بوده

اقول الحمد لله سرش فاش شد و آنچه گفتم که دروغ میگوید مرادش تکذیب کل

ثوب الرّیاء   از کوزه همان برون طراود که در اوست   معجزاتت ظاهر شد
یشفّ عمّا تحته   وان التحفت به فانّک عاری   خداوند بدروغگو حافظه نداده و اوّل
دیدی گفت منکر معجزات نیستیم ولی دلالت مستقله بر نبوّت ندارد بعد قدری پیش آمد گفت معجزات
عملی مناسبت بدعوی نبوّت ندارد ولی کتاب دلیل است مثل اینکه کسی میگوید ملّا هستم کتاب دلیل
میآورد باز لهجهٔ دیگر پیدا کرد و زاد فی الطّنبور نغمة گفت ملازمت ندارد بعد گفت معجزات
اقتراحیه دروغست حالا از پرده بیرون آورد که این هم فقط برای عوام است امّا اهل علمشان یعنی باطنیه
میفهمند که هرچه گفته شود از صفات نفسیّه صحیح است یعنی پیغمبران علم دارند کمال دارند فکرشان
مثلاً خوب است بدلشان چیزها میافتد که بقول او وحی همین است اینها صحیح است کتاب هم معجزه است
بجهة اینکه نفس نبی اشرف از نفوس سایر خلق است و کتاب صورة علم اوست و امّا غیر همین قدر
باقی معجزات که باشان نسبت داده میشود که تأثیر در خارج کرده اند میگویند همه دروغ است بلکه این
لفظ غیر معقول که ذکر کرده است احرف بسیار در این افتاده است یعنی شقّ القمر معقول نیست زیرا ملتئمش
تحقق نمیشود و انطاق حصی نشدنی است و هکذا نعوذ بالله من غضب الله و اگر اینها اندک شعوری در
سر داشته باشند چنین امر مسلّمی را منکر نمیشوند امروز از قبور مطهّرهٔ ائمّهٔ هدی معجزاتی ظاهر میشود که
بر احدی از حاضرین شبهه نمیماند چگونه از خود ایشان معقول نیست اینگونه خوارق سر زند اینها
همه هیچ است حیف عمر است که مصروف نقل این خرافات شود در سورهٔ بقره در بیان حال بنی اسرائیل میفرماید
بعد از آنکه حضرت موسی حق خود را ظاهر کرد با آن آیات بیّنه و باز هم تکلیفات میکردند
و هر ساعتی چیزی میخواستند فرمود اهبطوا مصراً فانّ لکم ما سألتم تا اینکه فرمود ضربت
علیهم الذّلّة والمسکنة وباؤا بغضب من الله ذلک بانّهم کانوا یکفرون بآیات الله
ویقتلون النّبیّین بغیر الحق ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون یعنی ذلیل شدند

و فقیر و برگشتند بغضب خدا بجهة اینکه کافر میشدند بآیات خدا یعنی معجزات حضرت موسی و پیغمبران را
بدون حقی میکشتند و این بسبب عصیان کردن و تعدّی ایشان بود و در سورهٔ آل عمران است
انّ الّذین یکفرون بآیات الله ویقتلون النّبیّین بغیر الحق ویقتلون الّذین یأمرون بالقسط
من النّاس فبشّرهم بعذاب الیم یعنی کسانیکه کافر بآیات خدا میشوند و میکشند انبیا را و
و آمرین بعدل را پس بشارت بده ایشان را بعذاب الیم این آیات که در اینجا و آیه معجزه باید مراد آیات
قرآنیه نیست بلکه نوع معجزاتست که حضرت موسی و سایر انبیا اظهار میکردند و آنها تمکین نکردند
و تصدیق ننموده اشتند و منکر میشدند و آیات داله بر کفر منکرین معجزات بسیار است ولی بیچاره
چکند مقام خطیری مدّعی میشوند و چون صفات لازمهٔ آن مقام را ندارند کمالات صاحبش را منکر میشوند باری
پس از آن مکر عجیبی کرده است تمام عبارتش را خوش ندارم بنویسم بسیار رکیک است ولی خلاصه اش را
لابد مینویسیم

قال حاصل کلام معجزات هر پیغمبر را دوستان خودش روایت میکنند ولی بیگانگان
تکذیب میکنند زردشتیان معجزهٔ موسی را قبول ندارند و تکذیب میکنند یهود معجزات حضرت عیسی را
دروغ میشمرند یهود و نصاری و زردشتیان معجزات حضرت رسول را قبول ندارند هم چنین اهل
اسلام هم معجزات اینها را قبول نمیکنند ملاحظه کن چه نحو مکر و خدعه نموده تا جهّال را بدام
اندازد

اقول قبول نکردن و تکذیب نمودن اولاً دلیل نبودن نیست آنها معجزات داشتند
نهایت دشمنان قبول نمیکردند ثانیاً تکذیبی که میکردند باینوجه نبود که بکلّی نبوده و نیست بلکه
میگفتند عملی هست نهایت سحر است ملاحظه کن در قرآن مجید پیغمبر را ساحر میخواندند و مجنون میگفتند
و مراد شان از جنون نه این بود که مثل دیوانگان نعوذ بالله عمل میکنند بلکه مقصودشان

این بود که جن با و تعلق گرفته از زبانش غیب میگوید یا خارق عادت ظاهر میکند مثل اعمال کهنه
مثلاً باری منکر وجود معجزه بودند همچنین بحضرت عیسی هم نسبت سحر دادند نه اینکه اصلاً عملی نیست
و هکذا با هر پیغمبری معامله چنین کردند بلکه نسبت به پیغمبر ما که خبر از حال مردم زمان او داده
معجز میدیدند و تعجب هم میکردند و اقرار هم میکردند که سحر نیست بلکه رو انتهم میکردند معذلک
قبول نمیکردند همچنین نسبت بائمهٔ هدی علیهم السلام سنیان معجزات ایشانرا قبول داشتند و روایت
ننموده اند بلکه کمالاتشان و فضایلشانرا قبول داشتند و منکر نشدند ولی حسد مانع بود از ایمان
آوردن بلکه مکرر شنیده شده سنیان از شیعیان کامل کرامات نقل کرده اند معذلک ایمان نیاوردند
اما نسبت بهار کم بهار شما چنین نیست مسلمانان مؤمن ندیدند خارق عادتی اگرچه بر فرض ببینند
دلیل دعاوی شما نمیشود بلکه ادعاهای او همه را باطل میکند چنانچه بعد انشاء الله عرض میشود
بلی یک نفر مسلم بیغرضی نقل میکرد که در مجلسی حاضر شدم چای یا شربتی بمن دادند پس از آن چیزهای
عجیب بمن نشان دادند که نزدیک بود منقلب شوم روز دیگر حاضر شدم با جمعی از بهائیان منزل
اولرا ثابت دیدم دیگر نمیخواهم شرحش را بنویسم شخص دیگر هم که بیغرض بود میگفت رو بعکا بجهت
تجسس رفتم در هر جا کسی را دیدم که تفقد حال من میکرد بعد که معلوم کردم رفقیها اطلاع بهم میدادند
پس از آن ایشانرا ملاقات کردم چیزی نفهمیدم ولی میدیدم در هر جا کسی مراقب من است
و هر چه میگویم روزنامه برای او میبرند و او مثل اینکه غیب میگوید بمن خبر میداد نمیدانم این حکایت
واقع باشد یا نه ولی محتملست بهر حال عرضم این است که مسلمانان عاقل هوشیار چیزی ندیدند که منکر
شوند و خود مصنف که خواسته اثبات معجزه برا و کند درین مقام قصه نقل میکند از بغداد که علمای اسلامی
نزد او فرستادند و او اولا به بیانات علمیه جواب داد که رسول ساکت شد و اقرار بحقیت آنها کرد
پس از آن گفت اگر از تو معجز خواستند چه میگوئی گفت همه حاضر شوند تا معجزی بر ایشان ظاهر

کنم

کنیم بعد آنها حاضر نشدند او هم نکرد و همچنین در طهران میرزا رضا گفته با عیان بیائید
کنید معجز کند میکنند آنها نکردند او هم نکرد اما بیانات علمی را که نقل نکرده بدانم چه گفته که آن
واسطه تصدیق کرد ولی کتاب نقایش را دیده ام که میگویند آسمانیست کتاب سلطان هم
دیده ام مزخرفاتی بهم بافته وقتی از من خواستند جوابی بر آن بنویسم در تقویم العوج و تثقیف الاود
کافیه شافیه نوشته بودم دیگر متعرض نشدم بعضی از اخوان دینی و کید اشتم جوابی نوشته اند
هر کس طالبست طلب کند و اما فقره معجزه اش خیلی شبیه است بحالت درویشی که مرشدی داشت
در جهرم از برای او خارق عادات نقل میکرد پرسیدند تو دیده گفت شبی نشسته بودیم
سکه داده بود بمن گفت میخواهی این سنگرا برای تو قطعه جوهری کنم یا طلا کنم حال نظرم
نیست کدام یکرا گفت من گفتم نه از برای خدا من تاب ندارم اینهم از این قبیل است اما گفتن
خودش اگر راست باشد یا از اطمینان اینکه علما جمع نمیشوند اینحرف را زده یا یک مکری پیش
خودش کرده یا پیش میرفته یا نمیرفته و اما ادعای میرزا رضا برا و چه دخل بفضل او
دارد مریدهای همه مرشدین حسن ظن بمرشد دارند باری بیش ازین دیگر متعرض رد خرافات
او نمیشوم

مطلب دوم در بیان ملازمت معجزه با نبوت و امامت و دلالت مستقله آن بر آنها

با دله قطعیه بدانکه این مسئله ثابت میشود بدلیلهای بسیار از عقل و نقل و قبل ازین بعضی از آنها را
اینجا برا نقل کردیم و در اینجا هر چه خدا بخواهد از براهین در ذیل تنبیهاتی عرض میکنیم و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم

اول بدانکه اشیاء کائنه ما کانت دو قسمند بعضی بانفسها مشهودند از برای بعضی
و بعضی پنهانند از بعضی اما آنچه بنفسها مشهود است محتاج برهانی نیست نفس او برهان است و چنانچه

شاعر گفته — آفتاب آمد دلیل آفتاب — ولی این در واقع محض مسامحه گفته میشود
زیرا که نفس هر چیزی از برای غیر خودش مکشوف نمیشود و آنچه ما می‌بینیم اشباح منفصله آنهاست
و آنها غیر اشباح متصله است البتّه و ما شبح منفصل که در حاسه و مشعر مان عکس میاندازد درک میکنیم
و همان دلیل او است ولی بواسطه اینکه ابر خارجی واسطه نیست گفته میشود خود او مشهود است و اما خود
نفسه از شخص پنهان است بنفسه مدرک نمیشود لهذا خداوند بر درک آن برهانی و دلیلی قرار داده
است و دلیل هر چیزی آن چیزیست که شخص را هدایت میکند بسوی آن چیز و آن یا نفس باید
یا از آثار آن باشد یا از لوازم آن که هر یک را نحو دلالتی است امّا لوازم دلالت قطعیه که
انسان را بر حقیقت شیئی واقف کند ندارند مثل دلالت اجاج مثلا بر اینکه سرفه کننده هست و یا
شخصی اسبابی ساخته باشد که چنین صدائی کند ولی مظنه برای انسان حاصل میشود و همچنین
دخان متصاعد از وراء جدار دلیل است بر نار ولی اینهم دلیل التزامی است و اما دلالت اثر
بر مؤثر مثل دلالت نور بر منیر دلالت مطابقه قطعیه است بعد از آنکه نوری دیدی یقین میکنی
که منیری دارد و چون عکسی دیدی بعلت پی میبری و از اینجا است که از این خلق پی بخالق میبریم
و بهمین وجه است که از آثار مشهوده از ابدان پی بارواح میبریم چون بدنی یا فتیم و از آن ادراکاتی
زیاده از وجود خودش بروز نکرد مثل سنگی یا کوهی که مثلا روی زمین گذارده مانند این مجسمه‌ها
که میسازند یا ابدان موتی میفهمیم که هیچ روحی در اندرون این بدن نیست بلکه میّت است ولی
هرگاه از آن اثری ظاهر شد که خارج از آثار جسمیه است میفهمیم زاید بر این بدن جسمانی نفسی دارد
مثلا دیدیم این بدن رشد و نمو میکند طول و عرض پیدا میکند و جذب و دفعی دارد و امثال
و بعضی از آن بروز کند میفهمیم نفسی و را این بدن دارد و دلیل اینکه این اثر از این هیکل
مشهود نیست این است که سایر اجسام این اثر را ندارند اگر این اثر از جسم بودی بایستی از باقی

هم ظاهر شود و اینست قاعده تمیز دادن مؤثرات هرگاه دیدی از شخصی یا حیوانی یا نباتی
یا چیزی دیگر کائناً ما کان اثری ظاهر شد ملاحظه کن در سایر افراد که در عرض او هستند اگر
دیدی همه دارند بدانکه این اثر ناشی از جنس اینهاست مثلا در هیکل زید می‌بینیم وزنی دارد در
حیوانهم وزن می‌بینیم در نباتات و معدن و جمادات هم می‌بینیم در عناصر هم وزن می‌بینیم
از این استنباط میکنیم که این خاصیت جسم است و هرگاه اثری دیدیم در این هیکل که در غیر جمادات هست
میفهمیم از جسم نیست و از نباتیت است اگر دیدیم در نباتات هم نیست در حیوانات هست میفهمیم از حیوانیت
است و همچنین اما آنکه بسا اثری از یک فرد خاص می‌بینیم که در هیچیک نیست مثل آثار مخصوصه شمس مثلا
میفهمیم از شخص شمسیت است لاغیر بفهم این نکته شریفه را باری چون از هیکلی آثار نباتیت دیدیم میفهمیم و از
این بدن نفس نباتیه هست و همین افعال ظاهره دلیل آن نفس است و برهان نیز که از آن دلیلی که از روی آن هیکل
بر وجود آن نفس در دست ما نیست و چون فعلی بالاتر از این نیز هم میفهمیم که نفس بالاتری هم در او هست
از هیکلی از این هیاکل مشاهده کردیم که باصره دارد و سامعه و لامسه و ذائقه و شامه بالاتر قوه
لامسه دارد که اول قوه ایست که از حیوان بروز میکند و آخر قوه ایست که از او زایل میشود و همیشه
ملازم او است حتی در خواب و حالت غشوه بجهه اسراری که اینجا محل ذکرش نیست و همچنین آثار رضا
و غضبی از آن مشاهده کردیم میفهمیم که بالاتر از نفس نباتی نفس دیگر دارد و آن حیوانیت است و عین
آن نفس بچشم دیده نمیشود و لی از این آثار استدلال بر وجود او میکنیم و در این قوی همه حیوانات شرکت
و با اینها ممتاز از جنس اعلی میشوند و اگر از این بالاتر فعلی از هیکلی بروز نکرد میفهمیم که نفس بالاتری
ندارد و اگر از هیکلی آثار دیگر مشاهده کردیم دیدیم ذکر دارد فکر و علم و عمل و نباهتی دارد و از
بعضی چیزها تنزه میکند کارهای خود را بحکمت جاری میسازد استنباط میکنیم نفسی اعلی دارد که سایر
حیوانات ندارند و آن انسانیت است و نطقی که میگویند فصل انسانیت است مراد همان صورت کلیه

این قوی است یعنی شعور نه اینکه مراد صرف تنطق باشد صرف تنطق نحو صوتی است مثل سایر صوت
نهایت از هر صوتی تعبیری آورده اند یا از وضع صدا یا از حالت آن و در صدد تفصیل نیستم حال چون
اینمطلب را دانستی عرض میکنیم بالاتر از نفس انسانی هم باز نفسی است یا نفوسی اگر از انسان اثر بالاتر
ندیدیم میفهمیم که بالاتر رفته و دارای نفس دیگر نشده اگر دیدیم اخلاق دیگر پیدا کرده که با نهایت ممتاز
شده میفهمیم از نفوس عالیه بآن متعلق شده و افضل تعبیرات از قوی و خاصیات عالیه همان تعبیری
است که امام آورده بقاء در فناء، و نعیم در شقاء، و عزت در ذلت و صبر در بلاء، و فقر در غناء،
و رضا بالقضاء، و در هر حال تسلیم پس اگر دیدیم از شخصی کلیه این اخلاق بروز کرد متعین و معلوم میشود که
فوق انسانیت نفسی دیگر پیدا کرده و بالاتر از اینمقام محلی است که قلب کل است و مرکز عالم
که امام فرموده العقل وسط الکل و او علت کل است و قلم قدرت پروردگار پس اگر از هیکلی آثار آنرا
یافتیم میفهمیم که عقل از او ظاهر شده و بالاتر از عقل مقام امر مفعولی و امر فعلی و مشیت است
آثار آنها هم ظاهر و بین است و دلیل بروز و ظهور هر یک از اینها از انسان ظاهر شدن آثار آنها
است و گمان ندارم در این عرض شبهه رود و شاهد آن از حدیث فرمایشات حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام است که در حدیث اعرابی و حدیث دیگر فرموده هر یک در مقام خود مروری است
تنبیه دویم بدانکه هر صاحب نفس عالیه وجودش در واقع خارق عادت سایر انواع سافله است
و افعال و آثارش خارق عادت آنها است پس اگر مدعی شود که من از شما بالا رفته ام و تحدی کند در افعال
خود را حجت شما و مصداق آثار او است بر سایر انواع سافله اگر مدعی مقام او شوند مخذول و منکوب
میشوند و خداوند تکذیب آنها را میکند بهمین که آثار مقام علی از آنها ظاهر نمیشود و لازم نکرده ندائی
از آسمان بیاید که تصدیق راست گو و تکذیب دروغگو را کنند ندا، در واقع همین است که آمده آیت
خداوند میفرماید نکفر بهم لعنا هم کل من یدعی بما لیس فیه کذبته شواهد الامتحان آن ندائی که در نزد یکی

ظهور امام علیه السلام میشود منحصر بهمان وقت است و آنهم بجهة حکمتها است و در واقع معجزه است
و از امور عادیه نیست عادت ملک بر همین جاری است که عرض شد بسا وقتی هم بر کاذب بلائی
نازل شود که سبب عبرت باقی خلق شود آنهم خلاف عادت است پس انسان در میان حیوانات و نباتات
و جمادات خلق بدیع خداوند است و تبارک الله احسن الخالقین و وجودش خارق عادت کل آنها و
افعالش نیز خارق عادت کل آنها است پس اگر برخیزد و بگوید که ای انعام و بهائم بل هی اضل از انعام
و ای خشب مسنده و احجار قاسیه منهم هیکلی از خمیره شما هستم خداوند بر من منت گذارده نفس ناطقه
بمن داده شاهد من اینست که علم دارم ذکر دارم آنچه ده سال قبل اتفاق افتاده الآن برای شما
ظاهر میکنم نقشه آنرا میکشم و هکذا و شما هم همه عاجزید از افعال من اگر میگوئید من دروغ میگویم یک
عمل مثل عمل من بیاورید راست میگوید و درست حال اگر مثلاً طوطی اینچند فقره را آموخت و بنا گذارد
اینطور ادعا کردن او را امتحان میکنیم با فعال انسانیت مسلم است که عاجز میشود و نمیتواند مثل
انسان کاری کند پس از این اگر بعضی از حیوانات قبول نکنند و بگویند که تو از نوع ما هستی مسحور
و می آشامی و می پوشی بخود جبر کرده اند و بر خلاف مقتضای دعوی او سخن گفته اند چرا که او گفت
که من خلع حیوانیت دنیائیه کردم مسلم هر انسانی در دنیا بدن نباتی و حیوانی میخواهد بلکه میگوید
من زاید بر شما نفسی پیدا کرده ام ولی اینها از جهالتشان چنین پنداشتند که بالا رفتن لازمه اش
خلع بدن اسفل است ولی این از چیزهای نشدنی است در دنیا لابد هیکل جسمانی باید برای حیات
ثابت شود ملتفت این نکته های نغز باش ای برادر من شرط عقل نیست بیان کلام خود را در تطویل کند
ولی چون مطلب شریفیست محض تنبه عرض میکنم که غافل نشوی حال تا اینجا که آمدی و نزدیک
مطلب شدی شخص حجت خدا نمیشود تا عقل در او کامل شود چنانچه در حدیث میفرماید عقل علت
اولی است پس باید حجت دارای قوای روح کلیه و صفات عقل تام علیه السلام شود اما قوای

روح در واقع حقیقت عبودیت است که بندگی خداوند را بحق عبودیت کنند پس از آن عاقل شود بجهت
عقل و امام علیه السلام فرمود العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان و افضل نعمتی که خداوند
بعابد حقیقی عنایت میکند این است که او را بکنه عبودیت میرساند و فرمود العبودیة جوهرة
کنهها الربوبیة پس فوادی که رب النوع است و نفس الله است در او بروز میکند چنانچه
در شان حضرت امیر علیه السلام میخوانی السلام علی نفس الله القائمة فیه بالسنن و عینه
التی من عرفها یطمئن پس هرچه بخواهد برای او حاضر و موجود میشود چنانچه خداوند فرموده لهم
ما یشاؤن عند ربهم و در حدیثی در صفت اهل جنت میفرماید مشیة الله مفوض باشان
میشود و این مقام مومنین است تا چه رسد بانبیاء و اوصیاء در حدیث قدسی میفرماید یا ابن آدم انا
رب اقول للشیء کن فیکون اطعنی فیما امرتک اجعلک مثلی تقول للشیء کن فیکون یا ابن
آدم انا حی لا اموت اطعنی فیما امرتک اجعلک مثلی حیا لا تموت یا ابن آدم انا
مهما اشاء اکن اطعنی فیما امرتک اجعلک مثلی حیثما تشاء تکن و این مقام برای بعضی از مومنین
هم حاصل میشود پس ملتفت باش که انبیاء و اولیا که در عبودیت بدرجه عصمت رسیده اند شان ایشان
چه خواهد بود پس بعد از آنکه ایشان دارای ارواح بالاتر شدند مسلم نفوس مقدسه ایشان میان نفس سایر
بشر خارق عادت میشود و افعال خاصه با آن نفوس نیز خارق عادت میشود پس انبیاء صلوات الله
علیهم اجمعین که میان ما برانگیزند دعوی نبوت می‌کنند جمیع افعال ایشان خاصه نسبت بما معجزه است
اگرچه اگر بعین عرفان بنگری چون هر روح اعلی مسلط بر ارواح سافله میشود فعل او هم غالب بر افعال
آنها میاید پس با اینکه افعال مشترکه میان ایشان و سایر افراد انواع نوعاً شبیه بهم است ولی آنکه
در افراد افعال نوع اعلی دیگر یک نحو اعتدالی پیدا میشود که باقی فاقدند مثلاً جمیع حیوانات
اکل و شرب و مشی دارند انسان هم دارد اگرچه بحسب صورت اکل و شرب همه بهم شبیه است ولی

اگر درست نظر کنی اکل و شرب و مشی انسان از باقی امتیاز دارد بجهت اینکه فرمانفرما در بدن او
انسانیت شده و حیوان را ممنوع میدارد از آنچه بر طبع خود جاری شود همچنین نبی هم اگرچه در ذکر
و فکر و علم و حلم و نزاهت و حکمت مشارک اناسی باشد و در قوای حیوانی مشارک حیوانات و در قوای
نباتی مشارک نباتات و جهال کالانعام بگویند ما لهذا الرسول یأکل الطعام و یمشی فی الاسواق
و اهل علم ناقص از مردمان بگویند کتاب را بعلم نبوت نیاورده بلکه مثل سایر اناسی درس خوانده و خوارق
عادات بقوه سحر میاورد و همچنین ولی عاقل هرگاه ملاحظه کند میفهمد که همان اکل و شرب نبی بر
سایرین است و علم و ذکرش ورای علم و ذکر اناسی است اگر شخص کاملی باشد ملاحظه نبی را بکند بسا باز از
یک غذا خوردن بشناسد او را مثل اینکه تو عالم را از جلوس و قیام و مشی و اکل و شرب از جاهل
تمیز میدهی ولی معذلک کلیه با افعال مشترکه هیچ پیغمبری احتجاج نمیفرماید بجهت اینکه حکمت خداوند
بالغه است و کامله پس با افعال خاصه خود استدلال میفرماید و بآنها دعوت میکند بلکه عرض
میکنم آنها هم دو قسم است بعضی از جهت عبودیت است بعضی از جهت ربوبیت مثل عبادات
پیغمبران و عصمت ایشان و صبر و قناعتشان و رضا و تسلیم که در ایشان است همه در واقع مخصوص به
ایشان است ولی بجهت اینکه درک حقیقت آنها بر عامه دشوار است و بسا کمتر از بشر تکلف مثلاً عبادتی
کند که بصورت ظاهر شبیه بعبادت پیغمبری شود ولو در باطن محالست که شبیه شود پس باین صفات
باز استدلال نفرمودند که درکش صعب باشد ولی بصفات ربوبیت که ظاهر و بین است و بر احدی
مشتبه نمیشود استدلال فرموده اند مثلاً تغییر جوهر اشیاء میدهد و این کار احدی نیست مگر خدا و نفس
از انبیاء حضرت رسول صلعم سنگ را طلا فرمود و سوسمار را بسخن آورد و حضرت امیر علیه السلام از
کمون اشیاء چیزهائی را که میبایست بگردش افلاک و تاثیر نجوم سالهای دراز درآید بیک طرفة
العین درآورد مثل اینکه عصا سنگ میزد آب جاری میشد یا از کوه ناقه بیرون میآورد و همچنین

کارهای خداوندیست که خداوند از دست پیغمبر خود یا امام جاری میکند بجهت اتمام حجت پس اگر
بخواهد وقتی اتمام حجتی کند از این قبیل افعال را از بدن خود از برای مردم ظاهر میکند تا اینکه راه عذری
بر احدی نماند و اگر نخواهد حجتی اقامه کند و لکن دعوت میکند و راه میرود و سایر افعال و ازاد ظاهر است و بهم
دریزد و اولوا الالباب معجزه است پس انبیا از برای کاملین در واقع همیشه مشغول معجزه هستند ولی از برای
عوام باید امری خاص ظاهر فرماید و هر دو قسم از لوازم وجود ایشانست مثل اینکه صفات سایر خلق از
لوازم ایشان است و از ایشان جدا نمیشود مثل اینکه سوختن لازمهٔ نار است و ترکردن لازمهٔ آبست
و اگرچه جمیع آنچه عرض میکنم الحمد لله از اخبار است ولی عوام ملتفت نیستند لهذا بعضی آیات و اخبار را
ذکر میکنم خداوند عالم میفرماید هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر
اولوا الالباب یعنی آیا مساوی میشوند کسانیکه میدانند و کسانیکه نمیدانند نیست و غیر این
نیست که متذکر میشوند صاحبان عقول پس از این آیه معلوم شد که دو فرقه با هم ممتاز هستند و مساوی
نمیشوند و فرموده است افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه فویل للقاسیة
قلوبهم من ذکر الله اولئک فی ضلال مبین در این آیه جواب را با طایفهٔ مقابل از شرح
صدور حذف فرموده است و میفرماید آیا کسیکه خداوند سینهٔ او را گشاده فرموده است از برای قبول
اسلام پس او منور است از نور خدای خودش و تتمهٔ کلام را حذف فرموده و این امری شایع است
در سخنوری و محذوف آن فقره است مثل کسی است که قلب او قسی شده بواسطهٔ کفر پس وای از برای کسانیکه
که قلوب ایشان قسی شده است از جهة ترک کردن ذکر خداوند و ایشان در ضلال مبینی هستند پس
معلوم شد که کسانیکه سینهٔ ایشان مفتوح شده مثل آنکسان نیستند که سینهٔ ایشان تنگ است و از احمد بن
اسحق بن سعد اشعری رحمه الله مروی است که بعض اصحاب ما آمدند نزد او و اطلاع دادند که جعفر
بن علی کتابی نوشته و خود را با و شناسانیده و اعلام کرده که او است امام بعد از برادرش و از علم حلال

و حرام بقدر حاجت خلق دارد و همچنین از سایر علوم مترجم حدیث محمد غفر الله له عرض میکند ملتفت
نکته باش جعفر امام زاده بود برادر امام بود مسلم چنین کسی با اینکه عمرها در خدمت بزرگ بوده بکمال
بکلی بعلم نیست بر فرض عالم بکل اشیا نباشد مسلم اینقدر را در خود دیده که برادرش تشبه شده
گر دو میتواند از عهدهٔ فتوی بر آید و چهار مسئله بگوید که چنین ادعای بزرگی میکند باری احمد میگوید چون
کاغذ را خواندم عریضه خدمت حضرت صاحب الامر روحی فداه و علیه السلام عرض کردم و کتاب جعفر را
هم جوف گذارده فرستادم جواب آمد بسم الله الرحمن الرحیم کاغذ تو رسید ابقاک الله با کتابیکه
جوف و همه مضامین آنرا فهمیدم با اختلاف الفاظ و غلطهای متعدده آن اگر دقت در آن میکردی بعض آنچه
من فهمیدم میفهمی عرض میکنم ای برادران و فرزندان جسمانی و روحانی من ملتفت نکته باشید که
شما در توقیع رفیع خود گذارده همین چند کلمه یک عالم جوابست میفرماید بجمیع مطلب او احاطه کردم
و همه را فهمیدم با اختلاف الفاظ یعنی کلماتش متعارض بود بعضی منافی بعضی بود یکوضع نبود کلام عالم
حکیم مختلف نیست همه بر یک نسق است مثل خط خوشنویس از اول صفحه تا آخر که ملاحظه کنی همه حروف را
بیک شیوه مینویسد مثلا خط یاقوت اگر درست ملاحظه کنی در یک قرآن که نوشته از ابتدا تا انتها
جمیع واوها را بیک نسق مینویسد و جمیع عینها را بیک نسق مینویسد اما شخص تازه کار که اول مشق او است
چنین نیست اگر یک واو خوب نوشت باقی بد است بهر ابشیوه نوشت باقی بر نسق دیگر است و همچنین
شاعرها یک کتاب شعر میگوید همه بیک نسق و یک بحر و یک طرز و یک اسلوب مثل شاهنامه
فردوسی اگر شعر اول و آخرش را بسنجی هیچ فرق نمیکند ولی مردم نادان ده شعر میگویند هر کدام یک
وضعی است همچنین حکیم یک کتاب مینویسد که اولش مصدق آخرش است آخرش مصدق اولش و از اول مطلب
از دست او خارج نمیشود اما غیر حکیم یک صفحه مینویسد تمام مطلب متعارض متخالف چه رسد بامام که
کلام او دلیل توحید و حاکی از سر تفرید باشد این است که خداوند عالم بیک نسق بودن قرآن از دلایل

بیانی آنکه

این کرفته که از جانب او است و فرموده ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا
بعد از آنکه دیدیم در مدت بیست و سه سال قرآن بر پیغمبر نازل شد در حالات مختلفه واحدا اختلاف در وضع
و اسلوب آن پیدا نشد دانستیم من عند الله است زیرا که چنین چیزی در قوه بشر نیست و اگر در مطاوی الکلام
مختصر تدبر کنی یک وجه از وجوه اعجاز قرآن بر تو ظاهر میشود و زیاده از این در همین موقع مناسب نیست
عرض شود باری اگر جعفر مدعی این امر بزرگ نبشد حضرت بر مکتوب او این عیب را هم نمی گرفتند چرا
که محل توقع نبود ولی چون ادعای بزرگی کرد بجهة ابطال باطل چاره نبود این است که فرمودند
اختلاف مضامین آنرا دانستم با خطاهای مکرر معلوم میشود همه جور خطا داشته هم لفظی و هم معنوی
ولو عرب بوده بر فرض غلط عربیتی هم نداشته باشد ولی وضع عبارت پیش امام با بی فرق مردم فرق
بسیار دارد ملاحظه کن عالم کاغذی بنویسد تا جاهل چه قدر فرق میکند نظر بکن بنوشتجات علما که
زیاد در فقه مثلا بمیدانند کاغذی بنویسند با مثل نوشته عامی مراد من از عالم عالم جامع است
مسلم نوشته او با سایرین فرق بسیار میکند خلاصه مرادم اختصار است بهمین قدر اشاره کردم که ملتفت
باشی بعد میفرماید اگر تو هم تدبر کنی بعضی از آنچه من فهمیدم میفهمی مسلم است امام چیزها میداند و می فهمد
که غیر نمیفهمد و همچنین چون او مدعی امامت شده میبایست نوشته اش حاوی علوم امامت باشد پس امام
میفهمد نه غیر امام اینست که فرمودند بعضی از آنچه من فهمیدم که ممکن است امثال تو نفهمند میفهمی و الحمد لله
رب العالمین حمد یکه شریک در آن نداشته باشد بجهة احسانی که بما فرموده است و تفضلی که بما نموده
است خداوند عز و جل ابا نموده از برای حق مگر اینکه کامل فرماید و از برای باطل مگر اینکه باطلش
فرماید و او است شاهد بر من در آنچه ذکر میکنم و میگویم هر گاه جمع شویم بجهة روز قیامت و سؤال کند
خداوند از ما از آنچه در آن اختلاف کرده ایم و خدا شاهد است که قرار نداده است برای صاحب نوشته
امامت مفترضه بر آن کسی که برای او نوشته و نه بر تو و نه بر احدی از خلق و نه طاعتی و نه ذمه و عهدی

بر احدیست و زود باشد بیان کنم بر تو جمله که کفایت شما را بکند انشاء الله یا هذا خدا ترا رحمت کند
خداوند خلق را عبث نیافریده است و ایشانرا مهمل نگذارده بلکه ایشانرا بقدرت خود خلق کرده است
و برای ایشان گوش و چشم و قلب و عقل قرار داده است پس پیغمبران بر ایشان مبعوث کرده است
مبشر و منذر که ایشانرا امر میکنند بطاعت خداوند و نهی میکنند از عصیان و تعلیم می کنند آنچه نمیدانند
از امر خالق ایشان و دینشان و نازل کرده بر ایشان کتاب و مبعوث کرده بسوی ایشان ملائکه و فرق
گذارده میان انبیاء و امم بتفضیلی که بر ایشان قرار داده است و آنچه با ایشان داده است از دلایل ظاهره
و براهین باهره و آیات غالبه یکی از ایشان کسی است که نار را برا او برد و سلام کرد و او را خلیل قرار
داد و دیگر را کلیم خود قرار داد و عصا را او را ثعبان کرد و یکی از ایشان مرده زنده کرد باذن الله و کور و
مبروص را شفا داد باذن الله و یکی از ایشانرا زبان مرغان آموخت و یکی هم از هر چیزی داد پس محمد را
مبعوث فرمود رحمة للعالمین و نعمت را براو تمام کرد و انبیاء را باو ختم کرد و او را بسوی کافه ناس
فرستاد و ظاهر فرمود از صدق او و آنچه ظاهر فرمود و بیان کرد از آیات و علامات او آنچه را که بیان
کرد بعد او را بسوی خود قبض فرمود در حالیکه حمید بود و سعید و امر را پس از او قرار داد بر برادر
پسر عمم و وصی و وارثش علی بن ابی طالب علیه السلام و پس از او بر اوصیا از ولد او و احد بعد واحد
زنده کرد با ایشان دین خود را و کامل کرد با ایشان نور خود را و میان ایشان و میان برادران ایشان
و بنی عمشان و نزدیکان ایشان از ذوی الارحام فرق گذارد فرقی بینی که با آن ظاهر شود حجت از
محجوج و امام از ماموم باینکه خداوند ایشانرا معصوم فرموده از ذنوب و بری نموده از عیوب و مطهر فرموده
است از دنس و منزه فرموده از شبهه و ایشانرا خزائن علم خود قرار داده است و معدن حکمت و مستودع
سر خود و مؤید فرمود ایشانرا بدلایل و اگر این نبود مردم همه مساوی میشدند و هر یک ادعای
امر خدا میشد و حق از باطل تمیز داده نمیشد و علم از جهل معین نمیگشت و این مبطل که این ادعا را

بر خدا اگر ده است نمیدانم بچه کمالش امیدوار بوده که از عهده بر آید آیا بفقهش در دین خدا که بحق حلال خدا را
از حرام تمیز نمیدهد و میانهٔ خطا و صواب فرق نمیگذارد یا بعلمش مدعی شده که حق را از باطل تمیز نمیدهد محکم را
از متشابه فرق نمیگذارد حد نماز را نمیداند و وقتش را نمیفهمد آیا بورعش مدعی شده که خدا شاهد است
چهل روز نماز فریضه را نکرده و کمان میکرد ریاضتی است برای شعبده آموختن و شاید شما هم شنیده باشید
و ظرفهای شرب خمرش موجود است و آثار عصیانش مشهور است یا آنکه معجزه و دلیلی دارد اگر برهانی
دارد بیاورد یا دلیلی دارد ذکر کند خداوند فرموده است در کتاب عزیز خود بسم الله الرحمن الرحیم
حم تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و اجل
مسمّی والذین کفروا عما انذروا معرضون قل ارایتم ما تدعون من دون الله ارونی ماذا
خلقوا من الارض ام لهم شرک فی السموات ائتونی بکتاب من قبل هذا او اثارة من علم
ان کنتم صادقین و من اضل ممن یدعو من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیمة و هم
عن دعائهم غافلون و اذا حشر الناس کانوا لهم اعداء و کانوا بعبادتهم کافرین
عرض میکنم در واقع حضرت باین آیات بر فرمایشات خود استدلال فرموده و معنی آنها عین همان
فرمایشات است که فرموده است بعد میفرماید پس التماس کن خداوند ترا توفیق دهد از این ظالم که
من ذکر کردم و امتحانش کن و یک آیه از قرآن سؤال کن که برای تو تفسیر کند یا آنکه حدود یک نماز را
بیان کند و بگوید جهات نمازش را تا حال و مقدار او را بفهمی و ظاهر شود بر تو نقصان او و همین
یک توقیع رفیع در اثبات حق کافیست خداوند ظل مبارک صاحبش را بر مفارق ما مستدام دارد
با این دستور العمل میتوانم بگویم بحضرات مدعی سامری اول که مدعی بابیت شد و قانع نشد تا خود را
امر الله خواند و سامری ثانی که مدعی حسینیت گشت و باین قانع نشد تا اسماء الهی بر خود گذارد که یک
علمی تمام برای ما ظاهر کنید بلکه همان فقه که صرف تقلید است برای من بیان کنید چند مسئله بطریق

اجتهاد

استنباط از ادله تحقیق نماید بر فرض که میگویند آن شریعت نسخ شده عملش که از حجت خداوند
نیابت سلب شود حضرت ختمی مرتبت روحی فداه و صلی الله علیه و آله و سلم از برای یهود از توریة
احکام ایشان را استخراج میفرمود حضرت امیر میفرماید اگر وساده برای من گذارده شود می نشینم میان
اهل توریة بتوریة حکم میکنم میان اهل انجیل بانجیل میان اهل قرآن بقرآن حال از ایشان استدعا
میکنم احکام نماز تنها را از قرآن برای من بیان کنند چنانچه امام علیه السلام در مقام ایراد بر جعفر فرموده
از اینهم چشم میپوشم از اخبار بیان آنها را بکنید بوجهیکه شرح اخبار کنند و آیتی از آیات امامت
ابراز دهید چراکه دانستی از این بیانات و از احادیث و آیات قرآنی و اخبار سابقه که معجزه لازم
امامت است باری سخن بطول انجامید از آنچه عرض شد الحمد لله ظاهر و تبین شد که معجزات و خوارق
عادات و افعال لازمهٔ نبی و وصی است چنانچه در همین فرمایش صاحب کار دیدی تصریح فرموده است
و هر کس خلاف این را گوید ایشانرا نشناخته

تنبیه سیوم چون این مطالب را دانستی پس بفهم که نبی و امام دعوت شان این است که
خداوند مارا از میان امت برگزیده و مخصوص برسالت و حجیت فرموده است و مسلم است کسیکه مصطفای
خداوند شد خدا او را فضیلت بر سایر داده است یا امر فاضلی و آن روحی است که متعلق باو میشود بنص حدیث
و قرآن مجید خداوند عز و جل خطاب به پیغمبر خود فرموده و کذلک اوحینا الیک روحاً من
امرنا ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نوراً نهدی به من نشاء من عبادنا
و انک لتهدی الی صراط مستقیم و همچنین فرموده درباره جماعت حجج و ایدهم بروح منه
و روح زاید افعالی دارد چنانچه عرض شد و هر فعلی از آن افعال که از ایشان ظاهر شود دلیل تمام است بر
بر مدعی مثلا انسان بر حیوان فضیلت داده شده بنفس ناطقهٔ قدسیه و هر یک از صفات انسانیت
که ظاهر کند دلیل این است حال اگر اشخاصیرا که بدرجهٔ انسانیت هنوز نرسیده اند تأدیب کنند

وبگوید اطاعت کنید بدلیل اینکه من ذکر دارم نمیتوان گفت این دلیل مناسب ادعا نیست بجهة اینکه
مراد او اینست که او را بانسانیت بخوانند نهایت میگوید درست منش مثل آدم واین یک صفت
از صفات نسانیت است که باید از انسان آموخت و ذکر هم قوه انسانی است پس داعی بقوه خود
استدلال بر وجود نفس انسانی در خود میکند از این دلیل چه روشن تر هم چنین پیغمبر بندگان خدا را
دعوت میفرماید بخدا او میگوید من رسول خدا هستم دعوت مرا اطاعت کنید اگر از برای صدق خود
دلیل آورد که من از کوه مثلاً صدائی استخراج میکنم کسی نمیتواند بگوید صدا از کوه در آوردن ربطی باین دعوت
ندارد مقصود نبی هدایت مردم و تعلیم ایشان است چرا که دعوتی که میفرماید باد عای رسالت است و
صدا از کوه در آوردن دلیل نبوت است همچنین است همه معجزات ایشان دلیل نبوت است و همچنین
امام دعوت میفرماید بخدا و رسول و هر معجزه که آورد دلیل این ادعاست پس نمیتوان گفت امام هادی است
و میبایست همان علم ظاهر کند و خوارق عادات دلالتی بر ادعای و ندارد این سخن که اینشخص میگوید محض جبران
عجز منم شدش است نه آنکه حق میگوید واین دلیلی که از قول صاحب نقش فی الحجر آورده و از قول غزالی
گفته ابداً دلیل نیست آن بیچاره ها هم همچنین اراده نداشتند و سابقاً عرض شد مراد ایشان بیان نوع
دلیل است نهایت غزالی چون مطمئن بوده که کسی از سخن او اینگونه خیال نمیکند این مثال را آورده که اگر
کسی خارق عادت کند و حرفی بر خلاف عقل بگوید مورث یقین نمیشود و محض اینکه کلام او فی الجمله
نقصی دارد بیانی میکنم که اگر چنین خارق عادتی از غیر حجت خدا ظاهر شود و حرفی بر خلاف عقل گوید
مسلم است انسان یقین خود را بحرف او ترک نمیکند ولی بالفرض اگر حجت خدا فرمایشی فرماید و معجزه
خود را برهان صدق آورد باید قبول کرد ولو بعقل ما در نیاید بلکه عقل ما بخلاف آن حکم کند چنانکه
بسیار چیزها ست که ادله عقلیه بر خلاف آن حکم میکرد و شارع حکم فرمود مؤمنین ترک عقول
کردند و امتثال نمودند چنانچه یکی از حکما میگوید ادله عقلیه ما حکم میکند بعدم عود ارواح

بابدان و عدم حشر و نشر ولی چون شارع فرموده تعبداً قبول میکنیم و مسلم است که غیر از حکیم ما کسی
نمیتواند اثبات معاد بادله طبیعیه کند ولو بادله کلامیه اثبات کنند از اینراه که خداوند عادل است
مثلاً و فنا صرف مورث عدم ثواب و عقاب میشود و آن مخالف عدل است یا فیض خداوند غیر متناهی
است پس باید خلق فانی نشوند و باقی باشند بهر حال از اینراهها اثبات میشود و اینها هم برای مبتدی
مورث یقین نمیشود ولی ادله طبیعیه حکم باین نمیکند معذلک متشرعین تعبداً قبول میکنند و از
این قبیل بسیار است و در حدیث میفرماید آنچه حاصل خبر است که بعضی چیزها حکم فرمود بر خلاف عقل
مردم تا ایشانرا امتحان کنند و از این بالاتر عرض میکنم که حجت یعنی خداوند اگر منکر بدیهی از بدیهیات
هم بشود باید پذیرفت چنانچه شخصی خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد جعلت فداک ان الرجل لیاتینا
من قبلک فیخبرنا عنک بالعظیم من الامر فتضیق بذلک صدورنا حتی نکذبه فقال الیس
عنی یحدثکم قیل بلی قال فیقول اللیل انه نهار و للنهار انه لیل قیل فقلت لا قیل فقال رده
الینا فانک ان کذبت فانما تکذبنا پس در صورتیکه خود ایشان اینطور دستور العمل فرموده اند
و حال اینکه حجت خداوند و اطاعت ایشان واجب دیگر چه میتوان گفت پس اگر ایشان فرمودند چهار و چهار
است و پنج جفت باید قبول کرد مسلم معنی صحیحی هم خود ایشان اراده فرموده اند چنانچه فرموده اند
که ما سخنی میگوئیم و هفتاد وجه اراده میکنیم پس اینکه غزالی گفته که اگر پیغمبر دلیل آمر کند من نقضش قبول
نمیشود اگر مرادش حجت خداست خطا گفته لازم نیست غزالی هر چه بگوید راست بگوید میان
حکما معروف و مسلم شده بادله خود شان که عقل جوهر مجرد است و هر مجردی بسیط است پس عقلرا
بسیط میدانند و امام من فرموده ان الله لم یخلق شیئاً فرداً قائماً بذاته دون غیره للذی اراد
من الدلالة علیه پس من ترک میکنم حکم عقل خودم را و اطاعت میکنم فرمان او را و میگویم عقل مرکبست
هر کس خلاف این گفته خطا کرده ولو عقل من نفهمد که عقل از چه ماده آفریده شده و این سخن تعبدیه

مثل اینست که بفرماید واحد زوجست چه فرق میکند و همچنین در احکام شرعیه اگر غیر امام معصوم بگوید
قاتل بعمد مثلا اگر متمکن نباشد دیه مقتول بر ذمه اوست در قتل خطا دیه بر عاقله است احدی تمکین
نمیکند و میگوید این سخن بعقل ما نمی گنجد و همچنین اگر بگوید دیه یک انگشت زن ده شتر است و دو انگشت
بیست شتر و سه انگشت سی شتر ولی اگر چهار انگشت را قطع بکند بیست شتر دیه باید بدهد احدی نمیشنود
چرا که تا سه انگشت بقدر دیه مرد حکم شد بچهار که رسید حکم برگشت ولی معصوم که فرمود باید عقل را
کنار بگذارد و اطاعت کرد چنانچه راوی عرض کرد خدمت حضرت صادق علیه السلام سبحان الله
اگر ما در عراق بودیم و چنین حکمی بما میرسید ما از قائل تبری میکردیم و میگفتیم این قول شیطانست
فرمود مهلا این فرمایش رسولخداست زن با مرد تا اندازه ثلث دیه اش مساوی است ثلث که
رسید برمیگردد و نصف میشود دین خدا بقیاس نمی آید خلاصه عرض اینست که این قول باطلاقش صحیح
نیست و مراد غزالی هم ضرب المثل است برای مطلب خودش ولی از آنجا که ایشان برای اثبات مطلب
خودشان از طرق شیعه حجتی نمییابند لابد متمسک باقوال سنی و اخبار ایشان میشوند گاهی
بمکاشفات محیی الدین استدلال میکنند گاهی بتحقیقات غزالی گاهی بحکایات شعرانی کاش اقلا
از سیبویه و اخفش هم تقلیدی کرده بودند اول مرشدشان عربیتی تحصیل کرده بود که عبارات
خود را درست مینوشت و میگفت بالجمله در خانه اگر کس است یک حرف بس است ولکن عرض شد درباره
حجتی است که حقیقت او بادله قطعیه ثابت شده است پس بعد از ثبوت آنچه بفرماید باید قبول کرد
ولی مادام که حجیتش ثابت نشده است هرگاه از این قبیل فرمایش کند باید توقف نمود زیرا که
فرمود دع ما یریبک الی ما لا یریبک و فرمود الوقوف عند الشبهات خیر من الاقتحام
فی الهلکات پس متابعت ادله و صحیحه را میکنیم و پس از ثبوت بتکالیف عمل میکنیم

تنبیه چهارم در بیان این مطلب که مکرر اشعار کرد که معجزات دلیل مستقل بر نبوت نیست

چون مسئله عمده ایست و بسا میجایی مجملا اهل حق همینقدر سخنی بگویند لابد باید شرح داد عرض میکنیم و لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم که معنی ظاهر لفظ معجزه بحسب لغت او تیه عاجز کننده است و
بحسب لغة بر هر امریکه دیگری را عاجز کند اطلاق میشود بلکه بر شخصی هم که شخص دیگر را عاجز کند اطلاق
میشود و از اینباب است قول خداوند و ما انتم بمعجزین و هم چنین است غیر معجزی الله یعنی از خدا فوت
نمیشوید اگرچه شما را مهلت دهد و لیکن این لفظ در اصطلاح متشرعین معروف شده است در خوارق عادات
که از حجت جاری میشود که خصم را عاجز نماید در وقت تحدی و مباراة و هرگاه فعلی از او ظاهر شود که
در خور خلق نباشد ولی بجهة اعجاز خصم نباشد اسمش معجزه نمیشود و لو در واقع معجزه است مثل اینکه معراج
مثلا از معجزات میشمرند و برای خصم هم حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله احتجاج بآن نفرموده اند
همچنین وحیها که میشد و مکالمه که ملائکه با ایشان میکردند همیک را از معجزات میشمرند با آنکه خلق از
اتیان بمثل همه عاجزند ولی اسم معجز مخصوص بهمان افعال شده که بجهة اقامه حجت میآورند و صدور معجزات
از حجت خداوند بجهة این است که خداوند ایشان را برگزیده از میان خلق و محل مشیت و گرارده
خود فرموده است پس هر کار که بخواهند بکنند باذن الله تعالی بمحض تعلق اراده میکنند و جمیع ملک
مطیع و منقاد است از برای ایشان و هر فعلی را بهر سببی بخواهند جاری میکنند لازم نیست که جریان
امور باسباب عادیه شود مثلا در ملک اگر بنا باشد سنگی طلا شود باید سالهای دراز آفتاب و باد
و ستارگان برگرد زمین بگردند و شمس با نقطه خاص تعلق مخصوصی پیدا کنند و ترتیبی خاص نمایند تا
اینکه منقلب بطلا شود ولی اگر حجت خدا خواست فوری آنرا طلا میکند دیگر بچه نحو او را متغیر می کند
و چه چیز را اسباب قرار میدهد خود او بهتر میداند که الامر و الحکم باذن الله تعالی ما را نمیرسد بگوییم
تا وقتی معدنی نباشد و حرارت فلکی در آن اثر نکند عقلا منقلب نمیشود اینها حرفهای بی پایه است
چه قدر شبیه است این سخنان بسخن آن حکما که اکسیر ندیده بودند و علمش را نداشتند و عقل ایشان ناقص

بود بادلّهٔ ناقصهٔ خود شان اثبات کردند که گفتند ماهیات متبدل نمیشوند پس گفتند محال است
که مس نقره شود ولی بدوا ما رنگ آن میگردد نهایت مس سفیدی میشود لکن آنچیکه عالم است یک ذره
اکسیر یک قطعه نحاس را نقره فقات میکند بدون ریب همچنین ایشان منهمک شدند در ادلهٔ طبیعیه
و چنین پنداشتند معقول همان است که آنها میفهمند باید آتش بسوزاند و آب آتش را خاموش کند
سنگ شیشه را بشکند و آتش هر دو را ذوب کند اگر گفتی آتش بر خلیل سرد شد و فلان قاتل حضرت
سید الشهداء علیه السلام در میان آب سوخت منکر میشوند و بهیئت سخریه و استهزاء نگاه بهم میکنند
الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون غافلند از اینکه آنچیکه این آثار را بر این
مؤثرات مترتب کرده خداست و خدا میتواند بر شخصی هم آثاری مترتب کند آیا نمی بینی بعضی از
مردم منفرخند بعضی که وارد مجالس میشوند بر اهل مجلس فرح میآورند و بعضی مقبضند و بعضیکه وارد
میشوند همه را منقبض و مهموم و مغموم میکنند کافسرده دل افسرده کند انجمنی را هم چنین بعضی
نفوس را خداوند طوری آفریده که سایسند وارد هر مملکت شوند نظم میدهند بعضی را مجمع کمالات کرده
و علت همه فعال قرار داده آیا نمی بینی میان خلق بعضی هستند که چشمشان مؤثر است در اصطلاح
میگویند چشم شورند و عرب میگویند عیان است بهر کس نظر کند اذیت میکند بسا می شنید بعضی
خدا فرمود چشم شتر را به دیگ میبرد حتی عیانی بود در مدینه آنحضرت را چشم زد عمداً و بسیار سختی
عارض آن وجود مقدس شد چرا منکر اینگونه امور نمیشوید و منکر معجز میشوید چشم اگر اثر بد کند فی حال
اینکه محض قوت حسد است اگر کسی متخلق باخلاق خداوند شد چرا باید نظر او مؤثر نباشد خلاصه معجزات
آثار نبی است که خداوند بر او مترتب فرموده همچنین آثار را امام است که خدا لازمهٔ ایشان کرده است
و بدون آلات و ادوات ظاهره از ایشان بروز میکند و اگر از صاحب معجز اثری ظاهر شد مستقلا دلیل بر
چیز دیگر دلالت بر مقام او میکند و هیچ محل حرف نیست ولی از باب اینکه خداوند عالم برابر هر نوری ظلمتی

قرار داده و اینملک دار اختبار و امتحان است ممکن است اشخاصی بواسطه ریاضات مجاهدات تسخیر
شیاطین و جن کنند و از ایشان افعال ارواح بروز کند و خوارق عادات از ایشان ظاهر شود بلکه
ممکن است نفوس خود آنها نحو لطافتی پیدا کند که صاحب تأثیر شوند و کفر ایشان مانع از این نیست
چنانچه با ابدان خود منشاء آثاری هستند مثل مؤمنین و خداوند اشیا را منع نمیفرماید بنفوس و ارواح ایشان ممکن
است منشاء آثاری شوند آیا نمی بینی در ابدان ظاهریه مؤمن و کافر هر دو خوشنویس ممکنست شوند و صنایع
خوب میشود از ایشان بروز کند بلکه از هر دو صفات بزرگ میشود بروز کند هر دو شجاع شوند هر دو
سخی شوند همچنین در صفات نفسانیه بسیاری از صفات در هر دو میشود بروز کند هر دو شاعر خوب
هر دو عالم خوب شوند و همچنین ممکنست هر دو کامل هم شوند در افعال عظیمه پس خوارق عادات از هر دو
بروز کند چنانچه زندیقی خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و حدیث تفصیلی دارد حضرت
بمعجزه دست کردند از یک جزیره یک بیضهٔ کبوتری برداشتند و در دست خود پنهان داشتند از او پرسیدند
چیست در دست من تأملی کرد و عرض کرد همه چیز سر جای خودش است مگر در فلان جزیره دو بیضهٔ کبوتر
بود یکی نیست همان در دست شما است و از این بیان دو نکته ظاهر میشود یکی اینکه قبل از اینهم نظر به همه چیز
داشته و الا از کجا میگفت هر چیزی سر جای خودش است یک مسأله دیگر اینکه بر دست حضرت تسلط
نداشت و الا همینجا نظری میکرد و باطراف نظر میکرد باری حضرت فرمودند باین مقام از کجا رسیدی
عرض کرد از خلاف نفس فرمودند بیا مسلم شو انکار کرد فرمودند تو میگوئی من خلاف نفس کردم باینجا
رسیدم حال هم خلاف نفس کن تمکین کرد و مسلم شد خلاصه ممکن است که در کفر هم انسان صاحب نفوذ شود
نفس
و خارق عادات کند و همچنین اهل سحر و شعبده هم بعضی کارها میتوانند بکنند که در صورت شبیه بمعجزه باشد بلکه جهال
هم بعضی اخبار را میتوانند بگویند که مشتبه شود بناء علی ذلک اگر کسی ادعائی کرد که ما او را نشناسیم و نکند خود
بیاید و مدعی مقامی شود بدون اینکه کمال دیگر ظاهر کند خارق عادتی هم کند نمیتوان تمکین کرد

باید تأمل کرد و نظر نمود اگر سایر صفات او همه خوبست و جامع کل کمال است و معجز هم از او ظاهر
شود میفهمیم نبی است یا حجت است تا چه ادعا کند این بود که اشخاصیکه بر پیغمبر خدا صلوات الله
علیه وآله ایراد داشتند که ساحری و مجنونی میفرمود شما از اول عمر من که مرا دیده اید هرگز از من دیده اید
عمل دیوانگان ظاهر شود یا ساحری کنم و همچنین پس از اینجهات کاهی میگوئیم معجزه بالاستقلال دلیل نیست
مراد ما اینست نه این است که معجز از صاحب معجز دلیل دعوی او نیست بلکه اشرف و اتم دلیل است
ولکن مراد اینست که امریکه شبیه معجزاتست تا مقترن بسایر صفات نشود دلالت تمام نمیکند بعضی
نکته را در بیانها تا بر حق صرف و حقشوی ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم ولی اشخاص غرض
بسا از اهلش شنیده و نفهمیده چه میگویند اما معنی که او میگوید چنین نیست بلکه معجزه بالاستقلال
دلیل است بجهة اینکه بسایر صفات بدون معجزه نبوت و امامت ظاهر نمیشود بلکه نقابت ظاهر نمیشود
اگر بگوئی در صفات کمالیه ایشان فوق همه خلق اند عرض میکنم جوابش از آنچه پیش گذشت معلوم شد
بعلاوه اینکه ما بقدر شان خودمان درک میکنیم و ما را از حد ما بدرک ما نمی گنجد پس مقام ایشان را
نمیفهمیم ولی معجز برهان نیز نیست پس دلیل مستقل است بفهم مطلب اینست که خود انبیا در مقام احتجاج
بمعجزات احتجاج میکردند و ائمه احتجاج میفرمودند و دیدی بر جعفر که رد فرمود یک برهانش عدم معجزه
بوده و در اینجا متذکر شدم سخن لغوی را که بعضی میگویند در احتجاجات حضرت امیر علیه السلام
بر حضرات اهل سنت که کاهی استدلال میفرمود ببعضی اخبار و فرمایشات که حضرت رسول صلی الله
علیه وآله فرموده اند و شاهد میآوردند از اصحاب مثل حدیث طیر مشوی و حمل سوره برائة و
از این قبیل چیزها چرا یک معجزی نمیآوردند که حق خود را ظاهر فرمایند عرض میکنم ولا قوة الا بالله
حکیم همه کارش بحکمت باید باشد برهانرا بر وفق طلب مدعی باید آورد حضرات مدعی بودند که حضرت
پیغمبر حضرت امیر را نصب نفرموده بخلافت و اختیار تعیین امام را بامت گذارده است جواب

اینجا عتی نیست که من برای شما معجزه میکنم خاصه که معتقد معجز در بودن حضرت رسول از آن بزرگوار
دیده بودند که محل اشتباه نبود مثل رد شمس و سلام کردن آفتاب و مدح نمودن او و کندن در قلعه
خیبر و طی الارض تا تبوک و غیر ذلک همه میدانستند که آنحضرت صاحب آیات بینه است پس چه
حاجت بوده باستدلال باین امر حضرت میبایست برای ایشان دو امر ثابت فرماید یکی اینکه پیغمبر
او را خلیفه فرموده یکی اینکه تعیین امام را بامت نگذارده از آنطرف هم بنا گذارده بودند جاری
جعل کردن در مدح ابوبکر و عمر با بعضی هم راست بود بحسب شرع ظاهر چون اسم اسلام بر خود
گذارده بودند و بعضی اعمال مطلوبه هم میکردند لابد حضرت اظهار رحمتی هم میفرمود بزرگ
عاصی را قبل از ظهور عصیان تعزیر کند این فرمایشات را مردم میشنیدند ضبط میکردند آنروز بنای
استدلال گذاردند حضرت لابد هر وقتی بحدیثی که حضرت رسول در مدح خودش فرموده استدلال
میفرمود و از آن گذشته مراد شان هم مدارا بود خداوند فرمود لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد
من الغی پس بطور مدارا حضرت حقیقت اظهار میکرد و آنکسیکه میبایست بفهمد و ایمان آورد قبول
میکرد و کسیکه قابل نبود ایمان نمیآورد خلاصه پس از اینجهت بود که حضرت برای آنها معجز اثبات
حق خود را نفرمود و در واقع حق طلب کردن معجزه هم نداشتند بجهة اینکه معجزات را پیغمبر از او دیده
بود و نص فرمود بر حضرت امیر بعد از نص مسلم چه دیگر حق مطالبه معجز ندارد بلکه ابدا از هیچیک
از ائمه هدی حق مطالبه معجزه نداشتند و نصوص کافی بود ولی معجزات را برای کسانی میآوردند
که بحضرت رسول معتقد نبودند پس در آنها اول امام بمعجز حق خود را ثابت میکند آنوقت
بحقانیت خود حقیت حضرت رسول را ثابت میکند پس مطلب این میشود که اگر از بالا حق پائین را
اثبات کردند محتاج بمعجز آوردن نیست اگر از پائین حق بالا را خواستند ثابت کنند باید معجز
بیاورند و همچنین درباره شیعیان ایشان میگوئیم امروز اند محتاج نیستند کرامتی کنند

بعضی جهال که از شیعه کرامت میخواهند از نادانی است چنانچه شخصی از نجوم والد ماجد نور الله مضجعه
کرامت خواست فرمود جمیع معجزات پیغمبر و ائمهٔ هدی علیهم السلام دلیل من است بجهة اینکه
ایشان حق خود را بآیات باهره ظاهر فرمودند من دعوت بسوی ایشان میکنم و حدیث ایشانرا
نقل میکنم دعوتی مستقل بسوی خودم ندارم که خارق عادت کنم و این نکته بسیار شریف است پس هر
صاحب دعوت مستقلی معجز میخواهد اگر بگوئی حضرت صاحب الامر هم منصوص علیه هستند و دعوت هم
بسوی خاتم صلوات الله علیه و آله میفرمایند آیا از ایشان معجز باید طلب کرد یا نه عرض میکنم اگر
طوری ظهور فرمودند که هیچ مشتبه نشود هیچ معجزه نباید طلب کرد اگر خود ایشان معجزی آوردند
کرم فرموده اند ولی اگر ظهور بوجهی شد که اسباب اشتباه شد مثلاً بما رسیده وقتی تشریف میآورد
هفت بز جلو انداخته تشریف آورد و بز جلو او نیست بلکه از اول وهله در کمال جلال و شأن ظاهر
شد چنانچه از بعضی اشخاص که مدعی هستند که در غیبت خدمتشان رسیدیم روایت شده یکی میگوید
از حمام بیرون تشریف آورد چند نوکر در خدمتش بود یکی جلو باقی عقب سر در کمال شأن من
متوسل شدم آنکه جلو بود بمن سختی کرد برو جسارت مکن بسا بوقت ظهور صلاح در این دیدند که با شأن
و زینت ظاهر شده دعوی امامت فرمایند یا مثلاً حکمت اقتضا کرد از مکه ظاهر نشود از جای دیگر
ظاهر شود و در بعضی اخبار معروفه فرموده اند در مکه ظاهر میشود و در حدیثی میفرماید اگر از جهتی منتظر
او هستید از جهت دیگر ظاهر شد منکر او نشوید مثلاً میفرماید آنحضرت میان مردم است بر مجالس ایشان
وارد میشود و او را نمیشناسند پس ممکن است در شهری تشریف داشته باشد میان خلق هم باشد
یکدفعه بفرماید من همانم که شما منتظر هستید در چنین حالی مسلم اشتباه میشود و باید امر خود را بکرامتی
ما ظاهر فرماید و نصوص کافی نیست بجهة اینکه حدیث ائمه ما این است که در آخر الزمان مانند آیکه
وضعی هم فرموده اند که بآن وضع ظاهر میشود ولی چون از محتومات نیست اشکال نشده پس لابد

باید برهان نیز اقامه فرماید و اشرف براهین دالّه بر امامت معجزه است و چون بحسب صورت بسا
بعضی معجزات مشتبه بسحر شود باید ملاحظه بسایر علامات هم کرد اگر همه موافق شد باید تسلیم کرد
همینقدر ما در بیان این مطلب هم کافی است انشاء الله

مطلب سیوم در بیان بطلان کلام مصنف در خواهش معجز آوردن میرزا علیمحمد شیرازی

و دعوی میرزا حسینعلی بر اظهار خارق عادت سابقاً دانستی که از قول علما میگوید که گفته اند اگر امام
است معجزه ظاهر کند عرض میکنم این سخن مسلم از علماء اهل خبره نیست مسلم الا بعضی از عوام چنین سخنی گفته اند یا اگر
اهل علم هم بوده اند اطلاعی از عقاید و عرفان نداشته اند نهایت مقدماتی میدانسته اند معروف
بعلم شده اند عالم چگونه چنین چیزی میگوید بجهت اینکه طلب معجزه در وقتی میشود که مدعی اولاً ادعای
امری کند که وجود او جایز باشد ثانیاً آنچه ادعا میکند لیاقتش را داشته باشد و امریکه منافی
آنست از او ظاهر نشده باشد با اینحال امر او برای ما مشتبه بشود معجز بطلبیم بجهت ظهور آنمسئله در
آنمقام که در تنبیه سابق عرض کردیم شخصی مثلاً راه میرفت میان ما او را نشناختیم منتظر ظهور
امام بودیم بعضی علاماتی که وعده فرموده اند ظاهر شده سفیانی آمده دجال آمده من انتظار میکشیم
از مکه امام ظاهر شود یکدفعه مثلاً در مدینه ظاهر میشود ادعا میکند چون چنین امری جایز است
در صورتیکه وصفی منافی امامت از او ندیده ام میگویم ممکن پس اگر معجزی آورد و سایر آثار امامت هم
در او هست تمکین میکنم ولی در مثل این شخص با اینوضع و حالت و صفت چگونه میشود احتمال داد ادعای
او بعینه این است که شخصی برخیزد که من خدا هستم آیا هیچ محل شبهه میشود که من از او برهان
خدائی بطلبیم حاشا و کلا بلکه نفس ادعای ربوبیت دلیل بطلان است این التراب و رب الارباب
همچنین امروز اگر کسی برخیزد که من نبی مرسل هستم و مبعوث بسوی شما هستم نفس ادعا مکذب
او است این اگر مجموعه کمالات باشد همینکه میگوید من پیغمبر مرسل هستم بعد از خاتم دیگر سخن

او هستنا نیست اگر بگوئی در صورتیکه کمال دارد و معجز هم بیاورد چه مانع داری از تصدیق تصدیق
همه انبیا را بهمین کردی عرض میکنم معجز اگر دلیل نیست که محل حرف نیست اگر دلیل است که پیغمبر
خدا صلوات الله علیه و آله با هزار معجزه اثبات کرد خاتمیت را و همه ملل تصدیق دارند که محمد ختم
خاتمست الا بعضی جهال یهود نهایت منکرین میگویند آن محمد نیست با وجودیکه او معجزات و آیات این محمد
بینات اثبات کرد که بعد از من پیغمبر نیست و کتاب من آخر کتب است و شرع من آخر شرایع پس
اینشخص که مدعی میشود ادعای او باطل است اگر میگوئی ادعای محمد صلعم باطل است نعوذ بالله
پس هر دو باطل است بجهة اینکه او معجزات و آیات و بینات دعوی خود را اثبات کرده و
گذشته است و همچنین عرض میکنم شخصی مثل میرزا علیمحمد که مدعی امامت شود نفس ادعا کذب
اوست و محل شبهه نیست که من برهان بطلبم اولا عرض میکنم از کجا میگوئی امامی باید بیاید از
عقل است یا نقل اما عقل ما که حکم نمیکند باینکه یک شخص سالهای دراز در این دنیا باشد و زیست
کند و احدی او را نه بیند و نشناسد و او امام خلق باشد یکوقتی ظاهر شود نهایت من بعقل حکم
میکنم مردم سائس میخواهند و حجتی لازم دارند اما اینمسئله که ائمه اوصیاء خاتم صلوات الله
علیه و آله از دوازده نفر تجاوز نمی کنند و امام مردم امروز امام دوازدهم است که هزار و دویست
و شصت سال چیزی کم قبل از این تولد فرموده است بنصوص پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام
و ضرورت شیعه ایشان میفهمیم و اعتقاد میکنیم و همه کس نمیتوانند بعقل اثبات این مطلب را بکنند بلی
بعضی از حکماء ربانیین که قلب ایشان منور است بنور خداوند میتوانند همه این مطالب را
بعقل بفهمند و با دله عقلیه اثبات کنند و این شأن همه کس نیست و این مطلب بسی واضح است
و حاجت بتفصیل نیست پس چون امر چنین است اعتقاد کردن بظهور او را هم از همین طریق باید
فهمید امری نیست که عقلی باشد عقل بیش از این حکم نمیکند که مردم حجت معصوم عالم باحکام دین و سیاست

همیشه میخواهند بلکه عقل عامه حکم میکند بلزوم ظهورش همیشه نهایت بعضی صاحبان عقول بقدر هم
میفهمند که اگر خود او پنهان باشد و نایبی بگذارد ولی دایم مراقب او باشد که خطا نکند کار می
گذرد ولی عامه مردم نمیفهمند بلکه اثبات نبوت خاصه و امامت خاصه را هم بنقل میکنند نهایت اعلم
ایشان نقول عدیده جمع می کنند بقدریکه یقین حاصل میکنند ضعفا بتقلید آباء هم قانعند و کذلک
امر غیبت و ظهور را بنقل اثبات میکنند و اعتقاد می نمایند اگر تا حال ملتفت نشده کتب عقاید علماء اسلاف را
ملاحظه کن تا ملتفت شوی اما از علماء خلف که مصنفی که خودش متبحر در فنی باشد گمان ندارم بلکه تصنیف
جامع در غیر فقه و اصول و جمع اخبار تالیف بسیار کم دیده ام اگر هم هست بهمان ادله موروثه را داده است
بلکه اغلب مصنفین در علوم شتی مولفند نه مصنف زیرا که همه تحقیق ایشان نقل اقوال متقدمین است
نهایت تحقیق ایشان اختیار نمودن یکقولی است الا من شذ و ندر منهم که صاحب رای و بیانی
باشد امر مشایخ ما اعلی الله مقامهم خارج از این است ظاهری است ایشان در هر علم فعلاً کامل هستند
و همه مسائل دقیقه را با دله عقلیه مستنبطه از اخبار سادات ایشان اثبات میفرمایند و الحمدلله علی منته
علیهم و علینا باتباعهم باری پس اصل اثبات ظهور امام باید بادله شرعیه بشود لا غیر و اگر کسی قادر
باشد بر اقامه ادله عقلیه باید مستنبط از اخبار باشد بنا بر قول حق و من اضل ممن اتبع هویه
و ادله شرعیه قرآن است و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اخبار ائمه هدی علیهم السلام و اجماع
شیعه و اجماع هم که در اینمورد مفید علم شود اجماع محقق است و ضرورت مذهب اما سایر اجماعات محل نظر
نیست چراکه مفید علم نمیشود و ظن هم در اصول دین بکار نمیخورد حال از تو سؤال میکنم که ائمه ما علیهم السلام
با ما در امر دین چه کردند آیا مرحمت فرمودند و اینمسئله دینیه را ظاهر فرمودند طوری که شبهه در آن نماند
و اختلافی میان شیعه ایشان نشود یا آنکه واگذاردند ما را بخود ما که هرچه خود مان فهمیدیم عمل کنیم
یا دستورالعمل فرمودند و علامات و آثاری ذکر نموده اند ولی همه بر خلاف ظاهر است و منافیات

است مثلاً فرموده اند ندا از آسمان میشود مراد شان تقدیر سماوی است مثل اینکه مثلاً من بگویم
ندا از آسمان رسید که بنویس و مرادم تقدیر باشد که چون خدا تقدیر فرمود نوشتم و همچنین فرموده
دجال میآید و الاغی بزرگ دارد یعنی فرضاً خیلی الاغ دارد مثل اینکه تابعین میرزا علی محمد باب خودشان
میگفتند که سفیانی فلان سلطان است و دجال فلان وزیر که الاغ قطار زیاد دارد و همچنین اخبار
لنفسک ما تحلو اگر میگوئی مطلقاً بیان نفرموده اند و مبهم گذارده اند مثل اینکه سنیان بعد از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفتند که مخالفت کرده قول خداوند و فرمایش پیغمبر و ائمه هدی
علیهم السلام را چگونه چنین تهمتی بایشان میتوان زد و حال آنکه ایشان امنا خدا هستند و
خیانت نمی کنند و امر خلق را مهمل نمیگذارند آیا معقول است در شأن پیغمبر یکه راضی نشد در امر
حیض و نفاس مردم بعقل خود عمل کنند و از کلیات تا جزئیات حکم تمام چیزها را بیان فرموده
و بر هر چیزی حدی قرار داد و بر هر کسیکه از حد تجاوز کند حدی قرار داد و در امر امامتی که اصل و عمود
دین است اهمال کند و بعقل خلق واگذارد یا مجملاً بفرماید بعد از سالهای یک امامی از غیب ظاهر
میشود و هیچ نفرماید چه علامت دارد و چه سیرت و صورت ظاهر میشود آیا نمیدانید که در امر امیرالمؤمنین
علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله از اول بعثت کوتاهی نفرموده بود و بانواع الفاظ شأن و مقام و
فضل او را بیان فرموده بود و مرحمت خود را نسبت باو و اولادش ظاهر فرموده بود بلکه
در سلوک و رفتار قسمی راه رفته بودند که همه مردم فهمیده بودند خلیفه او است بلکه بعضی گاهی
حسد خود را اظهار هم میکردند نهایت علانیه میان مردم نص صریح بر خلافت آن بزرگوار محض
تقیه نفرموده بودند خداوند در حجة الوداع که در احرام آنحضرت بود نازل فرمود یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک فی علی فانک ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس
در حدیث میفرماید آیه چنین است معلوم میشود عثمان اسم مبارک را انداخته و معلوم است آنحضرت

از تقیه

از تقیه ابراز نمیداد که فرموده و الله یعصمک من الناس با اینکه زمان ظهور و حضور بود و مردم
قریب العهد به پیغمبر بودند بلکه قریب العهد با انبیا و اوصیا بودند و مسلم خیلی فرق میکند
با حالت اهل آخر الزمان که مطلقاً درک وصی و نبی نکرده اند و خبر خبری از ایشان در دست ندارند
و مردم بهتر میتوانند بشناسند کسی را که نظیرش را دیده اند معذلک خدا راضی نشد مردم
بعقل خود خلیفه پیغمبر را بشناسند هم چنین با وجودیکه حضرت پیغمبر نص بر حسنین علیهما السلام فرموده بودند
و خداوند در حدیث لوح نص فرموده بود بلکه در اخبار وارد شده است که در قرآن ذکر ایشان
بصراحت بوده و دزدیده اند و لکن در قرآن موجود در دست ما بطور کلیت اسم ایشان و مدح ایشان هست
که منصف میتواند ایشانرا از قرآن بشناسد معذلک که حضرت امیر علیه السلام با آن نصوص اکتفا
نفرمودند و نص صریح درباره ایشان فرمودند و همچنین سایر ائمه حال چطور میتوان چنین تهمتی بر
ایشان زد که مجملاً فرموده اند یکنفری از ما غایب است یکوقتی هم میآید و هیچ نفرموده اند که شیعه
ما بچه چیز او را بشناسند اگر همچنین فرموده اند تو هم آسوده باش ای برادر من و وحشت مکن که اگر
نشناختی هیچ عقابی بر تو نیست بخصوص در اینحالت که خودشان دیدند پیغمبر مبعوث شد و سقیفه
قرار گرفت تا مسیلمه را برانگیخت حضرت امیر علیه السلام قائم شد آنجماعت برخواستند و همچنین
با هر امامی دجالی برخاست با وجودیکه حجتهای خدا پشت سر هم قائم بودند حال بعد از چندین
سال غیبت و اینهمه مدعی که خودشان فرموده اند شصت مدعی باطل برمیخیزد معذلک هیچ نفرماید
که علامت خروج امام بحق شما چیست آیا چنین چیزی از عدل است و چه حرمتی و نسبت بامام و
پیغمبر میتوان چنین چیزی داد حاشا و کلا و همچنین اگر بگوئی فرموده اند ولی رمز و معما است
عرض میکنم اینهم نوع افترای دیگر است و بعینه مثل اینست که هیچ نفرموده باشند مسلم است فرق
نمیکند اینکه نفرماید علامت ظهور مثلاً خروج سفیانی است یا بفرماید و مراد از سفیانی چیزی باشد

عرک

که عقول مردم نرسد حضرات حیله بکار برده اند و بعضی عبارات از کتب عهد عتیق و جدید از یهود
و نصاری پیدا کرده اند که بعضی مطالب را برمز فرموده اند از اخبار ظهور پیغمبر صلی الله علیه و آله
و نزول عیسی مثلاً و بالفرض که فرموده اند اتفاق نیفتاده و حضرت هم مبعوث شدند عرض
میکنم بر این کلام ایرادات عدیده وارد است اولاً در محل خود اثبات کرده ایم که این کتب که همه آنها
سماوی نیست بعضی هم که سماوی است تحریف شده شاید آنچه میگوئید از محرفات است و ثانیاً
اخبار تشریف آوردن حضرت رسول صلی الله علیه و آله منحصر باینها نیست که شما حکایت میکنید
در توریة بطور صراحت خبر از آنحضرت خدا داده بود حتی قیافه و سیمای او را فرموده بود یهود بر گردانیدند
در انجیل صحیح ماریوحنا اسم پیغمبر و وصف او و اسماء ائمه هدی علیهم السلام هست کتمان کرده اند و
در ترجمه ها ننوشته اند بغیر اینها هم کج معنی میکنند اگر خبر منحصر بود بآنچه شما میگوئید رمز است حجت خدا
تمام نمیشد و تکلیف تمام نمیشد و الله از عاقل تصور نمیشود چنین کاری بکند نسبت بخدام خود در امور
جزئیه دنیا و که اگر همه اش هم فاسد شود طوری نمیشود چگونه از امامی که حجت خدا است و خداوند خلق خود را
باو سپرده و از او عهد گرفته که خلق را اصلاح کند نه افساد چنین چیزی صادر میشود چنانچه در حدیث حضرت
فاطمه سلام الله علیها و سایر اخبار است که پیغمبر میفرمایند خداوند از ما عهد گرفته است که ابلاغ کنیم و تعلیم
خلق نمائیم خداوند برسول خود امر فرموده است که ابلاغ کند و پیغمبر فرمود ما معاشر پیغمبران با مردم بقدر
عقلشان سخن میگوئیم و معنی ابلاغ فهمانیدن است اگر مثلاً بزبان هندی با عربی که هندی نمیدانند
سخن گوید گفته نمیشود ابلاغ کرد همچنین اگر باصطلاحی فرمایش کند که نفهمند ابلاغ نکرده و حال آنکه مأمور
بابلاغ بوده پس هر کس بگوید که اخباریکه فرموده اند در علامات ظهور و صورت و سیرت آنحضرت باید
تأویل شود و مراد غیر ظاهر است قائل شده است باینکه ائمه ابلاغ نفرموده اند و در امر خداوند تقصیر
شده است نعوذ بالله من غضب الله و می بینیم که خود ایشان عیب میگیرند بر کسیکه حدیث ایشانرا

تأویل میکند اگر بگوئی اخبار ایشان تأویل دارد و خود شما هم چنین فرموده اند عرض میکنم چنین نیست
کلام ایشان همه حقیقت و بهمه باید ایمان آورد نه ببعضی دون بعض خداوند در قرآن مجید مذمت
فرموده جماعتی را که قرآن را تبعیض کرده اند و ببعضی ایمان آوردند و ببعضی کافر شدند در اخبار خود
ایشان دستوری داده اند و تصریح فرموده اند که اخبار ما ظاهری دارد و باطنی دارد هم بظاهر
باید عمل کرد هم بباطنش نه اینکه باطن را گرفت ظاهر را ترک کرد و تفصیلی در یکحدیث فرموده اند بطوریکه
ظاهر بین که جای شبهه دیگر نمانده است پس نمیتوان گفت این اخبار تأویل میشود و ابداً ظاهر
ندارد و پس منحصر شد باینکه بگوئی از نصوص صحیحه دانستیم که امام ما غایب است و دانستیم که باید آخر الزمان طریق
ظاهر شود و هم در اخبار معتبره آثار و علاماتی فرموده اند که قبل از ظهور او بروز میکند که
خلق مستعد ظهورش شوند و همچنین صفات و علاماتی از برای شخص او فرموده اند که با آنها
معروف شود بطوریکه بر احدی امر مشتبه نشود نهایت بعضی آنها را فرموده اند حتم است که لابد میشود
بعضی را فرموده اند حتم نیست و از آنچه هم که حتمی نبوده خلف شده و امید واریم که زمان نزدیک
باشد و این شخص که مدعی شده امام است اولاً آن علامات حتمیه که قبل از ظهور باید بروز کند که ابداً
ظاهر نشد مثل سفیانی و دجال و ندای آسمانی و علم یمانی و قتل نفس زکیه خود آنها نشد سهل است که
یک نحو تأویلی هم که لااقل احتمال بدهیم شاید آن باشد نشد خود او هم که مطلقاً از وجه معلوم ظاهر نشد
اجماعی شیعه بود و اخبار کثیره صحیحه معتبره از طریق شیعه از صدر اول تا زمان امام حسن عسکری علیهم السلام
وارد شده بود که همان پسر امام حسن بعینه میآید آنهم که نشد موافق یک حدیث ضعیف از طریق سنیها
که قائلند باینکه در آخر الزمان متولد میشود آنهم نشد بجهة اینکه با آن اسم و نسب که روایت کرده اند
نبود سیدی آمد معروف النسب مسلم مدتها هم نه مدعی بود نه چنین احتمالی در او میرفت یکوقتی رجا بست
دعاوی مختلفه بی سر و ته کرد یکدفعه گفت باب امام یکدفعه گفت نایب خاص یکدفعه گفت امام

بلکه ادعای نبوت کرد نگو خود علانیه گفت من پیغمبرم مریدها غلوی میکنند عرض میکنیم اگر کسی بنشیند
در دکان زرگری مثلا و عمل زرگری کند نفس این عمل ادعای زرگری است لازم نکرده ندا کند میان
خلق که من زرگرم مردم بیایند همچنین اگر کسی نشست بر مسند قضا و بنای قضاوت و فتوی دادن گذارد
خود این ادعای اجتهاد است لازم نیست جار بزند من مجتهدم همچنین اگر مردی آمد کتابی آورد
و مدعی شد بمن وحی شده خود این ادعای نبوت است در این کتاب صراحة میگوید از قول خدا که ما
بتو وحی کردیم مثل اینکه بمحمد صلی الله علیه و آله و سایر انبیاء وحی کردیم و بر این بنای حب و بغض خود را
گذارد و مخالف خود را کافر خواند و تشریع شریعتی کرد مخصوص بوالد ماجد من نوشت مردم را
بمن دعوت کن و سوره برای ایشان نازل کرد و بخط خود نوشته بشهادت اشخاصی که میشناختند و حکم کرده
بگویید مردم در منارها اسم مرا با اسم خدا و رسول و ائمه ذکر کنند آیا انکار داری ادعای نبوت
هست یا نه بر فرض او هزار قسم بخورد که مدعی نیستم ولی عمل عمل مدعیان است با وجود این دعاوی که
خود آنها بلکه یکی از آنها در بطلان شخص کافی است دیگر معجزه کی از او میخواهد و برای چه معجزه میخواهند
بر فرض خارق عادتی هم کرد میشود مثل آن زندیق که در زمان حضرت صادق علیه السلام خارق
عادت کرد یا مثل مسیلمه که آب دهان در چاه انداخت خشکید یا مثل فرعون که خارق عادت کرد اولا
آنها کمالی داشتند این بیچاره کمال هم نداشت اگرچه جمع کثیری روایت کردند که او نادم شده و برگشته
بود و نفهمیدم حتی منکر شده بود که کتاب از من نیست و طلاب ساخته اند ولی از باب اینکه بدعتی گذارد
و موافق اخبار توبه او مقبول نیست تا همه مرتدین بواسطه خود را باز هدایت کند و نکرد بلکه کار
از آتش گرمتر ها بر حرف او ثابت ماندند لهذا با این اصرار رد و بحث با او دارم اگر گمان میکنی توبه اش
قبول باشد روی سخن با او نمیداشتم خلاصه اگر بگویی بر فرض ادعا کرده شاید حق باشد عرض میکنم
اولا امام علاماتی دارد   کرم که مار چوبه کند تن بشکل مار   کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

آن شخص مدعی اجتهاد که مثل زدم اگر امتحانش کردم دیدم مسئله نمیفهمد حلال و حرام نمیداند ما
بر فرض که کتب فقها را حفظ کرده مسئله میداند ولی قریحه اجتهاد ندارد تمکین از اجتهاد او نداریم و تو
اجازه داشته باشد میگوییم یا اجازه از دیگری است دزدیده یا بتقلب از مجتهد ساده گرفته و الا
تو مجتهد نیستی همچنین امامی که آثار امامت ندارد امام نیست و قبل از این مفصل عرض کرده‌ام حاجت بتکرار
نیست مراجعه نما و بر فرض محال که همه اخبار علامات ظهور را تاویل کردی اخبار صفات امام را نمیتوانی
تاویل کرد بر فرض بعضی را هم مجمل قرار دادی آنچه راجع بصفات نفسانی است تاویل بردار نیست و
علاوه از اینها که بر مسئله کرم صفات تشابه به ظاهر کند امام میگوید من وصی پیغمبرم و مشید شرع
او هستم نه ناسخ کتاب و شرع او این مرد کتاب جدید آورده و شرع پیغمبر را منسوخ کرده با اینکه از جمله
قطعیات است که بعد از پیغمبر رسول نمی‌آید بعد از کتاب او کتابی نمی‌آید بعد از شرع او شرعی نمی‌آید
این ملعون معارضه با خدا و پیغمبر کرده خداوند قرآن را معجز نبی قرار داد و فرمود مثل این نمیتوانید
بیاورید و آیات قبل از این گذشت و میفرماید ان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار
التی وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین یعنی اگر نیاوردید و نیاورید مثل سوره قرآن
و نمی‌آورید بعد از این این ملعون تکذیب کرده و میگوید بهتر از قرآن آورده‌ام در کتابش تصریح کرده
که اگر بخواهم قرآن را در یک حرف کتابم جمع میکنم این ادعای بهتری هست یا نه پیغمبر غایت
تحدیکه فرمود بیک سوره است حتی بیک آیه تحدی نفرموده این مرد میگوید مثل یک حرف کتاب من
نمیتوانید بیاورید ببین چه مزخرف میگوید و دعوی چه درجه بهتری کرده است خلاصه خداوند
که مسلم بعد از قرآن کتابی نازل نکرده پس خود او مدعی است که مثل قرآن آورده و خدا
در کتاب مجید خود فرموده و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا او قال اوحی الی و لم
یوح الیه شیء و من قال سانزل مثل ما انزل الله و لو تری اذ الظالمون فی غمرات الموت

والملئکة باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تقولون
علی الله غیر الحق وکنتم عن آیاته تستکبرون اگر بگوئی از این بابهامینست ولی و امام است
و در حدیث وارد شده یأتی بشرع جدید و کتاب جدید و این حدیث ضعیفی است که بدو سند
روایت کرده اند و یکی از حضرات خواسته لشکری درست کند این حدیث را از چند کتاب که بعضی
از دیگری نقل کرده اند تعداد کرده که عوام بیچاره گول بخورند که اینهمه مردم این حدیث را روایت
کرده اند پس متواتر است و عالم میداند که چنین چیزی متواتر نیست و مأخذ همه یکی است بعینه مثل
اینست که من حدیثی نقل کنم یک نفر از من نقل کند دیگری از او و بعد از صد نفر هر یکی از دیگری نقل کنند
کسی بگوید که متواتر است بلی اگر ده نفر مثلاً یا اقلاً پنج نفر از امام شنیده باشند بدون
واسطه نقل کنند گفته میشود متواتر است و مسلم هر روایت باینوجه متواتر نیست و خلاف کتاب
خدا و سایر اخبار است و خود مصنف اقرار کرده حدیثی که مخالف کتاب است باید ترک کرد و بهائیت
بیان نشر اسابق کردم که بر فرض صحت مراد کتابی است که حضرت امیر علیه السلام نوشتند که اخبار
جدیده در این باب وارد شده است که آن کتاب در نزد ائمه است و ظاهر نمیشود تا هنگام ظهور
و مسلم آن کتاب را که بیاورند نسبت باینکتاب که در دست ما است جدید میشود و بعضی از حضرات این قول را
رد میکنند باینمعنی که کتاب جدید یعنی نو و تازه و آن قرآن جدید نیست قرآن قدیم است عرض
میکنم اولاً نسبت باین قرآن که در دست ما است مسلم او جدید میشود زیرا که مسلم است که ترتیب آن کتاب
با این کتاب فرق میکند آیات هم خیلی کم و زیاد دارد چنانچه در بعضی اخبار هست که میفرماید آیه از روی ترتیبش
چنان بوده است و حال قسم دیگر قرائت میشود بعد از آنکه بطور نزول اول آورند مسلم جدید
میشود و همچنین در حدیثی میفرماید که زیاده از ثلث قرآن در میان این دو آیه افتاده است که میفرماید
وان خفتم ان لا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء تا آخر پس چون کتابی

آورند که بقدر ثلث بیشتر داشته باشد مسلم جدید میشود و بر فرض این را هم منکر شوی میگویم قرآن
اول مسلم باید نزد امام باشد بیاورید زیارت کنیم و آن کتاب جدید که میآورد لابد باید
آثار سماویه در آن ظاهر باشد این کتاب شما بچه میماند از کجاست که هیچ بچه طلبه این قسم سخن نمیگوید
و الحمد لله بمقتضای اینکه الباطل یموت بترک ذکره خود حضرات هم غالباً نسخه آنرا از میان برده
و اعتنا بآن نمیکنند و حضرات بهائی که معتقد شدند ایقان هم از آسمان آمده عجب آسمانی است که این
قسم نامربوطها آنجا میسرایند شاید شیاطین که بجهة استراق سمع میرفته اند آخر الزمان با مجدد
بنای صعود گذارده اند و آنها این خرفات را فرود میآورند و الا ملئکه که این نامربوطها را
نازل نمیکنند خلاصه در خانه اگر کس است یکحرف بس است و در ابطال بهائیها که در
معجزه هم کرده همینقدر کافی است و اگر کسی درست تأمل کند همه مزخرفات او جواب داده شد

تمام شد رد مقاله اولی از کتاب فرائد بدست خادم دولت امام عصر روحی
فداه و صلی الله علیه و علی اجداده الطاهرین و ذریته المکرمین
فی سنه ۱۳۲۰ حامداً مصلیاً مستغفراً و قد فرغ من تسوید
هذه النسخة الشریفة بعون الله المنان بن الحسین احمد
المدعو بالبصیرت و انا عبد من عبید
مصنفه لازال ظله ممدود علی رؤس شیعته
و موالیه و سایر الانام
والمسئول من الله تعالی
ان یوفقنی بلثم تراب قدمیه و قیام خدماته بعد هذا ان شاء الله تعالی

فهرست غلطنامهٔ کتاب مستطاب شمس المضیئة

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۵	۶	معلوم	ملوم
۱۲	۱۱	ان علی کل حقیقة	ان علی کل حق حقیقة
〃	۱۸	بالشمس من المغرب	بالشمس من المشرق
۴۹	۱۱	الکاذب	کاذب
۵۸	۹	من فائت	من المشرق فائت
۶۳	۱۳	جنات	جنان
۷۸	۱۲	وداقع ازحرم لله	ودافع ازحرم الله
۸۱	۱۰	وعندالله الذین	وعند الذین
۹۷	۷	فروع	فروغ
۹۸	۱۰	برحقیقشان	برحقیتشان
۱۱۰	۷	نفوتش	نفوس
۱۷۵	۱۲	وبثواب	وبتواب
۱۷۹	۸	همه شراط	همه اشراط
۱۸۵	۱	کعب الاخبار	کعب الاحبار
۱۹۰	۹	که درخراز	که درحران
۲۰۲	۱۴	غلامان هرون	غلامان مأمون
۲۰۵	۱	درهمینئله	دراین رساله
〃	۱	مکاسنی	مقامی
۲۰۷	۱۸	باسنار	باسناد
۲۰۹	۹	وچنین سخنی ابراز	وچنین سخنی از ایشان ابراز
۲۱۳	۸	فاذا استان	فاذا استبان
〃	۱۷	فاستشعرا	فاستشعروا
〃	۱۹	زود باشند	زود باشد
۲۱۵	۱۵	که معادا	که معویه
۲۱۷	۴	بحلوبه	بجذب شد
۲۱۹	۲	دربصره یادرحوالی	دربصره یاحوالی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۲۲	۱	یک کلمه حق است	یک کلمه حدیث حق است
۲۲۵	۲	بمیل خود	بمیل خود
〃	۸	هیچ وغاهی	هیچ رعائی
〃	۱۷	هر یک از آیات	هر یک را آیات
۲۲۶	۱۵	ملحمهٔ عظمی	ملحمهٔ عظمی را
۲۲۷	۱۰	اجبار	اجبار ما
۲۲۸	۱۰	براقدام وجالی	براقدام رجالی
۲۳۲	۱۵	مکر	مکر
۲۳۳	۹	وخل	وخلی
۲۳۶	۱۰	کعب الاخبار	کعب الاحبار
〃	۱۳	کعب الاخبار	کعب الاحبار
۲۳۸	۸	شخص نیک بزرگ	شخص نیک وبزرگ
〃	۸ و ۹	وازحال	ازحال
۲۴۰	۱۴	اهل خبره	از اهل خبره
۲۴۲	۱۷	ابراهیم مهزیار	ابراهیم بن مهزیار
۲۴۳	۲	امام حسن	حضرت امام حسن
〃	۲	تا درهر حال	تا درحال
〃	۱۸	میفرمایند	میفرماید
۲۴۴	۹	ضرابهیم	ضرابیهم
۲۴۶	۸	باآن محل	باآن محل خاص
〃	۹	تتبادر	بتبادر
۲۴۷	۱۰	اینحدیث	این احادیث
۲۴۸	۱۴	سخنش این اینکه	سخنش اینکه
۲۵۲	۴	که اوضاع	اوضاع
〃	۱۲	خسروی	سروری
۲۵۵	۳	برخداوند	برخدا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۵۵	۳	خداوند درکتاب	خداوند عالم درکتاب
۲۵۷	۱۶	وتیناولون	وتینا ولونا
۲۵۷	۱۹	که عامه	عامه
۲۵۸	۱۴	که چه طور	چه نحو
۲۵۹	۶	ولاحول ولاقول	ولاحول ولاقوة
〃	۱۷	واگرمیگوید	واگرگوئی
۲۶۰	۱۷	چراکه منکر	چرا منکر
۲۶۲	۱۶	درنورو	دراورو
〃	۱۷	صدائی هرهم	صدائی هم
۲۶۸	۱	حقیقت این را	حقیقت را این
۲۷۲	۱	فرموده	فرمود
۲۷۵	۸	تاآنکه آنها	تاآنها
〃	۱۹	ودرباب	درباب
۲۷۶	۷	بربقاءان	بربقاء شرع پیغمبر
۲۸۰	۶	دوام ندرد	دوام ندارد
۲۸۱	۱۱	مقهور برحرق	مقهور براحراق
۲۸۸	۱	هم ممکن	هم که ممکن
۲۹۲	۹	خداوند	خدا
〃	۱۱	خداوندی	خداوند
۲۹۳	۱	میفرمایند	میفرمایند وراه میروند
〃	۲	نشستن میروند	نشستن ایشان مثلا معجزه است
〃	۱۳	جبر	خبر
		وقول	قول
۲۹۶	۱۱	ومثل ازبرای	ومثل برای
〃	۱۳	خواسته است	خواسته
۲۹۹	۹	حق المسئله	حق مسئله

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۰۵	۱۲	معجزائی آیات	معجزات و آیات
۳۰۷	۳	ما تستعجلون	ما تستعجلون به
۳۱۱	۶	نبی ر	نبی را
۳۱۴	۱۷	اوفغ	ادفغ
۲۱۷	بین ۱۳ و ۱۴ در حاشیه	باهره	باهره ظاهر
۳۱۹	۱	فمن لم یجعل الله نوراً	فمن لم یجعل الله له نوراً
۳۲۰	۱۲	که کسانی گفتند	که کسانی که گفتند
«	۱۸	درصدد آنها	درصدد این بیانها
۳۲۴	۵	رسولی که	که رسولی
«	۶	سابقین را	سابقین
۳۲۵	۳	اگر غرضی نداری	اگر غرضی ندارد
«	۱۲	یعنی طول	یعنی پس طول
۳۲۲	۲	وخود این همه علوم را	وخود همه این علوم را
۳۲۹	۱	ای وجه و مالتی	ای وجه دلالتی
۳۳۰	۱۰	ناقه برای	ناقه که برای
۳۳۲	۶	خداو	خدا
۳۳۳	۱۴	خدایا	خداوندا
۳۳۶	۱۳	برتو	باتو
۳۳۹	۴	سفیران	سفیران هستند
«	۱۴	بخدمت او وامر	بخدمت او و اوامر
۳۴۱	۱	بگزره	بلرزه
۳۴۳	۷	کفارین	کفار این
۳۴۵	۲	قدس سره	قدس الله روحه
۳۴۸	۱	عرض کردند	عرض کرد
«	۹	عهد خود شانرا	عهد خود را
۳۵۰	۲	طاقت نیاور	طاقت نیاورد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۵۳	۳	بسجبت	بسجیت
۳۶۴	۱۳	چند	چند هم
۳۶۶	۱۷	مزخرف ش	ذخرف دنیویش
۳۶۷	۱	از این جنیات آیات	از این آیات بینات
«	۶	که شما آنها را نمیدید	که نمیدیدید آنها را
۳۶۸	۱۵	واذ یعدکم	واذ یعدکم الله
۳۶۹	۱۸	وچون شب	چون شب
۳۷۲	۱۹	حواس خود را جمع	حواس را جمع
۳۷۳	۶	ددیگر	دیگر
۳۷۵	۱۵	فرمایش رسول خدا	حضرت رسول
«	۱۷	رجوع بقرآن	رجوع بکتاب
۳۷۶	۲	حکم قرآن	حکم کتاب
«	۹	نه هر حدیثی که باهر آیه	نه هر حدیثی باهر آیه
«	۱۴	مطلقا زانی	مطلق زانی
۳۷۷	۵	خدا فرموده است	خدا فرموده
۳۷۸	۲	منظا فره است	منظا فره رسیده است
«	۱۵	منافی هم نیست	منافاتی هم با این ندارد
۳۸۱	۲	فرموده است	فرموده آنجه
۳۸۳	۲	ودر سوره آل عمران است	ودر آل عمران است
«	۳	بغیر الحق	بغیر حق
«	۸	صاحبش را	صاحبانش را
«	۹	کرده است	کرده
۳۸۴	۲	معجزه بنودند	معجزه او شدند
	حاشیه بین ۱۱ و ۱۲	نخوزم	نخوزدم
۳۸۶	۶	هدایت میکند	هدایت کند
«	۱۸	پرواز کند	پرواز میکند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۸۷	۱۷	علم وعلم	علم وسلم
۳۸۸	۱۹	نکفزهم	بکفزهم
۳۸۹	۸	شما هم همه	شما همه
۳۹۰	۱۸	در افراد اخال	در اخال افراد
۳۹۵	۱۷	خزائن	خزان
۳۹۶	۹	هذا و اثارة	هذا او اثارة
"	۱۵	برتو و نقصان او	برتو نقصان او
۳۹۷	۱	عماش	علمش
"	۱	خداوند	خدا
۴۰۰	۵	معصوم که فرمود	معصوم که میفرماید
"	۶	راوای	راوی
"	۱۴	ولکن بعرض شد	ولکن آنچه عرض شد
"	۱۵	حقیقت	حقیت
۴۰۴	۱۲	نیزیت	نیز نیست
۴۰۸	۴	او معجزات	اذا با معجزات
"	۱۴	که هزار و دویست و شصت چیزی کم	که هزار و شصت و چیزی بالا
۴۱۱	۵	با وجودیکه	با وجود اینکه
۴۱۵	۲	ندارم	نمیکنم